



زنان ذی نفوذ در خاندان پهلوی

نگارش: نیلوفر کسری | با مقدمه‌ی دکتر باقر عاقلی

تاریخ آئینه حقیقت نمای جوامع بشری است. جوامعی که توسط انسان‌های بزرگ و کوچک، بد و خوب، عالم و عامی، خائن و وطن پرست شکل یافته است. تاریخ تجلی حقایق و واقعیت‌هاست که با وجود تلخی و ناگواری می‌بایست به درستی درک شود تا آیندگان از آن مطلع شوند و سود جویند.

در این میان سخن از زن ایرانی و جایگاه ویژه‌ای که در حوادث تاریخی این مرز و بوم ایفاء نموده است از اهمیت خاصی برخوردار است. چرا که زن ایرانی علی‌رغم حضور در بطن حوادث، از سکوتی مستمر برخوردار بود و گاه به دلیل ناامنی اجتماعی و ساختار حکومتی نادیده گرفته می‌شد.

این کتاب کوششی است هرچند عجولانه در بیان واقعیت‌های پنهان و پشت پرده نفوذ زنان در عصر پهلوی. عصری که زن به اجبار یا اختیار به عرصه‌های اجتماعی راه یافت و در حوادث نقشی بس مهم ایفاء نمود.

بررسی زندگی چهار زن (تاج‌الملوک، ملکه مادر، شمس، اشرف و فرح پهلوی) به عنوان با نفوذترین و مهمترین زنان عصر پهلوی و شرح فعالیت‌ها و عملکرد آنان در جریان حوادث سیاسی، عزل و نصب رجال، سقوط کابینه‌ها، حضور بیگانگان در کشور و تحکیم پایه‌های سلطنت به مدت ۲۵ سال، تنها جزئی است اندک از مطالب جالب و خواندنی این کتاب.

زنان ذی نفوذ خاندان پهلوی

مجله علمی پژوهشی
www.tabarestan.info

مقدمه: دکتر باقر عاقلی

نگارش: نیلوفر کسری

کسری، نیلوفر، ۱۳۴۶ -

زنان ذی نفوذ خاندان پهلوی / نگارش نیلوفر کسری؛ زیر نظر باقر عاقلی . - تهران: نشر
نامک، ۱۳۷۹.
ص. ۲۹۸

ISBN: 964 - 6895 - 03 - 4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ایران - تاریخ - پهلوی - ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ - زنان درباری. ۲. ایران - تاریخ - پهلوی - ۱۳۰۴ -
۱۳۵۷. ۳. ایران - دربار و درباریان - قرن ۱۴. ۴. پهلوی (خاندان). الف. عنوان.

DSR۱۴۸۲/ک ۵۹ز

۹۵۵/۰۸۲۰۸۲

م ۷۹ - ۵۲۲

کتابخانه ملی ایران



نشر نامک: نامک در زبان پهلوی (فارسی میان) به معنی کتاب و نامه می‌باشد.

خیابان انقلاب خیابان اردیبهشت کوچه نوروز پلاک ۳۴ تلفن ۶۴۱۴۳۶۲ - ۶۴۱۱۵۰۸

زنان ذی نفوذ خاندان پهلوی

نگارش: نیلوفر کسری

مقدمه: دکتر باقر عاقلی

تعداد: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ اول سال ۱۳۷۹

لینوگرافی آرش

چاپ: چاپخانه سعدی

حق چاپ مخصوص ناشر است

ISBN: 964 - 6895 - 03 - 4

شابک: ۹۶۴ - ۶۸۹۵ - ۰۳ - ۴

فہرست

۵	مقدمہ جناب آقای دکتر باقر عاقلی
۱۷	پیشگفتار
۲۳	کودتای ۱۲۹۹
۲۹	تاج الملوک آیرملو (ملکہ پهلوی)
۳۶	ملکہ توران (قمرالملوک)
۴۲	عصمت الملوک دولشاہی
۴۸	ملکہ مادر - تاج الملوک
۵۶	فوزیہ عروس دربار
۶۲	ملکہ نریا پهلوی
۷۳	شمس پهلوی
۱۰۳	اشرف پهلوی
۱۹۱	فرح پهلوی (دیبا)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شرح حال نویسی که بدان بیوگرافی اطلاق می‌شود یکی از مباحث بسیار شیرین تاریخ‌نویسی است. موقعی این نوشته به اوج زیبایی می‌رسد که نویسنده از اسناد متقن و معتبر استفاده کرده باشد؛ در آن صورت نوشته تحقیقی و مستند و با ارزش است و هر کسی می‌تواند بدان استناد کند. در این بیست سال اخیر پیرامون تاریخ معاصر ایران کتب مختلفی نوشته شده است و خیلی از زوایای تاریک تاریخ معاصر روشن شده ولی باز هم با ارائه اسناد جدید می‌توان در تاریخ معاصر تجدید نظر نمود. خوشبختانه تشکیل سازمان‌های فرهنگی جدید که مملو از اسناد نویافته می‌باشد بر غنای تاریخ معاصر می‌افزاید.

کتابی که در پیش روی دارید شرح حال عده‌ای از زنان دربار پهلوی باستناد اسناد و مدارک تاریخی است که خانم نیلوفر کسری پژوهشگر پرتوان تاریخ قاجاریه و معاصر آن را برشته تحریر درآورده‌اند و کلیه اسنادی که در این زمینه در مؤسسات فرهنگی وجود دارد مورد بررسی و امعان نظر و توجه مشارالیها قرار گرفته است. در این کتاب نویسنده علاوه بر استفاده از اسناد بر تجزیه و تحلیل آنها نیز پرداخته، نتیجه‌گیری مطمئنی به خوانندگان ارائه داده‌اند. در این تحقیق زندگانی پرماجرایی چهار زن مستفند دربار پهلوی که عبارتند از: تاج‌الملوک آیرملو، شمس پهلوی، اشرف پهلوی و فرح پهلوی جمع آوری و مورد قضاوت تاریخ قرار گرفته است که بدون تردید نکاتی تازه و مطالبی بکر در آن به چشم می‌خورد. در هر حال تلاش پژوهشگر در این کتاب قابل سپاس است.

در این پیشگفتار جادارد که اشاره‌ای به تراجم احوال این زنان بشود.

تاج الملوک آیرملو (پهلوی)

سرهنگ رضاخان قزاق در سال ۱۲۹۵ شمسی برای بار دوم ازدواج کرد. این بار همسر جدید وی دختر یکی از افسران ارشد قزاقخانه بود که شهرت به میرپنج تیمورخان آیرملو داشت. خانواده تیمورخان پس از انعقاد قرارداد ترکمنچای به ایران مراجعت نمودند. ابتدا در آذربایجان و سپس در تهران سکنی گزیدند. تیمورخان در سال ۱۲۹۵ هرق وارد قزاقخانه که توسط روس‌ها پی‌ریزی شده بود گردید و پس از طی دوره یکساله مدرسه قزاق با درجه افسری خدمت خود را در آن واحد نظامی آغاز نمود و سرانجام پس از طی مراحل مختلف به درجه میرپنجی نائل آمد. وی مجموعاً صاحب نه فرزند شد که شش تن از آنها دختر و سه تن پسر بودند. پسران پس از تصویب قانون شناسنامه نام خانوادگی «تیموری» را برای خود انتخاب نمودند. دومین دختر وی ابتدا نیمتاج و بعد به تاج الملوک اشتهار یافت و سرانجام به همسری سرهنگ رضاخان قزاق درآمد. رضاخان در آن تاریخ در آستانه چهل سالگی بود و تاج الملوک نیز ۲۵ سال داشت رضاخان برای تشکیل خانواده خود در محله سنگلج خانه‌ای که متعلق به مخاطب‌السلطان رفیعی رئیس تلگراف خراسان بود با ماهی ده تومان اجاره کرد و عروسی خود را در آن خانه انجام داد.

تاج الملوک دختری کوتاه قد و فربه و بسیار مغرور و هتاک بود و ظرف ۵ سال زندگی چهار فرزند آورد که دو پسر و دو دختر بودند. ستاره بخت رضاخان درخشیدن گرفت و پس از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ابتدا وزیر جنگ با لقب سردار سپه شد و بعد نخست وزیر و سپس فرمانده کل قوا و بالاخره به پادشاهی رسید و طبعاً تاج الملوک دختر مغرور و زشت تیمورخان هم از این موهبت استفاده شایانی برد و پنجاه و سه سال اولین بانوی دربار دو پهلوی (پدر و پسر) بود. تاج الملوک در دوران سلطنت رضاخان یک بانوی درباری بود و به هیچ وجه به وی اجازه ورود در مسائل سیاسی داده نمی‌شد و حق کارچاق‌کنی و توصیه به مقامات را نداشت ولی در امور مالی کمک‌هایی به او شد از جمله قریه مردآباد واقع در کرج را که متعلق به ابوالفتح میرزا سالارالدوله و سابقاً جزء خالصجات بود به ملکیت تاج الملوک درآورد و با استفاده از افراد قشون به توسعه و کشت و زرع و آبادی آن اقدام شد و بعدها قسمت اعظم زمین‌های آن به قیمت گران به فروش رفت و نام شاهدشت بر آن نهادند و کاخی عظیم در آنجا بنیان گرفت و سالیانه

از محصولات آن مبلغ معتناهی عاید می‌شد.

تاج‌الملوک در سال ۱۳۱۲ به اتفاق سه فرزندش برای دیدار محمد رضا به اروپا رفت و چند ماهی در سویس و فرانسه و آلمان بسر برد. پس از بازگشت به ایران بهمان ترتیب سابق با برگزاری میهمانیهای بزرگ و پرخرج که همیشه مورد ایراد همسرش قرار می‌گرفت سر خود را گرم می‌کرد. در جریان دی ماه ۱۳۱۴ که کشف حجاب شد او نقش اول را برعهده گرفت. در عروسی دختران خود و ولیمهد نیز نقشی بزرگ داشت. بعد از استعفای رضاشاه و تبعید وی به خارج از کشور و آغاز سلطنت محمد رضا پهلوی ستاره بخت دختر تیمورخان درخشیدن گرفت زیرا پس‌پوش پادشاه شده بود و او بر دربار ایران و پادشاه فرمانروائی مطلق داشت مخصوصاً نامه‌های مکتوبانه رضاشاه که او را بزرگ فامیل خطاب می‌کرد و حل مشکلات زنان و فرزندان خود را از او می‌خواست بر غرور و حس خودخواهی او افزود و سرانجام به اخراج عصمت پهلوی از کاخ سلطنتی پرداخت و اتومبیل او را هم توقیف کرد و عصمت دولتشاهی نیز در مقام انتقام برآمد و با واگذاری وکالت خود به مظفر فیروز برای اخذ مهریه خود علیه دربار و محمد رضا پهلوی اقامه دعوا نمود و فیروز در این محاکمه پیروز شد و سه میلیون ریال مهریه عصمت دولتشاهی را وصول کرد.

تاج‌الملوک از سال ۱۳۲۰ سودای سیاست در سر داشت و با بزرگانی چون قوام و بیات و ساعد آشنائی و رفت آمد پیدا کرد بطوری که بعضی از تقاضاهای او از طرف روساء دولت پذیرفته می‌شد. تاج‌الملوک پس از فوت رضاخان به همسری شخصی بنام غلامحسین صاحب‌دیوانی درآمد. صاحب‌دیوانی از مالکان شیراز بود و داعیه وکالت مجلس داشت و در دوره پانزدهم به خواهش تاج‌الملوک قوام‌السلطنه او را از صندوق فسا بیرون آورد. او که به مراد دل رسیده بود دیگر آن صمیمیت را به همسر خود نداشت و تدریجاً بین آن دو جدائی ایجاد شد.

تاج‌الملوک که روابط صمیمانه‌ای با شمس دختر بزرگش داشت تغییر جهت داد زیرا استعداد اشرف را برای ورود به صحنه سیاسی بیشتر یافت و هر دو دست در دست قرار داده وارد صحنه سیاسی ایران شدند. نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر محصول این همکاری و همگامی مادر و دختر بود. نخست‌وزیری هژیر چهار ماه بیشتر دوام نکرد و سرانجام، اقلیت مجلس مجالی برای کار به وی نداد. انتصاب هژیر به وزارت دربار نتیجه

فعالیت همین دو نفر بود که سرانجام جان خود را در راه جاه طلبی خویش از دست داد. تاج الملوک در حکومت دکتر مصدق چند ماهی نظاره گر حوادث سیاسی بود ولی تدریجاً به مخالفین پیوست و اشرف میانجی او و عده‌ای از مخالفین مصدق که در مجلس بودند گردید. جمال امامی، محمد علی نصرتیان، محمد علی شوشتری، منوچهر تیمورتاش، مهدی پیراسته و ... کسانی بودند که علیه مصدق فعالیت می‌کردند و چه در پارلمان و چه خارج از مجلس دولت را می‌کوبیدند، تاج الملوک با تمام آنها در ارتباط بود.

پس از سی تیرماه ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به قدرت و اخذ اختیارات برای اصلاحات مورد نظر صلاح در این دید که جلوی تحریکات دربار را که در رأس آن تاج الملوک و اشرف قرار گرفتند با تبعید آن دو به خارج بگیرد و همانگونه عمل کرد و هر دو با دست خالی به اروپا رفتند و در انتظار وقایع تازه‌ای نشستند. ملاقاتهای اشرف با وزارت امور خارجه انگلیس در این زمان نوید تازه‌ای برای دربار ایران بود علی‌الخصوص که شکاف بزرگ در بین یاران مصدق موقعیت خوبی برای مخالفین بود که سرانجام به کودتای ۱۳۳۲ منجر گردید و تاج الملوک و اشرف در برنامه خود توفیق یافتند. تاج الملوک به ایران بازگشت و زندگی جدید خود را که بارفاه کامل بود ادامه داد و این بار متوجه سرمایه‌داران شد و به معاملات و مداخله در امور اقتصادی پرداخت و عده‌ای را زیر بال و پر خود قرار داد که نمونه‌های بسیار دارد. حمایت‌های وی از رحیم علی اسفالتکار که منجر به برکناری وزیر دادگستری در دوران نخست‌وزیری امیرعباس هویدا گردید نمونه بارزی از این مداخلات در امور اقتصادی کشور بود. تاج الملوک قریب ۳۵ سال با قدرت در دربار محمد رضا شخص اول بود تا شعله‌های انقلاب در سال ۱۳۵۷ او را مجبور به فرار از ایران نمود و برای اعاده آرامش در کاخ شخصی خود در امریکا مسکن گزید در پائیز ۱۳۵۷ دو بار منزل وی مورد حمله دانشجویان ایرانی قرار گرفت و خانه را به آتش کشیدند و سرانجام وزارت امور خارجه امریکا او را به یکی از هتل‌ها که از امنیت کامل برخوردار بود سکنی دادند و در همانجا شاهد اخراج فرزندش از ایران و مرگ او در قاهره بود.

شمس پهلوی

شمس پهلوی دومین دختر رضاشاه در سال ۱۲۹۶ در محله سنگلج متولد شد تا سن پنج سالگی در همان خانه زندگی متوسطی داشت بعد از کودتای ۱۲۹۹ بسرعت خانواده او ثروتمند شدند عمارت سردر سنگی و خرید هزار متر زمین در سعید آباد (بعداً سعیدآباد) که بصورت نیمه کاخی بنیان گرفته بود بر رونق زندگانی آنان افزود بطوری که تمام خواهران و برادران تاج‌الملوک خانه او را قبلگاه خویش قرار دادند پیوند زناشویی خواهران تاج‌الملوک بزودی وسعت گرفت که عبارت بودند از خانواده‌های مین‌باشیان، اجلال‌الدوله دادستان، پسر هنگ باقرخان، حجازی، اسفندیاری، محوی، ضرغامی، بوذرجمهری، حداد و این خانواده غالباً هفته‌ای یکبار در میهمانیهای تاج‌الملوک مشارکت می‌کردند و طبعاً بین بچه‌های رضاخان و پسر و دخترخاله‌های خود رفت آمدی صورت می‌گرفت در میان فرزندان سردار معزز مین‌باشیان رئیس موزیک قشون که به ترتیب فتح‌الله، عزت‌الله، نعمت‌الله، قدرت‌الله نامگذاری شده بود و تماماً به نواختن انواع سازها آشنائی داشتند بیشتر از خواهران با تاج‌الملوک رفت آمد داشتند. قدرت‌الله مین‌باشیان هم سن و سال شمس بود و طبعاً در این میهمانیها همبازی بودند و مدتی به او تعلیم موسیقی می‌داد. عالمتاج مادر قدرت‌الله گاهی از ازدواج شمس و پسرش صحبت می‌کرد ولی هنوز هر دو به سن بلوغ نرسیده بودند. وقتی شمس به سن نوزده سالگی و اشرف به سن هفده سالگی رسیدند رضاشاه درصدد برآمد دختران خود را به خانه بخت بفرستد. در میان خانواده‌های مختلف سرانجام فرزندان محمود جم نخست‌وزیر وقت و ابراهیم قوام‌الملک شیرازی برای همسری دختران شاه انتخاب شدند.

در نهم مهرماه ۱۳۱۵ روزنامه‌های معدود آن روز خبری بشرح زیر انتشار دادند:
«بمناسبت نامزدی والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی با آقای فریدون جم مجلس جشنی با حضور رجال و محترمین و وزراء در منزل شخصی جم رئیس‌الوزراء برپا شد همچنین بمناسبت نامزدی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی با آقای علی قوام مجلس جشنی در باشگاه ایران ترتیب یافت.»

متعاقباً در روز ۱۳ اسفند ۱۳۱۵ خبری به این شرح در جراید انتشار یافت:
«بمناسبت مراسم عقد و ازدواج والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی با آقای

فریدون جم و والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی با آقای علی قوام جشن باشکوهی در کاخ گلستان برگزار شد.» در این مراسم بیش از یک هزار و پانصد نفر شرکت داشتند. تا زمانی که رضاشاه در ایران اقامت داشت دخترانش هرگز از ازدواج دستوری شاه سخنی بر زبان نمی‌راندند ولی پس از خروج رضا شاه از ایران ابتدا اشرف و سپس شمس از همسران خود جدا شدند. شمس با عزت‌الله مین‌باشیان با نام جدید «مهرداد پهلبد» ازدواج کرد و اشرف هم در مصر با احمد شفیق پیوند زناشویی بست.

شمس در زمان دو پهلوی هرگز سر زبانها نیفتاد و مردم از او به نیکی یاد می‌کردند. وقتی دکتر مصدق در مجلس اشرف پهلوی را مورد حمله قرار داده و از دخالت او در امور سیاسی انتقاد نمود، اضافه کرد که اشرف پهلوی خوبست از خواهر خود که مشغول کارهای خیریه است یاد بگیرد.

شمس در کار سیاست دخالتی نداشت ولی در عوض در جمع‌آوری مال و منال می‌پرداخت بدون تردید یکی از مالکین و سهامداران بزرگ ایران بود او از جوانی به جواهرات عشق می‌ورزید و مدام مشغول خرید جواهرات بود و کلکسیون بزرگی از انواع سنگهای قیمتی فراهم آورده بود این عشق و علاقه به حدی بود که در ایام توقف در موریس، دوربارن ژهانسبورک نیز به خرید جواهر مشغول بود. روزی که شمس قصد خروج از ایران داشت جواهرات خود را به مبلغ هفت میلیون دلار نزد یک بیمه امریکائی بیمه نمود.

شمس پهلوی مانند مادرش در زمان حیات قریه حسین آباد کرج را که نزدیک مردآباد بود تصاحب کرد و با بودجه دولت به شهرک سازی پرداخت و زمین‌های اطراف آن را که متعلق به دولت بود متصرف گردید و سند مالکیت گرفت و برای مرغوبیت زمین‌ها شهرداری کرج را تحت فشار قرار داد تا با اسفالت خیابان‌های اطراف ملک او و درختکاری خیابان‌ها بر مرغوبیت آن بیفزاید و این برنامه تا سال ۱۳۵۷ همچنان ادامه داشت. مقادیر زیادی از این زمین‌ها برای ویلا سازی مردم فروخته شد و مقداری نیز برای تأسیسات مفصل و چشمگیر اختصاص داده شد و سرانجام حسین آباد تبدیل به شهرک مهر شهر شد و شمس کاخ مجللی در آن بنا نمود. شمس از سال ۱۳۲۵ به بعد تمام هزینه‌های سرسام آور مسافرتهاى خود را از بودجه دربار دریافت می‌کرد. و حمل اجناس وی نیز توسط هواپیماهای دولتی انجام می‌گردید.

در غالب شرکتهای بزرگ بخش خصوصی از سهامداران عمده بود. صاحبان این شرکتهای این سهام را مجاناً در اختیار وی قرار می‌دادند تا از نفوذ وی در دستگاههای دولتی بهره‌مند شوند.

از سرمایه‌گذارهای اقتصادی فراوان شمس می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:
۱- تصفیه شکر اهواز ۲- لبنیات پاک ۳- قند دزفول ۴- باغداری گل چشمه ۵- سازمان زراعی مهرشهر ۶- سردخانه‌های مختلف در مهرشهر و گرگان ۷- شرکت مهر ساختمان ۸- شرکت آلوم پارس ۹- شرکت دامداری ایران واسکاتیش ۱۰- شرکت آب‌میوه و مرتبا ۱۱- شرکت دامپروری.

وی علاوه بر داشتن ویلاها و کاخهای متعدد در ایران چندین ویلا بزرگ نیز در خارج از کشور داشت که عبارت بودند از ویلای واشنگتن، ویلای پاریس و ویلای کالیفرنیا^(۱)

شمس پس از ازدواج با عزت‌الله مین‌باشیان به آئین مسیحیت گروید و در مهرشهر کلیسائی دایر نمود و همسر و فرزندانش نیز مسیحی شدند.

شمس پهلوی علاوه بر فعالیت‌های وسیع اقتصادی سالهای متمادی ریاست عالی بر شیر و خورشید سرخ (صلیب احمر) داشت. این سازمان که بودجه آن همه ساله از طرف دولت تأمین می‌گردید مبلغ بسیار متنابهی بود که به هیچ‌وجه مقررات دولتی در خریدهای آن انجام نمی‌گرفت. شمس پهلوی سگ‌باز بود و همیشه از انواع سگهای جهان نمونه‌ای نزد خود داشت و بعضی از آنها را به قیمت گزاف خریداری می‌کرد. نگهداری این سگها در مهرشهر انجام می‌گرفت. شمس هر بار که به مسافرت داخلی یا خارجی می‌رفت تعدادی از این سگها را همراه خود می‌برد.

سرانجام شمس در سال ۱۳۷۴ در سن ۷۸ سالگی در امریکا درگذشت و طبق آئین مسیحیت مدفون شد. شمس پهلوی بدون تردید یکی از متمولین بزرگ جهان بود گرچه وی بهنگام فرار از ایران نمی‌توانست اموال غیرمنقول خود را به فروش برساند ولی بدهی‌های وی به بانکهای ایران مخصوصاً توسعه کشاورزی ارقام بزرگی را دربر می‌گرفت.

۱- کتاب پهلوی‌ها جلد دوم صفحه ۱۲۲

اشرف پهلوی

اشرف همزمان با محمد رضا پهلوی در ۴ آبان ماه ۱۲۹۸ در تهران متولد شد بطوری که خود در خاطراتش می‌نویسد در کودکی مورد توجه پدر و مادرش نبوده در نتیجه گوشه‌گیر و غمگین بوده است. وی تحصیلات خود را نزد معلمین خصوصی فراگفت و زبان فرانسه را نیز نزد مادام ارفع آموخت. اشرف چندی هم در دبیرستان انوشیروان دادگر گذرانید وقتی به سن هفده سالگی رسید به دستور پدرش محمود جم نخست‌وزیر مأموریت یافت برای شمس و اشرف در بین فرزندان رجال شوهرانی انتخاب و معرفی نماید.

محمود جم نخست‌وزیر مطلوب رضاشاه لیستی از بانزده خاتواوه بزرگ ایران تهیه و تقدیم شاه نمود تا هر کدام را مناسب برای دامادی خود بدانند انتخاب کند و نام فرزند خود (فریدون جم) را هم در آخر لیست منظور نمود. رضاشاه پس از چند روز غور و بررسی علی قوام فرزند قوام‌الملک شیرازی و فریدون جم فرزند نخست‌وزیر را برای مصاهرت انتخاب نمود. علی قوام در آن ایام در لندن و فریدون جم در سن سیر فرانسه مشغول تحصیل بودند و به فوریت احضار و قرار نامزدی آنها داده شد و در اسفند ماه ۱۳۱۵ ازدواج دختران شاه انجام گرفت.

از نخستین روزهای ازدواج اشرف و علی قوام بین آن دو توافق و صمیمیتی وجود نداشته است و جدا از یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند. اشرف در ۱۳۱۸ صاحب فرزندى از علی قوام شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ اختلاف آن دو شدت یافت و سرانجام با نفرت به جدائی انجامید.

اشرف برخلاف خواهرش که سیاست را دوست نداشت عاشق سیاست بود و از اینرو از همان نخستین روزهای شهریور ۱۳۲۰ با کمک و مساعدت مادرش به جمع‌آوری عده‌ای که بعدها بتوانند در دولتها عوامل اجرایی او باشند پرداخت. عبدالحسین هژیر، دکتر منوچهر اقبال، جلال شادمان، نصرتیان، عباس اسکندری، حسن اکبر از هسته اولیه این گروه بودند. زمانی نیز با سپهبد رزم‌آرا نرد عشق می‌باخت و نامه‌هایی در این زمینه نوشته و منتشر شده است. اشرف برای نزدیک شدن به رزم‌آرا خود را عاشق بیقرار او معرفی می‌کند ولی عمر رزم‌آرا کوتاه بود و نتوانست حاصل این عشق را درک کند. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ دکتر محمد مصدق از طرف نمایندگان کاندیدای

نخست‌وزیری شد و برخلاف دفعات قبل نخست‌وزیری را بدون قید و شرط پذیرفت و قانون ملی شدن صنعت نفت را به اجراء درآورد و خلع ید را به انجام رسانید به شورای امنیت و دیوان لاهه رفت و مجلس هفدهم را بطور نیم‌بند تشکیل داد. طبق عرف پارلمانی در تیرماه استعفا نمود مجدداً مجلس به او ابراز تمایل نمود و شاه فرمان صادر کرد او وزیران خود را تعیین کرد و وزارت جنگ را برای خود در نظر گرفت ولی شاه پذیرفت او هم استعفا داد شاه از مجلس ابراز تمایل به قوام را خواست و قوام نخست‌وزیر شد.

نخست‌وزیری قوام مولود اقدامات اشرف پهلوی در سال‌های ۳۰ و ۳۱ مقدمات کار را فراهم کرده بود. اشرف علاوه بر اینکه رضایت قوام را گرفته بود تمام خواسته‌های او را نیز با شاه در میان گذارده و موافقت او را جلب نموده بود از جمله به محض ابراز تمایل به قوام قرار بود فرمان انحلال مجلسین صادر شود ولی محمد رضا پهلوی نخواست و یا نتوانست به وعده خود وفا کند و در نتیجه قوام رفت و مجدداً مصدق با اختیارات کامل نخست‌وزیر شد و اشرف نیز به اروپا رفت و با مادر و خواهر و شهنواز در ساختمان کوچکی در پاریس با مبلغ ناچیزی ارز که از تهران حواله می‌شد زندگانی می‌کردند. اشرف از نیمه‌های سال ۱۳۳۱ در صدد برآمد تمام هم خود را در راه سقوط مصدق بکار بگیرد. فعالیت سرسختانه وی موقعی آغاز شد که دکتر مصدق پیشنهاد بانک بین‌المللی را در مورد نفت رد کرد و امیدی به حل مسئله نفت باقی نماند. اشرف در این زمان با انگلیس‌ها جداً وارد مذاکراتی پیرامون یک کودتای نظامی شد و پس از آماده شدن کار در لندن اقداماتی نیز در تهران توسط ایادی خویش انجام داد. گروه طرفداران اشرف چون برادران رشیدیان زمین‌های یک جنبش را فراهم کردند. سرانجام کودتا انجام گرفت ولی اشرف همچنان در اروپا باقی ماند و محمد رضا دوستانه از وی تقاضا نمود چون اوضاع ایران مخصوصاً تهران هنوز آرام نشده است چندی هم در اروپا توقف نماید. اشرف این خواسته محمد رضا را پذیرفت مشروط بر اینکه ماهیانه پنجهزار دلار ارز برای وی فرستاده شود. این تبعید حدود هشت ماه بطول انجامید و سرانجام به تهران آمد و همان بساط سابق را با تندرویهای بیشتری ادامه داد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد نخست‌وزیرانی مصدر کار شدند، جز حسین علاء و دکتر امینی تماماً در اجرای خواسته‌های اشرف کوشا بودند. اسناد و مدارک نشان می‌دهد چه

هزینه‌های هنگفتی همه ساله برای مسافرت‌های او و باندش پرداخت می‌شده است. خلاصه زندگی اشرف پهلوی را بعد از ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی می‌توان در مسائل زیر خلاصه نمود: از جمع‌آوری مال و غارت بودجه دولت از هر طریق مخصوصاً سازمان شاهنشاهی که به هر کاری دست می‌زد. مشارکت در امر قاچاق مواد مخدر تا همکاری‌های سازمان‌های بین‌المللی مافیای امریکا.

آنچه تاکنون درباره اشرف پهلوی در داخل و خارج نوشته شده است مبین این نکته است که وی زنی جسور، مرز شکن، جاه‌جو، بی‌عاطفه، هناک و مغرور و بهیچ اصلی از اصول زندگی پای‌بندی نداشته است. وی سومین فرزند رضاشاه و تاج‌الملوک آیرملو است که در محله سنگلج به دنیا آمد. دوران کودکی او بطوریکه خود می‌نویسد چندان دل‌بند او نبوده و توجهی به او نمی‌شده است. در کودکی زبان فرانسه را نزد مادام ارفع فراگرفت و چندی نیز در مدرسه انوشیروان دادگر تحصیل کرد در سن هفده سالگی او را شوهر دادند. اولین شوهر وی علی قوام ستوان ارتش بود قامتی رسا و چهره‌ای شیرین داشت ولی از نظر فکری کمی عقب‌افتاده بنظر می‌رسید و از همان روزهای نخستین ازدواج بین آن دو فاصله ایجاد شد ولی در اشرف این جرأت وجود نداشت که به پدرش بگوید من از این همسر نفرت دارم. به هر کیفیتی بود او را تحمل می‌کرد. اولین رویارویی آن دو در شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد. قرار بود اشرف و همسرش نیز به همراه رضا شاه به خارج از کشور عزیمت نمایند. ولی قوام‌الملک شیرازی که از عوامل انگلیس‌ها بود می‌دانست که شاه سابق را به نقطه بد آب و هوایی تبعید خواهند کرد. لذا از عزیمت فرزندش برای همراهی با رضاشاه جلوگیری نمود. ولی اشرف در این تصمیم بود که با فرزندش پدر خود را همراهی کند، ولی قوام زیربار نرفت و فرزند خود را مطالبه نمود که باید نزد او بماند و او به تنهایی همسفر پدر باشد. ولی اشرف حاضر به جدائی از فرزندش نشد و نتوانست پدر خود را همراهی کند. تنها یک سفر کوتاه برای دیدار رضاشاه به ژوهانسبورگ عزیمت نمود.

بعد از شهریور ۲۰ اشرف که تا آن تاریخ نقشی در دربار نداشت با استفاده از ضعف برادرش یکه‌تاز دربار شد و بزودی زنی قدرتمند گردید بطوری که در تمام امور مداخله می‌کرد.

در سال ۱۳۲۲ اشرف به همراه فوزیه سفری به مصر کرد چندی با ملک فاروق نزد

عشق باخت سرانجام با یک مصری متمول بنام احمد شفیق پیوند زناشویی بست و این ازدواج قریب نه سال بطول انجامید و حاصل این نه سال دو فرزند بود. احمد شفیق در تهران به تجارت پرداخت چندی هم شغل دولتی گرفت مانند ریاست هواپیمائی کل کشور. آخرین سمت وی ریاست هیئت مدیره بانک اعتبارات ایران بود که نیمی از سهام آن را فرانسویها داشتند.

سومین همسر اشرف، مهدی بوشهری نام داشت. وی فرزند رضا بوشهری بود^(۱) این ازدواج با عشق آغاز شد.

خوشگذرانی و شهوترانی به حد افراط و قماربازی در کارینه‌های خارج و داخل و تقلب در بازیهای قمار آغاز شد.

در خوشگذرانی و شهوترانی‌های اشرف اگر کسی مورد توجه او قرار می‌گرفت و تمکین به خواسته او نمی‌کرد او را به هر نحوی بود از بین می‌برد. نمونه این تساوت قتل پالانچیان است که به دستور اشرف هواپیمای وی را دستکاری کردند و در نتیجه هواپیما سقوط کرد.

اشرف پهلوی زنی سرسخت و انتقامجو بود. در جلسه‌ای که در دفتر وزیر دارائی به تقاضای نیروی زمینی تشکیل شده بود ارتشبد مین‌باشیان تقاضا می‌کند سهمیه پزشکی افسران ارتش را که به خارج برای مداوا فرستاده می‌شوند افزایش دهند وی در همان جلسه به توضیحات خود افزوده بود مخارج این کار اگر با هزینه‌های فسق و فجور و الاحضرت اشرف مقایسه شود مثل قطره‌ای در اقیانوس است. وقتی این خبر به گوش اشرف رسید، کوهی آتشفشان شد. ارتشبد مین‌باشیان برادر مهرداد پهلبد شوهر شمس پهلوی بود و تصور نمی‌کرد که اشرف بتواند به سهولت او را از شغلش که فرماندهی

۱- در غالب کتب مهدی بوشهری را فرزند جواد بوشهری نوشته‌اند در حالی که چنین چیزی صحیح نیست او فرزند رضا بوشهری بود (برادر جواد).

رضا بوشهری فرزند معین‌التجار بوشهری بود و به شغل تجارت اشتغال داشت. در جوانی با یک خانم روسی ازدواج کرد. خانم روسی ابتدا همسر لیانازوف روسی مقاطعه‌کار شیلات شمال بود که در میان‌سال‌ی درگذشت و در نتیجه آقا رضا بوشهری با این خانم روسی ازدواج نمود و صاحب دو پسر شد بنام‌های مهدی و پرویز. رضا بوشهری در دوره هشتم از تهران به وکالت رسید. ولی کار وکالتش ادامه نیافت و او همچنان به شغل تجارت مشغول بود. با ازدواج مهدی و اشرف طبق معمول به اطرافیان هم نوائی رسید و در دوره چهارم مجلس سنا (۱۳۴۲) رضا بوشهری به سناتوری انتصابی از تهران منصوب گردید و این سمت را در ادوار پنجم و ششم مجلس سنا عهده‌دار بود. سرانجام در دی ماه ۱۳۵۰ در تهران درگذشت.

نیروی زمینی بود برکنار کند ولی ظرف یک ساعت اینکار انجام گرفت. مین‌باشیان از شغل خود منصرف و بازنشسته شد و ارتشبد غلامعلی اویسی بجای او نشست. از دیگر کارهای او قاچاق عتیقه، شهرک سازی، مشارکت در شرکتها و واگذاری پست به اشخاص و غیره بود. پس از انقلاب اسلامی جراید خارج از کشور مخصوصاً بعضی از روزنامه‌های امریکا اشرف پهلوی را یکی از ثروتمندان جهان معرفی کردند و ثروت او را رقمی در حدود ۵ تا ۷ میلیارد دلار تخمین می‌زدند.

اشرف پهلوی در سنوات آخر رژیم سابق رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل بود و در سر سودای ریاست آنجا را داشت ولی این اندیشه خام سرانجام به تحقق نپیوست.

اشرف همه ساله عده‌ای از یاران خاص خود را ظاهراً برای شرکت در سازمان ملل و باطناً برای خوش‌گذرانی به امریکا می‌برد و تمام هزینه سرسام‌آور آنها را از بودجه دولت دریافت می‌کرد. هر سفر اشرف برای ماموریت سازمان ملل هزینه‌ای در حدود یک میلیون دلار دربر می‌گرفت.

فرح دیبا

یکی دیگر از زنان متنفذ دربار پهلوی فرح دیبا بود که با تولد رضا (ولیعهد) وضع خود را تثبیت نمود. وی در سال ۱۳۴۶ در مؤسسان سوم که تشکیل شد عنوان نایب‌السلطنه گرفت. بدین ترتیب اگر شاه فوت کند و ولیعهد به سن بیست سال نرسیده باشد فرح عنوان نایب‌السلطنه خواهد داشت. وی تدریجاً در تمام مسائل کشوری مداخله می‌نمود و در دو سه سال اخیر حکومت سابق تصمیم‌گیرنده اصلی او بود.

نویسنده کتاب چون درباره فرح دیبا به تفصیل مطالب مختلف را عنوان می‌کند، لذا ضروری نمی‌بینم توضیحاتی در زندگی‌نامه او بدهم همینقدر یادآوری می‌کنم. پس از مرگ محمد رضا پهلوی نیمی از ارث زیاد او به همسرش رسید و زندگی جدیدی را برای خویش تدارک دید. در هر حال خوانندگان ارجمند را به خواندن این اثر که با دقت کامل تهیه گردیده است دعوت می‌کنم.

تحقیق و بررسی در زمینه‌های مختلف اجتماعی جهت شناخت بهتر زوایای تاریک تاریخ، چشم و دلی حساس و دقیق را می‌طلبد که در کنکاش، در باب مسائل و حوادث، به علل و عوامل اصلی بروز یک حادثه پردازد و محرکات واقعی یک حادثه را بررسی کند. حوادثی که گاه از یک ندانم‌کاری، یک سخن، حرف، حدیث، حسد، رقابت و حتی عشق برمی‌خیزد و تحولات تاریخی جامعه‌ای را رقم می‌زند.

در این بین بررسی نقش حساس زنان، که به قول شاعر نیمی از آسمانند، تأثیرات آنان در بروز مسائل تاریخی، امری بسیار مهم و حیاتی است. در بررسی تاریخ ایران زمین، در رجعت به اعصار کهن این مرز و بوم، جای پای زنان در ورای حوادث، امری مشهود است که هر محقق با اندک تأملی می‌تواند بدان دست یابد.

البته می‌بایست خاطر نشان ساخت که ساختار طبیعی فلات ایران در طول اعصار تاریخی این مرز و بوم از عوامل مؤثر در شیوه زیستی مردم این سرزمین بوده است. مرکزیت فلات ایران و موقعیت خاص استراتژیک آن در ارتباط با سرزمین‌های اطراف و نژادهای گوناگون، این سرزمین را به مثابه پلی ارتباطی بین شرق و غرب جهان قرار داد و مهاجرت و یورش اقوام گوناگون را حادث شد.

بدیهی است که این یورش و تهاجمات، توسط اقوامی که دارای فرهنگ و اعتقادات ویژه خود بودند صورت می‌گرفت و شدیدترین فشار را بر جامعه ایرانی به ویژه زنان وارد می‌ساخت.

گرچه اصالت و پویایی فرهنگ و تمدن ایرانی باعث می‌گردید که این اقوام اندکی

پس از اسکان، مجذوب کیش و آئین ایرانی شوند و آن را به دل پذیرند و به جان در طول روزگاران دراز حفظ کنند، اما جامعه را ناچار به ایجاد یک حالت تدافعی و ادار می‌نمود که در حفظ امنیت و مقدّسات و نوامیس خویش دست به یک سری اقداماتی بزنند. از دیگر سو عدم وجود قانون مشخص، در حمایت از مردم بی‌پناه، خاصه زنان در برابر حکام زورگو و مستبدین، موجب عکس‌العمل‌هایی شدید شد تا از زنان که سخت آسیب‌پذیر بودند حفاظت شود و نوعی امنیت نسبی برایشان حاصل آید و بدین‌گونه جامعه ناخودآگاه به مستورسازی زن و پنهان ساختن او در درون خانه‌ها و حرمسراها پرداخت و او را به دور از عرصه فعالیت‌های اجتماعی گشاندند.

پس از گذشت مدتی این طرز فکر به سنت و فرهنگ ملی مبدّل شد و زن از بسیاری حقوق حقه خویش بدور ماند. بدین ترتیب حفاظ او که حصار خانه و وسیله حمایتش بود، به زندان او مبدّل شد و او موجودی فراموش شده گشت. موجودی که حتی نام بردن از او در مجامع، امری ناپسند به حساب می‌آمد.

جامعه ایرانی که دچار بی‌قانونی شدید و بی‌عدالتی بود محفوظ بودن زن را محبوس کردن او پنداشت و این اندیشه غلط به تدریج بر شیوه مردسالاری حاکم بر تفکرات جامعه رسوخ یافت و زن تنها در خانه قرار گرفت.

اما این حصار بسته برای زنان بزرگوار تاریخ این سرزمین نیز بسته نماند و حضور فعال آنان در عرصه خانواده در تربیت فرزندان و تیمار و غمگساری شوهران به نفوذی پنهان مبدّل گشت که جای پای او را به تدریج در عرصه‌های علمی و فرهنگی باز نمود و سدهای حصار خانه را شکست و او را با عالم اجتماع مرتبط ساخت.

در طول تاریخ معاصر این سرزمین، زن ایرانی با ظهور استعداد، شایستگی و توانایی بالقوه خود، در تمام عرصه‌های زندگی حضور فعال خود را علنی ساخت و با مبارزات پیگیر و مستمر در طول انقلاب مشروطیت، تأسیس انجمن‌ها و گروه‌های گوناگون زنان، راه را هموار ساخت. انجمن‌هایی چون انجمن حرّیت نسوان (قبل از جنگ جهانی اول)، جمعیت نسوان وطن‌خواه، انجمن مخدّرات وطن، شرکت خواتین اصفهان، جمعیت پیک نسوان و...

در دوران سلسله پهلوی که غرب‌گرایی اساس فعالیت‌ها و جزو اهداف اصلی دولت قرار گرفت، زن به اجبار به درون اجتماع کشیده شد و به ایفاء نقشی تصنعی و ظاهری در

جامعه پرداخت. این نقش هرچند به شکلی صوری انجام می‌شد. اما تأثیر زنان را در مسائل و حوادث تاریخی افزون می‌ساخت، به طوری که گاه یار سلطان وقت می‌شدند و در بروز حوادث سیاسی نقشی حساس ایفاء می‌نمودند و گاه در رقابت با قدرت حاکمه قرار می‌گرفتند و در گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی به فعالیت می‌پرداختند. در این بین زنان درباری نیز در رقابت و چشم و هم‌چشمی‌های خود باندها و دسته‌هایی تشکیل می‌دادند و کابینه‌ها را منحل می‌ساختند.

حضور زن و نقش او در اواخر سلسله پهلوی، به حدی بود که حتی به مقام نیابت سلطنت نیز دست یافت و بسیاری از ارکان سیاسی کشور را در دست گرفت و نقشی حساس در ورای حوادث ایفا کرد.

بدین ترتیب نقشی که تا آن زمان زن ایرانی در محافل تو در تو و در بسته اندرونی‌ها و خانه‌ها بازی می‌نمود به نحوی آشکار در جامعه عیان گشت تا جایی که زنی چون اشرف پهلوی در دوام و بقای سلسله پهلوی و ارتباط با قدرتهای بیگانه رکنی منحصر به فرد شد و خود از پایه‌های قدرت و استحکام رژیم پهلوی گشت و در بسیاری از موارد موجبات قتل، تبعید، زندان، عزل و نصب رجال را فراهم نمود. او در رقابت با همسران برادرش محمدرضا شاه به ویژه فرح پهلوی و ایجاد دسته‌ها و باندهای سیاسی تا بدانجا پیش رفت که یکی از عوامل مؤثر سقوط سلسله پهلوی گشت.

این تحقیق کوششی است اندک در جهت بررسی زندگی چهار زن از زنان مهم دوران پهلوی که سایه‌های سنگین و قدرتمند آنان، در ورای حوادث تاریخی این دوران به چشم می‌خورد.

شایان ذکر است که در انتخاب این موضوع تحقیقی، شخصیت مادرم که دوستی مشوق بود و همواره با سکوت و متانت خویش رکن اساسی خانواده به حساب می‌آمد و سالار زنی در عصر خویش بود الهام‌بخش، بوده است. روحش شاد باد.

در اینجا بر خود واجب می‌دانم از کمکهای بی‌دریغ استاد عالیقدر دکتر باقر عاقلی که همواره راهگشای من بوده‌اند و یاری و همراهی آقای تورج حسینی تشکر و قدردانی شود، باشد تا خداوند خود یاری‌گر آنان گردد.

نیلوفر کسری

تابستان ۱۳۷۸

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

زنان ذی نفوذ
خاندان پهلوی



پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info کودتای ۱۲۹۹

در اولین دقایق بامداد سرد و مه گرفته سوم حوت ۱۲۹۹ ش غرش توپها و شلیک اسلحه‌ها مردم تهران را وحشت زده نمود. گرچه از مدتها قبل شایعاتی در زمینه بروز کودتا در کشور پیچیده بود اما آن روز صبح نگرانی و ترس در قلب تک تک ساکنان تهران رخنه کرد. هیچکس از اصل ماجرا خبری نداشت. آیا کودتای بلشویکی سررت گرفته بود؟

بزرگان و اعیان شهر، با فرستادن غلامان و نوکران خویش از حضور قوای قزاق در خیابان‌ها و کلاتری‌ها مطلع شدند. بیم قتل و غارت رجال سیاسی کشور می‌رفت. هرچند که مردم عادی نیز با مشاهده اوضاع درهم و مغشوش و تعطیلی ادارات و مغازه‌ها، در تب و تاب بودند، پس از گذشت ساعاتی از روز، آن دسته از رجال و بزرگان شهر که امکان تماس با سفارتخانه‌های خارجی، به ویژه فرانسه و انگلیس را داشتند از بروز کودتای سپاهیان قزاق آگاه شدند، کودتایی که با یاری و حمایت انگلیس صورت گرفته بود.

انگلیسها که از مدتها پیش با بروز انقلاب بلشویکی و سقوط رژیم روسیه تزاری، خطر گسترش کمونیسم را درک کرده و با تغییر سیاست رژیم جدید و درگیری‌های داخلی او، خود را در منطقه بیکه تاز می‌دیدند، خواهان قبضه کردن قدرت بودند. امری که چندی قبل از کودتا با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ آشکار شده و مطامع استعماری آنان را نمایان می‌ساخت. مفاد این قرارداد در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله نگاشته و به موجب آن ایران نیز جزو کشورهای تحت‌الحمایه انگلستان قرار می‌گرفت.

با انتشار مفاد قرارداد، بانگ اعتراضات از هر سوی کشور برخاست. رجال و بزرگان

کشور به مخالفت برخاستند. این امر با افشاء رشوه دولت انگلیس به دولتمردان ایرانی چون وثوق الدوله، به تظاهرات علنی مردم کشیده شد و در سراسر کشور درگیری دولت و ملت افزایش یافت و در نهایت به دستگیری و توقیف و تبعید پاره‌ای از مخالفان انجامید.

در این میان افسران انگلیسی که بدون توجه به خشم عمومی مردم به سوی ایران سرازیر شده بودند، در پی ساختن ارتش نوین ایران به تأسیس کمیسیون میکس^(۱) پرداختند.

تهران سراپا آتش شد. به دنبال اعتراضات مردمی انتحار افسر جوانی به نام کلنل فضل‌الله‌خان که مامور همکاری با انگلیسی‌ها در کمیسیون میکس شده بود و پخش شایعه انتحار او به دلیل مخالفت با این قرارداد مخالفت صد درصد مجلس و بزرگان کشور را به همراه آورد.^(۲)

در پی شکست سیاسی دولت انگلیس که به دنبال اهداف اقتصادی و سیاسی خویش در منطقه فعالیت می‌نمود، راهی جدید انتخاب شد تا دولت انگلیس همچنان اقتدار خود را در منطقه به عنوان نیروی برتر حفظ نماید. بدینگونه اندیشه استفاده از مردان گمنام در صحنه سیاست کشور ایران با اطمینان از مطیع بودن آنها در سرلوحه برنامه انگلیس قرار گرفت.^(۳)

دولت انگلیس که نگران گسترش کمونیسم در منطقه بود برای دستیابی به قدرت مطلقه در منطقه خاورمیانه، شالوده یک کودتای نظامی و تصرف پایتخت را پی‌ریزی کرد و به یافتن مهره‌های مورد نیاز خود پرداخت.^(۴)

۱- کمیسیون میکس کمیونی بود که توسط ژنرال دیکسن برای ایجاد ارتش نوین ایران تأسیس گشته بود.

۲- پخش شایعه مخالفت کلنل فضل‌الله‌خان با قرارداد ۱۹۱۹ در تهران و خودکشی او، شور و هیجان مردم را چند برابر نمود و تهران یکپارچه آتش شد. برای اطلاعات بیشتر رجوع به تاریخ احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعرا بهار، ج ۱ ص ۴۰.

۳- لوسوئور، امیل: زمینه‌چینی انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی‌الله شادان (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳).

۴- ژنرال آبرونساید در خاطرات روزانه خود ذیل وقایع روز چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ (۲۴ دی ماه ۱۲۹۹) می‌نویسد: «... نظر شخصی من این است که باید دست قزاق‌های ایرانی را برای حمله به تهران

اندکی بعد سیدضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد به عنوان رهبر سیاسی و میرپنج رضاخان به عنوان رهبر نظامی کودتا برگزیده شدند^(۱) و تحت تعالیم لازم قرار گرفتند.^(۲) کودتا در بامداد روز ۳ حوت ۱۲۹۹ با حمایت کامل انگلستان صورت گرفت.^(۳) و کودتاچیان دولت سپهدار را ساقط نمودند. طی چند ساعت بسیاری از رجال و بزرگان و متنفذین کشور دستگیر و روانه زندان‌ها شدند. اعلامیه‌هایی از سوی کودتاچیان در سطح شهر پخش شد. این اعلامیه‌ها با تیتراژ «حکم می‌کنم» چاپ شده بود. امری که بی‌شک حاکی از خودرئائی و استبداد صادرکنندگان آن داشت.

کلیه اعلامیه‌ها با امضای رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی، فرمانده کل قوا - رضا صادر شده بود. کودتاچیان خواهان اطاعت و سکوت اهالی تهران، عدم اجتماع بیش از سه نفر، عدم رفت و آمد مردم پس از تاریکی هوا در سطح شهر بودند. همچنین آنان به تعطیلی ادارات دولتی، پستخانه و تلگرافخانه‌ها و مغازه‌های شراب فروشی، عرق فروشی، تأتر، سینما و کلوب‌ها بجز مراکز فروش ارزاق عمومی دست زدند.^(۴)

در آن هنگام کمتر کسی باور می‌نمود که امضاءکننده اطلاعیه‌های کودتاچیان همان رضا میرپنج افسر ساده قزاق ۴۳ ساله‌ای است که اندکی قبل به رتق و فتق امور جزئی قزاقخانه می‌پرداخت. او که در سال ۱۲۵۶ ش در آلاشت سوادکوه از توابع مازندران به دنیا آمده بود، هرگز تصور نمی‌نمود که روزگاری سلسله قاجاریه را درهم شکنند و خود زمامدار امور کشور گردد. اما شرایط زمانه به گونه‌ای بود که رضاخان با استفاده به موقع از فرصتها و موقعیتهای به دست آمده در طی چند سال قدرتمندترین مرد کشور گشت و به نخست‌وزیری دست یافت.

→ قبل از آنکه نیروهای ما ایران را ترک کنند بازگذاشت. در واقع یک دیکتاتوری نظامی در ایران بهترین راه غلبه بر مشکلات کنونی ماست، زیرا به نیروهای انگلیسی فرصت داده خواهد شد که خاک ایران را با اجتناب از عواقب بسیار وخیمی که در غیر این صورت پیش خواهد آمد ترک گویند.»

۱- ژنرال آبرونساید در خاطرات روزانه خود ذیل وقایع ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (۲۳ بهمن ۱۲۹۹) می‌نویسد: «... پس از گفتگویی که امروز با رضا داشتم اداره امور قزاق‌های ایرانی را به طور قاطع به او واگذار کردم.»

۲- خاطرات شاهپور جی ری پورتر موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳- مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱ ص ۱۰۷ - ۱۰۵

۴- دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی (تهران، فردوسی، ۱۳۶۱) ج ۴ ص ۲۳۱ - ۲۳۰.

دوران صدارت رضاخان که به لقب سردار سپه مفتخر شده بود مملو از رقابت‌ها و درگیری‌ها برای کسب قدرت بود. بررسی این دوران با حوادث گوناگون بسیار وسیع و مقوله‌ای جداگانه را می‌طلبد و ما تنها به این اشاره گذرا بسنده می‌کنیم که رضاخان در اندک مدتی اکثریت آراء مجلس را به دست آورد و رجال زیادی را با تهدید و یا تمحید با خود متحد نمود، به طوری که با تأسیس مجلس پنجم و حمایت نمایندگان طرفدار خود توانست سلسله قاجاریه را خلع و سلسله جدید پهلوی را تأسیس نماید. او در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری نمود و به تخت سلطنت نشست.

شایان ذکر است که دوران حکمرانی این سلسله که فریب پنجاه سال و اندی به طول انجامید، مملو از فراز و نشیب‌های گوناگون بود. علاوه بر آن غرب‌گرایی و وابستگی به دول بیگانه شرایط زیستی جامعه را عوض نمود و زنان را به جبر و زور به عرصه‌های اجتماعی کشاند. کشف حجاب که به عنوان اوج ظلم و تعدی به زنان ایران قلمداد می‌شود دیوارها را برچید و زن را به صورت موجودی حساس و لطیف و ضربه‌پذیر وارد جامعه نمود. از همه بدتر این امر در شرایطی صورت گرفت که زن ایرانی خود هیچ آمادگی برای ایفای نقش جدید نداشت. زندگی زن ایرانی در عصر پهلوی مملو از تضادها است. تضادهایی که بین فرهنگ سنتی جامعه و نوگرایی جدید به وجود آمده بود. اما با توجه تمام این فشارها و تبعیضات، عصر پهلوی عصر حضور زن و نفوذ او در مسائل گوناگون است. در این بین زنان دربار پهلوی حضور و نفوذی بسیار یافتند. گرچه این حضور بیشتر به شکل پنهان بود و در مقابل شخصیت‌های قوی توان ایستادگی نداشت. اما پس از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و تبعید او به جزیره موریس این حضور و نفوذ عرصه‌ای گسترده یافت و تا جایی رسید که حتی می‌توان گفت پاره‌ای از این زنان حکمرانان واقعی کشور بودند.

ثریا اسفندیاری همسر دوم محمدرضا پهلوی در خاطرات خود دربار پهلوی را درباری زنانه می‌نامد که نفوذ زنان در آن بسیار زیاد است. این تحقیق تلاشی است در جهت نشان دادن این خط سیر. البته پاره‌ای از محققین بر نفوذ زنان این عصر خرده گرفته حدود آنان را بیشتر در مسائل خانوادگی و رقابت‌های فامیلی می‌دانند اما با توجه به اینکه خانواده کوچکترین و اساسی‌ترین هسته زندگی اجتماعی است و می‌تواند تأثیرات عمیقی در شخصیت فرد و زندگی او بگذارد اهمیت نفوذ زنان آشکار می‌گردد.

علی‌الخصوص شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط قوای متفقین تأثیرات عمیق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر جامعه ایران نهاد و نفوذ زنان این خاندان را افزایش داد. مهمترین این زنان تاج‌الملوک آیرملو همسر رضاشاه (مادر محمدرضا شاه)، شمس و اشرف خواهران محمدرضا شاه و فرح پهلوی آخرین ملکه ایران می‌باشند که در این تحقیق طی چهار بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تاج الملوک (آیرملو)

یگانہ بانوی ذی نفوذ عصر دو پهلوی



تاج الملوك آرمولو (همسر رضاخان)

تاج الملوک آیرملو

ملکہ پہلوی

نیمتاج تاج الملوک آیرملو یکی از مهمترین زنان با نفوذ دوران پنجاه ساله حکومت پہلوی است. او دختر میرپنج تیمورخان آیرملو از صاحب منصبان ارشد ارتش قزاق و همسر دوم رضاخان بود.

همسر اول رضاخان دخترعمویش تاجماه^۱ یا مریم^۲ نام داشت که در سال ۱۲۸۱ ق به عقد وی درآمد اما این ازدواج دیری نپائید و با تولد اولین فرزند، شمع وجود تاجماه خاموش گشت^۳ و رضا با دختری که فاطمه نام گرفت و بعدها به همدم السلطنه^۴

۱ - نیازمند، رضا: رضاشاه از تولد تا سلطنت (لندن، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵) ص ۴۸

۲ - اشرف پہلوی: من و برادرم (تهران، نشر علم، ۱۳۷۵) ص ۴۴

۳ - پاره‌ای از مورخین معتقدند که این ازدواج ۶ ماه پس از تولد فرزند ادامه یافت و به دلیل بیماری ناگهانی، تاجماه درگذشت. اما بنابر قول قوی چون گفته اشرف پہلوی تاجماه هنگام زایمان درگذشت.

۴ - فاطمه (همدم السلطنه) پس از تولد به دلیل مشغولیت رضاخان در امور لشگری به ابوالقاسم خان (دائی رضاشاه) سپرده شد. پس از فوت ابوالقاسم خان فاطمه به کرمانشاه نزد پدر رفت و پس از مراجعت پدر به تهران در سال ۱۳۰۳ به دستور پدر با نایب سرهنگ دکتر حدیکجان (هادی) آتابای ازدواج نمود. حاصل این ازدواج یک دختر و دو پسر به نام‌های سیمین دخت آتابای، امیررضا و سیروس آتابای بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از ایران همدم السلطنه نیز مانند دختران دیگر رضاشاه متارکه نمود و با شخصی به نام مهندس بهرون ازدواج کرد اما این ازدواج نیز دوامی نیاورد و همدم السلطنه پس از شش ماه از مهندس بهرون جدا و به عقد محمود امیراصلاتی درآمد.

ملقب گشت، تنها شد. پس از این ضایعه چند سالی رضا تنها به امور لشگرکشی می پرداخت تا اینکه تصمیم به وصلت با خانواده تیمورخان میرپنج گرفت. تیمورخان آیرملو از خاندان‌های مهاجر و از خوانین بزرگ بود که سال‌های سال در سوادکوه مازندران اقامت داشت و با خانواده پدری رضاخان یاور آشنا بود.

او دارای مقام بالای میرپنجی (سرهنگی) در دستگاه قزاقخانه بود و برای افسر ساده‌ای چون رضاخان یاور، خویشی با خاندان میرپنج آیرملو افتخاری بزرگ و مایه ترقی بود. تیمورخان نیز از شخصیت قدرمآبانه رضاخان خوشش می آمد چرا که آینده او را درخشان می دید. پس با وساطت چند تن از بزرگان قزاق به ازدواج او با دخترش رضایت داد. و البته این وصلت از سوی دختر نیز مقبول واقع شد چرا که برای دختر جاه طلبی چون تاج‌الملوک ازدواج با مرد خوش تیپ و خوش هیكلی چون رضاخان مایه فخر به حساب می آمد.^۱

بدین ترتیب تاج‌الملوک آیرملو در ۱۵ رجب ۱۲۹۴ ش در سن ۲۴ سالگی یا به قولی ۱۸ سالگی به عقد رضاشاه درآمد.^۲ و از این پس نقش مؤثری در زندگی رضاخان و سلطنت او بازی نمود. مراسم عقد توسط حاج شیخ حسن سنگلجی پدر شریعت سنگلجی انجام شد و تاج‌الملوک پس از ازدواج به خانه کوچک رضا در محله روغنی‌ها، خیابان جلیل‌آباد سابق، پشت مریضخانه احمدیه آمد. تاج‌الملوک دارای ۴ برادر و ۶ خواهر بود که به ترتیب پس از ازدواج او با رضاخان، ازدواج نمودند و نام خانوادگی تیموری را برای خود برگزیدند.^۳

۱ - به ویژه آنکه تاج‌الملوک از قد و قیافه خوبی برخوردار نبود. به طوری که تاج‌الملوک در صحبت‌های خانوادگی همیشه اظهار می داشت که من باطناً به این ازدواج راضی و مایل بودم، چون رضاخان هیكل مردانه‌ای داشت و خوش قیافه بود. (از مصاحبه شفاهی ابوالفتح آتابای - نقل از کتاب: رضاشاه از تولد تا سلطنت: نیازمند ص ۱۳۵).

۲ - تاریخ تولد تاج‌الملوک در شناسنامه ۱۲۷۸ ش می باشد اما گویا تاریخ تولد واقعی او ۱۲۷۰ ش بود. اشرف پهلوی در خاطراتش می گوید: «هنگام عروسی مادرم ۲۴ سال داشت. رضاشاه اغلب به شوخی به او می گفت تو شانس آوردی که در چنین سنی شوهر پیدا کردی. تاج‌الملوک هم عصبانی می شد و جواب می داد تو اشتباه می کنی من فقط ۱۸ سال داشتم که ازدواج کردم (من و برادرم ص ۴۴).

۳ - خواهران تاج‌الملوک ۵ تن بودند. خواهر اول او همسر اجلال‌الدوله دادستان گشت. خواهر دوم او عالمتاج همسر سرهنگ مین باشیان فرزند سالارمعزز برادر نصرالسلطان که در دوران پهلوی رئیس



رضاخان سردار سپه

→ موزیک قشون گردید، شد. خواهر چهارم فخرالملوک با یک قزاق به نام باقرخان ازدواج کرد و خواهر پنجم عفت خانم همسر دکتر حسینعلی اسفندیاری که بعدها درجه سرتیپی گرفت، گردید و آخرین خواهر نیز همسر دکتر محسن حجازی گشت. (تاج الملوک دومین دختر خانواده بود.)

چند سال اول زندگی تاج‌الملوک در همان خانه ساده و کوچک محله روغنی‌ها، سال‌های آرامش زندگی مشترک او به حساب می‌آمد. در طی آن سال‌ها یعنی در چهار آبان ۱۲۹۶ ش نخستین فرزندشان خدیجه چشم به جهان گشود. او که بعدها به شمس‌الملوک ملقب گشت فرزند محبوب پدر شد و تا پایان عمر رضاخان مورد محبت بی‌دریغ وی قرار گرفت. دو سال بعد در چهار آبان ۱۲۹۸ ش هنگامی که رضا برای سرکشی امور خانوادگی در شمال ایران بسر می‌برد،^۱ تاج‌الملوک فرزندان به دنیا آورد که نقش بسیار حساسی در تاریخ این مرز و بوم ایفاء نمودند. این فرزندان که یک پسر و یک دختر بودند به فاصله پنج ساعت از یکدیگر به دنیا آمدند. فرزند پسر محمدرضا و فرزند دختر زهرا نام گرفت. زهرا نیز مانند خواهر بزرگش به اشرف‌الملوک ملقب گشت و به اشرف در تاریخ شهرت یافت.

اندکی بعد خانواده رضاخان که ظرف مدت کوتاهی صاحب ۲ فرزند شده بودند خانه کوچک خود را در محله روغنی‌ها رها نمود و به خانه‌ای بزرگتر در حسن آباد نقل مکان کردند.^۲ اما شیرینی زندگی تاج‌الملوک دیری نپایید و با موفقیت‌های سیاسی شوهرش به تلخی گرائید. تاج‌الملوک که وجودش در زندگی رضاخان، موفقیت‌های اجتماعی و سیاسی بسیاری را پدید آورده بود، خواهان زندگی بهتر و توجه بیشتر شوهر بود. امری که هیچگاه به واقعیت نپیوست. چه همزمان با پیشرفت‌های سیاسی و نظامی رضاخان (سردار سپه)، ازدواج و سیله‌ای برای پیمودن پله‌های ترقی گشت و فردگمنامی

۱ - هنگام تولد محمدرضا و اشرف رضاخان برای سرکشی به فامیل و بستگانش سفری به سوادکوه و قریه آلاشت داشت. در این هنگام سرپرستی خانواده را به امیراصلان خان باجناق خود واگذار نمود. خانه میرپنج رضاخان در سنگلج تهران واقع بود و متعلق به مخاطب‌السلطان رفیعی رئیس تلگرافخانه مشهد بود. وقتی فرزندان رضاخان به دنیا آمدند، امیراصلان خان فوراً به تلگرافخانه رفته و توسط تلگرافی که به فرمانده آتریاد همدان مخابره کرده خبر داد. رئیس تلگرافخانه به مجرد دریافت تلگراف آن را به دست فراش تلگرافخانه داد و او سوار بر اسب تازی، بتاخت به الشت فرستاد روز بعد بدانجا رسید. و با شتاب وارد خانه رضاخان میرپنج شد و تلگراف را به دست او داد. رضاخان به تصور اینکه تلگراف مربوط به امور قزاقخانه است آن را آهسته گشود اما پس از خواندن آن لبخندی زده دو سکه احمدشاهی به فراش داد و راهی تهران گشت. (نقل از سالنامه دنیا - سال هیجدهم - صفحه ۲۸۷).

۲ - برای اطلاعات بیشتر به سالنامه کشور ایران، سال بیست و یکم ص ۳۷، پیرنیا، منصوره: سالار زنان (مریلند، مهر ایران، ۱۳۷۴) ص ۳۶ - ۳۴ و شاهدید، جعفر: دودمان پهلوی: دودمان پهلوی ص ۴۴۲ مراجعه کنید.



دوقلوهای رضاشاه

که خود را در یک قدمی صدارت و پادشاهی می‌دید از طریق انتصاب با خاندان‌های اصیل، خواهان ایجاد وجهه‌ای نیک در بین مردم شد.^۱ به همین دلیل ترفند ازدواج‌های سیاسی به کار گرفته شد و رضاخان که در آن هنگام وزیر جنگ بود در صدد ازدواج مجدد برآمد. کلیه خاندان‌های محترم قاجاری مورد بررسی قرار گرفتند تا اینکه در نهایت قمرالملوک (توران) نوه مهدی‌قلی‌خان مجدالدوله^۲ از شاهزادگان قاجاری انتخاب گشت.

قمرالملوک «ملکه توران»

وی دختری جوان و زیبا، سفید چهره، مو بور و بلند قد بود که تعلیمات ابتدایی و متوسط را دیده و با اصول معاشرت آشنا گشته و از دختران روشنفکر عصر خویش به حساب می‌آمد. بدین منظور در روز عید قربان هنگامی که رجال کشور برای سلام به پیشگاه احمد شاه رفته بودند وزیر جنگ، رضاخان، مجدالدوله را از میان جمعیت به کناری کشید و شوخی کنان گفت:

- آقای مجدالدوله، عیدی ما را در عید قربان نمی‌دهید؟

مجدالدوله گفت: اگر چیزی که شایستگی حضرت اشرف را داشته باشد سراغ دارید بفرمائید تا با کمال میل تقدیم کنم!؟
رضاخان لبخند زنان گفت:

به من خبر دادند که شما نوه بسیار زیبایی دارید و من خواستم موافقت کنید که او را به همسری خود انتخاب کنم. مجدالدوله با این پیشنهاد موافقت کرد و روز بعد رسماً مراسم خواستگاری انجام شد.^۳ پس از موافقت خانواده عروس در روز عید غدیر

۱- رضاخان از زمانی که در صدد کسب قدرت مطلقه در کشور برآمد به منظور ایجاد پشتوانه قوی اجتماعی و کسب وجهه نیک خواستار اتصال با خاندان‌های بزرگ قاجاری شد، تا از این طریق پیشینه‌ای قوی بیابد و گمنامی خود را بپوشاند. این تمایل پس از کودتای ۱۲۹۹ در رضاخان شدت یافته بود. برای این امر صورتی شامل ۱۸۰ نفر از دختران معاریف و مشاهیر کشور را برای وزیر جنگ آوردند ولی به او توضیح دادند که نوه مجدالدوله امیر سلیمانی بیش از دیگران شایستگی همسری او را دارد.

۲- مجدالدوله فرزند عیسی‌خان مجدالدوله دایی ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ - ۱۳۱۲ ق) حاکم گیلان بود.
۳- شاهید، جعفر: پیشین ص ۴-۴۷۳

مراسم عقدکنان در حالی که توران هفده سال و رضاخان چهل و هفت ساله بود صورت گرفت (۱۳۰۰ ش). عروسی آن دو بسیار مختصر و ساده برگزار شد و عروس جدید به خانه‌ای اجاره‌ای در خیابان مؤدب‌الملک منتقل گشت. این خانه روبروی کاخ مرمر و در کوچه‌ای به نام عدل قرار داشت.^۱



ملکه توران، مادر غلامرضا پهلوی

ازدواج مجدد سردار سپه که به دور از چشم تاج‌الملوک صورت گرفته بود، آتش کینه و انتقام را در او برانگیخت و او را که با جثه‌ای کوچک و قدی کوتاه تنها فردی به حساب می‌آمد که یارای ایستادگی در مقابل رضاخان را داشت، به رقابت‌های خانوادگی و سپس درباری کشاند. بدینگونه تاج‌الملوک با ظاهر ریزنقش و ظریف اما

۱- نیازمند، رضا: پیشین ص ۳۴۰

تندخو و سرسخت به مبارزه با هووی خویش پرداخت و در این مبارزه از هیچ اقدامی فروگذاری نکرد. او با گستاخی و پرویی به توطئه‌چینی‌های گوناگون دست زد تا قدرت خویش را همچنان حفظ کند و بانوی اول خانواده باشد.

اشرف دربارهٔ مادرش می‌گوید:

«مادرم تاج‌الملوک از نظر جسمی درست نقطهٔ مقابل پدرم بود. زنی کوتاه و ظریف با موی بور و چشمانی سبز زیبا، قدش به زحمت به بالاترین نشان‌های نظامی پدرم که بر روی لباس نظامیش قرار داشت می‌رسید. با وجود این مادرم هم به طریق خاص خودش، مانند پدرم شخصیتی مقتدر داشت. در آن زمان که زنان ایران از هیچ حقی برخوردار نبودند و مجبور بودند در برابر قدرت مردان تسلیم گردند، مادرم حتی از بحث و گفتگو با پدرم یا مخالفت با تصمیم‌های او نمی‌هراسید.»^۱

هنگامی که تاج‌الملوک از این اقدام خودسرانه شوهرش مطلع گشت در انتظار فرزند چهارم خود بود. وی به محض اطلاع از ازدواج مجدد رضاخان به مخالفت شدیدی دست زد و کار را به توهین لفظی و حضوری کشاند و توران را که زنی زیبا و در روزگار خود از جمله زنان تحصیلکرده به حساب می‌آمد سخت در فشار قرار داد.^۲ از طرف دیگر کلیهٔ روابط خود را با شوهرش قطع نمود و حتی حاضر نشد که رضاخان را تحت هیچ شرایطی ملاقات کند. تا جایی که رضاخان نیز هرگاه می‌دید که تاج‌الملوک از دور می‌آید راه خود را کج می‌کرد تا با او برخورد نکند!

پس از گذشت چند ماه بین تاج‌الملوک و رضاخان قدری تفاهم برقرار شد. البته این تفاهم برای حفظ ظاهر بود چه تنها رضاخان اجازه داشت گاهی فقط چند دقیقه برای دیدن فرزندان و احوالپرسی از حال آنان به خانهٔ تاج‌الملوک سرزند.^۳

توطئه‌ها و دسیسه‌چینی‌های تاج‌الملوک از یک سو، بدخلقی و بد اخلاقی رضاخان از سویی دیگر توران دختر جوان اشرافی را که به اجبار تن بدین ازدواج داده بود عاصی نمود و به تدریج روابط زن و شوهر را تیره نمود. رضاخان هر روز ناهار را در منزل توران می‌گذراند و تا ساعت دو یا سه بعد از ظهر در آنجا بود. روزی رضاخان وارد خانه

۱- اشرف پهلوی: من و برادرم ص ۴۳

۲- فردوست، حسین: از ظهور تا سقوط (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۰) ج ۱ ص ۵۶

۳- اشرف پهلوی: پیشین ص ۴۵ - ۴۴

شد و به توران تکلیف کرد که چکمه‌های او را از پایش درآورد. توران که چنین انتظاری نداشت و با آراستگی کامل منتظر نوازش شوهر بود با تندی گفت: من در منزل پدرم هم چنین کاری نکرده‌ام! رضاخان هم با تندی می‌گوید: پس برو منزل پدرت! توران هم همان ساعت با اجاره درشکه‌ای گریه‌کنان به منزل پدرش رفت و تمام مدت بارداری را در منزل پدرش بسر آورد.^۱ رضاخان هرگز به دنبال توران نرفت و تا پایان سلطنت و اعزام به موریس راضی به دیدار او نشد. به طوری که خود توران در توجیه وقایع شهریور ۱۳۲۰ در خاطراتش بیان می‌کند:

«... دست شاهپور خود را که او هم در وداع با من چشمانش اشک‌آلود بود گرفته قرار شد پیش شاه بروم. من تا آن روز پس از تولد شاهپور با او روبه‌رو نشده بودم. حالم به قدری پریشان بود که به وصف نمی‌آمد. گفتم اعلیحضرت یک بچه بیست روزه به دستم دادی و حال یک پسر جوان هیجده ساله به دست می‌سپارم و شروع کردم بلند بلند گریه کردن. او هم رنگش مثل ذغال سیاه شد و اشک بی‌اختیار از چشمانش سرازیر بود، گفت البته پسر است و از او خوب نگهداری خواهم کرد. خیال شما راحت باشد.»^۲

تنها لطف رضاشاه در مورد ملکه توران، اجازه نگهداری از فرزند بود لطفی که هر آن قابل فسخ بود. توران خود در این باره می‌گوید:

«... در ماه مرداد به واسطه گرمای هوا برای والاحضرت علیرضا فرژیدری (مارک یخچال) از طرف حسابداری خریداری نمودند. روز بعد شاهپور غلامرضا هم موقعی که در خدمت پدرش رفته بود به عرض رسانید که دستور فرمائید حسابداری یک فرژیدر برای منزل ما خریداری کند که بی‌جهت پدرش شروع کرده بود به شاهپور پرخاش کردن که این چیزها را مادرت یاد می‌دهد. تو فرژیدر می‌خواهی چه کنی؟ حال که این طور شد مادرت از تو جدا شود و برود و تو باید تنها زندگی کنی... مختصراً آنکه دو شبانه روز جز گریه و نماز کاری نداشتم و ابداً قوت نخوردم...»^۳

قابل توجه آنکه رضاشاه هرگز توران را طلاق نگفت و همچنان توران در حباله نکاح

۱- بنا به سخنان دکتر عاقلی.

۲- خاطرات ملکه توران موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۳- خاطرات ملکه توران - موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

او بود. ولی روابطی با هم نداشتند. توران پس از جدایی از رضاشاه یعنی طی ۲۱ سال در میان دیوارهای قصر سلطنتی و در میان آزار و اذیت‌های فراوان همسران دیگر شاه (تاج‌الملوک و عصمت) محبوس ماند.^۱ تا اینکه پس از وفات رضاشاه و اتمام عده وفات از انزوا به در آمد و مجدداً ازدواج نمود.^۲

بدنبال جدایی توران از رضاشاه، توران که مورد بی‌مهری شدید رضاشاه قرار گرفته بود خود را تحت حمایت تاج‌الملوک قرار داد تا از نفوذ و قدرت او در دربار استفاده کند. دیگر تنها عامل ارتباط توران با دربار وجود فرزندش بود و این ارتباط هر آن می‌توانست به نوعی فسخ بشود. بنابراین تنها راه چاره این بود که خود را تحت حمایت فردی قوی قرار دهد و این فرد کسی جز تاج‌الملوک نبود. او تنها کسی بود که درخواستهایش بلافاصله اجابت می‌شد و سخنانش مورد قبول رضاشاه قرار می‌گرفت. تاج‌الملوک نیز در ازای جدایی توران از شوهرش حاضر به پرداخت چنین بهایی بود. او به عنوان یگانه تکیه‌گاه توران در دربار، رفتارهای متناقضی داشت. اما در کل از توران حمایت می‌کرد و دخترانش شمس و اشرف نیز با توران روابطی مسالمت‌جویانه داشتند و در اکثر مجالس از او دعوت به عمل آورده و او را در کنار خود پذیرا می‌شدند. امری

۱ - بنا به سخنان دکتر باقر عاقلی.

۲ - با مرگ رضاپهلوی و با موافقت غلامرضا پهلوی به سال ۱۳۲۳ ش توران با بازرگان ثروتمندی به نام ذبیح‌الله ملکپور (۱۲۸۱ - ۱۳۵۲ ش) ازدواج کرد. او پس از ازدواج با توران به فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی خود ادامه داد. و در نقاط مختلف جهان چون فلسطین، لبنان (بیروت) و پرتغال و مصر (قاهره) دفتر تجاری داشت. ولی وجهه سیاسی وی کاملاً تحت الشعاع تمکن مالی او بود. هر چند که در عرصه سیاست نیز فعالیت‌های فراماسونری چشمگیری داشته است. ذبیح‌الله ملکپور از اعضای موسس لژ پهلوی بود و نام او در کتاب فراماسونری اسماعیل راینین ذکر شده است. او همچنین عضو لژ تهران و عضو هیأت مدیره باشگاه خورشید تابان از سازمان‌های نیمه علنی ماسونی بود و در جمعیت تسلیح اخلاقی از جمعیت‌های تحت نفوذ ماسونها شرکت می‌نمود. گاه جلسات محافل فراماسونری نیز در خانه او انجام می‌شد. با این ازدواج توران در فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی وسیعی شرکت جست. تثبیت موقعیت غلامرضا در دربار همزمان با پایان یافتن بحران‌های اقتصادی ۱۳۳۲ ش و هجوم سیل آسای پول فروش نفت در بازارهای ایران، پای توران را به فعالیتهای اقتصادی کشاند و او که خود زنی ثروتمند و متمکن بود و تمام زمین‌های اطراف شهر ری متعلق بدو بود در اواخر عصر پهلوی هنگامی که تب شهرک‌سازی، خاندان پهلوی را فرا گرفته بود، تصمیم به ساختن شهرکی به نام تورانشهر در اطراف تهران گرفت. اما بروز انقلاب اسلامی، مانع از اجرای آن شد. او مسجد و سردخانه‌ای در املاک خود دایر نمود و مقبره‌ای هم برای خویش تدارک دیده بود.

که هیچگاه در مورد همسر سوم رضاشاه (عصمت الملوک) انجام نشد. گرچه گاه حسادت‌ها و آزارهای زنانه این روابط را نیز تحت الشعاع قرار می‌داد. توران در خاطراتش می‌گوید:

«... در مهرماه ۱۳۱۱ ش هنگام که علیاحضرت (تاج‌الملوک) از سویس به ایران آمد، متملقین هرکس به فکر پیشواز او تا پهلوی (انزلی) و بین راهها افتادند. من فکر کردم اگر نروم علیاحضرت به طور یقین دل‌تنگ خواهد شد. چون آنها محبت را در همان ظاهرسازی می‌بیند. به هر حال با خانم جیم به قزوین رفتیم و منتظر ورود علیاحضرت و شاهدخت‌ها شدیم. با ورود علیاحضرت با ایشان به تهران حرکت کردیم و پس از آنکه به اتفاق همراهان علیاحضرت داخل اندرون شدیم و نیم ساعتی صرف شربت و چای نمودیم، اجازه مرخصی گرفتیم. ما هم قدری از حال شاهپور پرسیده از سلامتی اش مستحضر شده، خداحافظی کرده به منزل آمدیم. روز بعد سبدگلی به عنوان تبریک ورود برای علیاحضرت فرستاده و روز سیم دایه شاهپور علیرضا از طرف علیاحضرت ساعت مچی کوچکی، دور برلیان ریز به عنوان سوغات برای من آورد و در ضمن گفت که علیاحضرت از شما گله کردند که شما در پهلوی (انزلی) پیش عصمت خانم رفته و از من بدگویی نموده‌اید. من خیلی عصبانی و دل‌تنگ شدم که با تمام توهینات و رفتاری که عصمت خانم نسبت به من کرد و بالاخره محض شاهپور، من مجبور شدم که آنجا بروم، باز هم عده‌ای خانم‌های دو رنگ و متملقین که پیش هرکس می‌رسند خود را دوست و مخلص او می‌دانند، این صحبت‌ها را نمودند. دیدم اگر ساکت بنشینم لابد تصوّر خواهد کرد که این موضوع حقیقت دارد، این بود که عصر همان روز به اندرون رفتم و تمام قضایا را شرح دادم و گفتم شما چرا بایستی آن قدر دهن‌بین و زود باور باشید که دوستان و آشنایان خود را نشناسید. من اگر مایل بودم با ایشان معاشرت نمایم در همان مسافرت قم یا موقع تاجگذاری شما که دعوتم کردند می‌رفتم یا مثل مردم دو رو و محرمانه هم با او هم با شما معاشرت می‌نمودم. تازه معاشرت با شما محض وجود پسرم بود که میل دارم از بچگی با بچه‌های شما مأنوس باشد و از بچگی کینه و کدورتی در دل او ایجاد نشود که در بزرگی موجب نفاق باشد. پدر اینها خواسته است زنهای متعدد داشته باشد، بچه‌ها چه تقصیری دارند که ما زنها محض حسادت خود تخم بخل و نفاق در دل اولادان بی‌گناهمان بکاریم؟ بالاخره با تصدیق همشیره زاده‌اش

بدری خانم و چند نفر دیگر که آنجا بودند و قدری از دلتنگی اش کاسته شد.^۱

عصمت الملوک

شایان ذکر است که قدرت نمایی تاج الملوک در برابر رضاخان و شکست ازدواج دوم او با توران، امری نبود که شخصیت قلدرمآبانه رضاخان را وادار به تسلیم نماید. بدین گونه رضاخان تنها شش ماه بعد از جدایی از توران، به دلیل کسب اعتبار بیشتر در جامعه دختر یکی دیگر از خاندان‌های قاجاری را انتخاب نموده و به عقد خویش درآورد. این دختر عصمت الملوک دختر غلامعلی مجلل الدوله دولتشاهی^۲ از رجال و معاریف بزرگ عصر قاجار و بانو مبهج الدوله بود که در هیجده سالگی در روزگاری که رضاخان سردار سپه تازه به ریاست وزراء رسیده بود به عنوان چهارمین همسر و دومین زن او از سلسله قاجار انتخاب گشت.



ملکه عصمت

مادر عبدالرضا، احمدرضا، محمودرضا، حمیدرضا و فاطمه پهلوی

۱ - خاطرات ملکه توران موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
 ۲ - مجلل الدوله دولتشاهی از خاندان محمد علی میرزا متخلص به دولت، پسر ارشد فتحعلی شاه قاجار از حکمرانان کرمانشاه و سرحداری عراق بود.

در سال ۱۳۰۲ ش یک روز رضاخان ضمن مذاکره با سرهنگ پاشاخان اظهار داشت که شنیده‌ام همسر شما خواهر شایسته‌ای دارد و من تصمیم به ازدواج با او گرفته‌ام، میل دارم شما در این مورد اقدام کنید. سرلشکرخدایار و سرهنگ پاشاخان بلافاصله با خواهر همسر خود (دوشیزه عصمت الملوک دولتشاهی) و شاهزاده مجلل الدوله در این باب مذاکره نمودند و پس از تهیه مقدمات امر، مراسم عقد و عروسی در منزل ابتهاج السلطنه مادر بزرگ دوشیزه عصمت دولتشاهی انجام یافت.^۱

این ازدواج از همان ابتدا با مخالفت شدید تاج الملوک روبرو شد به طوری که بنا به گفته عصمت الملوک در روز ازدواج تاج الملوک بر در منزل حاضر شد و شروع به بددهنی و فحاشی نمود به طوری که رضاخان سردار سپه ناچار شد دستور دهد او را به زور به خانه ببرند!

عصمت الملوک آخرین و محبوب‌ترین همسر رضاشاه بود. سادگی و حرف شنوی او باعث شد که این محبوبیت همچنان تا پایان عمر رضاشاه حفظ شود. این توجه ویژه شاه نسبت به او حسد تاج الملوک را برمی‌انگیخت و درگیری‌هایی را پدید می‌آورد. به ویژه آنکه رضاخان پس از به سلطنت رسیدن بیرونی منزل سالار لشکر فرزند فرمانفرما را که در محوطه کاخ مرمر قرار داشت و در قسمت جنوبی آن تاج الملوک ساکن بود برای ملکه عصمت خریداری نمود و امر همسایگی نیز بر شدت قضایا افزود. سپهبد فردوست در این باره می‌گوید:

«زمانی که من به دربار وارد شدم، هجوم مادر محمدرضا پهلوی به عصمت در اوج بود. در آن زمان دیوارهای قبلی داخل باغ سعدآباد را برداشته بودند و برای هر یک از اعضای خانواده پهلوی ساختمانی درست کرده بودند. ندیمه‌های مشهدی مادر محمدرضا پهلوی، به دستور او با چوب و چماق به ساختمان عصمت حمله می‌بردند. به محض اینکه عصمت از حمله باخبر می‌شد، درهای ساختمان را قفل می‌کرد و خود در اتاقی مخفی می‌شد و از آنجا به رضاشاه خبر می‌داد. رضاشاه قدم زنان، آرام آرام خود را به ساختمان عصمت نزدیک می‌کرد و مشهدی‌ها با دیدن او پا به فرامی‌گذاشتند. آنها پس از فرار مورد مؤاخذه مادر محمدرضا قرار می‌گرفتند که به آنها می‌گفت: «ترسوها

رضاکه ترس ندارد!»

و به زبان ترکی می‌گفت: «کول باشیان» (خاک بر سر تان) مشهدی‌ها برای اینکه موقعیت خود را از دست ندهند، هر بار به مادر محمدرضا قول می‌دادند که دفعهٔ دیگر استخوان‌های عصمت را خرد خواهیم کرد!

مادر محمدرضا می‌گفت: ببینیم و تعریف کنیم!

اما عجیب اینجاست که رضاشاه هیچگاه مادر محمدرضا را به خاطر این رفتارش مورد ایراد قرار نمی‌داد و حتی خوشش می‌آمد که آن دوزن از روی حسادت و به خاطر او چنین کارهایی را می‌کنند.^۱

قدر مسلم اینکه رضاشاه احترام مادر محمدرضا را نگه می‌داشت زیرا او مادر ولیعهدش محمدرضا بود، ولی عصمت را دوست داشت و بدو عشق می‌ورزید و او را خوش قدم می‌دانست. چه بلافاصله پس از ازدواج با او ترقی نمود و به صدارت رسید و پس از تولد فرزند دومشان احمدرضا، رضاخان به پادشاهی دست یافت.^۲

شدت حسادت تاج‌الملوک از علاقه و توجه رضاخان به ملکه عصمت تا جایی پیش رفت که به دعا و جادو متوسل می‌شد بنا به سخنان عصمت‌الملوک رضاخان همیشه او را به آرامش و مدارا دعوت می‌کرد ولی در اصل از عصمت حمایت می‌نمود. یک روز که رضاشاه اتفاقی در باغچهٔ خانه عصمت‌الملوک قدم می‌زد با تلی از خاک روبرو شد. شکل این تل خاک رضاخان را به کنجکاوی انداخت و دستور داد آن قسمت را بکنند. پس از حفاری با جمجمهٔ کودکی و ادعیه‌های مختلفی روبرو شدند. این اشیاء خشم شاه را برانگیخت و دستور تفحص داد. پس از تفحص و بازرسی مشخص شد که این اشیاء به دستور تاج‌الملوک در آن ناحیه چال شده است. این عمل تاج‌الملوک خشم شاه را برانگیخت و تاج‌الملوک را به شدت مورد اعتراض قرار داد.^۳

رقابت‌های زنانه همچنان ادامه داشت اما تا زمان وجود رضاشاه در دربار از همین حد تجاوز نمی‌کرد، پس از اشغال ایران در شهریور رضاشاه که علاقه و افری به

۱- فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰) ج ۱ ص ۷۵

۲- ملکه عصمت مادر پنج فرزند رضاشاه به نام‌های شاپور عبدالرضا، فاطمه، احمدرضا، محمودرضا و حمیدرضا بود. نیازمند، رضا. پیشین ص ۳۸۵

۳- از مصاحبه شفاهی عصمت‌الملوک دولتشاهی موجود در آرشیو تاریخ شفاهی موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

عصمت الملوک داشت او را با خود برد و هنگامی که عصمت الملوک خواستار بازگشت به ایران و ترک مورس شد از او ملتمسانه خواست تا نزد او بماند. اما رقابتهای زنانه، بدرفتاری شمس و اشرف و بدی آب و هوا همه و همه باعث گشت که عصمت الملوک خواستار بازگشت به ایران گردد.^۱ رضاشاه نیز به بهانه ادامه تحصیل فرزندانش اجازه بازگشت بدو داد.^۲

به محض ورود عصمت به تهران رضاشاه تلگرافی به سر تیپ صفاری مخابره نمود و از او خواست تا در غیبت وی به کارهای عصمت رسیدگی کند.^۳ اما عدم حضور تاج الملوک در مورس ناشی از شکست او در مبارزات نبود. بلکه تاج الملوک به عنوان جانشین شاه و ناظر امور مربوط به خانواده در کشور باقی ماند. نظارتی که تا پایان سلسله پهلوی برقرار بود. نامه‌ها و تلگرافات رضاشاه به تاج الملوک در این مدت خود نشان دهنده توانمندی تاج الملوک در امور و میزان نفوذ او می‌باشد. رضاشاه که در تلگرافات متعدد آمدن تاج الملوک را در ژوهانسبورگ غیر ضروری می‌داند،^۴ حضور او را در کنار محمدرضا یک موهبت دانسته و می‌گوید:

«تنها گوشه غزلت کمزیدن و دست تاسف به دندان گرفتن کافی نبود. و لازم است با منتهای دقت شاهد جریانات بوده و با هدایت عقل فرزند عزیزمان محمدرضا را در خصوص امور داخلی و کارهای فامیلی آگاه سازید. و «شما باید در مواقع مقتضی نسبت به مسائل خانوادگی و لزوم ایجاد اتحاد و معنویت در احتراز از تسلیم شدن به نصایح و مگفته‌های مغرضانه اطرافیان، محمدرضا را بیدار و متوجه سازید تا از این رهگذر هم خدمتی به کشور شده و هم

۱ - نیازمند، رضا: پیشین ص ۳۸۵

۲ - مصاحبه شفاهی عصمت الملوک دولت‌شاهی موجود در آرشیو تاریخ شفاهی موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳ - نیازمند، رضا: پیشین ص ۳۸۵

۴ - تلگرافات زیادی در آرشیو موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی راجع به درخواست تاج الملوک برای رفتن به مورس موجود است. در جواب تمامی این تلگرافات رضاشاه بدی آب و هوا را علت رد این درخواست بیان کرده است اما علت اصلی بی‌شک لزوم حضور تاج الملوک در کنار محمدرضا شاه بود. سند ش ۱۱۲ الف ۱۹۳۲۱۲/

۳ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۳۲۱۲ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر

۴ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۵۳۲۱۲ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر - ۵ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۴۳۲۱۲ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر

شاه از کمکهای فکری شما استفاده نماید.^۱»

همچنین رضاشاه در مورد گله تاج‌الملوک از زندگی مشترکشان و شکایت او، عذرخواهی کرده و علت این مسائل و مشکلات در زندگی مشترکشان را ناشی از بیست سال کشورداری خویش می‌داند و می‌گوید:

«خود شما شاهد هستید من از روز اول شروع به کار تا شش ماه از عمارت ستاد خارج نشدم و بعد از شش ماه برای اولین دفعه توانستم قریب نیم ساعت در منزل از شما دیدن نمایم و همه روزه شاه فعلی و شمس پهلوی را مرحوم سرهنگ امیراصلان روزی یک دفعه به وزارت جنگ می‌آورد که من آنها را ببینم. وی سپس برای جلوگیری از پایمال شدن اقدامات گذشته خود برای سلطنت پهلوی همسرش را به پرهیز از منفی‌بافی دعوت کرده و از وی خواسته تا ضمن همراهی با محمدرضا پهلوی وی را از اوضاع و شرایط کشور مطلع سازد.»^۲

نامه‌های باقی مانده از این دوران تا جایی پیش می‌رود که حتی به نظر می‌آید تکیه‌گاه اصلی رضاشاه در این دوران تاج‌الملوک بوده است. او که در صدد توجیه نامالایمات زندگی مشترکشان برمی‌آید از او می‌خواهد که ریاست خانواده را در دست گیرد. نامه زیر نشانگر این ادعاست:

ملکه پهلوی

همسر عزیزم را قربان می‌روم. با اینکه اطمینان دارم به هیچ وجه بر شما پوشیده نیست که تنها دلخوشی فعلی من اطلاع از احوالات و جریانات زندگی افراد فامیل می‌باشد معذرتاً متعجبم که چه چیز موجب می‌شود نه تنها از این رهگذر در صدد همراهی با من بر نمی‌آئید بلکه از ارسال پاسخ‌نامه‌های من نیز خودداری می‌نمائید. اینجاست که این انتظار هم سربار سایر آلام روحی شده بر اثر مختصر غفلت شما بیش از پیش من باید در بی‌خبری مانده دقیقه‌ای از تهاجم اضطراب و پریشانی آسودگی نداشته باشم. محتاج به توضیح نیست که اساس و منشاء این توقع مخصوصاً از شخص شما روی این پایه و نظر است که مسئولیت وجدانی شما به این علت که فعلاً آنجا در رأس فامیل واقع شده‌اید از سایرین بیشتر بوده و به همین

۱ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۴۳۲۱۲ موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۸۳۲۱۲ موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

نسبت هم باید توجه شما به آسایش معنوی یکایک افراد فامیل معطوف گردد. در صورتی که خودتان هم به این معنی متوجه بوده و از روی ایمان و حقیقت مایل باشید در راه تکلیف قدم موثری بردارید تنها گوشه عزلت گزیدن و دست تأسف به ندان گزیدن کافی نبوده و لازم است با متنهای دقت شاهد جریانات بود. و با هدایت عقل و منطقی فرزند عزیزمان شاه را در خصوص امور داخلی و کارهای فامیلی آگاه و بیدار سازید من هم شخصاً هیچ فکر و آرزویی جز فراهم آوردن وسایل آسایش فرزندانم نداشته و می‌خواهم به هر نحو که ممکن باشد روح یگانگی و معنویتی بین آنها ایجاد گردد که هیچوقت تحت تأثیر القآت واقع نشیده و راه استفاده مغرضین و مفسدین که برای مقاصد سوء خود همواره در صدد هستند به کلی بسته شود. در تعقیب همین فکر هم محمود و احمد را که اوقاتشان تقریباً در اینجا به عطالت و بطالت می‌گذرد به تهران فرستادم که هم به تکمیل تحصیلات و ادبیات فارسی پرداخته و هم اسباب تقویت روحی مادرشان که داد از تنهایی دارد تا حدی فراهم گردد. البته نتیجه عالی دیگری را هم آمدن آنها دربر دارد که به نظر من دارای اهمیت فوق‌العاده می‌باشد و آن این است که هرچند برحسب ظاهر آنها نمی‌توانند کمک فکری مهمی به برادر معظمشان بنمایند اما همینقدر که نزدیک بوده و مقداری از اوقات شاه در روز صرف صحبت با آنها بشود خواهی نخواهی موجب تقویت روحیه شاه خواهد گردید. نکته دیگری که اشاره آن را لازم می‌دانیم این است هرچند اطمینان دارم طرز رفتار شما با مادر شاهپور عبدالرضا کاملاً محبت‌آمیز است ولی من از شما انتظار دارم در غیبت من از او حمایت کرده و برای اینکه من از فشار خارج شوم غالباً او را طرف محبت قرار بدهید. همچنین نسبت به وضعیت تحصیلی و اخلاقی شاهپورها و فاطمه هم خودتان کسب اطلاعات نموده و مراقبت نمائید که به وجود شما دلگرم باشند. بیشتر قصد من به طوری که در بالا گفتم این است که بر اثر توجه و کوشش شما کانون محبت‌آمیزی در فامیل ایجاد گردد که مجال هیچ گونه رخنه‌ای برای نمایان و مفتین باقی نماند. در خاتمه سلامت و سعادت یکایک افراد فامیل را از خداوند خواستار بوده و امیدوارم که آرزوی تجدید دیدار که همه در آن شریک هستند به خواست خدا به هدف اجابت رسیده جبران محرومیتها بشود.

رضا پهلوی^۱



ملکتاج (تاج الملوک پهلوی)، همسر رضاشاه در کنار فرزندانش
محمدرضا، علیرضا، اشرف و شمس در سوئیس (۱۹۳۱ - ۱)

نفوذ و قدرت ملکه (تاج الملوک) مادر در دربار

با وجود همسران متعدد رضاخان در دربار، تاج الملوک به دلیل داشتن سمت مادری و لیبهد از مقام ویژه‌ای برخوردار بود و در واقع ملکه اصلی به حساب می‌آمد. به طوری که رضاشاه با وجود مشغله‌های فراوان در دوران حکومتش و عدم دقت کافی برای سرکشی به زنان خانواده، همواره حالت قدردانی و تشکر نسبت به تاج الملوک داشت و با وجود اذیت و آزارهای بسیار او و اعتراضات همسران دیگرش به ویژه عصمت، همواره با او مدارا می‌نمود.

شایان ذکر است که شخصیت مرد سالارانه رضاشاه و نفوذ ناپذیریش موجب می‌شد

که اختلافات زنان و مسائل بین آنها فقط در دربار و در حد مسائل زنانه باقی بماند و به مسائل جاری کشور کشیده نشود. امری که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از ایران، از بین رفت و اقتدار پنهان زنان دربار پهلوی را آشکار نمود.

تاج‌الملوک که خود فرزند یکی از افسران نظامی قزاق بود و در خانواده‌ای نظامی پرورش یافته بود، مانند رضاخان روحیه‌ای انعطاف‌ناپذیر داشت و همین سختی و یکدنگی منجر به ایستادگی در برابر رضا و طرد او پس از ازدواج دوم گشت. امری که بی‌شک قدرت فراوان می‌طلبید و تأثیرات بسیاری بر زندگی خصوصی رضا و فرزندانش بر جای می‌گذاشت. مجادله‌های طولانی توأم با داد و بیداد که قدرتمندترین مرد ایران را ساکت می‌نمود قدرت او را بر فرزندان نیز گسترش می‌داد و او را به عنوان قدرت برتر در خانه درمی‌آورد.

محمدرضا در خاطرات خود راجع به تاج‌الملوک می‌گوید:

«مادرم قطعاً زنی بسیار باشخصیت بود. بین او و پدرم همه چیز به راحتی پیش نمی‌رفت. او کسی نبود که خود را تسلیم کند و استقلال خود را حفظ می‌کرد. شاید این یکی از دلایلی است که آنها نتوانستند یکدیگر را درک کنند. مادرم به تنهایی در خانه دیگری زندگی می‌کرد.»^۱

همچنین اشرف طی اشاره کوتاهی در خاطراتش می‌گوید:

«مادرم، تاج‌الملوک از نظر جسمی درست نقطه مقابل پدرم بود. زنی کوتاه قد و ظریف با موی بور و چشمان سبز زیبا. قدش به زحمت به بالاترین نشان‌های نظامی پدرم که بر روی لباس نظامیش قرار داشت می‌رسید. با وجود این مادرم هم به طریق خاص خودش مانند پدرم شخصیتی مقتدر داشت. در آن زمان که زنان ایران از هیچ حقی برخوردار نبودند و مجبور بودند در برابر قدرت مردان تسلیم گردند، مادرم حتی از بحث و گفتگو با پدرم یا مخالفت با تصمیم‌های او نمی‌هراسید.»^۲

مشغله‌های فراوان رضاخان، تاج‌الملوک را به عنوان مادری قدرتمند و چهره مسلط خانه درآورد. هنگامی که شاه و اشرف در سه سالگی بسر می‌بردند و مادر در انتظار

۱ - زونیس، ماروین: شکست شاهانه - روانشناسی شخصیت شاه (تهران، طرح نو، ۱۳۷۵) ص

فرزند دیگری بود، ازدواج مجدد رضاخان که در این زمان سمت سردار سپهی داشت، جنگ خانوادگی را به اوج رساند. عکس العمل شدید تاج الملوک در مقابل ازدواج مجدد رضا با همسری که از او بسیار جوانتر بود، این تنش ها را افزون نمود. در آن زمان همسر اول می بایست با بردباری رقیب جدید را بپذیرد و بر اقدام شوهر خویش صبور باشد. اما تاج الملوک نه تنها رقیب تازه را نپذیرفت بلکه واکنشی بسیار شدیدتر بروز داد وی اعلام نمود که نه تنها حضور زن جدید را نمی پذیرد، بلکه تا آخر عمر شوهر خویش را هم نخواهد پذیرفت. از این به بعد تاج الملوک هیچگاه بارضاشاه زندگی ننمود و بنا به گفته اشرف تا مدت ها رضاشاه نیز از دیدن او دوری می جست و هنگام برخورد اتفاقی در حیاط کاخ، راه خود را کج می نمود.

رضاشاه دیگر هرگز شریک خانه تاج الملوک نشد و تنها با دادن امتیاز برتری تاج الملوک در خانواده و ولایتعهدی پسرش اجازه یافت گاهی مدت نیم ساعت به دیدار فرزندانش برود.^۱

حضور محمدرضا در خانه ای پر از تنش که در آن مادری قوی الاراده وجود داشت باعث شد که زنان نقش حیاتی در زندگی دوران کودکی او داشته باشند. مادر تنها سرپرستی بود که او در سراسر دوران نخستین زندگیش شناخته و زیر نظر او پرورش یافته بود. بنابراین مادر و سپس دو خواهرش منشاء اصلی تعلیم و تربیتی او به حساب می آمدند. مادر به عنوان تنها پناهگاه، نفوذ فراوانی در وی یافته بود. امری که از چشم رضاشاه به دور نماند. بنابراین رضاشاه پس از مراسم تاجگذاری در سن ۶ سالگی دستور جداسازی ولیعهد از آن محیط را داد و این مسئله در هر دو طرف تأثیرات نامطلوبی بجا گذارد.



محمد رضا پهلوی در کودکی

به طوری که محمدرضا در طی مدت چند سال به بیماری‌های مرگباری چون تب تیفوئید، سیاه سرفه، دیفتری و مالاریا مبتلا شد.^۱ زندگی جدید در محیط مردانه کاخ برای ولیعهد امری مشکل به حساب می‌آمد. لذت زندگی در خانه نخستین که تحت

۱- زونیس، ماروین: شکست شاهانه ص ۷۰ - ۶۹

حمایت‌های مادی و عاطفی مادری قدرتمند قرار داشت همواره مطلوبترین خاطرات زندگی بود و بیشترین تأثیر را بر شخصیت او می‌گذارد. این خاطرات او را ناخودآگاه تحت نفوذ مادر و خواهرانش قرار می‌داد. امری که تا پایان عمر با او بود.

و جالب آنکه محمدرضا شاه خود نیز بدین امر اعتراف می‌کند و می‌گوید: «نفوذ مادرم غالباً بر زندگی خانوادگی ما گسترده بود. و همچنین می‌گوید: «من شخصاً دین بی‌حسابی به مادرم دارم.»^۱

قدرت و نفوذ تاج‌الموک در دوران حکومت محمدرضا از آن جایی آشکار می‌شود که شاه اکثراً هر روزه به دیدن تاج‌الملوک می‌رفت و در معیت او و افراد خانواده حداقل چهار بار در هفته غذا می‌خورد.^۲

جدا شدن اجباری شاه در سن شش سالگی از مادر و خواهرانش و زندگی در کاخ سرد و خالی از محبت، تحت سرپرستی یک معلمه فرانسوی^۳ که بی‌شک نمی‌توانست بحران عاطفی وی را رفع نماید، خود از عوامل مؤثری بود که به گرایش بسوی مادر و خواهرانش اشرف می‌افزود. به طوری که روانشناس شخصی شاه نیز بدین امر اذعان دارد و می‌گوید:

«اما جدایی فیزیکی به هیچ‌وجه نمی‌تواند پیوستگی‌های روانشناختی را از بین ببرد. محمدرضا در سراسر زندگی خود، همانندسازی با مادرش را حفظ کرد. این مادر منشاء عمیقترین رضایت‌خاطر‌ها و اغماض‌ها در تمام زندگی او بود. شاید او از آن منبع توجهات همیشگی جدا شده بود، اما هرگز نمی‌توانست تمایلات خود را برای رسیدن به آن بهشت گم شده و پربرکت نادیده بگیرد و یا از مبارزه برای بازآفرینی لذات آن اغماض‌های اولیه منفعل و وابسته که در طول زندگی او همچنان ادامه داشت، دست بردارد.»^۴

ثریا همسر محمدرضا که سالیان بعد به دربار شاهی راه می‌یابد درباره نفوذ و قدرت تاج‌الملوک می‌گوید:

«تاج‌الملوک زنی مغرور بود و حتی یک لحظه هم این فکر از سرش بیرون

۱ - Pahlavi, Mission For My Country P.228

۲ - زونیس، ماروین: پیشین ص ۶۶ (نقل از مصاحبه شخصی شاه در ۲۹ نوامبر ۱۹۷۸).

۳ - زونیس، ماروین: پیشین ص ۱۰۲

۴ - مادام ارفع

نمی‌رفت که این رضاخان شوهر او بود که سلطنت پهلوی را پایه‌گذاری کرده است... من تشخیص دادم زن‌های اطرافم نه تنها بی‌بهره از قدرت و نفوذ نیستند، بلکه به عکس دربار ایران بیش از حد زنانه است. زن‌های دربار اگرچه رسماً حقی نداشتند ولی عملاً برای اجرای نقشه‌ها و رسیدن به هدف‌هایشان در به کار بستن انواع مکر و حيله مهارتی کم‌نظیر از خود نشان می‌دادند. به نظرم می‌آمد در میانه حکومتی زن سالار گرفتار آدم که حکمران واقعی آنها تاج‌الملوک پهلوی است.^۱

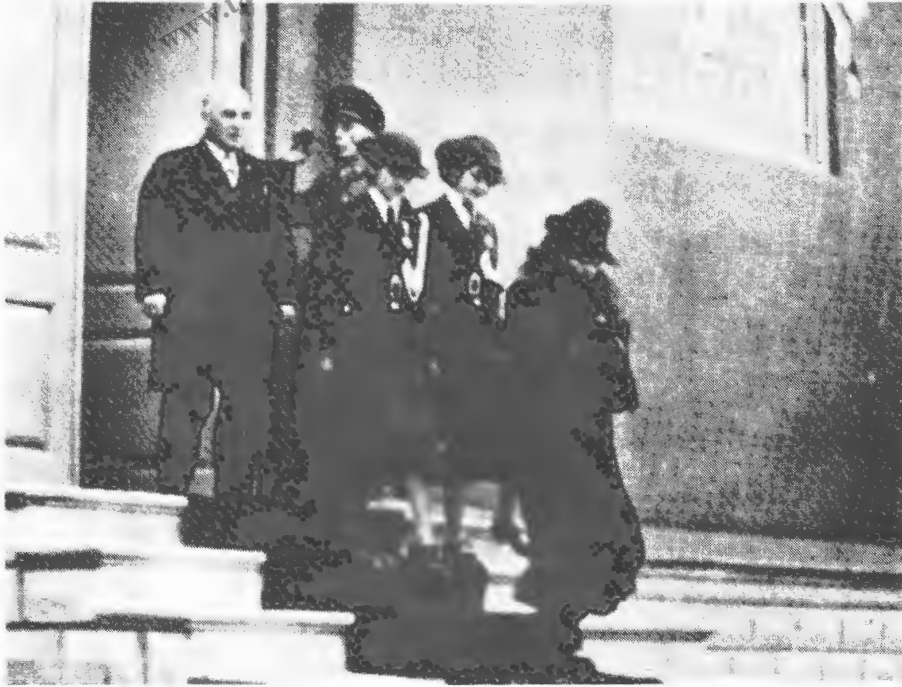
شایان ذکر است که این قدرت و نفوذ تنها در مورد محمدرضا نبوده و حتی شخصیتی قوی چون رضاشاه را دربر می‌گرفت اما میزان نفوذ در محمدرضا بسیار زیاد بود. تاج‌الملوک پس از سقوط رضاشاه عنوان ملکه را از دست نداد و به عنوان ملکه مادر از کلیه امتیازات پیشین استفاده می‌نمود. او بالاترین مقام را در دربار داشت و ملکه اصلی به حساب می‌آمد و دفتر و انجمن‌های ویژه‌ای مخصوص به خود داشت. او هنگامی که محمدرضا و دیگر فرزندان رضاشاه برای ادامه تحصیل به سویس رفتند تنها زنی از زنان شاه بود که اجازه سفر به سویس و دیدار فرزند را یافت و مدت چهار ماه با دختران خویش در سویس اقامت نمود. تاج‌الملوک در طی مدت مسافرت خویش هر روز ناهار و شام را با محمدرضا صرف می‌نمود و مانند ملکه‌ای قدرتمند با تشریفات کامل در شهرها پذیرفته می‌شد. (۱۳۱۳ ش)

سه سال بعد در سال ۱۳۱۶ ش بار دیگر تاج‌الملوک به بهانه درمان بیماری عازم اروپا شد. بنابر گفته ملکه توران تاج‌الملوک طی ترفندهایی دکترهای درباری را راضی نمود به شاه بگویند او بیمار است و می‌بایست به اروپا برود. رضاشاه نیز که در واقع از این ترفند، مطلع بود، به خاطر جلب رضایت ملکه تاج‌الملوک بدین امر رضایت داد و تاج‌الملوک به آلمان، و شهر برلن مسافرت کرد. او در این سفر اشیاء لوکس بسیاری خرید و در هر شهری که وارد می‌گشت با تشریفات خاص مورد استقبال قرار می‌گرفت و احترامات کامل نسبت به او معمول می‌گشت»

تاج‌الملوک پس از آشنایی با ظواهر تمدن غرب خود یکی از اهرم‌های تجدیدگرایی رژیم پهلوی به ویژه در عصر رضاشاه گشت، او که در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ ش (۱۹۳۶)

م) همراه با شمس و اشرف بی‌حجاب در جشن دانشسرای عالی دختران حضور یافت. خود یکی از چهره‌های اصلی کشف حجاب در ایران شد. به طوری که به دنبال حضور بی‌حجاب و بدحجاب او و دیگر زنان رضاشاه در صحن متبرک حضرت معصومه (ع) در قم درگیری‌هایی بین علما و طلاب حوزه علمیه و مزدوران رژیم به وجود آمد.^۱ همچنین تاج‌الملوک با تشکیل مجالس جشن و گردهمایی‌های گوناگون در دربار سعی در رواج این تفکر داشت.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



ملکه مادر و دخترانش در کشف حجاب

۱- عصمت دولشاهی طی مصاحبه شفاهی ادعا نموده که او در ابتدا بی‌حجاب در صحن حضور یافته است.

البته به دنبال کشف حجاب اجباری و اقدامات ددمنشانه رژیم پهلوی هزاران زن در منازل خود محبوس شدند و رژیم به طور مستقیم رودرروی مردم و مراجع دینی ایستاد و ماهیت خویش را نمایان نمود. در طی مبارزات و درگیری‌هایی که بر سر کشف حجاب در سراسر ایران به ویژه صحن متبرک حضرت رضا(ع) و مسجد گوه‌رشداد صورت گرفت، اختناق سیاسی اجتماعی رژیم پهلوی پدیدار گشت و زن عروسکی زیبا در جهت زرق و برق جامعه و ظاهر غربی آن گشت. امری که بی‌شک بدون تحول فکری صورت گرفته بود.

مهدی قلی‌خان هدایت از شاهدان آن عصر در کتاب خود می‌نویسد:
 «رضاشاه از تمدن اروپایی آنچه ظاهری بود بدون توجه به اصالت تمدن آنان گرفت. در مسافرت به ترکیه، کیفیت مجالس، شاه را در خط تأسی صرف انداخت. بدین ترتیب در سال ۱۳۰۷ طرح متحدالشکل کردن لباس مردان در مجلس به تصویب رسیده و در ۱۷ دی ۱۳۱۴ طرح کشف حجاب زنان اجرا گشت.

پس از آن ما از بانوان مترقی جزرقص، قمار و شراب و خودفروشی چیزی ندیدیم و موضوعات دزدی، جاسوسی و ولنگاری امروزی مصدر زندگی تهران شد.^۱

به دنبال آن حضور زنان در اجتماع، با شرکت در مدارس و کانون‌های اجتماعی، انجمن‌ها، محافل ویژه بانوان، و امور خیریه و عام‌المنفعه توسط زنان خاندان سلطنتی به ویژه ملکه وقت ایران تاج‌الملوک صورت گرفت. وسعت این امور گاه او را مجبور می‌ساخت که اداره این کانون‌ها و انجمن‌ها را به یکی از دختران خود واگذار کند. مانند کانون بانوان که طی دستور صریح تاج‌الملوک به شمس محول گشت!

اقتدار پنهان تاج‌الملوک به حدی بود که به راحتی در مسائل خانوادگی خاندان پهلوی دخالت کنند. سیستم سستی حاکم بر دربار گرچه ظاهری مردانه داشت اما نقش زنان در آن به صورت توطئه‌ها و دسیسه‌ها همواره نمایان بود. به طوری که تاج‌الملوک همسر قدرتمند رضاشاه گرچه نمی‌توانست در انتخاب عروس خویش دخالتی داشته باشد اما به راحتی در بروز اختلاف و جدایی او مؤثر بود.

۱- هدایت، مهدی‌قلی‌خان: خاطرات و خطرات (تهران، زوارو، ۱۳۴۴) ص ۱۸ - ۴۰۹

فوزیه عروس دربار

نخستین عروس تاج‌الملوک فوزیه دختر ملک فوآد پادشاه مصر و خواهر ملک فاروق بود که از کودکی تحت تعالیم ویژه قرار گرفته بود و شاهزاده خانمی واقعی بود. این ازدواج تنها بدین دلیل که می‌توانست پیوندی میان خاندان خدیو مصر و خاندان حدیدالتأسیس و بی‌ریشه پهلوی برقرار کنند و وجهه‌ای بین‌المللی برای پهلوی به دنبال آورد مورد توجه قرار گرفت. چه از این طریق رضاشاه پهلوی علاوه بر اینکه با یکی از خاندان‌های بزرگ پیوند می‌یافت، با یکی از کشورهای بزرگ اسلامی نیز مرتبط می‌گشت.^۱ اگرچه مصر در این زمان کشوری به شدت ضربه زده بود و این پیوند تنها جنبه ظاهری داشت.

سیاست بریتانیا عامل اصلی در این امر به حساب می‌آمد. ملک فاروق نیز از این جهت که می‌توانست از این طریق اتحادی در جهان اسلام پدید آورد و پایگاهی



ملک فاروق پادشاه مصر برادر فوزیه

مستحکمتر در خاورمیانه بیابد با ازدواج خواهرش فوزیه و محمدرضا موافقت نمود.^۱ تنها مشکلی که باقی می‌ماند، ایرانی‌الاصل نبودن فوزیه بود که مسئله ولایتعهدی را مشکل می‌نمود. چه بنا به تأیید مجلس، ملکه می‌بایست ایرانی باشد. بدین منظور ترفندی اندیشیده شد که با طرح و تصویب پاره‌ای قوانین بتوان فوزیه را ایرانی‌الاصل قلمداد نمود. امری که پس از ازدواج آن دو به وقوع پیوست.^۲

بالافاصله بعد از اعلام نامزدی فوزیه و محمدرضا ولیعهد ایران مراسم عقد^۳ در مصر صورت گرفت و سپس ملکه نازلی مادر فوزیه به اتفاق فوزیه و خواهران او به تهران آمدند و در ایستگاه راه آهن مورد استقبال قرار گرفتند. بر طبق دستور شاه تمام مسیرهای آنان در شهرهای بین راه و سراسر تهران چراغانی شده و کلیه خانه‌ها به دستور بلدیّه با دوغاب تمیز و پاکیزه گشته بود. کاخ شاهی با اشیاء عتیقه تزئین یافته و خاندان سلطنتی با لباس‌های تشریفاتی و ظواهر فریبنده آماده پذیرائی بودند. اما با تمام این ترفندها دربار ایران نسبت به دربار مصر بسیار فقیرتر و بی‌ریشه‌تر بود و اینگونه ظاهرسازی‌ها هرگز نمی‌توانست این اختلاف را پنهان سازد.^۴

طی مراسم عروسی بسیار تجملی که طی هفت شبانه روز انجام شد،^۵ اختلاف فرهنگی بین دو خانواده بیش از پیش بروز کرد و در بسیاری از موارد به درگیری انجامید. و مسلماً دو سر این اختلاف بر روابط خصمانه تاج‌الملوک و ملکه نازلی قرار داشت. ملکه نازلی با رفتار زننده و بی‌اعتنایی خود نسبت به تاج‌الملوک خشم او را برمی‌انگیخت تا جایی که طی برخوردهای لفظی در کاخ گلستان، اختلافات به اوج رسید و تنها با وساطت سفیر مصر و عذرخواهی او پایان پذیرفت. ملکه نازلی به سرعت پس

۱ - بنا به گفته فردوست این ازدواج نقشه انگلیسی‌ها جهت نزدیک‌تر کردن رژیم‌های ایران و مصر برای اهداف خاصی بود. به خصوص اینکه پس از آن فرزندی که به دنیا می‌آمد (ولیعهد بعدی) دارای دو ملیت ایرانی و مصری بود. هدفی که در آن زمان برای انگلستان بسیار مهم بود. (فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۶۰)

۲ - عاقلی، باقر: خاطرات یک نخست‌وزیر - احمد متین‌دفتری (تهران، عملی، ۱۳۷۰) ص ۱۴۵ - ۱۴۲.

۳ - مراسم در ۲۴ اسفند ۱۳۱۷ در قاهره انجام پذیرفت.

۴ - بهنود، مسعود از سیدضیاء تا بختیار (تهران، جاویدان، ۱۳۶۶) ص ۱۴۸

۵ - برنامه عروسی والاحضرت ولایتعهد با شاهزاده خانم فوزیه (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).

از انجام مراسم عروسی از ایران خارج شد.^۱

بدین ترتیب فوزیه که دختری خجالتی و حساس بود و به زبان فارسی نیز تسلط نداشت مدت کوتاهی پس از عروسی مابین زنان موشکاف و قدرتمند دربار قرار گرفت که بر سر هر مسئله بی‌اهمیتی مبارزه می‌نمودند. فوزیه که تنها ندیمه مصریش همدمش بود یا می‌بایست در برابر این قدرت‌ها سرفرو آورد و یا به مبارزه با آنها به پا خیزد، شایان ذکر است که هر دو راه حل نزد فوزیه مردود بود چرا که تربیت خانوادگی او به نوعی نبود که بتواند زورگویی را تحمل کند و ضمناً مسائل جاری دربار بی‌اهمیت‌تر از آن به نظر می‌رسید که بر سر آن به مبارزه پردازد. بنابراین او که یارای مقاومت در برابر تمسخرات مادر و خواهران محمدرضا را نداشت به تدریج گوشه‌گیری نمود و تنها با خدمه مصری و زن سفیر مصر رفت و آمد می‌نمود. امری که از سوی خانواده پهلوی به غرور و خودبینی و از سوی رجال به خجالت و شرمساری او تلقی می‌گشت.^۲

در این میان تنها حامی فوزیه پدرشوهرش رضاشاه بود. فوزیه هر روز رأس ساعت یازده با رضاشاه دیدار می‌کرد و با او به صحبت می‌پرداخت. گاه به دستور شاه با

۱- کلاً رضاشاه از حضور ملکه نازلی دل خوشی نداشت. ملکه چهل و چند ساله و نسبتاً جوان و زیبا بود بسیار سبک‌سر و جلف رفتار می‌نمود به طوری که بی‌پروا در مجامع عمومی با افراد مختلف به معاشرت می‌پرداخت. او چند تن افسر جوان گارد مصر را ظاهراً برای حفاظت و تشریفات همراه خود آورده بود و آنها جزو میهمانان رسمی نبودند، ولی به سر میز شام و جاهایی که قبلاً تعیین شده بود می‌آورد. رفتار او در تهران با سلیقه رضاشاه سازگار نبود. روزی ملکه و پاره‌ای از همراهان برای بازدید از کاخ گلستان رفته بودند. برحسب اتفاق پای ملکه نازلی لیز خورد و تاج‌الملوک بی‌اراده به کمک او می‌شتابد. اما ملکه نازلی دست خود را می‌کشد و به عربی سخنانی تند می‌گوید. ایرانیانی که در آن محفل بودند و به زبان عربی آشنایی داشتند بلافاصله عکس‌العمل نشان داده و خبر را به شاه می‌رسانند. رضاشاه که از اعمال او عاصی شده بود خشمگین می‌گردد و اختلافات اوج می‌گیرد. تا جایی که به خواست فوزیه سفیر مصر به خدمت رضاشاه می‌رسد و پس از انجام مراسم عذرخواهی می‌گوید گفتن این کلمات در بین مردم کشور ما عادی است در نهایت با وساطت اطرافیان بحران خاتمه می‌یابد. (خاطرات یک نخست‌وزیر: احمد متین دفتری - نویسنده باقر عاملی (تهران، علمی، ۱۳۷۰) ص ۵۱ - ۱۵۰ و فوزیه ملکه غمگین: فرامرز فرامرزی (تهران، دستان، ۱۳۷۳) ص ۵۵)

۲- به تأیید بسیاری از افراد فوزیه زن خجالتی بود و هر بار که با کسی صحبت می‌کرد بلافاصله قرمز می‌شد و چون پوست سفیدی داشت ناراحتی‌اش کاملاً نمایان بود. فوزیه به زبان فرانسه صحبت می‌کرد و چون ولیعهد و دیگران عربی نمی‌دانستند زبان مشترک آنها فرانسه بود. فوزیه به زبان فرانسه صحبت می‌کرد و در اواخر اقامت خود به اجبار اندکی زبان فارسی آموخت. او نمی‌خواست در مراسم اجتماعی شرکت کند و از شرکت در امور خیریه که یک ژست همگانی زنان خاندان پهلوی بود پرهیز می‌کرد. (فردوست، پیشین ج ۱ ص ۶۱).

شوهرش برای افتتاح پروژه‌های جدید، بیمارستان‌ها، کارخانه‌ها و.... گسیل می‌شد. تنها چند ماه بعد از ازدواج به دستور رضاشاه ایستگاه سفید چشمه راه آهن به ایستگاه فوزیه تغییر نام داد و میدانی با این نام ساخته شد.^۱

رضاشاه که قصد داشت از طریق این وصلت در سطح جهانی اعتباری بیابد، به دنیا آمدن فرزند پسر که تابعیتی مصری و ایرانی داشته باشد بسیار دلبرسته بود. اما تولد شهناز در ۵ آبان ۱۳۱۹ نقشه او را برهم زد و فوزیه را با آن روی سکه آشنا نمود. چه شاه پیر پس از شنیدن خبر تولد دختر اخمهایش را درهم کشید و ناخشنودی خود را ابراز نمود. او در جایی شنیده بود که ولادت اولین نوزاد دختر در خانواده سلطنتی شگون ندارد و شوم است. سال‌ها پیش به او گفته بودند اگر اولین نوزاد سلطنتی دختر باشد آن پادشاه کشته و یا تبعید می‌شود و عجیب اینکه این پیشگویی عوامانه از ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۳ به تحقق پیوست.^۲

در این میان اوقات تلخی‌ها، گفت و گوها و حرف و حدیث‌های افراد گوناگون و از همه مهمتر طعنه‌های تاج‌الملوک و خواهران شاه حالت روحی فوزیه را بدتر نمود. فوزیه با توجه به بیماریش پس از تولد شهناز و بی‌توجهی‌های شوهرش^۳ پس از خلع رضاشاه و نزول بر تخت سلطنت، به بهانه استراحت به مصر رفت و دیگر بازنگشت.

شایان ذکر است که تصمیم فوزیه مبنی بر جدایی از محمدرضا با شگفتی دربار ایران روبرو نشد و محمدرضا به منظور برقراری روابط و بازگشت فوزیه هیأتی به رهبری دکتر قاسم غنی به مصر گسیل کرد. دکتر غنی با بزرگان و رجال مصر مذاکره کرد تا آنان را به بازگشت فوزیه راغب سازد. او همراه با پیام‌های خود، پیامی مخصوص نیز برای فوزیه داشت که طی آن شاه ایران متعهد می‌شد تا ملکه مادر و اشرف را از ایران خارج نماید و فضای کاخ را برای زندگی مشترک مهیا سازد. اما فوزیه در جواب گفت که حالا

۱ - بهنود، مسعود: پیشین ص ۱۴۸

۲ - فوزیه ملکه غمگین، پیشین ص ۶ - ۴.

۳ - فردوست در کتاب خویش ج ۱ ص ۱۹۷ - ۱۹۳ به روابط نامشروع محمدرضا با دختری به نام دیوسالار اشاره می‌کند و می‌گوید فوزیه پس از اطلاع از این قضیه غمگین و گوشه‌گیر می‌شود و پرون در این میان برای برهم زدن روابط آن دو، فوزیه را با شخصی به نام تقی امامی آشنا می‌سازد به تدریج روابط عاطفی بین فوزیه و تقی امامی به وجود می‌آید و پرون شاه را از این امر مطلع می‌کند. شاه بلافاصله دستور قطع رابطه و ممنوعیت رفت و آمد امامی به دربار را می‌دهد و این آغاز درگیری‌های شدید فوزیه و شاه می‌گردد. درگیری‌هایی که سرانجام به جدایی آن دو می‌انجامد.

دیگر برای این کار دیر است.^۱ این قول محمدرضا خود نشانگر نقش ملکه مادر و اشرف در جدایی آن دو است. کم کم اختلافات دو خاندان به جایی رسید که فوزیه و محمدرضا به افشاگری درباره خود پرداختند و جزئیاتی از روابط نامشروع خود را بیان نمودند. نامه‌ای که محمدرضا در جواب گفته‌های فوزیه برای ملک فاروق فرستاد خود بیانگر این ادعاست:

«با کمال تأسف باید به اطلاع برسانم که آنچه راجع به ازدواج اجباری و یا داشتن معشوقه‌ای قبل از ازدواج ابراز شده، اشتباه محض است. عشق و علاقه من به خواهر شما به قدری شناخته شده است که نیازی به تأکید ندارد. می‌توانم قویاً تأکید کنم که مدت سه سال تا وقایع شهریور ۱۳۲۰، بهترین همسرها بودم. بعد از وقایع شهریور که همزمان با آن علیاحضرت سفری ۲۰ الی ۳۰ روزه به اصفهان داشت، متأسفانه در بازگشت احساسات متفاوتی نسبت به من در او ایجاد شده بود و ضمناً به بیماری دچار شده بود و اجازه مصاحبت خود را به من نمی‌داد. به یقین علیاحضرت به خوبی در جریان هستند که بعد از وقایع ۱۳۲۰ که سقوط پدر بیچاره مرا به همراه داشت، چقدر درگیر امور مملکت بودم و تا چه اندازه به همکاری نیاز داشتم.

متأسفانه باید ابراز کنم که خواهر علیاحضرت هیچگونه همکاری با من نداشته‌اند و حالا هم مرا به داشتن رفیقه‌ای متهم می‌کند. حیثیت‌ام به من اجازه نمی‌دهد که بعضی از اعمال ایشان را ابراز کنم چون نتیجه‌ای جز رسوایی برای دو خانواده ندارد.

روابط صمیمانه و خانوادگی من با علیاحضرت ملکه فقط به مدت ۱۰ ماه قطع گردید آن هم به دلایلی که از ابرازش شرم دارم. با تمام آنچه اظهار شد معذالک روزی نبود که به موقع در کاخ نبوده باشم و غذا را با ایشان صرف نکرده باشم.

باید بگویم که همیشه ساعت ۹ به منزل می‌آمدم و جز در موارد استثنایی دیر نمی‌کردم. در مورد سلامتی علیاحضرت ملکه، باید اذعان کنم که در این مورد من تقصیری نداشته‌ام و بیماری ایشان به علت داشتن موقعیت خجالت‌آور ایشان بود. اتهامات وارده به من به قدری بی‌پایه و اساس است که با تعجب از خود می‌پرسم که

۱ - غنی، قاسم (دکتر): خاطرات دکتر قاسم غنی با مقدمه باستانی پاریزی (تهران، کاوش، ۱۳۶۱) ص ۲۳.

منظور از ابراز آنها چه بوده است؟

اتاق خواب من که از ایشان جدا نبود و من همیشه با ایشان بهترین برخورد را داشتم و او بود که به سردی با من رفتار می‌کرد.

او هیچگاه مرا در کارهای مملکتی یاری نمی‌کرد. همیشه ساعت یک بعدازظهر از خواب برمی‌خاست و اغلب تنها و بدون راننده خارج می‌شد و اجازه نمی‌داد کسی او را همراهی کند. با آنکه سعی بسیار مبذول داشتم تا این وقایع شرم‌آور را در خفا نگهدارم، معهذازمزمه‌هایی در تهران به گوش می‌رسید. اگر علیاحضرت مایل است در مصر بماند، باید بداند که گذرنامه بعضی اشخاص مورد نظر او ضبط شده است.

در پایان به این نتیجه می‌رسیم که اتهامات وارده به من به منظور دفاع از شخص خودش بوده است. بیهی و گمانیس بهترین شهودی هستند که می‌توانند بگویند، من کی به منزل می‌آمدم.^۱

خروج فوزیه از ایران و خلع رضاشاه از سلطنت، دست تاج‌الملوک و دخترانش را باز گذارد تا به راحتی در امور مختلف درباری دخالت کنند. از این به بعد تاج‌الملوک در قضایای مختلف گاه با دختر بزرگش که شخصیتی آرام و گوشه‌گیر داشت و گاه با دختر کوچکش اشرف که بسیار جاه‌طلب و شلوغ بود کنار می‌آمد و در دسایس شرکت می‌نمود. علی‌الخصوص اینکه محمدرضا به ازاء آزادی روابط خصوصیش خود را از این مسائل خانوادگی و درباری کنار می‌کشید و سعی می‌نمود تا رضایت همه افراد خانواده را جلب نماید. عدم حضور رضاشاه در خانواده پهلوی موجب برهم ریختن شیرازه خانواده شد و به دنبال آن بی‌بندوباری افراد خانواده را در پی آورد. تاج‌الملوک حکمروای خانواده گشت و به طرد زنان رضاشاه از دربار پرداخت.^۲ فرزندان رضاشاه یکی پس از دیگری از همسرانشان جداگشتند و تاج‌الملوک به عنوان سلطانی مقتدر بر اهل بیت سلطنتی حکومت نمود.^۳ او اندکی بعد به صورت مخفیانه با فردی به نام غلامحسین صاحب دیوان^۴ ازدواج نمود و عنوان ملکه مادر را برگزید. و از این به بعد

۱ - غنی، قاسم. خاطرات ج ۲ ص ۹ - ۲۶۸.

۲ - عصمت‌الملوک از دربار طرد گشت و به زندگی عادی رجعت نمود. و ملکه توران نیز همانطور که در قبل ذکر شد با تاجر ثروتمندی به نام ذبیح‌الله ملکپور ازدواج نمود.

۳ - اسناد لانه جاسوسی آمریکا - نخبگان و تقسیم قدرت در ایران - ش ۷ ص ۴۹ - ۴۹

۴ - غلامحسین صاحب دیوانی از ملکه مادر به طور قابل ملاحظه‌ای جواتر بود و جز جوانی هیچ

نفوذ خود را بر ملکه و شاه گسترش می‌داد تا جایی که حتی با همسر شاه به مقابله می‌نشست و در صورت عدم تمکین او، دسیسه‌بازی‌ها و جناح‌بندی‌ها آغاز می‌شد تا در نهایت کار را به مجادله و اختلاف و سرانجام طلاق بکشد.^۱

ثریا پهلوی

مصالح خانواده به ویژه لزوم داشتن نوه پسر، تاج‌الملوک را بر آن داشت که اندکی بعد از جدائی محمدرضا شاه و فوزیه بدنبال یافتن همسری مناسب‌تر بیفتند، بدین منظور دختری زیبا از ایل بختیاری که از پدری ایرانی و مادری آلمانی بود انتخاب شد و شمس دختر بزرگ خانواده مأمور دوستی و آشنایی با او گشت. این دختر ثریا اسفندیاری فرزند خلیل اسفندیاری از بزرگان ایل بختیاری بود که دوران تحصیل خود را در لندن می‌گذراند و با آداب و رسوم خانواده‌های اصیل ایرانی آشنا بود.^۲

بدنبال آشنایی شمس و ثریا و مسافرت آنها به پاریس، نامه‌های متعددی از شمس به دربار ایران گسیل شد تا تاج‌الملوک را از روحيات و خُلقیات ثریا باخبر سازد. پس از تأیید تاج‌الملوک، محمدرضا نیز بر این انتخاب کردن می‌نهد. و در طی برخوردهای اولیه خانواده پهلوی با ثریا اسفندیاری، دختر زیبای قشقای، به عنوان عروس جدید خاندان پهلوی معرفی می‌گردد. این عروس که با آداب و رسوم ایرانی آشنا بود و بر طبق اصول خوانین بار آمده بود به زودی در دل همه افراد خانواده و حتی محمدرضا رخنه می‌نماید و مورد توجه تاج‌الملوک واقع می‌شود.^۳

اما گذر زمان رازها را بر ثریا آشکار می‌نماید. و تاج‌الملوک را زنی مقتدر و نرمش‌ناپذیر می‌یابد که با غرور تمام بر دربار حکومت می‌کند.^۴ طی برنامه دربار ثریا در روزهای خاصی برای عرض تبریک به نزد مادر شوهر خود می‌شتابد. غرور و تعصب تاج‌الملوک مانع از آن می‌شود که به دیدار پسر و عروسش برود. و همواره محمدرضا و ثریا و بزرگان فامیل ملزم به ملاقات و دیدار تاج‌الملوک بودند. در این هنگام زنان

→ خصوصیت قابل توجه دیگری نداشت. ۱ - اسناد لانه جاسوسی - پیشین.

۲ - اسفندیاری بختیاری، ثریا: کاخ تنهایی ترجمه امیر هوشنگ کاوسی (تهران، البرز، ۱۳۷۲) ص

۶۰ - ۵۷. ۳ - پیشین ص ۸۵.

۴ - پیشین ص ۹۰.

درباری هم سن و سال تاج‌الملوک در اطراف او گرد آمده بودند و همان‌ها او را از جریانات پشت پرده باخبر می‌ساختند. بدین ترتیب تاج‌الملوک پس از کسب اطلاعات در کارهای مملکتی دخالت می‌نمود و درباره هر چیز از امور اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی نظریات خود را به محمدرضا می‌قبولاند. محمدرضا نیز با احترام به حرفهای مادرش گوش می‌داد. ثریا خود در این باره می‌گوید: در ایران پسران به حرف‌های مادرشان خیلی توجه دارند. بله مادر... خیر مادر...^۱

اما ملکه ثریا که یک اصیل‌زاده ایرانی با تربیت اروپایی بود، چندان نرمش‌پذیر نمی‌نمود، به طوری که پس از مدت یک سال روابط خود را با شمس و تاج‌الملوک قطع کرد و از نفوذ آنان در دربار کاست. بدین ترتیب تاج‌الملوک و شمس که خود ثریا را انتخاب کرده بودند از اولین مخالفان او گشتند و در ملاء عام به او ناسزا می‌گفتند. و محفل آنان کانون مخالفت با ملکه ثریا گشت.^۲

ثریا خود در خاطراتش در این باب می‌گوید:

«افسوس که من فاقد حقد و کینه‌جویی و توطنه‌گری‌های یک تاج‌الملوک و یک

شمس و یک اشرف پهلوی بودم. پشت سر من یک کودک آلمانی و بختیاری همچنین

یک سرسختی و آشتی‌ناپذیری علیه این کوتاه‌بینی‌ها وجود داشت که مانع بود در

چنین عملیاتی شرکت کنم.»^۳

در همین زمان، هنگامی که رقابت‌های زنانه در دربار جریان داشت تاج‌الملوک و اشرف در صحنه سیاسی کشور نیز فعالیت می‌نمودند. بسیاری از رجال سیاسی و وزراء با صوابدید و حمایت آنان روی کار می‌آمدند و یا از کار برکنار می‌گشتند.^۴ با قدرت گرفتن مصدق میزان دخالت این دو زن دسیسه‌جو افزایش می‌یافت تا حدی که دکتر مصدق در مجلس، زبان به اعتراض گشود و طی بیاناتی به ملت ایران گفت: «ایران

۱ - پیشین ص ۱۴۸ و ۱۱۱.

۲ - فردوست درباره اختلافات ثریا با تاج‌الملوک و شمس می‌گوید: «مادر محمدرضا و شمس جز سال اول دیگر ثریا را ندیدند و به او ناسزا می‌گفتند و دشنام می‌دادند. اینان اولین دشمنان ثریا بودند، زیرا ثریا به آنان محل نمی‌گذاشت و اهل آشتی نبود. این جدال تا روز جدایی به همین منوال ادامه داشت و کاخ مادر محمدرضا کانون مخالفت با ثریا بود. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱ ص ۲۰۸)

۳ - کاخ تنهایی، پیشین ص ۱۵۳

۴ - سند شماره ۶۲۳۷ پ ۲۹۸.

هرچه بدبختی دیده است از مداخلات این‌گونه زنان در سیاست دیده است.» همچنین ملکه مادر را متهم به دخالت در امور سیاسی کرده و می‌گوید:

«همه می‌دانند که در دوره شانزدهم مجلس اقلیت مخالف دولت با علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت اشرف دائماً در مراوده بودند و ارتباط کامل با آنها داشتند و بدین‌گونه به جای اینکه فعالیت‌های دولت صرف اصلاحات در امور کشوری شود، صرف مبارزه با اقلیت مخالف خویش گشت. وقایع نهم اسفند نیز نمونه جدیدی از



دکتر محمد مصدق نخست وزیر

همین دسایس می‌باشد ولی ملت ایران کاملاً به حقیقت امر واقف است و همانطور که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است، این بار هم نخواهد گذاشت که دشمن ایران به هدف خود رسیده و نهضت ملی را با شکست مواجه سازد.^۱



احمد قوام - قوام السلطنه

۱ - نجاتی، غلامرضا: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران (تهران، شرکت سهامی انتشار ۱۳۶۸)
ص ۲۶۹

دخالت‌های ملکه مادر (تاج‌الملوک) و اشرف در روی کار آمدن قوام‌السلطنه و به دنبال آن وقایع سی تیر ۱۳۳۱ که منجر به قدرت گرفتن مجدد مصدق گشت باعث شد که مصدق صریحاً از شاه بخواهد که ملکه مادر و اشرف را که مانع دوستی مجلس و شاه می‌شوند، از کشور خارج سازد.

بنابراین در ۱۰ مرداد ۱۳۳۱ اشرف و سپس مادرش از ایران خارج شده و به اروپا روانه گشتند. دوران اقامت آنها در اروپا با مشکلات مالی فراوانی توأم بود. به ویژه آنکه در سفر تاج‌الملوک به امریکا حادثه‌ای روی داد و در هنگام خروج وی از کشتی، پایش شکست و مدتی در بیمارستان نیویورک بستری گشت. او دوران نقاهت خویش را در هتل والدروف آستوریا نیویورک سپری نمود. مخارج سفر علاوه بر مخارج درمان^۱، حمل و سائل شخصی^۲، کرایه ماشین^۳، کرایه صندلی چرخدار^۴ و هزینه‌های جانبی دیگر او را در مضیقه مالی قرار داد و به دنبال آن نامه‌هایی از طریق جمشید نوروزی (رئیس حسابداری دربار) به شاه گسیل شد و وضعیت مالی تاج‌الملوک در آن قید گشت.^۵

به دنبال آن تاج‌الملوک نامه‌هایی مبنی بر درخواست بازگشت به ایران فرستاد، اما شرایط ایران طوری بود که حتی جایی برای ماندن محمدرضا نیز وجود نداشت. نامه‌ای

۱- سند شماره ۱۱۲ الف ۴۵ ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲- سندش ۱۱۲ الف ۴۴ ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳- سندش ۱۱۲ الف ۴۳ ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۴- سندش ۱۱۲ الف ۴۶ ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۵- نوروزی در ملاقاتهای خود با شاه ضمن اشاره به کسالت روحی تاج‌الملوک به دلیل دوری از وطن و برخورداری مشکلات مالی در خصوص هزینه کردن بیمارستان بیان نمود که از مقدار پنجاه هزار دلاری که تاج‌الملوک در هنگام رفتن به امریکا با خود به همراه داشته است، مبلغ ده هزار دلار بر اثر آسیب وارده به پای او، هزینه بیمارستان و اطباء گردید و مقدار ۲۵۰۰۰ دلار بابت کمک مالی به شمس و جلوگیری از اقدامات اجرایی جهت بازپس‌گیری مسکن او پرداخت شده است و باقی هرچه بوده صرف مخارج روزانه گشته است و حال ملکه برای مخارج عادی و روزمره خویش معطل است و در لوس آنجلس ممری برای تأمین مخارج خویش ندارد. (سن ش ۱۱۲ الف ۴۸ ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران).

تلگرافهای متعددی از افراد خانواده به تاج‌الملوک در خارج از کشور موجود است که بیانگر وضعیت بد مالی آنها می‌باشد. منجمله ۱۱۲ الف ۲ ۳۲۳۷ مربوط به وضعیت شمس و مهرداد پهلوی در امریکا و ۱۱۲ الف ۲۰ ۳۲۳۷ مربوط به وضعیت اشرف پهلوی در فرانسه.

از محمدرضا به مادرش در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است که خود مبین شرایط کشور و وضعیت خاندان پهلوی است.

(آرم دربار)

مادر عزیزم

نامهٔ اخیر شما رسید و از مندرجات آن مسبوق شدم. برای مزید اطلاع تصریح می‌نمایم مصلحت همان بوده است که از طهران به خارجه مسافرت ننماید، زیرا بعد از حرکت آن مادر عزیز نه تنها وضعیت بهتر نشد بلکه روز به روز پیچیده‌تر شده و اینکه بر اثر ناراحتی خیال خودتان اظهار نموده‌اید مراحم من متوجه دشمنان دوست‌نما باشد، باید اعتراض نمایم که از شنونات متصوره چیزی باقی نمانده است که تا دشمنان دوست‌نما بهره‌مند شوند و اما اینکه بدون توجه به وضعیت آشفته و ناگوار طهران در صدد هستید که برای جبران خسارت وارده بی‌خبر مراجعت به ایران ننمایید. با اوضاع فعلی یقین داشته باشید اجرای این خیال جز ندامت نتیجه دیگری نخواهد داشت. سایرین نیز پس از فراهم نمودن وسائل مسافرت حرکت خواهند کرد. با سوابق و اطلاعی که به روحیات من دارید، البته می‌دانید مقصود من از این توضیحات برای تکمیل اطلاعات و فراهم داشتن آسایش خیال آن مادر عزیزم می‌باشد و عجالتاً در درجهٔ اول باید مراقب باشید که پای شما کلی صحت یابد و از این حیث جای نگرانی نباشد.

۲۱ آبان ماه ۱۳۳۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد که با همکاری آمریکا و کمک اشرف پهلوی صورت گرفت، ملکه مادر پس از یک سال و نیم دوری از کشور به ایران بازگشت و در ایستگاه راه آهن مورد استقبال محمدرضا قرار گرفت.

ورود ملکه مادر به ایران آغاز دسیسه‌ها بود. بار دیگر ترفندهایی بر علیه ثریا صورت گرفت. و اولین زمزمه‌ها در دربار جهت جانشینی برای محمدرضا شاه پخش شد. این سخنان در واقع بر علیه ملکه ثریا بود و به تحریک ملکه مادر گسترش می‌یافت. روزی تاج‌الملوک موزیانه و به طور رسمی وارد ماجرا می‌شود و می‌گوید:

- خوب، کی حساب می‌کنید پسری به پسر من بدهید؟^۱
این زمره‌ها با فوت ناگهانی علیرضا^۲ برادر شاه که در صورت مرگ یا استعفای محمدرضا جانشین او بود اوج گرفت.^۳ به ویژه آنکه تاج‌الملوک نظر مثبتی بر او داشت و حتی می‌خواست فرزند دوم خود علیرضا را که دارای شخصیتی قویتر و محبوب‌تر بود به پادشاهی برساند.^۴

در نهایت ثریا ناچار به یک سلسله آزمایشات و مداوای پزشکی دست زد اما مداوا نتیجه نبخشید و سرانجام شاه روزی از او خواست که برای استراحت و مداوا مدتی به «سن مورتیز» برود. ثریا که از پیشنهاد شاه دریافت زمان اخذ تصمیمات جدید آغاز گشته بنابراین در فرصت کوتاهی کلیه نامه‌ها و مدارکی که نمی‌خواست به دست کسی بیفتد سوزاند و چیزهای مورد علاقه خود را بسته‌بندی نمود و در روز ۱۳ فوریه ۱۹۵۸ م (۲۴ بهمن ۱۳۳۶ ش) یعنی تقریباً در هفتمین سالگرد عروسیشان با تشریفات رسمی تهران را ترک نمود.

چند روز بعد محمدرضا شاه تلفنی به او خبر داد که شورایی برای رسیدگی به امور جانشینی تشکیل شده است و بنابر پیشنهاد محمدرضا قرار است غلامرضا یا عبدالرضا به ولایتعهدی انتخاب شوند اما اندکی بعد هیئتی از سوی شاه با عضویت اسعد بختیاری (عموی ثریا)، دکترایادی و سپهد یزدان‌پناه نزد ثریا رفتند و تصمیمات جدید شورای سلطنتی را بدو گزارش دادند. بر طبق تصمیمات جدید شورای سلطنتی، انتخاب یکی از برادران شاه به عنوان ولیعهد رد شده و تنها راه تعیین جانشین ازدواج مجدد شاه قلمداد گشت. بنابراین بر طبق قوانین اسلامی شاه می‌توانست همسر دیگری اختیار کند که فرزندی برایش به دنیا بیاورد و در صورت موافقت ثریا مقام و موقعیت او به عنوان

۱- کاخ تنهایی، پیشین ص ۲۶۳.

۲- علیرضا برادر شاه که در یک سانحه هوایی کشته شد، دارای همسری لهستانی بود (به نام کریستان شولوسکی) که هنگام اقامت در پاریس با او ازدواج کرده بود. او فرزند هفت ساله‌ای به نام علی پاتریک داشت. پس از مرگ علیرضا این زن لهستانی با دربار ایران تماس گرفت و مدارک لازم را ارائه داد، اما ملکه مادر اجازه نمی‌داد که مراتب از طرف دربار اعلام شود. علی پاتریک پس از فوت پدرش به ایران آمد و برای او قیمی تعیین گشت و بعدها به امور کشاورزی در گرگان و گنبد پرداخت. وی پس از انقلاب چند سالی در ایران ماند و سپس به اروپا رفت در سال ۱۳۶۴ مقیم فرانسه شد و همسری سوئیسی برگزید که به دین اسلام گرائید.

۳- همان کتاب، پیشین ص ۳۰۰ - ۲۷۸. ۴- کاخ تنهایی ص ۲۸۰.

همسر اول محمدرضا و ملکه ایران محفوظ می ماند. ثریا اسفندیاری با شنیدن این راه حل عکس العمل شدیدی به خرج داد و به دنبال آن در ۲۳ اسفند ۱۳۳۶ شاه تصمیم خود را مبنی بر جدایی از ثریا اعلام داشت.^۱

متن اعلامیه درباره طلاق ثریا که در روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۶ در تهران انتشار یافت به شرح زیر بود:

«چون مصالح عالیة ملت ایران و تأمین آینده سلطنت مشروطه موروثی و اجتناب از هر گونه ناراحتی و آشفتگی در آینده مستلزم اقدام در تعیین ولایتعهد بود، در جلسه مشاوره‌ای که روز ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۶ در پیشگاه همایونی با حضور رئیس دولت و رؤسای مجلسین و وزیر دربار و آقایان ابراهیم حکیمی و اسعد بختیاری و محمود جم و دکتر متین دفتری و سپهبدیزدان پناه و سپهبد عبدالله هدایت و سپهبدامیراحمدی در دربار تشکیل گردیده این موضوع از طرف شاهنشاه مطرح شد و حاضرین با توجه به مصالح عالیة کشور به اتفاق آراء اظهار نظر کردند که ولیعهد ایران باید از نسل بلافصل شخص محمدرضا شاه پهلوی باشد.

چون در جلسه بعد به تاریخ دهم اسفند ۱۳۳۶ نیز این موضوع مجدداً بررسی و تأیید گردید از طرف شاهنشاه نماینده‌ای به حضور ملکه ثریا پهلوی اعزام و مراتب به اطلاع معظمله رسانیده شد و در بازگشت آمادگی علیاحضرت را برای قبول هرگونه فداکاری در راه مصالح ملی و تأمین آینده سلطنت ایران اعلام داشت و در نتیجه در سومین جلسه مشورتی در تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۳۶ شاهنشاه با ابراز کمال تأسف و تألم و با تذکر این که ملکه ثریا پهلوی در تمام مدت همسری شاهنشاه از هیچگونه خدمت و عطوفت و خیرخواهی نسبت به ملت ایران خودداری ننموده و از هر حیث شایستگی مقام شامخ خود را داشته‌اند و در این مورد نیز با کمال علاقه و محبتی که فیما بین وجود دارد آمادگی خود را برای قبول هر نوع تصمیمی که از طرف ذات شاهانه اتخاذ شود اعلام فرمودند. با اظهار نظر هیئت مشورتی موافقت و با صرف نظر از احساسات شخصی خود در برابر مصالح عالیة ملی تصمیم خویش را به جدایی اتخاذ فرمودند.^۲»

۱- کاخ تنهایی پیشین ص ۳۲۶ - ۳۲۰

۲- طلوعی، محمود: پدر و پسر (تهران، علمی، ۱۳۷۲) ص ۶۷۷

از این به بعد تا ازدواج بعدی شاه بار دیگر تاج الملوک و اشرف بر دربار حکومت می‌یابند و بر امور کشوری دخالت می‌نمایند. ازدواج سوم شاه که با دختری معمولی چون فرح دیبا انجام می‌شود شاید به دلیل هم‌شان و هم‌رتبه بودن دو خانواده و یا به دلیل نزدیکی فکری و خصوصیات اخلاقی و از همه مهمتر تولد فرزند پسر ادامه می‌یابد و تا پایان عمر محمدرضا به طول می‌انجامد.^۱

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



مواسم عروسی فرح پهلوی

۱ - مسائل مربوط به فرح دیبا در فصل جداگانه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این بین نفوذ ملکه مادر و خواهران شاه در کشاکش با فرح دیبا تعدیل می‌شود و فعالیت تاج‌الملوک را به امور اقتصادی می‌کشاند. به طوری که در اواخر عصر پهلوی تاج‌الملوک با فردی به نام سیمون یک مزرعه بزرگ گاو‌داری را سرپرستی می‌نمود.^۱ همچنین قریه مردآباد را که رضاخان از چنگ سالارالدوله درآورده و به نام تاج‌الملوک کرده بود، تحت فعالیت‌های ملکه مادر به شاهدشت تبدیل شد و درآمد سرشار آن از لحاظ کشت گندم و یونجه و جو و سردرختی مستقیماً به تاج‌الملوک داده می‌شد.

تاج‌الملوک (ملکه مادر) در اواخر عصر پهلوی به دلیل بیماری کمتر در مسائل سیاسی شرکت می‌نمود. اما برپایی بسیاری از مراسم و جشن‌های سلطنتی برعهده او بود و هیچکس دیگر حق برگزاری آن مراسم را نداشت. منجمله برگزاری جشن تولد محمدرضا شاه در دربار. تاج‌الملوک روابط حسنه‌ای با فرح دیبا داشت و معمولاً فرح برای جلب رضایت او به خواسته‌هایش گردن می‌نهاد. فرح یک روز در میان به دیدار ملکه مادر می‌رفت و هر روز تلفنی با او تماس می‌گرفت و احوالپرسی می‌کرد. انجام مراسم مخصوص جشن تاجگذاری و جشن شاهنشاهی در دربار از جمله وظایف مخصوص تاج‌الملوک بود. تاج‌الملوک در بسیاری از مراسم رسمی با لباس سلطنتی و تاج و حمایل هم‌رتبه با شاه و ملکه می‌نشست و در ردیف بعد خواهران و برادران شاه قرار می‌گرفتند. از مهمترین نشانه‌های قدرتمندی تاج‌الملوک در دربار ایران ضرب سکه طلا ملکه مادر بود. این سکه تنها نیم رخ ملکه مادر را داشت و نشان از قدرت او در دربار بود.^۲ شایان ذکر است که حتی فرح پهلوی (دیبا) که به مقام نیابت سلطنت دست یافت سکه طلا انفرادی ضرب نکرد.

تاج‌الملوک در اواخر عصر پهلوی قسمتی از زمین‌های خود را به دختر بزرگش

۱- راجی در این باره می‌گوید: سر میز ناهار، زن زیارویی به نام «تسافویزر» حضور داشت که برادرش سیمون در ایران با مادر شاه شریک است و یک مزرعه گاو‌داری را سرپرستی می‌کند. (خدمتگزار تخت طاووس: پرویز راجی، ص ۴۱ (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴))

۲- شایان ذکر است که در طول تاریخ زنان انگشت شماری به ضرب سکه به صورت تکی نایل آمدند. اکثر سکه‌های زنان قدرتمند تاریخ در کنار شوهران، برادران و یا پسران حکمران خویش بود. این سکه نشان از اهمیت و قدرت ملکه مادر در دربار ایران دارد. (سکه و نشان در دوران شاهنشاهی پهلوی، محمد مشیری چاپ فرهنگستان تاریخ ادب و هنر ایران، ۱۳۵۵).

شمس بخشید و شمس نام مهرشهر را بر آن گذاشت و به شهرک سازی در آن نواحی پرداخت. کاخ معروف او به نام کاخ مروارید در همین شهرک بنا شد. تاج الملوک در اواخر عمر به ضعف پیری مبتلا گشت و تهران را ترک نمود. او در نزد دختر بزرگ خود شمس در کالیفرنیا زندگی می نمود و در حالی که از اخبار مربوط به حوادث خونین انقلاب اسلامی، سقوط سلطنت پهلوی، تبعید، غربت و حتی مرگ پسرش محمدرضا بی اطلاع بود درگذشت. در طی مدت اقامتش در کالیفرنیا فرزندان دیگر تاج الملوک به نام محمدرضا برایش پیغام، تلگراف و گل می فرستادند تا اخبار مربوط به پسرش محمدرضاشاه او را از پانیندازد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شمس پهلوی



شمس پهلوی

شمس پهلوی

در شش آبان ۱۲۹۶ شمسی در خانواده‌ای متوسط در محلهٔ روغنی‌های تهران، دختری قدم به عرصه وجود نهاد که تا سالیان سال وجودش گرمی‌بخش قلب پدر و مادر بود. او که پدرش^۱ افسری ساده از سپاهیان قزاق و مادرش^۲ دختر یکی از خانواده‌های بزرگ نظامی بود از همان ابتدای تولد مورد توجه پدر و مادر قرار گرفت و در کانون محبت‌های آنان رشد یافت. تولد این فرزند که خدیجه^۳ نامیده شد موجی از شادی در خانواده پدید آورد و به دنبال آن درهای خیر و برکت را به روی آنان گشود. پدر که تا حدودی خرافاتی بود قدم او را خیر انگاشت، به ویژه آنکه تمامی موفقیت‌های خود را در عرصهٔ نظامی و سیاسی کشور پس از تولد این فرزند به دست آورد. به همین دلیل به محض رسیدن به سلطنت، دخترش را به شمس‌الملوک^۴ ملقب نمود و او را نزدیکترین کس به خود دانست.

به فاصلهٔ سه سال پس از تولد اولین فرزند، دو فرزند دیگر به فاصله پنج ساعت، اولی پسر و دومی دختر، بر اعضای خانواده افزوده شدند. فرزند اول محمدرضا نام گرفت و اشتیاق پدر و مادر را به اوج رساند، فرزند دوم زهرا نامیده شد. ورود زهرا دختر ظریف و سیه چردهٔ خانواده باعث کاسته شدن ذره‌ای از توجه و محبت خانواده نسبت به شمس

۱- رضاخان یاور در آن هنگام افسری ساده از سپاهیان قزاق بود.
۲- تاج‌الملوک آیرملو دختر بزرگ میر پنج تیمورخان آیرملو از خانواده‌های بزرگ مهاجر بود.
۳- شناسنامه شمس پهلوی موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۴- شمس‌الملوک بعدها اختصاراً به شمس تبدیل گشت.

نگشت.

دو طی سال‌های آینده، شمس همواره در مهد توجهات پدر و مادر قرار داشت. او همواره به دنبال مادر به راه می‌افتاد و با ابراز احساسات خود نسبت به او، عزیز دُر دانه مادر بحساب می‌آمد. اما اشرف دختر کوچکتر با روحیه‌ای که به پسران نزدیکتر می‌مانست، با خشونت و وقاحتی که در چهره داشت، کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. شمس که حتی شبها در بستر مادر می‌آرمید^۱ همین روابط عاطفی را با پدر تندخوی خویش برقرار نموده بود. به طوری که از منابع این دوران که اسناد گرانبهایی به حساب می‌آیند می‌توان برداشت نمود، شمس در خانواده از موقعیت ممتازی برخوردار بود. موقعیتی که محمدرضا تنها به دلیل پسر بودن و سپس ولایتعهدی بدان دست یافت. ظرافت رفتار و گفتار و نرمی حرکات شمس باعث توجه بیشتر والدین و اقوام دور و نزدیک شده بود. مسئله دیگری که روابط شمس را در خانواده موفق می‌ساخت. بیان احساسات و عواطف قلبی بود که شاید از سوی اشرف به ندرت انجام می‌شد. گرمی روابط شمس با پدر و مادر و اطرافیان، چه در دوران طفولیت و چه در سایر اوقات، موجبات سردی و کدورت روابط با دیگر فرزندان خانواده به ویژه اشرف می‌شد. اشرف خود در خاطراتش در این مورد می‌گوید:

«من و خواهرم شمس وقتی که بچه بودیم با هم زیاد سازگاری نداشتیم و شاید دلیلش این بود که با یکدیگر وجه مشترک زیادی نداشتیم. شمس مانند مادرم ریزنقش و ظریف و بور بود حالتی زنانه داشت و در نقش سنتی زنان که بیشتر پرداختن به خانه‌داری و زندگی زناشویی بود احساس راحتی می‌کرد. دوست داشت با صدها عروسکی که داشت بازی کند و پیوسته چشم انتظار روزی بود که شوهر کند و بچه‌دار شود»^۲

عسکی موجود از این دوران که شاید یکی از باارزش‌ترین اسناد در زمینه زندگانی خصوصی خاندان پهلوی باشد مقام و منزلت شمس را نزد پدر به خوبی نمایان می‌سازد. در این عکس محمدرضای خردسال روی زانوی سمت راست رضاشاه نشسته و دختر بزرگ و محبوب او شمس بین زانوان پدر ایستاده، اما اشرف در یک گوشه به تنهایی و با نگاهی نگران ایستاده است.



محمد رضا - شمس - اشرف در کودکی

گر می توجه و محبت پدر و مادر در زندگی شمس نقش حساسی ایفا نمود، به طوری که شمس عاطفی تر و ملایم تر از سایر فرزندان خانواده بار آمد. او از آرامش بیشتری در دوران کودکی برخوردار بود و این یکسانی زندگی در دوران کودکی، شخصیتی متعادل و سرزنده بدو داد. اما به همین نسبت که شمس خوش برخوردتر و سرزنده تر از اشرف می نمود، مستبدتر و زورگوتر نیز بود. چه او حاکم بر خانواده بود و رأی و خواسته او در هر صورت استجاب می شد. حتی اگر خواسته های کس دیگر زیر سؤال می رفت. به طوری که فردوست در کتاب خویش می گوید شمس و محمدرضا تنها کسانی بودند که رضاشاه نسبت به آنها از ملایمت بیشتری برخوردار بود. او می نویسد:

«رضاشاه عادت داشت که ساعت ۸ شام بخورد. هنگامی که به سر میز غذا می آمد باید تمامی فرزندان دختر و پسرش حضور داشته باشند و اگر لحظه ای دیر می رسیدند حق حضور بر سر میز نداشتند تنها نسبت به محمدرضا و شمس رعایت بیشتری می کرد و از آنها توضیح می خواست و هر توضیحی می دادند می پذیرفت.»^۱

این علاقه و توجه گاه تا بدانجا پیش می رفت که مشکلات فراهم آمده این فرزند دلبنده نادیده گرفته می شد و یا پدر با دفاع از فرزند، مشکلات را حل می ساخت. البته به شیوه نظامیگری رضاخانی. در فروردین سال ۱۳۰۶ تاج الملوک به اتفاق دو دخترش شمس و اشرف و چند تن از خدمه دربار به آستانه حضرت معصومه (س) مشرف شدند و در قسمت بالای غرفه های رواق ایوان آینه که بین حرم و ایوان قرار داشت، جای گرفتند. چند دقیقه به تحویل سال مانده چادرهای مشکی خود را با چادرهای سفید عوض نمودند و در این کار تعلل کردند. به ویژه شمس پهلوی بیش از بقیه تعلل نمود.

این عمل مورد اعتراض سیدی که مشغول وعظ بود قرار گرفت و شیخ محمد بافقی از علمای قم نیز به حمایت از واعظ پرداخت و به طرز حجاب ملکه و دخترانش اعتراض نمود و دستور اخراج آنان را از آستانه داد. ملکه و همراهانش که از این برخورد برآشفته بودند به خانه تولیت رفتند و موقوف را به رضاشاه اطلاع دادند. روز بعد به دستور رضاشاه، عده ای از نظامیان وارد قم شده و یکسره به حرم معصومه (س) رفتند و برخلاف رسوم معمول با چکمه وارد صحن شدند. به دستور شاه شیخ محمد بافقی و

۱ - فردوست، حسین: ظهور و سقوط حکومت پهلوی ج ۱ ص ۷۱.



رضا شاه پهلوی

واعظی که به ملکه توهین کرده بودند به حضور آورده شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و سپس به توقیفگاه شهربانی فرستاده و پس از مدتی به حالت تبعید به حضرت عبدالعظیم تبعید گشتند و تا پایان عمر تحت نظر یک نفر بازرس آگاهی قرار گرفتند.^۱

۱ - مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران ج ۱ ص ۲۸۸ - ۲۸۶ و مصاحبه شفاهی با
←

شمس در سال ۱۳۱۳ با مادر بانفوذ خود تاج‌الملوک و خواهر کوچکترش راهی سویس شد تا به دیدار برادر که مدتی بود در آنجا به تحصیل اشتغال داشت بشتابد. این دیدار مدت شش ماه به طول انجامید و دو خواهر که تا آن زمان تنها از زبان معلم خویش مادام ارفع با غرب و محسنات آن آشنا شده بودند، از نزدیک با شیوه زندگی، آزادی معاشرت، پیروی از مد و لباس و حتی شیوه مهمانی‌های آنان آشنا ساخت و خود از عوامل مهم تجدّدگرایی و غرب‌گرایی خاندان پهلوی شد. این گرایش به غرب پس از سفر دوم آنان به اروپا در سال ۱۳۱۶ افزایش یافت. در این زمان ملکه مادر و دخترانش از سوی سلاطین اروپایی مورد استقبال قرار گرفتند و با خانواده‌های بزرگ اروپایی رفت و آمد کردند. به هر صورت سفر دوم آنان به اروپا تغییرات شگرفی در روحیات آنان پدید آورد. از آن به بعد با تغییر آرایش گیسوان، آرایش چهره، استفاده از لوازم آرایش چهره‌ای تازه یافته و با استفاده از لباس‌های مُد غربی، به پاکردن چکمه و پالتو و بارانی‌های مختلف مظهر شیک‌پوشی و زیبایی در جامعه (حداقل در میان خانواده‌های درباری و اشراف) شدند و بدین ترتیب با گرایش پاره‌ای از خانم‌های مرفّه به تقلید از این سیستم، چندین مؤسسه آرایشگری، خیاطی، مراکز ورود ژورنال‌های خارجی، مقدمات رواج تفکر غربی و غرب‌گرایی را فراهم ساختند.^۱ در این بین شیوه

→ عصمت‌الملوک پهلوی موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر. سلیمان بهبودی به این واقعه در خاطرات خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «شب عید علیاحضرت ملکه و والاحضرت اشرف با عده‌ای مستخدم به قم رفتند. هنوز برای خانمها چادر معمول بود. در داخل حرم خانم‌ها داخل سایرین بودند که در این موقع والاحضرت شمس که ایستاده بودند چادر از سرشان افتاد با اینکه سن و سال ایشان اقتضاء نداشت چادر به سر کنند مع‌ذالک با چادر بودند. با مشاهده این وضع واعظ بالای منبر سر و صدا راه انداخته و در داخل حرم اخلال کرد. مامورین سر رسیدند و چون جمعیت زیاد بود سر و صدا زیاد شد و بیم اخلال می‌رفت. اتفاقاً این موضوع را بزرگ جلوه دادند و با تلفن به تهران و به اعلیحضرت همایونی اطلاع دادند ناراحتی عجیبی در ایشان ایجاد کرد و با عده‌ای نظامی و زره‌پوش بلافاصله به قم حرکت کردند. اتفاقاً روز دوشنبه و روز پذیرایی بود، عده‌ای از آقایان و حتی وزیر دربار به قم حرکت کردند به محض رسیدن به حرم با زحمت مردم را از حرم خارج کردند و چند نفر که فهمیده یا نفهمیده اخلال کرده بودند دستگیر و چند نفر هم در جرمهائی که داشتند از قبل به حرم پناه برده بودند و متحصن شده بودند دستگیر و به تهران فرستاده شدند و همین باعث شد که بست یا تحصن در حرم قم متروک شود.»

۱- آلبوم کامل عکس‌های شمس و اشرف موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر خود مبین این ادعا است.

زندگی غربی و میهمانی‌های اشرافی و درباری اروپا تقلید شد و از آن به بعد مهمانی‌های مختلف از جمله میهمانی بالماسکه که به دستور شمس پس از ورود آنان در سال ۱۳۱۶ به تهران برگزار شد متداول گردید.^۱

به دنبال این تغییرات در زندگی خصوصی خاندان پهلوی، رضاشاه به تشویق اطرافیان خویش به دیدار از ترکیه پرداخت و چنان مجذوب اصلاحات آتاتورک گشت که به محض بازگشت به ایران دستور قانون لباس متحدالشکل و کشف حجاب را صادر نمود. از این به بعد رضاشاه با حمایت از خانواده‌اش خواهان فعالیت بانوان درباری در انجمن‌ها و کانون‌های بانوان به عنوان پیشگامان و نخستگان زن مدرن ایرانی شد. بدین ترتیب اندکی پس از ورود رضاشاه به ایران و اعلام رسمی کشف حجاب جلسات و مهمانی‌های بانوان درباری و اشرافی افزایش یافت و کانون‌هایی در حمایت از بانوان به وجود آمد. نخستین کانون احداثی در این زمینه کانونی بود که به ریاست ملکه مادر تأسیس یافته و ملکه مادر به دلیل اشتغالات بسیار، آن را به شمس دختر محبوب خویش واگذار کرد. این کانون در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ به دستور رضاشاه با دعوت وزیر معارف وقت (علی‌اصغر حکمت) و عده‌ای از زنان فرهنگی در محل دارالمعلمیات تهران واقع در کوچه ظهیرالاسلام در خیابان شاه‌آباد تشکیل شد. هدف از ایجاد این انجمن که به ریاست دختر بزرگ خاندان پهلوی (شمس) تشکیل گشت، کسب حمایت دولت و پیشقدمی در نهضت آزادی زنان بود. این جمعیت بعدها به نام کانون بانوان فعالیت کرد و اساسنامه آن به ریاست شمس پهلوی به تصویب وزیر معارف رسید. اساس اساسنامه بر تربیت فکری و اخلاقی بانوان البته به سبک مورد قبول خاندان پهلوی قرار داشت. پس از تصویب اساسنامه خانم هاجر تربیت به ریاست کانون انتخاب گشت و کنار نهادن چادر را از اهداف اولیه قرار داد. به طوری که قرار شد زنان عضو جمعیت با راضی کردن خانواده‌های خود یکی یکی به برداشتن چادر خود مبادرت نمایند. هشت ماه پس از تشکیل کانون بانوان رضاشاه تصمیم گرفت تا در جشن دانشسرای عالی دختران همراه با خانواده خود، البته با روی باز و بدون حجاب شرکت کند. به دنبال این تصمیم پاره‌ای از معلمین و خانواده‌های سرشناس نیز بی حجاب در جشن شرکت

۱ - خاطرات ملکه توران موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

کردند.^۱ صبح روز بعد فرمان کشف حجاب عمومی صادر گشت و گردهم آیی های درباری به صورت آزادانه و مختلط صورت گرفت. در پی فرمان کشف حجاب، دعوتی از نمایندگان سیاسی کشورهای مختلف و خانواده های آنان در کاخ صورت گرفت و در این میهمانی ملکه مادر و دخترانش بی حجاب به پذیرایی از مدعوین پرداختند. مجالس رسمی در هر اداره و هر محفل دولتی برگزار می شد تا بانوان ایرانی با تاسی جویی از خاندان پهلوی بی حجاب در آن ها شرکت کنند. علی اصغر حکمت که خود از شاهدان این عصر بود در این باره می گوید:

«بلافاصله بعد از مراسم ۱۷ دی در تهران دو امر پیش آمد که یکی به حد افراط و دیگری به حد تفریط بود. از یک طرف بعضی از زنها معلوم الحال به کافه ها و رقصخانه ها هجوم آورده و همه در دید و منظر جوانان بوالهوس به رقص پرداخته و با آن جوانان به انواع رقصهای معمول فرنگستان مشغول دست افشانی و پایکوبی شدند و از طرف دیگر مامورین شهربانی و پلیسها در تهران و فرمانداری ها و بخشدارهای در شهر و قصبات مملکت برحسب دستور وزارت کشور به زنان بی خبر مزاحم شده و آنها را به اجبار وادار به کشف حجاب می کردند و حتی چادر و نقاب آنان را پاره می کردند. این هر دو پیش آمد در طبقات اواسط الناس و متعصب بسیار تأثیر سوء نمود.»^۲

در تمام این مجالس شمس با وجود اینکه روحیه ای ملایم تر و آرام تر از خواهر کوچکترش داشت به عنوان میزبان شرکت می نمود و ریاست این محافل را به عهده می گرفت. میزان علاقه پدر در این زمان بدو افزایش فراوانی یافته بود. به طوری که گاه درخواستهای دختر بزرگ در تصمیمات این فزاق مستبد تأثیر می گذارد. شدت علاقه رضاشاه به شمس و قدرت شمس در تغییر تصمیمات پدر در جریان ازدواج اول شمس به خوبی نمایان است.

در سال ۱۳۱۷ ش رضاخان تصمیم گرفت دو دختر بزرگش شمس و اشرف ازدواج کنند. بنابراین در بین خاندان های بزرگ به جستجو پرداختند و در نهایت فریدون جم پسر محمود جم (مدیرالملک) که بعداً به درجه ارتشبدی رسید و علی قوام پسر ابراهیم

۱ - بامداد، بدرالملوک: زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید ج ۱ ص ۹۸ - ۸۸ (تهران، ابن سینا، بی تا)

۲ - علی اصغر حکمت: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی (تهران، وحید، ۱۳۵۵) ص ۸۸

قوام (قوام‌الملک شیرازی) انتخاب شدند. در ابتدا فریدون جم که فردی خوش تیپ و جذاب بود برای اشرف در نظر گرفته شده بود و علی قوام برای شمس. اما بعد از اولین ملاقات مشکلی به وجود آمد. شمس به ملاقات پدر رفت و با ترفندهای دخترانه از پدر درخواست نمود تا فریدون جم برای او در نظر گرفته شود و علی قوام نامزد اشرف گردد. پدر نیز که علاقه شدیدی به دختر بزرگ خود داشت و هرگز جواب رد نداده بود، این درخواست را به بهانه اینکه شمس بزرگتر است و حق انتخاب با اوست انجام داد و نامزدها را عوض نمود. مخالفت‌ها و نارضایتی خواهر کوچک اشرف نیز تأثیری در قضیه نداشت و تصمیم رضاشاه مبنی بر رضایت دختر عزیزش همچنان پابرجا بود و اشرف به ناچار بدین امر تن داد.^۱

مخبرالسلطنه هدایت از شاهدان آن روزگار در خاطرات خود می‌نویسد:

«تجدد برهم زنده همه رسوم و آداب است. عروسی فرمایشی هم یکی از آن جمله است. در کابینه جم معروف شد عکس عده‌ای از جوانان را به شاهدخت‌ها عرضه دارند تا که قبول افتد و چه در نظر آید. پسر جم و پسر قوام شیرازی پسند افتادند، چه حاجت به عکس بود من نمی‌دانم. جم و قوام هر دو در قلعهک می‌نشستند و عصرها محل گردش آنها و شاهدخت‌ها صحرای دروس بود. همدیگر را خوب می‌شناختند. قوام پس از قضیه اسعد (منظور قتل سردار اسعد بختیاری است) مورد لطف مخصوص واقع شد. در مسافرت‌ها هم ملازم خدمت است. به هر حال مجلس عقد بی‌مزه‌ای هم منعقد شد. با اینکه متارکه داشتم به موجب دعوت در مجلس حاضر شدم. یک طرف تالار شاه ایستاده بودند، ساکت و صامت. دامادها عبوس زیر دست عروس‌ها ایستاده، در حال خود فکر می‌نمودند. نه شیرینی نه میوه‌ای در بساط بود.... روی هم مجلس خنکی بود و بعد خنکی‌های بیشتری بروز کرد. بلکه به برودت رسید. پسر قوام از اول ناراضی بود. پسرجم را نمی‌دانم. شنیده بودم که دامادهای ناصرالدین شاه می‌بایست از پائین پای عروس در رختخواب بخزند. در این موقع از رسوم تختخواب اطلاعی ندارم لیکن در اتومبیل، دامادها می‌بایست پهلوی شوfer قرار بگیرند تا پهلوی بود مماشاتی از طرفین می‌شد، پس از پهلوی کار به تفریق کشید.»^۲

۱ - من و برادرم: اشرف پهلوی ص ۷۶.

۲ - هدایت، مهدیقلی خان: خاطرات و خطرات ص ۴۱۶.



مخبرالسلطنه هدایت

شدت علاقه رضاشاه به دختر بزرگش باعث شد که پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و تبعید، از ایران او را به عنوان یار و مؤنس خود انتخاب کند. گرچه علاقه شمس در همراهی پدر، در این سفر بی تأثیر نبود.^۱

اعضای خانواده رضاشاه در این سفر عبارت بودند از: ملکه عصمت، شمس،

۱- شمس در خاطراتش در این مورد می گوید: اندیشه دوری پدر و تنها گذاشتن او در غربت آتش به جانم می زد. چند شب تا صبح خواب از چشم من فراری بود و هر وقت فکر می کردم که به زودی از دیدار پدر محروم می گردم، بعض گلویم را فشار می داد. پیش خود می گفتم: شاید من بتوانم در این سفر عجیب و در غربت، مؤنس برای پدر خود بوده و از غم و رنج او تا حدی بکاهم. بالاخره تصمیم گرفتم در این سفر شرکت کنم. مترصد فرصتی بودم که این اجازه را حاصل نمایم. بالاخره این فرصت به دست آمده و خواهش دل خویش را با ایشان در میان نهادم و استدعا کردم اجازه دهد من در این سفر همراه او باشم. فرمودند: به تو خوش نمی گذرد، همین جا بمان. ولی پافشاری و اصرار من بالاخره موافقت پدر را جلب نمود و قرار شد من و فریدون جم نیز جزو مسافرین باشیم.» (رضاشاه، پیشین ص

علیرضا، عبدالرضا، غلامرضا، محمودرضا، حمیدرضا، فاطمه پهلوی و فریدون جم. در این سفر پس از خروج از ایران رضاشاه و خانواده اش که به قصد رفتن به امریکای جنوبی عازم شده بودند به اجبار به جزیره موریس گسیل شدند. بنابراین مایحتاج ضروری افراد در بمبئی تهیه شد و افراد با نگرانی فراوان از آینده، عازم جزیره ای ناشناخته گشتند. در طول سفر رفتار شمس حالت تحکمانه خود را حفظ نمود و به عنوان ملکه در جمع حکم راند. او به رقابت شدید با نامادریش ملکه عصمت که مورد علاقه پدر بود و خواهر ناتنی اش فاطمه پرداخت. سریدر بولارد در گزارشهای محرمانه خود در این مورد می نویسد:

«یکی از بچه ها والاحضرت شمس بود. شوهردار ولی لوس و بدجنس. همه افراد گروه مقدار بسیار زیادی چیز در بمبئی خریدند و در طول سفر با بیرون آوردن آن چیزها از جعبه که در انبار کشتی بود، خودشان را سرگرم می نمودند. والاحضرت نه تنها اجناس خود را دست نمی زد، بلکه بعضی از چیزهای سفارش شده توسط ملکه (نامادریش) را هم به کابین خود می برد. به هر حال یک روز که هوا توفانی بود حال والاحضرت بهم می خورد اما ملکه که حالش خوب بوده دستش به هر چیزی که می رسد برمی دارد و به کابین خود می برد و به اصطلاح تلافی می کند.»^۱

رفتار شمس پس از رسیدن به موریس و استقرار در آنجا به حدی تند بود که عاقبت ملکه عصمت وادار به بازگشت به ایران شد.^۲ اندکی پس از مراجعت ملکه عصمت، شمس که رقیب سرسخت خود را بیرون کرده بود به فکر تهیه مسکنی جدید افتاد و بالاخره با مخالفت های رضاشاه توانست به بهانه یادگیری موسیقی و ادبیات ایتالیایی خانه ای روبروی محل سکونت پدر بیابد.^۳ اندکی بعد به دلیل بدی آب و هوا و به خواست خود رضاشاه و موافقت دولت انگلیس شمس به همراه خواهرش فاطمه و

۱ - نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سریدر بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین صالح (تهران، طرح نو، ۱۳۷۱) ص ۲۷۶.

۲ - مصاحبه شخص ملکه عصمت دولتشاهی موجود در تاریخ شفاهی موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳ - شمس در خاطراتش می گوید: «بین خانه ای که برای سکونت اختیار کرده بودم با اقامتگاه اعلیحضرت پدرم باغچه ای فاصله داشت که من همه روزه از آن جا نزد پدرم می آمدم و مدتی از زیارت ایشان بهره مند می شدم.» (رضاشاه، پیشین ص ۴۳۱)



رضا شاه در تبعیدگاه جزیره مورس

برادرش حمیدرضا و عده‌ای دیگر به تهران بازگشتند.^۱
 شدت علاقه رضاشاه به شمس از نامه‌های خصوصی موجود بین این پدر و دختر کاملاً نمایان است.^۲

بلافاصله پس از عزیمت شمس رضاشاه در نامه‌ای به او شدت علاقه خود را ابراز کرده و خطاب به شمس اظهار داشت که من شما را از عزیزترین فرزندان خود محسوب می‌دارم و یگانه آرزویم این است که به زودی دوره تاریک فراق سپری شده و بار دیگر دور هم جمع شویم.^۳

علی ایزدی در خاطرات خود بدین مسئله اشاره کرده و می‌نویسد:

«پس از عزیمت والاحضرت شمس نگرانی و تشویش خاطر اعلیحضرت پیش از پیش شد. وجود زن اصولاً در هنگام مصائب بزرگترین وسیله تسلی برای مرد می‌باشد. تا زمانی که والاحضرت شاهدخت شمس در موریس بودند برای اعلیحضرت فقید بزرگترین وسیله تسلی خاطر بودند. ولی همین که ایشان از موریس عزیمت کرد به طور محسوس آشکار گردید که اعلیحضرت بزرگترین وسیله آرامش خاطر خود را از دست داده‌اند. از همان روز نخست آثار قلق و اضطراب و دل‌تنگی در قیافه شاهنشاه فقید نمایان شد. من آن روز احساس کردم که تا چه حد اعلیحضرت فقید به والاحضرت شمس علاقمندند، زیرا مکرر از بوری ایشان اظهار دل‌تنگی می‌نمودند و با همه قدرتی که در تملک نفس داشتند نمی‌توانستند تأسف و تاثر خود را پنهان سازند.»^۴

از جمله وقایعی که در طول مدت اقامت شمس در جزیره موریس بروز نمود، تجارت الماس بود. شمس دختر بزرگ رضاشاه برعکس خواهرش اشرف که خواهان کسب قدرت و نفوذ در امور سیاسی بود، خواهان فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های گوناگون بود و کاری به امور سیاسی و شرایط کشور نداشت. از جمله این اقدامات که شاید اولین فعالیت شمس در زمینه فعالیت‌های اقتصادی باشد تجارت

۱ - همان منبع ص ۸ - ۴۳۷

۲ - تعدادی از این نامه‌ها در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است.

۳ - سند ش ۱۱۲ الف ۲۲۲۱۵ - نامه خانوادگی رضاشاه به شمس پهلوی موجود در آرشیو

۴ - رضاشاه، پیشین ص ۲۵۲ - موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

الماس بود که با موافقت پدرش رضاشاه و کمک و همیاری او انجام شد. اسناد زیادی در این زمینه در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است.^۱ با توجه به این اسناد در ابتدا شمس قصد داشت این تجارت را در منطقه جنوب افریقا انجام دهد، اما بنا به دلایل متعدد و پائین بودن قیمت الماس در افریقای جنوبی شمس به تهران آمد^۲ و به تجارت الماس، برلیان و سنگهای قیمتی پرداخت و البته این اقدام مورد استقبال رضاشاه نیز قرار گرفت.^۳ به دنبال تغییر محل اقامت رضاشاه از موریس به ژوهانسبورگ، اشرف پهلوی به دیدار او شتافت و تعدادی نامه از شمس مبنی بر خرید الماس و ارسال آنها برای رضاشاه برد.

رضاشاه نیز با وجود وضعیت مزاجی نامطلوب نامه‌ای به او نگاشت و در آن قول داد که الماس‌های درخواستی را توسط اشرف به دست او برساند.^۴ پس از بازگشت اشرف پهلوی به ایران وضعیت جسمانی رضاشاه خراب شد و به حالت اغماء فرو رفت. شمس پس از مطلع شدن به سرعت خود را به پدر می‌رساند. حال پدر با دیدار او تا حدودی بهبود پیدا کرد و حتی دوباره سرپا ایستاده و قدم زد. اما در شب چهار مرداد ۱۳۲۳ هنگامی که در خواب بود جهان را ترک می‌کند. سیل تلگرافهای تسلیت به شمس پهلوی روان می‌گردد.^۵

شمس جسد پدر را به قاهره منتقل می‌کند و طی ارسال تلگرافی از برادرش می‌خواهد تا با مومیایی کردن جسد پدرش موافقت کند و برای مراسم دفن آن در قاهره مقداری پول ارسال نماید.^۶

شمس پس از انجام مراسم تدفین پدرش به تهران باز می‌گردد. فوت پدر تأثیرات زیادی در زندگی شمس می‌گذارد و سیستم آن را تغییر می‌دهد. از این زمان به بعد شمس

- ۱- سندش ۱۱۲ الف ۱۳۲۲۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- ۲- سندش ۱۱۲ الف ۵۳۲۱۶ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- ۳- سندش ۱۱۲ الف ۹۳۲۱۶ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- ۴- اسناد شماره ۱۱۲ الف ۱۳۳۲۱۶ / ۱۱۲ الف ۲۷ ۲۸ / ۱۱۲ الف ۱۳۲۲۷ مبنی بر ارسال الماس و برلیان‌های درخواستی شمس به تهران.
- ۵- تلگرافهای زیاد در زمینه تسلیت مرگ پدر در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر موجود است شامل ۱۱۲ الف ۱۳۲۴۳ / ۱۱۲ الف ۲۳۲۴۳ / ۱۱۲ الف ۳۳۲۴۳ / ۱۱۲ الف ۳۲۴۳ / ۱۱۲ الف ۶۳۲۴۳ / ۱۱۲ الف ۷۳۲۴۳.
- ۶- سند شماره ۱۱۲ الف ۹۴۲۴۳ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

نه به میل خانواده و خشنودی پدر و نه برای حفظ مقام و موقعیت اجتماعی بلکه برای رضای خاطر خود زندگی می‌کند. گرچه در این میان باز به دخالت‌ها و رقابت‌های زنانه می‌پردازد و از قدرت و نفوذ خود به عنوان خواهر بزرگ محمدرضا استفاده می‌نماید.

وضعیت شمس پس از مرگ پدر

مرگ رضاشاه تأثیرات به‌سزایی در زندگی فرزندانش داشت. تا زمان حیات وی هیچ‌یک از فرزندانش جرأت سرپیچی از فرامینش را نداشتند و زندگی آنان حداقل به خاطر ترس از پدر تا حدودی اصول عرفی و سنتی را حفظ می‌نمود. پس از مرگ پدر، شمس نیز مانند دیگر فرزندان خانواده، از شوهرش فریدون جم جداگشت و ظرف مدت کوتاهی با مردی به نام عزت‌الله مین‌باشیان^۱ که البته مورد علاقه او بود ازدواج کرد.^۲

شایان ذکر است که فریدون جم نیز از این ازدواج چندان راضی نبود و از اخلاق مغرورانه شمس به تنگ آمده بود. اسناد و نامه‌های باقیمانده از فریدون جم و خاطرات دستنویس ملکه توران موجود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، خود گواه این مطلب است. ملکه توران امیرسلیمانی در خاطرات خود می‌گوید:

«... فریدون جم هر چند از این ازدواج راضی نبود اما به خاطر شمس با خانواده‌اش قطع رابطه می‌کند. روزی خانم جم به من گفت: فلانی دیدید فریدون با من چگونه رفتار کرد؟ به این زودی ما بده شدیم و ما را فراموش نمودند. گفتم من جهت را می‌دانم. اولاً شمس اخلاقتش آن است که علاقه به هر کس دارد میل دارد دیگر او با هیچکس حتی پدر و مادرش هم صحبت نکند.»^۳

۱- تیمورخان میربنج آیرملو شش دختر داشت و سه پسر که نام خانوادگی تیموری را برگزیدند. یکی از این دختران که خواهر تاج‌الملوک همسر رضاخان بود زن سرتیپ سالار معزز مین‌باشیان شد و چهار فرزند پسر به دنیا آورد. یکی از این فرزندان، عزت‌الله مین‌باشیان بود که در قسمت موسیقی ارتش به یولون زنی مشغول بود. (برگرفته از سخنان دکتر باقر عاقلی).

۲- کتابچه خاطرات مهرداد پهلبد که البته حاوی مطالب شخصی است خود نشانگر شدت این علاقه است.

۳- خاطرات ملکه توران امیرسلیمانی موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.



شمس پهلوی و شوهرش مهرداد پهلبد (مین باشیان)

فریدون جم طی نامه‌ای به علی ایزدی به اختلافات زناشویی خود با شمس که یک سال پس از ازدواج بروز کرده بود اشاره کرده و می‌نویسد:

«موضوع تلگرافات و اینکه هیچ‌گاه اسمی از من در آن نیست این است که اوایل، تلگرافات شاهدخت را من می‌نوشتم... سپس شاهدخت تلگرافهایش را به وسیله دیگری [مهرداد پهلبد] انشاء نموده، و لازم به گفتار نیست با بی‌مهری حضرت

معظم‌الیها نسبت به من جای تعجب نیست که نامی از من برده نشود ... اینکه گمان کرده بودید ممکن است در زندگی من ترتیب دیگری پیش آمده باشد خیلی بعید نیست. و فقط محبت قلبی من به این خاندان است که تا به حال از چنین پیش‌آمدی جلوگیری نموده است. و الا زندگی من بی‌اندازه نامربوط و مفهومی ندارد ... خصوصاً که قضیه از شاهدخت هم تجاوز کرده و در نتیجه تحریکات زنانه و سعایت‌های مرسوم و متداول است از طرف علیاحضرت بزرگ و اعلیحضرت هم بی‌مهری کاملاً مشهود و به نحوی است که این میانه باز شاهدخت از همه به من بیشتر محبت دارند؟! ... هیچ‌گاه قصوری از طرف من نبوده است و خود شاهدخت هم از من کوچکترین گله‌ای را ندارند ولی متأسفانه هیچ‌یک از دخترهای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمی‌دانم به چه علت، لابد در نتیجه تربیت اولیه، نتوانسته‌اند زندگی زناشویی [خوبی] داشته باشند، مصداق آن زندگی والاحضرت اشرف و همدم است. ... شاهدخت مدت‌ها است که با من رابطه نداشته و برای خود زندگانی مستقلی دارند.^۱

به دنبال جدایی محمدرضا شاه از فوزیه که به دلیل دخالت‌ها و دسایس زنانه اشرف و تاج‌الملوک و هوسرانی‌های شاه اتفاق افتاد، نگهداری از شهناز پهلوی دختر فوزیه بر عهده شمس گذارده شد. علت این انتخاب به دلیل علاقه شدید شمس به کودکان و رابطه مطلوب او با آنان بود. او دخترانی را از پرورشگاه نزد خود می‌آورد و بزرگ می‌نمود یکی از این دختران مهستی بود که بعدها به سمت ندیمه نزد شمس ماند.^۲

علت دیگر این انتخاب این بود که روابط شمس و فوزیه حالتی معقولانه‌تر داشت و تنها فرد از خاندان سلطنتی بود که پس از جدایی شاه از فوزیه هنوز ارتباط دوستانه خود را با فوزیه حفظ کرده بود. شمس پس از جدایی همواره رابط بین شهناز و فوزیه بود. در سفرهای مختلف شرایط دیدار آن دو را فراهم می‌کرد. نامه‌های متعددی از فوزیه به زبان فرانسه موجود^۳ است که علاقه مادرانه وی را به اولین فرزندش می‌رساند. در این نامه‌ها فوزیه خواهان دیدار با شهناز است. کلیه این نامه به شمس پهلوی و جواب‌ها نیز با

۱ - سند شماره ۱۱۲ الف ۲۲۳۲۱۲ و ۱۱۲ الف ۱۳۲۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۲ - فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۲۴۱

۳ - نامه‌های فوزیه و شمس موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

امضای اوست. این نامه‌ها در ضمن بر روابط خوب فوزیه و شمس نیز گواهی می‌دهد. شمس در سال ۱۳۲۳ ش برای ازدواج با عزت‌الله مین‌باشیان که از زمان جوانی مورد علاقه او بود^۱ به قاهره گریخت و در آنجا مخفیانه ازدواج نمود. این مسئله که بدون اجازه شاه جدید، محمدرضا صورت گرفت، موجب طرد شمس از خانواده شد و او و شوهرش مین‌باشیان که در واقع پسرخاله او بحساب می‌آمد و مدتها به حالت تبعید دور از وطن زندگی کردند. این تبعید سالها ادامه داشت و آنها در مصر می‌زیستند، اما پس از تولد فرزند دوم، با وساطت ملکه مادر، محمدرضا شاه ایران با شرط اینکه عزت‌الله مین‌باشیان نام و نام فامیل خود را به مهرداد پهلبد^۲ تغییر داده و تا پایان عمر با خانواده‌اش ملاقات نکند او را بخشید.^۳

جالب اینکه ملکه مادر در ابتدا خود از مخالفان سرسخت این ازدواج بود. مهرداد پهلبد در خاطراتش می‌نویسد:

«... ممی (تاج‌الملوک) سخت با من مخالفت می‌کند. با کمال قوت می‌کوشد که مرا خرد کند. ولی خدای من از او بسیار تواناتر است. او مرا از شر اهرمن حفظ می‌کند ... هنگامی که من می‌شنوم ممی به کاخ پسرش رفته و با او راجع به من مشورت کرده است به قدری پکر می‌شوم که حد ندارد. من نمی‌دانم چرا این‌گونه اتفاقات در زندگی من می‌افتد. برای من شیرین کردن زندگی است یا برای تلخی آن. ماه می‌گفت که شاه از من بدش نمی‌آید. بنابراین اگر مورد بی‌لطفی‌اش واقع شوم ... قسم می‌خورم که در صورت بدبختیم و خیانت مهر، ممی را خواهم کشت.^۴»

اما به دنبال نگرانی‌های شمس و بالاگرفتن اختلافات، اشرف خواهر کوچکتر که تازه با احمد شفیق ازدواج کرده بود، قدم به عرصه می‌گذارد و با حمایت از شمس رضایت مادر را می‌گیرد و از شوهرش احمد شفیق می‌خواهد که با عزت‌الله مین‌باشیان صحبت کرده و او را به مسافرت به مصر و ازدواج در آنجا راضی کند. این نقشه به دنبال

۱ - خاطرات مهرداد پهلبد موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۲ - نام پهلبد برگرفته از فهلبد موسیقی‌دان دوران ساسانی است.

۳ - ثریا اسفندیاری: کاخ تنهایی ص ۷۳ - ۷۲.

۴ - خاطرات دستویس مهرداد پهلبد موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شایان ذکر است که شمس از زمان آشنایی با او مهر نامیده شد و از آن به بعد در اسناد خانوادگی با نام مهر از او ذکر می‌شود.

جدایی شمس از فریدون جم در مهرماه ۱۳۲۳ اجرا شود و عزت‌اله با استفاده از گذرنامه و شناسنامه تقلبی با نام پهلبد همراه با ملکه مادر و شمس و اشرف و احمد شفیق راهی مصر می‌شود. محمود جم در این زمان سفیر ایران در مصر بود. او که از جدایی شمس از فرزندش ناراحت بود گزارشهایی برضد پهلبد به دربار ایران ارسال می‌کرد. طبق نقشه اشرف در ابتدا آنان به فلسطین سپس به مصر در نهایت به امریکا سفر می‌کردند. اما محمود جم با جلب رضایت شاه دستور رفع مسافرت پهلبد به امریکا را صادر می‌کند. جم کل ماجرا را به شاه گزارش می‌دهد:

«اما راجع به عزت‌الله مین‌باشیان که امر فرمودند از مسافرت نامبرده به امریکا به مصلحتی جلوگیری شود، نظر به اینکه ایشان به اسم جعلی مهرداد پهلبد به قاهره آمده بود، مدتی پیدا کردن او طول کشید... به هر حال مشارالیه را به سفارت احضار و اوامر مبارک را ابلاغ، هر طوری بود مشارالیه را حاضر به مراجعت ایران نمود. هفتم دی [۱۳۲۳] با راه‌آهن به فلسطین حرکت نمودند. عجیب این است که پنجم دی از احمد شفیق و الاحضرت اشرف سراغ مین‌باشیان را گرفتم هر دو اظهار بی‌اطلاعی نمودند در صورتی که مین‌باشیان شب و روز در منزل ایشان بوده است... والاحضرت اشرف پس از فاش شدن مطلب، وصول امر مبارک را با تلفن به عرض علیاحضرت ملکه که در فلسطین تشریف دارند، رسانده بود و علیاحضرت با تلفن به فدوی فرمودند که مین‌باشیان برای معالجه آمده ایشان را به فلسطین بفرستم که همراهِ خودشان به تهران ببرند. خلاصه جریان امر به نحوی است که از شرف عرض می‌گذرد. مسافرت تقریباً تمام اعضای خاندان سلطنت به قاهره تأثیر بدی نموده، شهرت داده‌اند که به واسطه بدی وضع سیاسی ایران در صدد فرار هستند، البته این اراجیف تکذیب شده است.

فدوی دولتخواه - محمود جم^۱

شمس پس از بازگشت به ایران بار دیگر سعی نمود تا جایگاه قبلی خویش را به دست آورد. اما این بار اشرف در دربار قدرت یافته و تنها شمس با اتحاد ملکه مادر می‌توانست شرایطی مانند قبل بیابد. اولین اقدام شمس یافتن همسری مناسب و تحت

۱- سند ش ۱۱۲ ج ۳۳۲۸ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

سلطه برای برادرش بود. محمدرضا که با دسایس خواهر دوقلویش اشرف و اطرافیان چاپلوسش پس از طلاق فوزیه به خوش گذرانی و هوسبازی مشغول بود، با دیدن عکس‌ها و نامه‌های متعدد این دختر زیبای بختیاری «ثریا اسفندیاری» دل از دست داد و شمس را برای تحقیق بیشتر به اروپا فرستاد. بدین ترتیب ثریا فرزند خلیل اسفندیاری بختیاری نوه سردار اسعد بختیاری از بزرگان ایل بختیار که از مادری آلمانی بدنیا آمده بود، با تیبی اروپایی برگزیده شد تا حربه‌ای جهت تسلط بیشتر بر دربار و راندن اشرف باشد. از این به بعد در تمامی دیدارها هم وقمع شمس بدگویی از اشرف و نزدیک نمودن خود به ثریا بود. امری که با بایدها و نبایدهای بسیاری توأم گشت.^۱ و عاقبت ثریا را به جایی رساند که اندکی پس از ازدواج، تاج‌الملوک و شمس را طرد کرد و با آنها قطع رابطه نمود. به دنبال این حادثه شمس و ملکه مادر در صدد مخالفت با ثریا برآمدند و از دشمنان سرسخت کسی که خود روزی با ترفند او را جذب چنین خانواده‌ای نموده بودند گشتند.^۲

خصیصه قابل ستایش شمس در خاندان پهلوی، عدم دخالت در امور سیاسی کشور بود. امری که توسط اشرف و ملکه مادر انجام می‌شد. در این سالها شمس پهلوی با پالتو پوستهای گرانبها، جواهرات و سگهای شکاری متعدد در عکس‌های مجلات و روزنامه‌ها دیده می‌شود. تنها سرگرمی او در خلال این سالها ریاست جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران که از سال ۱۳۰۳ تشکیل شده و از سال ۱۳۰۶ برعهده ملکه مادر نهاده شده بود، به حساب می‌آمد. شمس دختر بزرگ خانواده به‌عنوان نماینده تاج‌الملوک ریاست این سازمان را بر عهده گرفت و تا پایان سلسله این سمت را هر چند به‌صورت ظاهری حفظ کرد.

بدین دلیل در وقایع دوران ملی شدن نفت، شمس تنها فرد از خاندان سلطنتی بود که مورد اعتراض قرار نگرفت و حتی دکتر مصدق در جلسه پنج‌شنبه چهار خرداد ۱۳۲۹ راجع به شمس گفت:

«حالا ببینیم وضع دربار چیست؟ اول به نام ملت ایران و از طرف نمایندگان مجلس

۱ - شمس حتی با فرستان خدمه‌های ویژه سعی داشت از زندگی خصوصی ثریا مطلع گردد. امری که از جانب ثریا غیرقابل تحمل بود. کاخ تنهایی ص ۶۷.

۲ - کاخ تنهایی ص ۷۵ - ۷۲ و ص ۱۵۵ - ۱۵۴.

از والا حضرت شمس تشکر می‌کنم که در هیچ کاری دخالت نمی‌کنند و به کار شیر و خورشید می‌رسند.»^۱

بدین ترتیب در جریان درگیری‌های دهه ۳۰ الی ۳۲ مصدق که خواهان تبعید مادر و خواهر شمس بود، نسبت به او با احترام بسیار برخورد می‌نمود و او را به دلیل پرداختن به زندگی آرام و قناعت به حریم خود تمجید می‌نمود. اما شمس پس از اعلام تبعید ملکه مادر و اشرف از ایران، همراه مادر از ایران خارج گشت و ابتدا به فرانسه و سپس راهی آمریکا شد. به طوری که قبلاً ذکر شد تاج‌الملوک هنگام خروج از کشتی در بندر نیویورک بر اثر حادثه‌ای در بیمارستان بستری گشت.^۲ مسئولیت نگهداری و پذیرایی او و حفظ اموالش به عهده شمس و شوهرش مهرداد پهلبد قرار گرفت. شایان ذکر است که شرایط بد مالی باعث شد که نامه‌های متعددی به مادرش نوشته و شرایط وخیم اقتصادی و تصمیم فروش منزل خود در لوس آنجلس را به مادر اعلام نماید. امری که با وساطت مادر و دریافت پول از ایران خاتمه یافت.^۳ نمونه‌ای از این نامه‌ها در اینجا قید می‌شود: «نامه خانوادگی شمس پهلوی به مادرش تاج‌الملوک مبنی بر اظهار نگرانی از وضعیت محمدرضا پهلوی در ایران و نیز وضعیت بد مالی خود در آمریکا، اظهار نگرانی شمس از اینکه وی و مهرداد به دلیل بدهی زیاد ممکن است به زندان بیفتند.»

مادر عزیز بهتر از جانم را قربان می‌روم

امروز ۱۶ روز است که مادر عزیز ما را ترک کرده‌اید. یقیناً مهرداد در سه کاغذی که به آن مادر مهربان نوشته تا حدی تأثر و دل‌تنگی ما را از جدایی مادر عزیز شرح داده است. کاش اصلاً مادر عزیز اینجا نمی‌آمدید و من آنقدر به آن وجود عزیز انس نمی‌گرفتم که از دوری مادر مهربانم غصه بخورم. مادر بی‌همتا خیلی متعجبم که چطور آن مادر عزیز پس از یک هفته هنوز با تلفن با من صحبت نکرده‌اید. از دیروز صبح تا حالا خیال ما برای ایران و مخصوصاً برای برادر بی‌همتایم خیلی ناراحت است. لابد همان موقعی که ما در رادیو آن اخبار را شنیدیم همان موقع نیز مادر عزیزم

۱ - مذاکرات مجلس دوره شانزدهم.

۲ - تاج‌الملوک به هنگام خروج از کشتی افتاد و پایش شکست. (در صفحات قبل شرح داده شد.)

۳ - اسناد شماره ۱۱۲ الف ۳۲۳۷ و ۱۱۲ الف ۳۲۳۷ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

از جریان اتفاقاتی که افتاد مسیوق شدید خوشا به حال مادر عزیزم که می‌توانید اگر بخواهید با برادر عزیزم همچنین شاهپورها با تلفن صحبت کنید و کاملاً از حقیقت مطلع شوید. در هر حال من که غیر از غصه خوردن و دعا برای سلامتی و سعادت برادر و آن مادر مهربان کار دیگری از دستم بر نمی‌آید.

وضعیت مالی ما بی‌نهایت بد است و یکی از این روزها ممکن است ما را به حبس ببرند. چون از هر طرف طلبکارها سر ما ریخته و طلبشان را مطالبه می‌کنند. مهرداد نیز دستهای مادر عزیز را می‌بوسد.

قربان مادر عزیز - شمس - لوس آنجلس جمعه ۲۸ فروردین ۱۳۳۲^۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که با وساطت امریکائیان در ایران صورت گرفت شمس به همراه مهرداد پهلبد و فرزندانش به ایران بازگشت. از این زمان به بعد شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران تغییر نمود. وام‌های آمریکا به سوی ایران سرازیر گشت. فروش بشکه‌های نفت خام به حداکثر رسید و ایران به ژاندارم منطقه بدل گشت. سیل پول‌های جاری شده رفاه اقتصادی فراوانی را پدید آورد و بسیاری از اروپائیان و مردم سایر ملل به دنبال کسب درآمد بیشتر راهی ایران زمین شدند. در این بین با تقسیم اموال و اراضی که رضاشاه به زور از مردم این مرز و بوم گرفته بود، اعضای خاندان سلطنتی ثروتمند گشتند و به فعالیت‌های مختلف اقتصادی پرداختند. به طوری که ظرف چند سال در کلیه شرکت‌های بزرگ اقتصادی، تجاری، صنعتی و تولیدی یکی از این افراد دست داشتند و یا سرمایه‌گذار و سهامدار اصلی بودند. پس از مدتی در کلیه سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی و شرکت‌های مقاطعه کاری از نفوذ این افراد نیز استفاده وافر می‌شد. پس به تدریج حوزه فعالیت خاندان پهلوی از جریانات سیاسی به مسائل اقتصادی و ثروت‌اندوزی رسید. در طول این دوران شاه به کمک امریکا قدرت بلامنازع در منطقه یافته بود و هجوم ثروت‌های بی‌شمار ناشی از فروش نفت و وام‌های

۱ - سند شماره ۱۱۲ الف ۱۷۲۲۳۷

شایان ذکر است که این ارتباط نزدیک شمس و مادرش تاج‌الملوک در طی سالیان بعد ادامه می‌یابد. علم در خاطرات خویش طی چند مورد به این رابطه صمیمانه اشاره می‌کند به عنوان مثال می‌گوید: «درباره ملکه مادر صحبت کردیم. شاه گفت خیلی به خواهرم شمس وابسته است هر بار شمس به مسافرت می‌رود، مادرم مریض می‌شود. والا حضرت شمس در حال حاضر در ایالات متحده بسر می‌برد. پیشنهاد کردم که شاید بهتر باشد که کمتر به سفر برود.» (گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۸۸۹)

مختلف دربار ایران را غرق در تجمل و خوشگذرانی کرده بود. مهرداد پهلبد در دهه ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۰ که اوج فعالیت‌های فرهنگی رژیم پهلوی بود به ریاست وزارت فرهنگ و هنر رسید. امری که مورد مخالفت شمس بود و مدتها موجب کدورت آن دو گشت.^۱

چهره شمس پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یک چهره اقتصادی است. او به زندگی آرام خود می‌پرداخت و از دخالت در امور سیاسی و حتی شرکت در رقابت‌های درباری دست برداشت. گرچه در تمامی این سال‌ها از نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌ای در دربار برخوردار بود.^۲

او در اراضی شاهدشت کرج که مقداری به صورت ارث به‌دور رسیده بود و باغ‌های بزرگ میوه داشت به فعالیت اقتصادی پرداخت و علاوه بر تهیه و فروش میوه مورد نیاز تغذیه رایگان کودکان که شاید به اجبار به دولت فروخته می‌شد، با به راه انداختن کارخانجات بزرگ آب میوه‌گیری و ایجاد سردخانه‌های بزرگ و تولید آب میوه‌های تازه در بسته‌های یک بار مصرف آلومینومی به سودهای کلانی دست یافت.^۳

شمس در طی این دوران به کارهای مملکتی دخالتی نداشت و تنها کار دولتی او ریاست عالیله شیر و خورشید سرخ بود که البته آن هم به صورت تشریفاتی انجام می‌شد. ولی شمس از مزایا و امتیازات شیر و خورشید سرخ استفاده می‌کرد. مثلاً با هواپیمای شیر و خورشید به سفر حتی سفر خارج می‌رفت و قسمتی از اعتبارات شیر و خورشید را به نوعی که خودش می‌خواست مصرف می‌نمود. در سال‌های آخر شمس در زمین‌های خویش در شاهدشت کرج، شهرکی به نام مهرشهر تأسیس نمود که با وام‌های مختلف از بانکهای گوناگون توسعه یافت.^۴

شمس در مهرشهر کرج کاخی زیبا برای خود بنا ساخت. کاخی که در وسط باغی

۱- برگرفته از سخنان دکتر باقر عاقلی.

۲- علم در خاطرات خود به مسئله اعطای نشان خورشید به فریده دیبا اشاره می‌کند و می‌گوید: «شاه گفت اگر این کار را بکنم آن وقت چگونه موضوع را برای مادرم توجیه کنم؟ خواهرم شمس حتماً او را تحریک خواهد کرد. آن وقت باز هم یک دعوی دیگر» (گفتگوی من با شاه ج ۲ ص ۷۵۴)

۳- برگرفته از سخنان دکتر عاقلی و اسناد درجه دوم موجود در موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۴- با توجه به اسناد موجود در موسسه مطالعات تاریخ معاصر و کتاب ایران عصر پهلوی مصطفی

الموتی ج ۱۰ ص ۱۰۵

سرسبز قرار داشت. در حیاط کاخ، محلی برای فرود هلیکوپتر در کنار دریاچه‌ای مصنوعی زیبای احدائی شمس در نظر گرفته شده بود و قفس‌های بسیاری از برای نگهداری حیوانات گوناگون چون مینا و کاسکو و حیوانات دیگر در آن ساخته شده بود. در طی این سالها برای شمس از همه چیز مهمتر پرورش سگ بود. او به سگ علاقه عجیبی داشت و در اکثر سفرهایش تعدادی از آنها را به همراه می‌برد و مدت زیادی از وقت خود را به نگهداری و بهداشت سگهایش اختصاص می‌داد.^۱

شمس سعی می‌کرد با تمام باندها و دستجات دربار خوب باشد. او در سیاست دخالت نمی‌کرد و سرگرم زندگی‌اش بود. در اواخر عمر رژیم پهلوی او کلیسایی زیبا و مجلل در مهرشهر کرج ساخت. ساختن این کلیسا شایعه مسیحی شدن او و خانواده‌اش را قوت بخشید. فردوست در اظهارات خود بعد از انقلاب بدین امر اشاره کرده و می‌گوید: «شمس و شوهرش پهلبد و فرزندانش همه مسیحی شده بودند. محمدرضا از این کار خوشش نیامد و آن را نقطه ضعفی برای سلطنت خانواده خود تلقی می‌کرد. مع هذا عکس العملی نشان نداد. ولی اصرار کرد که مسئله مخفی بماند.»^۲

تمایل شمس به مذهب کاتولیک از زمان حیات پدر آغاز شده بود. به طوری که نادر آراسته سفیر وقت ایران در آلمان (۱۳۱۶ ش) در خاطرات خود می‌گوید: «چند روز بعد از ورودم به برلن ... از طرف دفتر مخصوص شاهنشاهی تلگراف رسید که علیاحضرت ملکه پهلوی به اتفاق والاحضرت شمس و همسرشان [فریدون جم] برای معالجه وارد آلمان می‌شوند ... پس از پایان معالجه از شهرهای هامبورگ و کلن بازدید نموده و فقط والاحضرت به تنهایی برای بازدید از آثار تاریخی و مذهبی ایتالیا با اجازه تلگرافی اعلیحضرت رضاشاه رهسپار آن کشور شدند.»^۳

اما شمس تا زمان حیات پدر جرأت اعلان رسمی این مسئله را نداشت.

۱- برگرفته از سخنان دکتر باقر عاقلی و دکتر خطیبی و مصطفی الموتی، ایران عصر پهلوی ج ۱۵ ص ۲۴۰. علم در خاطراتش بدین موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: سفرهای متعدد شمس با چندین سگ و دو برابر گربه به این طرف و آن طرف امریکا تأثیرات بدی در اذهان عمومی برجای می‌گذارد. (گفتگوهای من با شاه، ج ۲ ص ۸۸۲)

۲- حسین فردوست: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۲۴۰ و الموتی، مصطفی: ایران در عصر پهلوی ج ۲ ص ۲۵۷ و فریدون هویدا، سقوط شاه ص ۹۷. و فرمانفرما، منوچهر: خون و نفت

۳- سالنامه دنیا ج ۲۳ صفحه ۲۶۱ - ۲۷۶ - ۲۷۵.

پس از مرگ پدر شمس به دین مسیح گروید. اما دربار شامشاهی که چنین چیزی را برای شاه یک مملکت اسلامی زینده نمی‌دانست اجازه اعلام رسمی آن را نداد. بعدها شایعاتی به صورت جسته و گریخته در مجامع عمومی بر سر زبانها افتاد. شمس در اواخر عمر علاوه بر ساختن کلیسا در اراضی اختصاصی اش در کرج، یک مدرسه مذهبی مسیحی نیز ایجاد کرد و برای اداره آن از استادان مدرسه مذهبی ایتالیایی استفاده نمود. ظفر بختیار که از جانب شمس عهده‌دار امور مذهبی او بود در اوایل سال ۱۳۵۷ طی گزارش به پیشکار شمس نتیجه فعالیتها و مذاکرات خود را با مدیران مدارس مری مونت و سنت جورج که هر دو از مدارس مذهبی ایتالیا هستند می‌گوید:

«در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۷۸ این جانب به کالج آموزشی سنت جورج در شانزده کیلومتری رم مراجعه و پس از بازدید از قسمتهای مختلف کالج مذکور با آقای H. Fairtlough رئیس کالج سنت جورج مذاکرات مفصلی به عمل آورد. و با توجه به امکانات آموزشی و رفاهی وسیعی که برای ۸۰۰ نفر دانش آموز مختلط فراهم شده است، ایشان ضمن مشاهده پروژه‌های تهیه شده مهندسین مشاور آرکید با خشنودی قول هرگونه همکاری اعم از تهیه پرسنل لازم و دادن کمکهای فنی و همچنین تقبل اداره امور مدرسه را در مهر شهر تعهد نمودند.»^۱

شمس حتی مخفیانه به دیدار پاپ می‌شتافت. امری که با نگرانی دربار روبرو بوده و در نهایت نیز مخفی نماند.^۲

شمس خواهر بزرگ محمدرضا در طی ۲۵ سال بعد از کودتا به یکی از ثروتمندترین افراد کشور بدل گشت. گزارش‌هایی از مخارج سالانه شمس بعد از انقلاب به چاپ رسید که خلاصه‌ای از آن برای اطلاع خوانندگان درج می‌گردد:

هزینه شاهدخت شمس در سال ۱۳۴۹ پانزده میلیون تومان - در سال ۱۳۵۰ بیست

۱- سند شماره ۱۱۴ پ ۵۶۵۴۵ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر
 ۲- علم در خاطراتش به سفر شمس به رم و واتیکان و دیدار با پاپ اشاره کرده است و می‌گوید: «برنامه سفر والاحضرت شمس را به رم و واتیکان تقدیم کردم. شاه آن را تأیید کرد به شرط اینکه والاحضرت درباره ملاقاتش با پاپ زیاد سر و صدا به راه نیندازد. (گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۷۰۶) عکسی از سفر شمس به واتیکان به همراه شوهرش مهرداد پهلبد در لباس ویژه مسیحیان در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است که بر مسیحی شدن او اذعان دارد. (شماره ۱۵۳۹-۱-پ)

میلیون تومان و در سال ۱۳۵۱ معادل بیست و پنج میلیون تومان بوده است. این ارقام جدا از مخارج کاخهای اوست. همچنین سندی به دست آمده از کاخ‌های او که مخارج سالیانه و صورت جواهرات او را ثبت کرده است:

مخارج قصر مروارید: اعتبار تأمین شده ۴۰ میلیون تومان شامل هزینه ساختمان ۱۴ میلیون تومان، هزینه نقشه ساختمان یک میلیون و چهارصد هزار تومان، دکوراسیون هشت میلیون تومان، محوطه‌سازی ۳ میلیون تومان، آسفالت قرمز و سنگ مرمر یک میلیون تومان، دو دستگاه موتور و یک حلقه چاه هشتصد هزار تومان، گل کاری یک میلیون و پانصد هزار تومان، کرایه حمل و اثاثیه یک میلیون تومان، لوازم و اسباب منزل یک میلیون و پانصد هزار تومان، هزینه نقشه دکوراسیون هشتصد هزار تومان، بابت مخارج پیش‌بینی نشده ۴ میلیون تومان.

مخارج کاخ نوبهار: اعتبار تأمین شده ۲۲۵ میلیون تومان، اعتبار تأمین شده قرارداد ۱۶ میلیون تومان، بابت لوازم منزل ده میلیون تومان، کل پرداختی ۱۷۰ میلیون تومان باقیمانده اعتبار ۵۵ میلیون تومان.

هزینه خرید جواهرات: صورت ریز جواهرات شمس پهلوی در سال ۱۳۵۱ مبلغ ۲۵ میلیون تومان. بابت زمرد یک میلیون و دویست و سی و دو هزار تومان، بابت برلیان ۶ میلیون تومان، بابت انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان، مبلغ کل پرداختی ۴ میلیون و هشتصد و سی و دو هزار تومان، باقیمانده پرداختی ۴ میلیون و صد و شصت و هشت هزار تومان.^۱

صورت خاصه اعتبارات به دست آمده در دفتر شمس پهلوی: بابت جواهرات ۱۱۵ میلیون تومان، بابت قصر مروارید ۴۰ میلیون تومان، بابت کاخ نوبهار ۲۲/۵ میلیون تومان، بابت کاخ جنوب ۲۲/۵ میلیون تومان، بابت منزل شهباز ۱۵ میلیون تومان، بابت منازل آمریکا و پاریس ۱۳/۵ میلیون تومان. بابت مخارج متفرقه ۸ میلیون تومان.

صورت ریز جواهرات در سال ۱۳۴۹: مبلغ اعتبار ۱۵ میلیون تومان، بابت زمرد دو میلیون و چهارصد و شصت و چهار هزار تومان، بابت برلیان درشت ششصد هزار تومان، بابت گردنبند چهارصد و هشتاد هزار تومان، بابت انگشتر و گردنبند و گوشواره ۲ میلیون

۱ - الموتی، مصطفی: ایران در عصر پهلوی ج ۱۵ ص ۱۸۲ و اسناد موجود در موسسه مطالعات تاریخ معاصر (درجه دوم و سوم).

تومان، بابت پالتو پوست ۷۴۹ هزار تومان، پیش پرداخت سفارش ۱۴ میلیونی، شش میلیون و هفتصد هزار تومان، مبلغ کل پرداختی چهارده میلیون و نه هزار و نهصد و سی و شش هزار تومان، باقیمانده اعتبار شش هزار و چهارصد تومان.

صورت ریز جواهرات سال ۱۳۵۰. مبلغ اعتبار بیست میلیون تومان: زمرد دو میلیون و چهارصد و شصت و چهار هزار تومان، گردنبند ۹ میلیون و ششصد هزار تومان، انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان، نیمه دوم سفارش ۱۴ میلیون تومانی هفت میلیون و سیصد هزار تومان، مبلغ کل پرداختی پانزده میلیون و بانصد و پنجاه و دو هزار تومان، باقیمانده اعتبار چهار میلیون و نهصد و چهل و چهار هزار و هشتصد تومان.

از سرمایه‌گذارهای اقتصادی فراوان شمس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- تصفیه شکر اهواز، ۲- لبنیات پاک، ۳- قند دزفول، ۴- باغداری گل چشمه، ۵- سازمان زراعی مهرشهر، ۶- سردخانه‌های مختلف با ظرفیتهای مختلف در مهرشهر و گرگان، ۷- شرکت مهر ساختمان، ۸- شرکت آلوم پارس، ۹- شرکت دامداری ایران واسکانیش، ۱۰- شرکت آبمیوه و مربا، ۱۱- شرکت دامپروری. علاوه بر این بخشی از ثروت وی صرف تأسیس اماکن کم هزینه‌تر از قبیل رستوران، پمپ بنزین و سوپرمارکت می‌شد. وی دارای ویلاها و کاخ‌های متعددی در سراسر جهان بود مانند ویلای واشنگتن، ویلای پاریس، ویلای کالیفرنیا و ...

خبرگزاری یونایتد پرس درباره ویلای شمس پهلوی از واشنگتن چنین گزارش داد: ویلای متعلق به شمس پهلوی خواهر محمدرضا شاه پهلوی که در بالای تپه‌ای در بورلی هیلز قرار داشت یک سال بعد از اینکه به مبلغ ۵/۵ میلیون دلار به یک مجری سابق برنامه‌های تلویزیونی فروخته شد. از طرف صاحب فعلی آن به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به معرض فروش گذاشته شد. ملک در ابتدا متعلق به شمس پهلوی بود و ۱۵۷ جریب مساحت داشت.^۱

ثروت بی‌کران شمس پهلوی از خست بیش از حد او و استفاده بلامنازع از بودجه کشور تأمین می‌گشت. او نه تنها برای سفرهای عادی بلکه برای سفرهایی که به منظور برگزاری سالگرد رضاشاه انجام می‌شد هزینه سفر را دریافت می‌کرد.^۲ همچنین وام‌های

۱- الموتی، مصطفی، ایران عصر پهلوی ج ۱۰ ص ۷۳ - ۷۲.

۲- سند شماره ۱۲۴ پ ۴۳۰۵ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

بسیاری از بانک صادرات و عمران برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، البته بدون بازگشت، دریافت کرد. به این مسائل دریافت طلا و جواهرات متعدد از بانک مرکزی به مناسبت عروسی‌های برادرش محمدرضا را می‌بایست اضافه نمود. همچنین شمس یکی از سهامداران عمده بنیاد پهلوی بود. و از مزایای آن استفاده می‌کرد.

شمس با مادرش پس از انقلاب در کاخ واشنگتن زندگی می‌کردند و یک بار عده‌ای از مخالفان رژیم به خانه آنها حمله کردند ولی با مداخله پلیس پراکنده شدند. شمس تا پایان عمر در کنار مادر باقی ماند و خود نیز چند سال بعد از مادر در سال ۱۳۷۴ در سن ۷۸ سالگی درگذشت و طبق آئین مسیح به خاک سپرده شد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

اشرف پهلوی



اشرف پهلوی، هنگام اهداء جام زرین نیکوکاری به
آقای علیرضا الضلی پور

اشرف پهلوی

دوران کودکی

در سپیده دم چهارم آبان ۱۲۹۸ شمسی دختری در یکی از خانواده‌های متوسط تهران پس از پنج ساعت انتظار دیده به جهان گشود که سالیان بعد تأثیرات شگرفی بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور ایران بر جای نهاد و کشور را طی چندین دهه تحت سلطه خویش درآورد. این دختر فرزند سوم خانواده ارتشی بود و به هنگام تولد زهرا نام گرفت.^۱ اما به دلیل تولد فرزند پسری قبل از او چندان مورد توجه واقع نگشت و مانند فرزندی ناخواسته در جریان ناملايمات خانوادگی قرار گرفت. بنابراین اندکی بعد همزادش محمدرضا، فرزند دوم رضاخان قزاق که بعدها به سلطنت رسید و محمدرضا شاه شد، بهترین دوست و همراه او گشت و در طول مدت زندگی یار دیرینه‌اش گردید تا خواهر نیز یکی از عوامل ایستایی حکومتش شود و او را در ساعات خطر یاری دهد. دوران کودکی این دختر سرکش سراسر در آشننگی و سرگشتگی بسر رفت. او که از

۱ - پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه و تاجگذاری او زهرا به اشرف الملوک ملقب شد و بعدها مختصراً اشرف نامیده شد. اصل شناسنامه اشرف پهلوی موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

همان اوان تولد مورد بی‌مهری پدر و مادر قرار گرفته بود، همواره در سایه‌ای از ناخواستنی بودن زندگی نمود. این فشارهای روحی و کاستی‌های محبتی به نوعی بود که روحیه‌اش را تحت تأثیر قرار داد و به تدریج شخصیتی ناآرام، سرکش و لجوج یافت. لجاجتی که در سنین بعدی به نوعی عصیانگری مبدل گشت تا با نوعی بی‌تفاوتی به اطرافیان و خواسته‌هاشان بی‌توجهی‌ها را پاسخگو باشد و خود را مهم جلوه دهد. اشرف خود در این مورد می‌گوید:

"پنج ساعت بعد که من متولد شدم دیگر از شور و هیجانی که به هنگام تولد برادرم پدید آمده بود اثری دیده نمی‌شد. شاید چندان منصفانه نباشد اگر بگویم که کسی مرا نمی‌خواست. اما این موضوع زیاد هم دور از واقعیت نیست. قبل از من خواهر دوست داشتنی‌ام شمس به دنیا آمده بود و حالا هم پسری متولد شده بود که رؤیاهای پدر و مادرم را برآورده می‌ساخت."^۱

دوران کودکی اشرف دوران سراسر ترس و نگرانی بود. او که دختر بچه‌ای بیش نبود از تنهایی خویش در هراس بود. از سویی پدر او را جوجه اردک سیاه لقب داده بود و از سوی دیگر مادر او را مورد تمسخر قرار می‌داد. اشرف در سراسر دوران کودکی به دنبال پناهگاهی بود تا اندکی امنیت و آرامش و از همه مهمتر محبت را به دست آورد. سالیان سال بعد ثریا اسفندیاری، دختری جوان بختیاری که تازه وارد این خانواده شده بود در خاطرات خود می‌نویسد:

"... در یک عکس خانوادگی که به آلبوم خاندان پهلوی چسبیده بود، رضاخان در حالی دیده می‌شد که محمدرضا و شمس را روی زانوان خود نشانده و اشرف با نگاهی غمگین و گمشده که ویژه کودکانی است که احساس محبت نمی‌کنند در دورتر ایستاده است."^۲

در این راستا می‌بایست اذعان نمود هرگاه نیاز به محبت و توجه که در درون هر فردی به ودیعه نهاده شده است مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، در سنین بعد به صورت عقده‌های روانی بروز می‌کند. عقده‌هایی که با آزادی بیشتر، رشد بیشتری می‌یابد و در نهایت به اعمال خودسرانه و خلاف عرف جامعه می‌انجامد. امری که بعدها در زندگی

۱ - اشرف پهلوی: من و برادرم ص ۳۲. ۲ - ثریا اسفندیاری: کاخ تنهایی ص ۱۴۹.

اشرف به خوبی نمایان می‌شود. چه او به طور غریزی هنگامی که مورد مهر و محبت و توجه پدر و مادر قرار نگیرد، مانند غریقی که در وسط آب یکه و تنها مانده باشد به هر وسیله‌ای دست یازید تا مدتی خود را سرپا نگه دارد و کمبودهای شخصیتش را جبران کند. در این میان برادرش محمدرضا علاوه بر محبت کودکانه با قوت قلبی که تنها از همزادش برمی‌آمد او را سرپا نگه می‌داشت.^۱ بدین ترتیب اشرف تمامی علاقه خود را به برادرش بخشید و تنها او را به عنوان یگانه یاور پذیرفت و در کنار او آرامش یافت. او خود در خاطراتش می‌گوید:

"... با وجود آنکه این همه بچه در خانواده ما وجود داشت، دوزان کودکی من اغلب به تنهایی می‌گذشت. شمس که اولین بچه بود مورد علاقه خانواده بود. برادرم را هم که اولین پسر بود همه دوست داشتند ولی من خیلی زود احساس کردم که بیگانه‌ای بیش نیستم و باید برای خود جایی باز کنم...^۲ بعضی شبها را به خاطر می‌آورم که خوابم نمی‌برد. یا در خواب کابوس می‌دیدم و بیدار می‌شدم. روی پنجه پا آهسته تا جلو در اتاق مادرم می‌رفتم و می‌دیدم که مادرم و خواهرم در کنار هم خوابیده‌اند. بیرون در کمی گریه می‌کردم بعد نزد دایه‌ام می‌رفتم و با خود می‌اندیشیدم که هیچ جای خاصی برای من وجود ندارد. من خیلی زود به این واقعیت پی بردم که خودم باید مسائل و مشکلاتم را حل کنم، خودم باید مستقلاً فکر کنم و اقدام بکنم و بهای آن را پردازم."^۳

شدت علاقه اشرف به محمدرضا در او روحیه‌ای مردانه به وجود آورده بود. به ویژه آنکه محبت‌های مادر نسبت به شمس و حس احترام بیش از حد به قدرت پدر، در او حالتی از تنفر نسبت به زن ایجاد کرد و شیفتگی به قدرت پدید آورد. هر چند که بعدها او خود از این خصوصیات برای نیل به اهداف ویژه استفاده نمود.

بنابراین او برای نزدیک شدن به برادرش شخصیت مردانه‌اش را تقویت کرد و در بازی‌های گوناگونی چون اسب سواری، تیراندازی و تینیس بازی مهارت بسیار اندوخت و پیشرفت فراوان نمود. او به دنبال همجوار بودن با برادر، به معاشرت با دوستان او پرداخت. اما حلقه اتصال آن دو به ناگاه از هم گسست و دوران سختی را برای اشرف پدید آورد.

۲- من و برادرم ص ۳۲.

۱- من و برادرم ص ۳۲.

۳- همان منبع ص ۵۱.

در این هنگام برادرش محمدرضا به عنوان ولایتعهد و نیاز او به کسب علم به سویس فرستاده شد تا در یکی از مدارس آنجا به تحصیل بپردازد.^۱ خروج محمدرضا از ایران حلقه اتصال اشرف و دوستان جدیدش را پاره نمود و اشرف به ناگهان خود را یکه و تنها دید. در این لحظات برای اولین بار اشرف به وجود مستقل از برادر پی برد و در پی یافتن راهی برای ادامه زندگی افتاد. امری که بی هیچ تردید پس از ارتباط مجدد با برادر از بین می‌رفت. اشرف در خاطراتش از این دوران به عنوان تلخ‌ترین، سخت‌ترین و سنگین‌ترین دوران زندگی یاد می‌کند و می‌نویسد:

"... حالا دیگر زمانی بود که به درستی به مفهوم تنهایی پی بردم. پس از رفتن برادرم احساس می‌کردم که قسمتی از وجود خود را از دست داده‌ام. در طی چند ماه خود را به جریان زندگی سپردم، بی آنکه برای کارهایی که می‌کنم اهمیتی قائل شوم. چون مدتی سپری شد به سبب این جدایی به این واقعیت نیز پی بردم که هرچند من و برادرم مانند چهره‌هایی در آینده بوده‌ایم که از هم جدایی ناپذیرند ولی اکنون اگر نمی‌خواهم از بین بروم باید زندگی مستقلی برای خودم فراهم سازم و نیز باید هویتی کاملاً جدا از برادر هم‌زادم پیدا کنم."^۲

شدت علاقه اشرف به برادرش که او را به صورت جزء جدا نشدنی از او درآورده بود، در دوران جوانی به نوعی دیگر بروز نمود و او را به عنوان یار همگام و همراه برادر درآورد.^۳ اشرف در این مورد می‌گوید:

"... در نظر من تنها کسی که اهمیت داشت برادرم بود و لحظاتی برایم حائز اهمیت بود که می‌توانستم با او بگذرانم، به او اعتقاد داشته باشم و راز دلم را به او می‌گفتم و نظر مشورتی او را می‌خواستم. مدتها پیش از آنکه به سن بلوغ برسیم صدای او صدای حاکم در زندگیمان شد. من از رضاشاه اطاعت می‌کردم چون احساس می‌کردم که مجبورم این کار را بکنم. اما به حرف برادرم گوش می‌دادم چون نمی‌توانستم تصور بکنم که می‌توانم

۱ - کالج لهروزه Colleg Lrosey که در کنار یک شهرک به نام رول Rolle بین ژنو و لوزان قرار

داشت. ۲ - همان منبع ص ۶۱.

۳ - اشرف حسرت تاج و تخت برادرش را نمی‌خورد. آن قدر نسبت به برادرش سرسپرده و وابسته بود و آنقدر از محبت برادرش آگاه بود که جایی برای حسد و حسادت باقی نمی‌ماند. در عوض او وظایف برادرش را مانند وظایف خود می‌دانست و اعتقاد داشت خدا روح پادشاهی را مابین آن دو تقسیم کرده است. (خون و نفت: منوچهر فرمانفرما - تهران، ققنوس، ۱۳۷۷ - ص ۱۲۸)

کار دیگری هم بکنم."^۱

بررسی زوایای دوران کودکی اشرف پهلوی و شیوه حاکم بر دربار به خوبی نشان می‌دهد که تنهایی و بی‌توجهی به اشرف در دوران کودکی یکی از مهمترین عوامل برون‌گرایی و قدرت طلبی او در دوران بعدی زندگیش بود. چه او می‌خواست این بی‌توجهی را با حضور همه جانبه‌اش در وقایع و حوادث جبران کند و مهمترین فرد در امور سیاسی کشور پس از برادرش گردد. شدت علاقه اشرف به برادر تنها بازتاب این عقده‌های روانی بود که به او تحمیل می‌شد. چه برادر جزئی از وجود او بود نه لاغیر. پس علاقه و حمایت از او در واقع حمایت از خودش بود. همین مهمترین دلیل بود که اشرف پس از مرگ پدر به عنوان یکی از مهمترین یاران برادر درآمد و به تدریج به شرکت در حکومت دست زد. او خود در خاطراتش می‌گوید:

"سالهای بعد کسانی که از من انتقاد می‌کردند می‌گفتند که من در این کار خیلی زیاده‌روی می‌کنم چون حضور من در همه جا حس می‌شود. در حالی که در دوران کودکی خیلی کم مورد توجه قرار گرفته‌ام."^۲

اشرف در طول مدت دوری از برادر به کسب علوم اهمیت فراوان داد و با نمرات بالا در مدرسه دخترانه زرتشتی‌ها تحصیل نمود. وی زبان فرانسه را از معلم مخصوص خانواده مادام ارفع آموخت و از همین جا با تمدن و فرهنگ غربی آشنا شد و شیفته آن گردید. او در رابطه با کلاس‌های مادام ارفع می‌گویی:

«اما ساعاتی را که ما با خانم ارفع می‌گذراندیم، شباهتی به کار کلاس درس نداشت چون او در این ساعات درهای دنیای تازه و ناشناخته‌ای را به روی ما می‌گشود، دنیای سحرآمیز و ناآشنای و شهری به نام پاریس که ما را شیفته و محسور خود ساخته بود.»^۳

۲- من و برادرم ص ۵۱.

۱- همان منبع ص ۵۲ - ۵۱.

۳- همان کتاب ص ۵۵.

دوران جوانی

اولین روزهای سنین جوانی اشرف، با تلاش ممتد، جهت یافتن هویتی مستقل آغاز گشت. او پس از خروج برادر از ایران تمامی تلاش خود را صرف یادگیری دروس مختلف نمود و به همین دلیل در اندک زمانی مورد تشویق پدر قرار گرفت و اجازه یافت با مادر و خواهر بزرگش در سال ۱۳۱۲ ش به سویس رفته و به دیدار برادر نایل آید. امری که به شدت برای او لذت بخش بود. او پس از طی راهی که به نظر بسیار طولانی آمد سرانجام با برادرش روبرو شد و در اندک زمانی پس از تبادل افکار و آرا روابط قبلی برقرار گردید. به طوری که چنان احساس می شد که فراغی چند ساله صورت نگرفته است.^۱

اولین آشنایی اشرف با تمدن غرب از همین سفر آغاز شد. او به محض دیدار سویس چنان مجذوب غرب گشت که با وجود آشنایی با خلق و خوی پدر تصمیم گرفت تا از او بخواهد، برای ادامه تحصیل در سویس بماند. امری که با اوقات تلخی و تحکم رضاشاه پایان گرفت. در طول مدت شش ماه اقامت اشرف در سویس، فکر بازگشت به ایران و جدایی از برادر هول و هراس عجیبی در دل او پدید می آورد. او که شیفته تمدن غرب شده بود به دنبال همین سفر تصمیم گرفت در صورت امکان راهی جهت تماس ایرانیان و دنیای غرب بیابد. او خود در این مورد می گوید:

"فکر ترک اروپا و بازگشت به زندگی سراسر انضباط و توأم با تنهایی تهران برایم بسیار دردناک بود. وقتی به ایران برگشتم همان احساس کمبود و فقدان را کردم که به هنگام عزیمت برادرم به سویس کرده بودم. می بایست باز دو سال دیگر را در تنهایی بگذرانم. گمان می کنم در همین ایام بود که مبانی فعالیتها و کارهای بین المللی من به وجود آمد و بدون تردید انگیزه من در این فعالیتها تا حد قابل ملاحظه ای برای جبران

نخستین محرومیت‌های من بوده است.^۱

در بازگشت اشرف جسورتر از پیش به روابط آزاد پرداخت تا جایی که روزی به هنگام گردش در باغ من باب شوخی با افسری جوان که نظرش را جلب نموده بود، اسلحه‌اش را برداشته و شلیک کرد. اتفاقاً در آن هنگام رضاشاه در آن حدود بود و عده‌ای از نزدیکانش را برای تحقیق این واقعه گسیل نمود. بیان حقایق رضاشاه را بر تصمیم خود جدی‌تر نمود. دختران می‌بایست هرچه سریعتر شوهر کنند.^۲

اما قبل از انجام تصمیمات جدید رضا شاه که به تازگی از سفر ترکیه بازگشته بود، محو اصلاحات ظاهری کمال آتاتورک شده و خواهان ایجاد جامعه‌ای به شکل غربی گشته بود. او تصمیم گرفت که با کشف حجاب بانوان و از بین بردن محدودیت و شرکت آنان در محافل گوناگون قدمی در راه نیل به تمدن غربی بردارد. به همین منظور در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ همسران^۳ و دختران او با روی باز در جشن دانشسرای عالی دختران شرکت کردند و به دنبال آن دستور کشف حجاب عمومی صادر گشت. موجی عظیم در جامعه پدیدار شد. بسیاری از زنان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. به زور مقنعه، روسری و چادرها از سرزنها برداشته شد و رفت و آمد آنان در سطح شهر کنترل گردید. از آن به بعد بسیاری از بانوان در خانه‌ها ساکن و زندانی شدند تا هرگز با روی باز در انظار ظاهر نشود. کارمندان دولت تحت فشار قرار گرفتند تا با زنان بی‌حجاب خود در جشن‌هایی که بدین منظور برگزار می‌شد شرکت کنند. ظلمی دیگر بر زن ایرانی رفته بود تا بار دیگر از او به عنوان وسیله‌ای تزئینی استفاده شود. اما در همین میان کشف حجاب برای دختران و زنانی که مجذوب تمدن غرب بودند امری بسیار شیرین بود. بعد از کشف حجاب مجالس و میهمانی‌های گوناگونی در دربار و سطح کشور برگزار گشت تا زنان و مردان بیشتر با یکدیگر اختلاط کنند. امری که برای فردی مثل اشرف بسیار دلپذیر بود و تفریحی شیرین به حساب می‌آمد. در همین دوران درست در زمانی که اشرف به خاطر خبر بازگشت برادرش به ایران در پوست خود نمی‌گنجید، شایعاتی در

۱ - همان منبع ص ۶۸.

۲ - لاریجانی، مجید: دوقلوی میر پنج ص ۳۸ - ۳۷.

۳ - بنا به سخنان شفاهی خانم عصمت‌الملوک دولتشاهی ایشان نیز با روی باز در این محفل حضور داشتند. مصاحبه ایشان در تاریخ شفاهی موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

کاخ گسترش یافت. بر طبق این شایعات رضاشاه تصمیم بر ازدواج دخترانش گرفت و دستور داد که در بین خانواده‌های سرشناس و اصیل درباری جوانان شایسته را انتخاب کرده بدو نشان دهد تا دو تن را برای دختران انتخاب کنند. بر طبق انتخاب رضاشاه فریدون جم برای اشرف و علی قوام^۱ برای شمس در نظر گرفته شدند. آنان طی یک برخورد تصادفی با یکدیگر ملاقات نمودند. فریدون جم از همان دیدار اول به دلیل خوش هیكلی مورد توجه اشرف قرار گرفت اما وقایع پس از این دیدار تغییر یافت و شمس خواهر بزرگتر که محبوب پدر بود به نزد او رفت و تقاضا نمود که نامزدش علی قوام با نامزد اشرف عوض شود و او با فریدون جم ازدواج کند. موافقت رضاشاه با خواست شمس پتکی بود که بر سر اشرف فرود آمد. اشرف با اعماق وجود تبعیض را حس نمود. چرا که پدر در مورد خواسته‌های اشرف همواره بی تفاوت بود و این بار با قبول درخواست دختر بزرگتر تنها به دلیل تفاوت سن بار دیگر به شیوه‌ای بی‌رحمانه شخصیت و خواسته‌های اشرف را نادیده می‌گرفت. اشرف خود در این مورد می‌نویسد:

"... من از همان اول از علی قوام بدم می‌آمد. نمی‌دانم علتش این بود که او به اندازه فریدون هم جذاب نبود یا اینکه چون او را به من تحمیل کرده بودند از او بدم می‌آمد. یک هفته تمام از اتاقم بیرون نیامدم و گریه کردم. مادرم که سعی می‌کرد مرا تسلی دهد می‌گفت تو نباید چنین رفتاری داشته باشی. نامزدت مرد خوبی است. در انگلستان تحصیل کرده و از خانواده بسیار سرشناس و محترمی است. اما این حرفها موجب آرامش و تسکین من نمی‌شد چون می‌دانستم که در این موضوع هیچ اختیاری ندارم یا بایستی تن به ازدواج بدهم یا عاق والدین بشوم و این حقیقت را نیز می‌دانستم که پدرم هیچگونه مقاومت یا مخالفتی را از سوی هیچیک از فرزندان تحمل نخواهد نمود. از این رو در حالی که پیراهن عروسی سفید لاتون بر تن داشتم در مراسم عروسی مشترکی که برای من و شمس برپا شده بود تن به ازدواج دادم، اما اگر پیراهن سیاه پوشیده بودم

۱ - علی قوام پسر ابراهیم خان قوام‌الملک شیرازی از خاندان قوام‌الملک شیرازی است که نسب به میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی می‌رساند. علی قوام در شیراز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر گذراند بعد برای ادامه تحصیل به انگلستان عزیمت نمود و در دانشکده اکسفورد لندن به تحصیل پرداخت. پس از ازدواج با اشرف پهلوی به دوره دانشکده افسری و دانشگاه جنگ رفت و تحصیلات خود را در آنجا پایان داد. شایان ذکر است که خانواده قوام از خاندان‌های قدیمی خدمتگزار انگلستان بودند و شکی نیست که در انتخاب این خانواده این وابستگی مؤثر بود.

مناسبت بود.^۱

تنها جنبه خوشایند این ازدواج برای اشرف رهایی از بندهای تجرد بود. او دیگر می‌توانست به عنوان یک زن متأهل که چندان نیز پای‌بند اصول اخلاقی نبود، در مهمانی‌های بسیاری شرکت کند و به معاشرت با افراد گوناگون بپردازد، تا از این طریق خود را از دست واقعیت‌های تلخ زندگی زناشویی رها سازد.

اشرف در این باره می‌گوید: «در تمام دوران ازدواجم با علی قوام تا آنجا که در قدرتم بود از او دوری می‌کردم، شاید واکنش من نسبت به هرکس دیگری هم که به من تحمیل می‌شد به همین صورت بود. به علاوه او به نظر من سردی بود، حسابگر، بدون هیچگونه جاذبه که انسان می‌توانست از او خوشش بیاید و نه او را دوست داشته باشد.»

و جالب اینکه علی قوام با حالتی حسابگرانه با توجه به موقعیتهایی که این ازدواج برایش بوجود می‌آورد، از بی‌محبتی اشرف و سردی روابط زناشویی ناراضی نبود و چنین می‌نمود که از شوهر اسمی بودن اشرف پهلوی راضی است.^۲

به هر صورت این ازدواج و بی‌توجهی به خانواده و زندگی زناشویی اثرات بسیار نامساعدی در روحیه اشرف گذارد و شاید یکی از دلایل مهم تنوع‌طلبی و حرص و آز جنسی اشرف از همین مسئله ریشه می‌گرفت. فردوست یار دیرینه شاه که از نزدیک با وقایع دربار آشنا بود در این مورد می‌گوید:

«اشرف برخلاف شمس و محمدرضا کودک مورد علاقه پدرش نبود و این مسأله اثر روانی عجیبی بر شخصیت او گذارد. به علاوه اشرف زن زیبایی نبود ولی به شدت می‌خواست که زیباترین زن جلوه کند و این عقیده در او عقده خاصی ایجاد کرده بود. شمس به زندگی عادی خود می‌پرداخت و به حریم خود قانع بود ولی اشرف برعکس همواره تلاش می‌کرد تا این احساس حقارت را با حرکت‌های غیرعادی جبران کند... ازدواج او عجیب بود... اشرف در طول زندگی زناشویی از علی قوام تنفر داشت.»^۳

اندکی بعد اشرف که خود را بی‌اندازه تنها می‌دید خبر ازدواج برادرش محمدرضا را با شاهزاده خانمی مصری شنید. این خبر نور امید در دل او ایجاد نمود. چه از این

۱- من و برادرم ص ۷۷ - ۷۶.

۲- من و برادرم ص ۷۸.

۳- فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۲۳۰.

طریق نه تنها با دربار سلطنتی مصر ارتباط می‌یافت و حوزه آشنائیش فراتر می‌رفت، بلکه با اندکی سیاست و تعقل می‌توانست دوست خوبی در دربار بیابد. دوستی که تنهائیش را کاهش دهد و او را بیش از پیش به همزادش متصل گرداند و از سویی دیگر بر نفوذ و قدرتش را در دربار بیفزاید.

بدین ترتیب اشرف خود را به سرعت با فوزیه نزدیک ساخت و دوستی با نفوذ یافت. او خود در این رابطه می‌گوید:

«... شاهزاده خانم فوزیه واقعاً اولین دوست نزدیکی بود که من داشتم. او هم مانند دو همسر بعدی برادرم نسبتاً خویشان دار و حتی گاهی قدری سرد بود. اما صاحب قلبی مهربان و بخشنده بود. من می‌دانستم دل او برای خانواده و زندگیش در مصر تنگ می‌شود از این رو سعی می‌کردم تا می‌توانم موجبات راحتی و آسایش خاطر او را فراهم کنم. با وجود آنکه هرگز مصر را ندیده بودم ولی می‌دانستم که زندگی درباری در قاهره که در آن زمان پاریس خاورمیانه نامیده می‌شد، خیلی باحال‌تر و باشکوه‌تر از تهران ما است. من و فوزیه اوقات خوشی با هم داشتیم. فیلم‌های سینمایی را به طور خصوصی در خانه تماشا می‌کردیم ورق بازی می‌کردیم و به دید و بازدید از یکدیگر می‌رفتیم. گاه من و فوزیه برای صرف ناهار یا دیدن اجناس چند مغازه‌ای که کالاهای وارداتی را که در مغازه‌های معمولی دیده نمی‌شد، می‌فروختند، به شهر می‌رفتیم.»^۱

بی‌شک در این بین درد مشترک دو زن جوان در بی‌علاقگی به شوهر و اجباری بودن ازدواج آن دو را با یکدیگر نزدیکتر می‌نمود و حتی در اجرای وظایف دشوار زندگی متحد می‌ساخت به طوری که از سخنان اشرف در خاطراتش برمی‌آید، انتظار دو خانواده سلطنتی از بچه‌دار شدن فوزیه و تولد فرزندی که صاحب ملیتی واحد باشد^۲ باعث شد که به توطئه‌ای دست زنند و سعی کنند تقریباً در یک تاریخ بچه‌دار شوند، اما نقشه این دو زن جوان نگرفت و اشرف شش ماه زودتر صاحب فرزند شد.^۳

شش ماه بعد فوزیه فرزندی دختر به دنیا آورد و آرزوهای بسیاری را بر باد داد. تولد

۱ - من و برادرم ص ۸۶.

۲ - فردوست علت ازدواج فوزیه و محمدرضا شاه را تمایل انگلیس‌ها در جهت ایجاد وحدت بین دو کشور اسلامی مصر و ایران دانسته است. به ویژه آنکه فرزند آنان که ولیعهد آینده خواهد بود ملیتی

مشترک داشت. (فردوست ج ۱ ص ۶۰) ۳ - فرزند اشرف شهریار نام گرفت.

این فرزند که شهناز نامیده شده از همان ابتدا طعنه‌ها و کنایه‌های درباری را افزون ساخت و فوزیه را بیش از پیش آزرده. تا جایی که تحمل دربار ایران علی‌الخصوص هوسرانی‌های شوهرش غیرممکن شد. تیرگی روابط فوزیه و محمدرضا تا به جایی رسید که فوزیه رفت و آمد شوهرش را به آپارتمان مخصوص خویش ممنوع ساخت و محمدرضا از خواهرش اشرف درخواست وساطت نمود. اما اشرف با وجود اطمینانی که به دوستی خود با فوزیه داشت نتوانست همسر آزرده برادر را به سازش وادار سازد. در نتیجه از برادر خواست تا با بی‌تفاوتی نسبت به فوزیه و توجه به زنان دیگر شرایط را به نحوی ایجاد کند که خود فوزیه تمایل به برقراری ارتباط را یابد. اما این تصور اشرف از فوزیه اشتباه بود چرا که چنین نحوه برخورد باعث جدایی هرچه بیشتر زن و شوهر شد و اختلافات را عمیقتر نمود تا جایی که فوزیه به بهانه دیدار خانواده از ایران خارج شد و دیگر به ایران بازنگشت.^۱

طلاق فوزیه از محمدرضا و به دنبال آن ازدواج و خروج پنهانی شمس با عزت‌الله مین‌باشیان که بعدها به مهرداد پهلبد تغییر نام داد و سکونت آنان در مصر اشرف را که به تازگی با احمد شفیق ازدواج کرده بود، یکه‌تاز میدان نمود. در اندک زمانی اشرف به وزنه پر قدرتی در دربار و سپس کشور ایران مبدل شد و در حقیقت زندگی واقعی اشرف از این زمان به بعد شکل گرفت.

شایان ذکر است که یکی از عوامل نزدیکی خواهر و برادر دختران زیبایی بودند که به مهمانی‌های اشرف دعوت شده و سپس با محمدرضا آشنا می‌شدند. اشرف حتی برای ازدواج دوم برادر خود ایران علاء را کاندید نمود و این قضیه تا حدی پیش رفت که در هر گوشه‌ای شایعه‌ای از این مسئله در جریان بود اما ورود شمس به ایران و اقدام او و مادرش در یافتن همسری مناسب برای محمدرضا نقشه‌های اشرف را برباد داد. اما او هیچگاه از این شکست‌ها نمی‌هراسید. و این بار نیز حاضر به خالی نمودن صحنه نشد. فعالیت‌های اشرف را از این زمان به بعد می‌توان به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی تقسیم نمود.

۱ - محمدرضا پس از شنیدن خبر درخواست جدایی فوزیه هیتی را به سرپرستی قاسم غنی به مصر فرستاد تا با وساطت و اطمینان از علاقه محمدرضا به فوزیه و همچنین قول خروج مادر و خواهرش (تاج‌الملوک و اشرف) از ایران او را راضی به بازگشت نماید. اما فوزیه با گفتن این جمله که حال دیگری خیلی دیر است حاضر به سازش نشد. خاطرات دکتر قاسم غنی به کوشش محمدعلی صوتی و مقدمه از باستانی پاریزی.

فعالیت‌های اجتماعی

همانطور که قبلاً اشاره شد اشرف اندکی پس از خروج برادرش از ایران که به منظور ادامه تحصیل صورت گرفته بود، با اروپا و جهان غرب آشنا شد و شفیتنه و مجدوب ظواهر آن گشت، او که در دوران کودکی و نوجوانی سخنانی سحرانگیز از معلمه خویش مادام ارفع شنیده بود با برخورد نزدیک چنان مفتون جهان غرب شد که نه تنها غرب‌گرا بلکه خود از عوامل ترویج آن گردید و تا جایی پیش رفت که در برهه‌ای از تاریخ، نفوذ و قدرت یک دولت بیگانه را در ایران بر دولتی ملی ترجیح داد و خود یکی از حامیان و حتی جاسوسان دول بیگانه در ایران شد.^۱

اشرف درباره آشنائیش با تمدن غرب می‌گوید:

«... تمام چیزهایی که من دیدم مرا به هیجان می‌آورد و حتی منظره خداحافظی کسانی که دوستانش را بدرقه می‌کردند. در اینجا من شاهد واقعیهایی بودم که با گفته‌های مادام ارفع مطابقت می‌کرد. زنان واقعاً در کنار مردان راه می‌رفتند و چادر هم بر سر نداشتند. در همه جا فروشنده‌هایی را می‌دیدم که انواع و اقسام چیزهایی را می‌فروختند که آدم را از خود بی‌خود می‌کرد. از لباس گرفته تا آفتاب گردان^۲».

استقبال رئیس تشریفات دولت آلمان و پذیرایی او به گونه‌ای بود که بر شیفتگی اشرف افزود.

«... آن شب برای اولین بار به اوپرا رفتم. گمان می‌کنم اوپرای بیوه خوشحال را اجرا می‌کردند و با وجود آنکه موسیقی‌ای که می‌شنیدم به‌گوشم نا آشنا بود، شکوه و جلال سالن اوپرا و تلالو لباس و جواهرات تماشاگران در تمام مدت حواس مرا به خود جلب کرده بود.»^۳

۱- فعالیت اشرف در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و نقشی که در کودتای ۳۲ برعهده داشت خود مبین این ادعاست.

۲- من و برادرم ص ۶۳.

۳- همان منبع ص ۶۴.

شیفتگی اشرف نسبت به ظواهر غرب به حدی بود که با وجود ترس شدید از پدر تمام نیروی خود را جمع نمود و از پدر درخواست کرد که در سویس بماند و در یک مدرسه اروپایی به تحصیل پردازد. امری که بی‌شک برای رضاشاه غیرقابل تحمل بود. پاسخ شاه بسیار کوتاه و تند بود. او با تندی گفت:

«دست از این چرندیات بردار و زود برگرد.»

بی‌هیچگونه توضیحی اشرف با یک جهان امید و آرزو از دیار فرنگ بازگشت. از این زمان به بعد اساس فعالیت‌های اشرف بر مبنای عقیده‌های روانی و شیفتگی به غرب قرار گرفت. او خواهان زندگی آزاد بود. او می‌خواست بر جنسیت خود فائق آید و دارای قدرت و شوکتی بی‌منازع گردد. او شیفته قدرت بود. اما این مسئله در کشوری چون ایران که دارای فرهنگ سنتی بود امری محال به نظر می‌آمد. اقدامات رضاخان که پس از سفر ترکیه و آشنایی با اصلاحات آتاتورک از نزدیک صورت گرفت راه را برای حصول به این امر سهل‌تر می‌نمود. به ویژه آنکه در سال ۱۳۱۴ کشف حجاب صورت گرفت و به این طریق زن ایرانی به زور به درون اجتماع کشیده شد. به زودی زنان در مجامع و مهمانی‌های رسمی دربار بدون حجاب شرکت می‌نمودند و زیبایی جمال خود بر جذابیت محافل می‌افزودند. پس از مدتی زنان و دختران جوان در رشته‌ها و شغل‌های مختلف شروع به فعالیت نمودند. در تمام این دوران اصرار بر این بود که زنان به لحاظ آموزش، پوشش و فعالیت‌های اجتماعی از خواهران غربی خود پیروی کنند و آنان را به مثابه الگویی برتر بپذیرند. روزنامه‌ها و مجلات شروع به چاپ عکس‌های هنرپیشگان غربی نمودند. مقالات زیادی در باب تناسب اندام، نحوه پوشش، نوع تغذیه، نوع برخورد اجتماعی و شیوه معاشرت به چاپ رسید. زنان به اجبار به سویی سوق داده می‌شدند که ظواهر غربی را به درون جامعه ایرانی بیاورند و شکل و بویی غربی بدان دهند اما بسیاری از این نوآوری‌ها، آرایه‌هایی بیش نبود. یک جامعه شدیداً مذکر که تکیه‌اش بر شرافت‌های مذهبی و خانوادگی قرار داشت نمی‌توانست نگرش خود را نسبت به زنانش تغییر دهد. عده زیادی از زنان این نوع برخورد را توهینی بر شخصیت خود شمردند و تا پایان عمر از منازل خود بیرون نیامدند. قوه قهریه رضاشاه تنها قادر بود که نسل جدید جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین زن ایرانی با هویتی دوگانه روبرو شد و جامعه دچار تضاد فرهنگی و دوگانگی شدید گشت.

در تمام دوران حکومت پنجاه ساله و اندی سلسله پهلوی، زنان نمود و نماد زنده این تضاد و دوگانگی بودند. در گذار از مرحله کشف حجاب، تضادهای اجتماعی فزونی گرفت و هر یک از بخش‌های دوگانه از جامعه متلاطم که درگیر نزاع فرهنگی با بخش دیگر شده بود، در تفکر و بینش انتخابی خود به افراط گرائید.^۱

تاریخ تحولات اجتماعی ایران معاصر سرشار از این تضادها، افراط‌ها و دوگانگی‌هاست. دوگانگی‌هایی که سرمنشاء آن به خانواده پهلوی می‌رسید. حضور گستاخانه زنان این خاندان بدون پوشش اسلامی در جشن دانشسرای عالی دختران، شرکت در مهمانی‌ها و جشن‌های مختلط، عکس‌های بی حجاب آنان که در نشریات کشور بچاپ می‌رسید امری بود که بی شک از دید جامعه سنتی ایرانی مورد نکوهش واقع می‌گشت و نه تنها اعتراضات بلکه تنفر پاره‌ای از افراد را برمی‌انگیخت. بدین ترتیب به منظور مقابله با گسترش این احساسات و جلوگیری از تنش‌های به وجود آمده طرح شرکت زنان این خاندان در امور عام‌المنفعه به اجرا گذارده شده. بدین ترتیب نخستین انجمن‌های خیریه توسط تاج‌الملوک و سپس دختران او تأسیس گردید. گرچه حضور آنان در این محافل نیز فقط اسمی بود و جنبه تشریفاتی داشت. بدین ترتیب با ایجاد وجهه‌ای مثبت به این خاندان، سعی در مشروع نشان دادن خاندان پهلوی می‌شد. بدین ترتیب فعالیت‌های بنیاد خیریه تاج‌الملوک، فوزیه، ثریا، فرح، جمعیت شیر و خورشید سرخ پهلوی، سازمان خدمات شاهنشاهی همه و همه در راستای این اهداف به وجود آمد و البته در طول دوران فعالیت خویش به نتایجی مثبت هرچند اندک نیز دست یافت.

در این میان اشرف پهلوی که پس از کشف حجاب به دلیل عدم محبوبیت در خانواده چندان در فعالیتهای اجتماعی شرکت داده نمی‌شد، به محض فوت پدر در اولین فعالیتهای اجتماعی خویش شرکت نمود. این گام بی شک برای اشرف بسیار ارزشمند بود. چه او از این پس می‌توانست در تمامی ارکان اجتماعی نفوذ یابد و با تمامی سازمان‌ها و نهادهای دولتی مرتبط باشد و از طریق این سازمان‌ها به عنوان وزنه‌ای پر قدرت در کشور فعالیت کند.

بدینگونه فعالیتهای اجتماعی اشرف به مانند تمامی جنبه‌های زندگی‌اش، خلاء پنهان زندگی و عقده حقارتی که با نادیده گرفتن او به وجود آمده بود می‌پوشاند. زیرا که او از طریق این خدمات خود را مهم جلوه می‌داد و با دخالت در امور جاری مملکتی، به فردی سیاسی مبدل می‌ساخت. به طوری که در اواخر عصر رژیم پهلوی انجام امور خیریه به صورت رسمی امری سیاسی گشت و فعالین در آن اغلب در مسائل جاری کشور صاحب نفوذ گشتند.

نخستین اقدام اشرف برای پوشاندن کمبودهای علمی خود چاپ ترجمه کتاب «مادر بچه» نوشته بنجامین اسپاک و فن پرستاری نوشته هلن گیل بود. او از این طریق سعی داشت بار دیگر خود را مطرح کند و سرپوشی بر عدم آگاهی و دانش خود بگذارد. او خود در خاطراتش می‌گوید:

«اما تلخی اولین ناکامی که تحصیلات دانشگاهی را از من دریغ داشتند برای همیشه در دلم باقی مانده است. من از زندگی از سفر، از کتابها و از تجارب گوناگون بسیار چیزها آموخته‌ام. اما در بسیاری از موارد مخصوصاً در مصائب با اشخاص باهوش و خوش صحبت احساس کمبود می‌کنم. احساس اینکه چیزهایی هست که در من پرورش نیافته و به کمال نرسیده است.»^۱

به دنبال فعالیت‌های اجتماعی، اشرف به طور پنهان به امور سیاسی پرداخت. در پی چاپ کتب فوق اشرف به دعوت رسمی صلیب سرخ شوروی در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶ م) به آن کشور مسافرت کرد و پس از آن در سال ۱۳۲۶ ش (۱۹۴۷ م) بنابه دعوت صلیب سرخ به کشورهای انگلستان، سوئد، آمریکا و هندوستان رفت و به بازدید از سازمان‌های صلیب سرخ پرداخت. در تمام این سفرها اشرف در لوای امور عام‌المنفعه اهداف سیاسی را دنبال کرد و به ملاقات‌های سیاسی پرداخت.

پس از بازگشت در اواخر سال ۱۳۲۶ ش سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تحت ریاست محمدرضا شاه و به نیابت اشرف پهلوی احداث شد. این سازمان با بودجه‌ای آزاد از سوی دولت ایجاد گشت و انجام امور عام‌المنفعه، خدمات اجتماعی،

بهداشتی، تعلیم و تربیت مادران، احداث بیمارستان، درمانگاه و گسترش خدمات بهداشتی را به عهده گرفت.^۱

این سازمان در ظرف مدت دهسال اقداماتی جهت احداث بیمارستان و درمانگاه^۲، ایجاد آموزشگاه‌ها^۳ احداث کارخانه داروسازی^۴، چاپ و نشر کتب^۵، انجمن‌ها^۶، و...^۷ نمود. اما امری که برای اشرف اهمیت داشت بودجه سرشار سازمان بود که دست او را در امور گوناگون باز می‌گذاشت و امکان استفاده از مزایای آن را به وجود می‌آورد.

از جمله اقدامات این سازمان ضمن گسترش فعالیت‌های اجتماعی، گسترش فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف بود تا بتواند سود بیشتری کسب نماید. در این راستا صندوق سرمایه‌گذاری سازمان خدمات اجتماعی^۸ تشکیل شد و به یاری دوستان اشرف پهلوی چون هژیر در صدی از پول بنزین و گمرکات به این سازمان تعلق گرفت. بدین ترتیب این سازمان در کلیه فعالیت‌های مهم اقتصادی کشور حاضر گردید و به نیروی عظیمی در کشور مبذل گشت.^۹

- ۱- اسناد ۴۵۱۳ ش ۵۳۲۹، ۴۵۱۳ ش ۱۲۳۲۹ و ۸۴۴۵ الف ۲۵۳۲ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- ۲- بیمارستان رضاپهلوی (۲۴ مرداد ۱۳۴۰ - افتتاح) و بیمارستان فرح پهلوی (۸ مهر ۱۳۴۱ - افتتاح) بیمارستان نکوئی قم (۸ اسفند ۱۳۳۵ - افتتاح).
- ۳- آموزشگاه فنی و حرفه‌ای رضا پهلوی در تهران و آموزشگاه پرستاری (۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۸ - افتتاح)
- ۴- کارخانه داروسازی داروپخش، موسسه بررسی و تحقیقات علمی دارویی و شیمی دارویی.
- ۵- چاپ و نشر کتب فرهنگ و کتب ابتدایی (چاپخانه ۲۵ شهریور).
- ۶- انجمن مبارزه با سل، انجمن مبارزه با بیماری‌های تناسلی، موسسه حمایت از یتیمان.
- ۷- موسسه تولید و پخش پوشاک و جنبش ملی نیکوکاری.
- از کتاب سی سال خدمت، سازمان خدمات اجتماعی (تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۴ - ۴۱) و عصر پهلوی و تحولات آن، نصرت‌الله حکیم الهی (تهران، کتب ایران، ۱۳۴۶) ص ۳۴۱ - ۳۳۸.
- ۸- صندوق سرمایه‌گذاری سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در شرکتهای زیر سرمایه‌گذاری کرده و از سهامداران عمده بود:
- ۱) شرکت سهامی کاغذ پارس. ۲- بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران. ۳- شرکت سهامی لوله و نورد اهواز. ۴- شرکت سهامی قند کرمانشاه. ۵- شرکت سهامی قند نیشابور. ۶- شرکت سهامی شیشه قزوین. ۷- شرکت سهامی نورد شهریار. ۸- بانک شهریار. ۹- کارخانجات ذوب شهریار. ۱۰- شرکت سهامی هتل‌های لوکس ایران. ۱۱- شرکت انبارهای شهریار.
- ۹- سالار زنان، منصوره پیرنیا ص ۱۰۸

در اواخر عصر پهلوی این سازمان علاوه بر اعتبارات مالی دولتی، سود سهام و جایزه، سود بسیاری به دست آورد و به قدرت اقتصادی مهمی مبدل شد. اما فعالیتهای خیریه او همچنان در مقیاس قبل محدود ماند. و جالب تر اینکه اغلب شرکتهای مورد سرمایه گذاری متعلق به اشرف و یا خانواده او بود!

از طرف دیگر وجهه زنان خاندان پهلوی در جامعه ایرانی به گونه ای بود که به طور خودکار مورد دفع و طرد زنان و بانوان ایرانی قرار می گرفت و با آنان در زمینه های مختلف تدافعی برخورد می شد. بنابراین برای رفع این مسئله زنان این خاندان در رأس انجمن ها و سازمان های مدافع امور و حقوق زنان جای گرفتند تا به عنوان الگوی مبارزه خواهی و ایستادگی در مقابل نظام مردسالارانه مطرح شوند و از بنیان و مبارزان درجه اول آزادی به حساب آیند. اینان سعی می نمودند تا با جنبه های فمینیستی و ناسیونالیستی، زن ایرانی که دچار دوگانگی شخصیتی نیز شده بود جذب نمایند و با ظاهر آزادی خواهی او را بفریبند. آزادیی که به زور از سوی دولت به این قشر تحمیل شده بود و فقط جنبه های سطحی و ظاهری اجتماع را دربر می گرفت. گرچه یک نیروی تحصیل کرده از زنان نیز وجود داشتند که واقعاً در پی آزادی و حقوق حقه زنان ایرانی تلاش می کردند اما استبداد حاکم نمی توانست و نمی خواست با آزادی دادن به این زنان وضعیت خویش را به خطر اندازد. به ویژه آنکه این دسته از زنان از عصر مشروطیت به بعد به ایجاد انجمن ها و تشکل های پنهان سیاسی اقدام نموده و پایه های اولیه حزب زنان را بنا کرده بودند. بنابراین به منظور جلوگیری از هرگونه آگاهی و ایجاد خلاء در جامعه مدنی، زنان خاندان پهلوی و اقمار آن چتر حمایت خود را گشودند و جماعات و سازمان ها و انجمن های زنان وابسته به دولت را تأسیس کردند، تا اقلیتی از زنان را که تشنه پیوندهای اجتماعی شده بودند به دور خویش گرد آوردند و استعداد های آنان را محدود نمایند. این سازمان های وابسته به علت خصلت حکومتی خود و جدایی از مردم زمینه های رشد جنبش زنان را مهیا نکردند و تنها مانعی گشتند برای رشد فکری واقعی زنان تحصیل کرده. به ویژه آنکه در فعالیتها و انتخابات مجامع این انجمن های زنان، تشکل های سیاسی، زد و بندهای سیاسی، توطئه چینی ها و جنگ قدرت وجود داشت. امری که در سطح گسترده تر در جامعه نیز رؤیت می شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش حساسی که اشرف در آن ایفاء نمود،

قدرت اشرف در دربار و حکومت مضاعف شد. بدینگونه فعالیت در امور گوناگون راحت تر گشت.

شورای عالی جمعیت زنان

شورای عالی جمعیت زنان ایران در اسفندماه سال ۱۳۳۷ ش به ریاست اشرف پهلوی تأسیس شد. هستهٔ اولین این جمعیت از سال ۱۳۲۲ ش با جلساتی که در منزل صفیهٔ فیروز انجام می شد شکل گرفته بود.^۱ اما از این پس رقابتی تنگاتنگ بین دو خواهر به ظاهر خواهان حقوق زنان قدم به عرصه نهاد و در پی فعالیتهای گسترده تر در شهرستان ها و ایجاد شعبه هایی در نقاط گوناگون جمعیت زنان ایران گوی مبارزه را از کانون بانوان^۲ بدر آورد و در اندک زمانی سرمدار مبارزات زنان گشت. این شورا با اتحاد ۱۷ جمعیت مبارزه زنان موجود در کشور و با شرکت پنجاه عضو مؤسس بر طبق مفاد ذیل (اساسنامه ذیل) به فعالیت پرداخت:

(۱) تقویت جمعیت های زنان ایران و هماهنگ کردن فعالیت های مشترک آنان در تهران.
(۲) تشکیل جلسات از نمایندگان جمعیت های گوناگون (هر جمعیت حداقل یک نماینده ثابت در شورا داشت).

(۳) تشکیل جلسات شورا حداقل ماهی دو بار.

(۴) پرداخت حق عضویت هر جمعیت سالیانه مبلغ یک هزار ریال.

(۵) ایرانی بودن افراد شورا از شرایط عضویت بود.

مؤسسين شورا که شامل پنجاه تن بانوان عضو انجمن های گوناگون، اعضای منفرد در روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۷ ش تشکیل جلسه دادند و رسماً تأسیس شورا را اعلام نمودند. از اهداف انجمن شرکت در امور خیریه، بالا بردن امور صنفی و حرفه ای برای دختران بود. شورا از سه قسمت دبیران شورای عالی، خزانه دار و سخنگو^۳ تشکیل یافته

۱- سالار زنان، منصوره پیرنیا ص ۱۰۸

۲- تا قبل از تأسیس شورای عالی جمعیت زنان ایران کانون بانوان به ریاست شمس پهلوی عهده دار مقام رهبری مبارزات زنان ایران بود.

۳- اساسنامه شورای عالی جمعیت های زنان ایران - چاپ سهامی عام - اسفند ۱۳۳۷.

بود. پس از مدتی این شورا به عضویت شورای بین‌المللی زنان درآمد و به تطبیق فعالیت‌های جمعیت‌های زنان در نقاط مختلف پرداخت.^۱ این شورا پس از هشت سال فعالیت، به دلیل عدم موفقیت منحل شد.

اسامی اعضاء مؤسس شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران (تأسیس اسفند ۱۳۳۷)

۱) بانو دکتر صغری آزرمی	۲) بانو توران علم	۳) بانو کامیار افشار
۴) بانو فهیمه توران اعلم	۵) بانو لطیفه علویه	۶) بانو پروین امین ناطقی
۷) بانو پروین انصاری	۸) بانو دکتر مهرآهی	۹) بانو بدرالملوک بامداد
۱۰) بانو آذر بنی‌هاشم	۱۱) بانو توران بهرامی	۱۲) بانو عاطفه بیژن
۱۳) بانو دکتر فرخ‌رو پارسا	۱۴) بانو فاطمه پیرزاده	۱۵) بانو هاجر تربیت
۱۶) بانو ناهید ثمره	۱۷) بانو پروین حکمت	۱۸) بانو ملکه حکمت
۱۹) بانو شمس حکمت	۲۰) بانو مهری حکمت	۲۱) بانو منیره خان‌اکبر
۲۲) بانو صدیقه دولت‌آبادی	۲۳) بانو عصمت دولت‌داد	۲۴) بانو دکتر مهرانگیز دولتشاهی
۲۵) بانو مهرماه رئیس	۲۶) بانو سعیده زنجانی	۲۷) بانو اعظم سپهرخادم
۲۸) بانو نیره سعیدی	۲۹) بانو عفت سمیعان	۳۰) بانو تیر ابتهاج سمعی
۳۱) بانو فرنگیس شادمان	۳۲) بانو هوراسا شکوه	۳۳) بانو ایران شیخ
۳۴) بانو عذرا ضیائی	۳۵) بانو پروین علوی مقدم	۳۶) بانو صفیه فیروز
۳۷) بانو فخری قریب	۳۸) بانو انسی کورس	۳۹) بانو دکتر کیانوری
۴۰) بانو اختر معدل	۴۱) بانو عزت‌الملوک منتخب	۴۲) بانو دکتر مهرانگیز منوچهریان
۴۳) بانو تیر مهدوی	۴۴) بانو قمر ناصر	۴۵) بانو عفت‌الملوک نحوی
۴۶) بانو خدیجه نصر	۴۷) بانو ضیاء اشرف نصر	۴۸) بانو وقارالملوک همایونفر
۴۹) بانو برسابه هوسپیان	۵۰) بانو فرنگیس یگانگی ^۲	

۱ - سالنامه کشور ایران - سال ۲۱ ص ۲۰۰ - ۱۹۱

۲ - نقل از سالنامه پارس سال ۲۱.

جمعیت زنان صلحجو

دوّمین انجمن زنان که به ریاست اشرف پهلوی در ایران تأسیس شد جمعیت زنان صلحجو نام داشت. این انجمن در سال ۱۳۴۰ ش با نظر محمّد حجازی (مطیع الدوله) مبنی بر اینکه زنان بهتر می‌توانند صلح‌جویی را در خانواده‌ها حفظ کرده و در اجتماع مؤثر باشند تشکیل گردید. هیئت مؤسّسین این جمعیت پس از تهیه مقدمات کار و اقدامات لازم و انتخاب هیئت مدیره اساسنامه آن را در تاریخ ۵/۶/۱۳۴۳ به شماره ۸۴۴ به ثبت رسانیده و پروانه آن را به نام طاهره اسکندری رئیس هیئت مدیره جمعیت اخذ کرد. طاهره اسکندری عضو شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران بود و بر طبق آئین‌نامه آن رسماً به فعالیت در این انجمن می‌پرداخت.



اشرف پهلوی و آقای رنه کاسنن حقوق‌دان مشهور فرانسوی در اجلاسبه حقوق بشر در ژنو

اعضای این انجمن جهت مبارزه در امر بیسوادی و همچنین ایجاد رابطه با جمعیت‌های بین‌المللی و جمعیت‌های صلح کشورهای مختلف جهان با شعار همکاری و هم‌آهنگی در برقراری صلح پایدار فعالیت می‌نمودند. این جمعیت هر هفته روزهای دوشنبه در محل ساختمان روابط فرهنگی ایران و پاکستان تشکیل و ضمن رسیدگی به امور جاری با برنامه‌های مربوطه برقرار می‌شد. افتتاح جلسه همواره با سرودی به نام سرود صلح آغاز می‌گردید.^۱

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سازمان زنان

این سازمان مهمترین سازمان زنان در عصر پهلوی است. به دنبال کم‌تحرکی و انتقادات شدیدی که جناح‌های روشنفکر از دسته‌بندی‌ها و عدم کارایی شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران کرده بود، شورای عالی زنان منحل و سازمان جدیدی به نام سازمان زنان تشکیل گشت. این سازمان به رهبری اشرف پهلوی ایجاد شد و اساس آن بر پایه انجام اهداف مربوط به اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه قرار داشت. در واقع این سازمان برای جواکویی به خواستهای محمدرضا شاه جهت ظاهرسازی و اظهار آمادگی برای ورود به تمدن جدید ایجاد گردید. در سال ۱۳۴۴ نخستین زمزمه‌ها در زمینه عدم کارایی شورای عالی جمعیت‌های زنان به گوش رسید. نشریات جامی حقوق زن صراحتاً نوشتند که شورای عالی زنان در شکل و هیأت موجود سازمانی نیست که بتواند پناهگاه زنان جامعه باشد و عقاید شاهنشاه ایران را در زمینه آزادی و برابری زن و مرد تقویت کند و طرح‌هایی برای رفاه اجتماعی زنان ارائه دهند. همچنین بیان نمودند که جمعی از عناصر و اعضای تشکیل دهنده شورای عالی خانم‌های متشخصی هستند که

بهار صفا را بهشتی نسیم
زفر تو پنهان شرار بدی
به یادت که اندیشه را زیور است
فرازنده‌ی روشنایی سپهر
به عشقی که چون شعله بالا گرفت
از او پهنه زندگی گلشن است
تو لبخند کودک بر مادری
ازو رسم اهریمنی را بسوخت

۱- تو ای گلشن زندگی را شمیم
تو ای صلح ای فتره ایزدی
به مهرت که از آسمان برتر است
به گردش برازنده‌ی ماه و مهر
به شوری که در ناله‌ها جا گرفت
چراغی که از آشتی روشن است
تو ای بهشت جهان داوری
چراغی که دست خدا بر فروخت

سال‌های سال بالا نشسته‌اند و به علت قدمت خود در رأس مناصب و مشاغل کم‌کم حکم متولی باشی را پیدا کرده و دختران و زنان جوان را به حریم شورا راه نمی‌دهند که مبدا دایره نفوذ آن‌ها محدود شود. به هر حال انحلال شورای عالی زنان و ایجاد سازمان زنان ایران مهمترین واقعه‌ای بود که پس از اصلاح قانون انتخابات و به پارلمان رفتن زن ایرانی حادث شد. چراکه از آن پس زن ایرانی در سطحی وسیعتر در تشکیلات حزبی شرکت می‌کرد. در اساسنامه به صراحت قید شده بود که سازمان زنان ایران جنبه سیاسی ندارد اما این نیروی پنهان از همان آغاز به عنوان نیروی برتر در مسائل سیاسی و قضایی کشور قد علم کرد، و در بسیاری از مسائل جاری کشوری حضور به هم رسانید. این بار نیروهای حزب توسط زنان جوان بازگشته از غرب و تحت نظارت مستقیم اشرف پهلوی اداره می‌شد.

در این بین جناح محافظه کار شورای عالی زنان در برابر گروه جوان و اصلاح طلب تازه بازگشته از غرب که هدفی جز اجرای خواسته‌های فرهنگی امپریالیسم و شیوع تفکر غرب‌گرایی نداشت صف‌آرایی کردند. ۲۹ نفر از خانم‌های منتقد و وابسته به گروه قدیمی اعلام کردند که شورای عالی زنان خود را منحل نمی‌داند و بدنبال آن در یک نشست همگانی شورای عالی زنان گروه شش نفری کمیسیون تحقیق را که طراح سازمان زنان جدیدالتأسیس بود به جلسه خود راه نداد. آنان می‌گفتند شورای عالی زنان منحل نمی‌شود مگر با رأی دو سوم آرا اعضای شورا. این گروه برای حفظ موجودیت و امتیازات خود به مانور متقابل دست زدند و خبر انحلال شورای عالی را قویاً مورد تکذیب قرار دادند. به این ترتیب در برابر سازمان زنان ایران قد علم کردند و به مبارزه پنهانی که از مدتی قبل میان جناح مترقی و جوان نهضت زنان ایران و صفوف قدیمی درگرفته بود ادامه دادند. رهبر و سخنگوی گروه مقاومت کنندگان دکتر فرخ‌رو پارسای معاون وزارت آموزش و پرورش بود که خبر انحلال شورای عالی زنان را قویاً تکذیب می‌کرد. او معتقد بود با نوشتن اساسنامه جدید برای شورا می‌توان مشکلات موجود را رفع نمود. بنابراین سه تن از اعضای شورا یعنی دکتر فرخ‌رو پارسا، مهری آهی، فرنگیس یگانگی مأمور نگاشتن اساسنامه جدیدی برای شورای شدند. اما پس از مدتی طی سخنرانی رسمی اشرف در یک مصاحبه مطبوعاتی خبر انحلال شورای عالی زنان و تأسیس سازمان زنان داده شد.

اولین جلسه سازمان زنان در استادیوم ورزشی محمدرضاشاه تشکیل شد و در آن اسامی هیأت امناء و بازرسان، قرائت و قطعنامه مجمع توسط حشمت یوسفی (اولین دبیرکل سازمان زنان ایران) خوانده شد. در این مراسم اشرف به عنوان ریاست و فریده دیبا مادر فرح پهلوی به عنوان نیابت ریاست جلسه معرفی گشتند. بسیاری از نمایندگان سیاسی ممالک خارجی در تهران و بانوان آنها و چندین تن از اعضای هیأت دولت با بانوان خود در آنجا حضور داشتند.^۱

اولین اساسنامه سازمان زنان ایران در خردادماه ۱۳۴۵ به تصویب رسید. اهداف سازمان ترفیع مقام زن، بالا بردن سطح فرهنگی و اجتماعی زنان، آشنا کردن آنان با تکالیف و حقوق خود، بسیج و استفاده هرچه بیشتر زنان در کلیه امور اجتماعی، هماهنگ نمودن فعالیتهای جمعیتهای مختلف زنان ایران و ایجاد تفاهم و مناسبات متقابل بین زنان ایران و زنان سایر کشورها.

اعضاء انجمن شامل:

۱) اعضای جمعیتهای گوناگون زنان. ۲- اعضای موسس. ۳- اعضای انفرادی. ۴- اعضای شعبه‌های سازمان ایران در شهرستان‌ها. ۵- اعضای وابسته. ۶- اعضای افتخاری.

از مهمترین ویژگی سازمان زنان فعالیت گسترده بر روی زنان جوان دانشجو و دانش آموز و اعضای وابسته آن شامل فعالیت دختران دانشجو و دانش آموز در سراسر ایران بود. ضمناً زنان غیرایرانی نیز برخلاف شورای عالی زنان می‌توانستند در سازمان فعالیت داشته باشند. اعضای افتخاری را زنانی که خدمات اجتماعی یا مالی برجسته‌ای نموده و از هدایای ویژه‌ای نیز برخوردار بودند تشکیل می‌دادند.^۲

اعضای انتصابی سازمان شامل شش نفر بود.^۳

ارکان اصلی این سازمان بنا به خواسته اشرف شامل:

۱- مجمع عمومی. ۲- هیئت عامله. ۳- شعبه‌های شهرستانها. ۴- کمیسیون‌های روابط بین‌المللی شهرستان‌ها، روابط عمومی، ازدیاد درآمد و صنایع دستی. ۵-

۱- سالار زنان، منصوره اتحادیه ص ۱۱۵ - ۱۲۱.

۲- اساسنامه شورای عالی زنان مرداد ماه ۱۳۴۵.

۳- دکترها نوشیروانی، فخرالسادات امین، هما افضل، فرزین فریدنی، پروین نوزری و هما روحی.

دبیرخانه. ۶- گروه‌های مطالعاتی^۱ بود.

اعضای انجمن هر ساله می‌بایست مبلغ یک هزار ریال و جمعیتها سالانه ۳۰ ریال به عنوان عضویت هر یک از اعضای خود به سازمان زنان پرداخت کنند.^۲ این سازمان جنبه غیرسیاسی داشت و به تأسیس مدرسه تربیت مددکاری، مراکز رفاه خانواده، مرکز تحقیقات سازمان زنان دست زد.^۳

فعالیت‌های سازمان زنان

از جمله اقدامات مهم این سازمان ایجاد ارتباط با کمیسیون مقام زن وابسته به سازمان ملل بود. به دنبال اولین ارتباط، اشرف پهلوی در سال ۱۳۴۱ ش (۱۹۶۲ م) برای ایراد سخنرانی در کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد و دو کنگره بین‌المللی زنان به امریکا سفر نمود و در همان سال به دعوت رسمی دولت هندوستان برای سخنرانی در کنگره بین‌المللی زنان به کشور مزبور و سپس برای سخنرانی در سازمان زنان به کشور تایلند عزیمت کرد. کوششهای اشرف در زمینه حقوق زن موجب شد که مسئولیت‌های بین‌المللی ایران در زمینه فعالیت‌های زنان بدو واگذار شود. چند سال بعد در مارس ۱۹۶۵ اشرف پهلوی به ریاست اجلاس کمیسیون مقام زن سازمان ملل که در تهران برگزار و ریاست هیأت نمایندگی ایران در نوزدهمین اجلاس کمیسیون مقام زن (مارس ۱۹۶۶) که در ژنو برگزار گشت انتخاب شد.

همچنین در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) اشرف به دعوت انجمن فردریکا که یکی از مهمترین انجمن‌های مبارزه زنان سوئد بود در اتحادیه بین‌المللی زنان شرکت کرده و کمکهای شایانی به آنان نموده بود.^۴ بعدها اشرف در کمیسیون‌ها و کنفرانس‌های جهانی زنان چون اطریش، هند، استرالیا، مکزیک شرکت کرد و یکی از چهره‌های سرشناس زن ایرانی در صحنه بین‌المللی گشت.

سازمان زنان ایران در داخل کشور با تأسیس کمیته‌ها دائمی امور زنان در

۱- گروه مطالعاتی شامل پژوهشگرانی تحت نظر اشرف بود که به عنوان ارکان فرهنگی سازمان زنان ایران انجام وظیفه می‌نمود. این گروه به طور تمام یا نیمه وقت کار کرده حقوق دریافت می‌داشتند و به هیچ وجه نمی‌توانستند به عضویت سازمان زنان ایران درآیند.

۲- اساسنامه سازمان زنان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۲.

۳- سالارزنان، پیشین ص ۱۲۶ - ۱۲۵. ۴- سالارزنان، پیشین ص ۱۰۹.

وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها چون وزارت آموزش و پرورش - وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت دادگستری، وزارت کشاورزی، وزارت بهداشتی و بهزیستی، وزارت کشور، کمیته پیکار بایسوادگی و سازمان برنامه و بودجه به تدریج به یک قطب قوی و مؤثر در تصمیم‌گیری درون کشور درآمد و علاوه بر گرفتن مبالغ گزافی پول از دولت در اواخر عصر رژیم پهلوی (۱۳۵۳) توانست قانون حمایت از خانواده را به تصویب رساند.^۱

پیشکش به تبرستان
www.abarestan.info

کمیسیون مقام زن وابسته به سازمان ملل متحد

این کمیسیون که از طرف سازمان ملل و در پی اهداف فرهنگی امریکائیان ایجاد شده بود اولین اجلاس خود را دو سال قبل از تأسیس سازمان زنان در دهم اسفند ماه ۱۳۴۳ به مدت بیست روز در تهران برگزار نمود و نمایندگان زنان ۲۱ کشور در آن شرکت کردند تا درباره حقوق زن و نقش او در جامعه بشری صحبت کنند. دستور مذاکرات هجدهمین اجلاس کمیسیون زن شامل موارد زیر بود:

(۱) حقوق سیاسی. (۲) پیش‌نویس اعلامیه درباره وضع تبعیضات بر علیه زن. (۳) کمک سازمان ملل متحد در جهت ترقی زنان. (۴) خدمات مشورتی در زمینه حقوق بشر. (۵) اهلیت زنان در حقوق خصوصی. (۶) تأثیر قطعنامه و توصیه‌های کمیسیون بر علیه قوای مقننه کشورهای عضو. (۷) دسترسی زنان به فرهنگ. (۸) مزد برابر برای کار برابر.

کمیسیون مقام زن که یکی از ارکان شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد بود در سال ۱۳۴۷ به عنوان یکی از کمیسیون‌های فعال شورا تأسیس شده و اشرف پهلوی به اتفاق آرا به ریاست آن برگزیده شد. ریاست هیأت نمایندگی ایران در کمیسیون مقام زن برعهده مهری آهی بود که در سفرها و جلسات همراه با اشرف پهلوی شرکت می‌نمود.

هجدهمین اجلاس کمیسیون مقام زن با شرکت بیش از ششصد نفر از رجال و

۱- اسناد موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به شماره‌های ۸۸۵ الف ۲۲ ۳۸، ۴۵۱۳ ش ۳۲۹، ۴۵۱۳ ش ۲۵۳۲۳۷ / ۱۱۱ ز ۵۳۲۴، ۱۱۲ خ ۱۳۲۳ و سالنامه کشور ایران - سال بیست و دوم ص ۵۴۰.

شخصیتهای برجسته در تهران تشکیل شد و با سخنرانی فرح پهلوی آغاز گشت.^۱

کمیسیون مبارزه با بیسوادی

در راستای تئوری تمدن بزرگ محمدرضا شاه و ایجاد انقلاب سفید و اصلاحات ارضی که تحت فشار ثورسین‌های امریکا انجام شده بود، کنگره‌ای جهت مبارزه با بیسوادی در سال ۱۳۴۲ (اول دی ماه) تشکیل گشت. این کنگره با هدف ریشه کن کردن بیسوادی تحت ریاست محمدرضاشاه تشکیل و از اشرف پهلوی، نخست‌وزیر، وزیردربار، وزیرآموزش و پرورش، وزیردارایی، وزیرامورخارجه، وزیرمشاور، مدیرعامل سازمان برنامه، رایزن فرهنگی و سخنگوی دربار و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران تشکیل شد. و اساسنامه‌ای در ۱۶ ماده به تصویب رساند. این کنگره پس از انقلاب سفید در راستای اهداف سپاه دانش قرار گرفت.^۲

فعالیت‌های این کنگره که به ایجاد کمیسینی دائمی انجامید، مانند بسیاری از فعالیتهای آن عصر جنبه‌ای ظاهری و تصنعی داشت، به طوری که با وجود مخارج بسیار بالای این کمیسیون عملاً بیسوادی در جامعه وجود داشت. اسدالله علم که خود یکی از رجال شرکت کننده در این کمیسیون بود در خاطرات خود در این مورد می‌گوید:

«... گزارشی از قسمت اجتماعی وزارت دربار در ارتباط با آموزش و مبارزه علیه بیسوادی تقدیم کردم. چیزی که خیلی قابل توجه است این است که هفت سال بعد از پروژه به رغم این ادعا که بیسوادی ظرف کمتر از ده سال ریشه کن خواهد شد و با صرف هزینه بسیار در واقع تعداد بیسوادان از ۱۲ میلیون به ۱۴ میلیون نفر رسیده است. و این باعث کمال تأسف است.»

۱ - سالار زنان، پیشین ص ۱۱۳ - ۱۱۱.

۲ - عصر پهلوی و تحولات آن: دکتر حکیم الهی (تهران - شورای ملی جشن شاهنشاهی - ۱۳۴۶) ص ۳۴۹ کمیته ایرانی حقوق بشر شامل، ریاست: اشرف پهلوی، اعضا: جناب آقای جمشید آموزگار، خانم‌ها افضل، جناب آقای مصطفی الموتی، خانم توران بهرامی، جناب آقای دکتر غلامعلی توسلی، جناب آقای پرویز خیر، جناب آقای محسن خواجه‌نوری، جناب آقای رضا رزم‌آرا، جناب آقای قاسم لاجوردی، جناب آقای عبدالمجید مجیدی، جناب آقای عمادالدین میرمطهری، جناب آقای منوچهر نیکپور، جناب آقای سلیمان وهابزاده، جناب آقای محمدرضا جلالی نائینی، جناب آقای علینقی عالیخانی (دبیرکل)، جناب آقای جمال حداد (قائم مقام دبیرکل)، جناب آقای باقر عاملی (مشاور عالی).



اشرف پهلوی و فرح دیبا در یک مدرسه

محمدرضا شاه پهلوی به منظور حمایت از این کمیسیون جایزه‌ای مخصوص به بهترین فرد مبارز اختصاص داده بود. این جایزه تنها یک بار توسط اشرف پهلوی در کاخ یونسکو در پاریس به شوک منک ماثو از کامبوج اهداء شد. علاقه اشرف به فعالیتهای بین‌المللی و استفاده از امتیازاتی که از این بابت به دست می‌آورد، تا به جایی رسید که به منظور جبران اخبار و مطالب بر ضد رژیم استبدادی پهلوی دست به یک سری تبلیغات ظاهر فریبنده زد، تا نظر جهانیان را نسبت به رژیم پهلوی برگرداند. در این راستا اشرف در بیست و سومین کمیسیون حقوق بشر نطقی گیرا

ایفاء نمود و ریاست کمیسیون را در سال بعد^۱ به عهده گرفت. او در همان سال به ریاست کمیته ایرانی حقوق بشر و ریاست ششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر در نیویورک نائل آمد و در اجلاسهای بعدی نیز ریاست هیئت نمایندگی ایران را برعهده گرفت.

علاوه بر فعالیت‌های فوق از سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶ م) به بعد اشرف مقام ریاست هیئت نمایندگی سیاسی ایران را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد کسب نمود.

او در سال ۱۹۷۱ م به عنوان اولین شخصیت غیرکمونیست زن از جمهوری خلق چین بازدید نمود و با سران آن کشور ملاقات کرد و طی سال‌های بعد برای قبول عضویت چین در سازمان ملل کوشش بسیاری کرد.

در خاتمه می‌بایست خاطر نشان ساخت که فعالیت‌های اجتماعی اشرف بیشتر جنبه ظاهر فریبی و قدرت طلبی داشت و او با استفاده از امکانات انجمن‌های فوق‌الذکر تنها در پی کسب مقام و شهرت بود. این مطلب امری نبود که از دید رجال عصر پهلوی بدور ماند. اسدالله علم که یکی از نزدیکان خاندان پهلوی بود در جای جای خاطرات خود به این زیاده‌خواهی‌ها اشاره می‌کند. همچنین حسین فردوست یار دیرین محمدرضا شاه در کتاب خود ظهور و سقوط سلسله پهلوی به این خصلت فزون‌خواهی و قدرت‌طلبی اشرف اذعان دارد و او را شیطانی مخرب می‌داند.

شایان ذکر است که استقبال انجمن‌ها و سازمان‌های بین‌المللی از اشرف پهلوی نه به دلیل سطح آگاهی و شعور مبارزاتی او، بلکه به دلیل کمک‌های مالی بیکرانی که از بیت‌المال این ملت محروم به این سازمان‌ها می‌شد، بود. علم در خاطراتش می‌گوید که اشرف قصد داشت چهل میلیون دلار برای برنامه حمایت از خانواده به سازمان ملل تخصیص دهد. چرا که اشرف اعتقاد داشت رُستهای این چنین وجهه حکومت پهلوی را در صحنه بین‌المللی بالا می‌برد. او در طی یک نشست دو میلیون دلار برای کمیسیون حقوق زن وابسته به سازمان محلل متحد از محمدرضا شاه دریافت کرد.^۲

او با خرج مقادیر زیادی پول که بی‌شک از جیب مردم مستضعف ایران خارج می‌شد به پرستیژ و رُست بین‌المللی خود می‌پرداخت و قصد کسب شهرت را داشت. علم

۱- در سال ۱۳۴۷ ش (۱۹۶۸ م) این کمیسیون در تهران برگزار شد.

۲- گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۶۴۷.

در این مورد می‌گوید: «والاحضرت اشرف به من تلفن نمود که این نشان لژیون دونور درجه یک که قرار بود پمپیدور به من بدهد چه شد؟ عرض کردم خجالت دارد که آدم از پمپیدو چیزی بخواهد.»^۱

در این راستا اشرف قصد داشت به مقام دبیرکلی سازمان ملل دست یابد و بدین منظور خرج‌های بسیاری در سازمان ملل متحد، البته باز هم از کیسهٔ ایران و ایرانیان نمود. اما این بار با وجود تمام ترندها به هدف خویش نایل نشد.^۲

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱ - یادداشتهای علم ج ۲ ص ۲۱.

۲ - گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۶۴۸.

فعالیت‌های سیاسی اشرف پهلوی

(از ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲)

به طوری که در قسمتهای قبل اشاره شد، عقده‌های کودکی و بی‌محبتی خانواده در دوران کودکی و جوانی، اشرف را که دارای طبعی سرکش و جسور بود به راهی کشاند تا به وسیله‌ای بتواند خود را در عرصه اجتماعی مطرح کند و به قدرت طلبی بپردازد. اشرف که شیفته قدرت بود دستیابی به آن را تنها در همیاری و همراهی برادرش دید تا بتواند از طریق او به خواسته‌هایش نایل آید. اشرف برعکس همزادش محمدرضا شخصیتی نترس و گستاخ داشت و در مقابل ضعف‌های شخصیتی برادرش ترمزی به حساب می‌آمد. او در بسیاری از برهه‌های تاریخی به یاری همزادش شتافت و حتی عامل اصلی دوام و بقای سلطنت او گشت. نزدیکان رضاشاه به کرات از او شنیده بودند که با توجه به ضعف و سستی پسرش آرزو کرده بود که کاش ولیعهد اندکی از شهامت خواهر توامانشان را داشت و یا اشرف به جای برادر پسر زاده شده بود. خود اشرف در خاطراتش در این مورد می‌گوید:

«... طی آخرین روزهای اقامت پدرم در اصفهان، بارها از او تقاضا کردم که مرا هم همراه خود ببرد و هر بار پاسخ داد من دلم می‌خواهد که تو همراه من باشی اما برادرت به تو بیشتر احتیاج دارد. می‌خواهم که نزد او بمانی و بعد افزود دلم می‌خواست پسر بودی و حالا می‌توانستی برادری برای او باشی.»^۱

بی‌تردید شنیدن این سخنان از دهان پدر که مردی بسیار سختگیر و خشن بود برای اشرف پیروزیی بزرگ به حساب می‌آمد و او را در شادی فرو می‌برد. زیرا تا آن روزگار اشرف حتی تصور نمی‌نمود پدر به تفاوت بین فرزندانش پی برده باشد. پس پدر با نگاه تیزبین خود به جسارت و لیاقت اشرف پی برده بود. این اندیشه به اشرف قدرت بسیاری

می‌داد و او را برای مبارزه‌ای جدید آماده می‌کرد. مبارزه‌ای که به محض خروج پدرش از ایران در شهریور ۱۳۲۰ آغاز گشت.

بنابراین اشرف که به پدر قول داده بود تا در کنار برادر و در جزو حامیان او باشد^۱ به طور غیررسمی رهبریت گروهها و دستجات سیاسی و اجتماعی را برعهده گرفت و با رجال سیاسی عصر ارتباط یافت. او به تدریج دارای قدرت و نفوذی بسیار در دربار گشت تا جایی که بسیاری از رجال سیاسی کشور را عزل و نصب می‌نمود و حتی در عزل و نصب نخست‌وزیران و فعالیت‌های آنان دخالت می‌کرد. بدین ترتیب اشرف ظرف مدت کوتاهی قدرت را در کشور در دست گرفت و به‌ویژه‌ای پر قدرت تبدیل شد. او خود در این مورد می‌گوید:

«به نظر من در جهت پشتیبانی از برادرم، پیدا کردن طرفداران سیاسی برای رژیم و خنثی کردن مخالفت‌های مخالفین ضروری بود. امری که با یافتن طرفدارانی قوی امکان‌پذیر بود.»^۲

به تدریج قدرت اشرف در کشور به حدی بالا گرفت که برادرش محمدرضا نیز از او حساب می‌برد و نمی‌توانست در مقابلش عرض اندام کند. چراکه محمدرضا شخصیت این خواهر را مکمل شخصیت خود حس می‌کرد و در مقابل او ضعف روحی بسیاری داشت. همانقدر که محمدرضا جیون بود و در طول زندگی طولانی با او این جبن و ترس فطری وجود داشت، به عکس اشرف جسور و نترس بود. لذا هرگاه محمدرضا در مسئله‌ای با مشکل اساسی مواجه می‌شد، یکی از مؤثرترین افراد در حل این مشکل اشرف بود.^۳

اشرف که پس از شکستهای عاطفی شدید به ویژه در اولین عشق خود^۴ وارد ماجراهای پشت پرده سیاسی شد، تنها تشنه قدرت بود. قدرتی که مایه همه چیز از جمله لذت باشد. او برای کسب این قدرت به فعالیت همه‌جانبه‌ای حتی اعمال افراطی دست زد. از این جمله افراط در میگساری، افراط در بازی ورق، افراط در شنیدن موسیقی جاز

۱- من و برادرم ص ۱۴۷ ۲- همان کتاب ص ۱۵۰.

۳- حسین فردوست: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۲۲۷.

۴- اشرف و هوشنگ تیمورتاش به شدت به یکدیگر علاقمند می‌شوند، اما با مخالفت خانواده به ویژه محمدرضا روبرو شده و به این دلیل سرانجام از یکدیگر جدا می‌گردند.

و دیدن فیلم‌های سینمایی و سرانجام افراط در برپایی مجالس می‌گساری و باده‌گساری بود. به تدریج مجالس شب‌نیشنی اشرف تبدیل به گذرگاه اخبار و اطلاعات سیاسی می‌شود و مهمترین مسائل روز در آنجا حل و فصل می‌گردد. اندکی بعد اشرف در تمامی نوطه‌های سیاسی و حوادث درباری نقش مؤثر ایفاء می‌کند. گاه با وزیر یا وکیل دست به یکی می‌شود، گاه جمعی از رجال را در خانه خود گرد می‌آورد تا به طور پنهان و آشکار در امور سیاست داخلی کشور دخالت کند.

ثریا اسفندیاری که از سال ۱۳۲۹ ش به دلیل ازدواج با محمد رضاشاه وارد دربار ایران شده بود درباره اشرف و فعالیت‌هایش می‌گوید:

«هنگامی که فوزیه خسته و در مانده از زندگی یکنواخت و نوطه‌های کاخ تهران را ترک و ابه نوبه خود به قاهره پرواز می‌کند، اشرف که ناگهان صحنه را خالی دید بانوی نخست دربار ایران گردید و این شانس بود بسیار بزرگ برای او. حالا می‌توانست از تمام بی‌عدالتی‌ها و خفت و خواری‌هایی که متحمل آنان می‌گردید انتقام بگیرد. اشتیاق و پیگیری اشرف درهای سیاسی را به روی او گشود و سالن خانه‌اش را مرکز تجمع اقشار بالای سیاست و اقتصاد ایران کرد.»^۱

اشرف خود در خاطراتش راجع به نخستین سال‌های حکومت برادرش می‌نویسد:

«... چون تعداد افرادی که برادرم می‌توانست به آنان اعتماد کند کم بود و من هم به پدرم قول داده بودم که در کنار برادرم خواهم ایستاد و به او کمک خواهم کرد، فعالیت خود را در صحنه سیاست داخلی به طور غیررسمی آغاز کردم. چون قانون اساسی افراد خانواده سلطنت را از داشتن مشاغل سیاسی منع می‌کند، طی ماههایی که در آفریقا بودم، غالباً فکر کرده بودم که ما چقدر احتیاج داریم به مردم نزدیک شویم و آنها را در جهت پشتیبانی از برادرم تجهیز کنیم. به نظر می‌رسید که داشتن یک روزنامه خوب و بانفوذ یکی از راه‌حل‌های این مسأله باشد. از این رو با یک روزنامه‌نویس باتجربه ملاقات کردم. او گفت که با داشتن کمک مالی می‌تواند چنین روزنامه‌ای را منتشر کند. مدتی دنبال نویسندگان و روزنامه‌نگاران ماهر و حرفه‌ای که تعدادشان در ایران بسیار کم بود گشتیم. سپس سازمانی ایجاد کردیم که یک روزنامه عصر منتشر کند و این روزنامه

پرتیراژترین روزنامه عصر ایران شد. به نظر من نخستین اولویت برای رسیدن به این مقصود پیدا کردن طرفداران سیاسی برای رژیم و خنثی کردن مخالفت‌های موجود بود. من هر روز با افراد و گروه‌هایی که نماینده آراء و نظریات متفاوت بودند به طور غیررسمی ملاقات می‌کردم به مطالبی که می‌گفتند گوش می‌دادم و سعی می‌کردم آنان را متقاعد کنم که ایران به حکومت مرکزی قوی‌تر و وحدت ملی بیشتری احتیاج دارد. امیدوار بودیم که در نتیجه این بحثها و تبادل نظرهای شخصی بتوانیم بعضی از این گروه‌ها و دسته‌ها را هم به نزدیک کنیم و از این طریق پایگاه محکم و وسیعی برای پشتیبانی از رژیم سلطنت به وجود آوریم.^۱

اشتغال اشرف به مسائل سیاسی و حضور محسوس او در امور کشوری، شایعه دخالت او را در تمامی زمینه‌ها و مسائل سیاسی از حوادث کم اهمیت گرفته تا قتل کارمندان عالی‌رتبه دولت گسترش داد. این شایعات آن قدر ادامه پیدا کرد که بالاخره از مرزهای کشور هم خارج شد و طولی نکشید که روزنامه‌های اروپا اشرف را قدرتی در پشت سلطنت نامیدند و او را پلنگ سیاه نام نهادند.^۲ در این بین اشرف پهلوی شخصیت قدرتمند و جذاب خود را در جهت کسب عوامل نفوذی در دربار به کار می‌انداخت.

ثریا اسفندیاری دختر زیبای بختیاری که به دسایس شمس پهلوی و تاج‌الملوک به عقد شاه درمی‌آید به سرعت نسبت به اشرف تمایل می‌یابد. او اشرف را زنی احساساتی و بانشاط می‌یابد و با وجود شنیدن اخبار و احادیث پشت سر او به سرعت با او کنار می‌آید.^۳ در واقع این اشرف بود که با ترفندی بسیار زیرکانه و باز گذاشتن دست این دختر نیمه اروپایی در شیوه زندگی، او را جزو طرفداران خود می‌کند و بدین ترتیب پشتوانه‌ای جدید در دربار می‌یابد. فراوانی سخنان در باب اشرف و اعمال خودسرانه او باعث می‌شود که محمدرضا از او درخواست کند تا برای بار دوم ازدواج نماید. اشرف نیز که از مدتها پیش با فردی به نام احمد شفیق در مصر آشنا شده بود و نسبت به او تمایلی داشت، به مصر رفته و طی مراسم بسیار ساده‌ای در سفارت مصر به عقد او درمی‌آید.^۴ اما ازدواج دوم او نیز از فعالیت‌های سیاسی اشرف و بروز شایعات فراوان

۱- من و برادرم ص ۱۵۰.

۲- همان کتاب ص ۱۵۱.

۳- کاخ تنهایی: پیشین ص ۱۵۵ - ۱۵۴.

۴- شایان ذکر است که این ازدواج به دلیل مخالفت ملک فاروق موجب تیرگی روابط ایران و مصر

در باب روابط آزادش با مردان نکاست و در این میان پاره‌ای از روزنامه‌ها همچنان به بدگویی از اشرف می‌پرداختند و بازار شایعات را داغتر نمودند. از میان این نشریات روزنامه مرد امروز به مدیریت محمد مسعود بیشتر از بقیه نشریات به افشاگری می‌پرداخت و با نوشتن مطالب تند و کشیدن کاریکاتورها و عکس‌های گوناگون، اشرف را رسوا می‌نمود.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقش اشرف در دولتهای ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰

مخالفت اشرف با قوام السلطنه

قوام السلطنه، میرزا احمدخان از رجال کارآمد و سیاستمداران قوی ایران به حساب می‌آمد که به دنبال بروز اغتشاشات در امر حکومت در ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری برگزیده شد. این انتخاب به اصرار مجلس صورت گرفت^۱ و شاه جوان که از وجود هر قدرتی در حکومت می‌ترسید، از وجود قوام السلطنه سیاس به وحشت افتاد، اما تحت فشار مجلس ناچار به قبول او شد. در این زمان ۱۸ سال از تبعید و انزوای قوام السلطنه می‌گذشت. حضور نیروهای متفقین به ویژه روس و انگلیس در ایران، لزوم خارج کردن دولت از سیاست یک طرفانه متابعت از انگلیس، بازی بین قدرتها را ایجاب می‌نمود. و قوام در صدد بود تا با یاری نیروی جدیدی مملکت را از مخمصه به در آورد. این بار قرعه به نام آمریکا نیروی جوان و قدرتمند افتاد و قوام سعی در جلب نظر آنان نمود.

قوام به محض تعیین کابینه به نیروهای آمریکایی و روسی توجه بیشتری نشان داد و ظرف مدت کوتاهی فعالیت حزب چپ ایران (حزب توده) را تصویب نمود. او در طی مبارزات پنهانش با سرریدر بولارد وزیرمختار انگلیس در ایران که در دربار و نزد شاه از کانون‌های عمده نفوذ انگلیس بود، بی‌توجهی نمود و با نادیده گرفتن شاه جوان و مغرور علناً قدرت مطلق را در کشور به دست آورد. به دنبال شرایط آشفته ایران و عدم توجه به محمدرضا شاه از سوی مجلس، روزی شاه از عدم توجه قوام به خود گله کرد و سر میز شام رو به اشرف و عبدالرضا نمود و گفت: این وضعیت دیگر فایده‌ای ندارد. این چه سلطنتی است و من تصمیم به استعفا گرفته‌ام!

۱ - خود قوام به دلیل بیماری از قبول این پست خودداری می‌نمود. البته ظاهراً. برای اطلاع بیشتر به کتاب میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی به نگارش دکتر باقر عاقلی ص ۲۵۶ و ۲۵۷ مراجعه کنید.



قوام السلطنه

اشرف از این حرف محمدرضا عصبانی شد و با تندی گفت: این حرفها چیست؟ این گونه صحبت کردن صحیح نیست! عبدالرضا هم متواضعانه محمدرضا را دلداری داد که انشاءالله همیشه باشید و سایه شماروی سر ما باشد. دیگر از این صحبتها نکنید ولی محمدرضا پاسخ داد که خیر! من تصمیم خود را گرفته‌ام و استعفاء خواهم داد. اما اشرف پافشاری نمود و گفت این که نمی‌شود. پدرم زحمت کشیده تا این سلطنت را به

دست آورده است. حال شما می‌خواهی به خاطر هیچ و پوچ آن را از دست دهی؟ و آنقدر اصرار نمود تا محمدرضا آرام شد.^۱

او به محمدرضا قول داد تا با ایجاد مخالفت با قوام‌السلطنه موجبات ضعف او را فراهم آورد. در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ اولین غائله‌ای که به وسیله‌ای دربار بر علیه حکومت ایجاد شده بود، برپا شد. افراد بخصوصی از مردم برای اعتراض به قحطی و گرانی کالاهای ضروری در مقابل مجلس جمع شدند و به تظاهرات وسیعی دست زدند. مردم به دکانها حمله بردند و قصر اشرافی قوام را غارت نمودند. در آن روز گروه طرفدار دولت هم بی‌کار نماند و به درگیری گروهها کمک نمود. مدیر روزنامه درباری اطلاعات، عباس مسعودی در بهارستان آنقدر کتک خورد که به بیمارستان برده شد.

فردای آن روز قوام دست به یک ضد کودتا زد و تمامی روزنامه‌های کشور را توقیف نمود. چک به دست آمده از اشرف پهلوی، نشانه مشخصی بود از شرکت دربار در این اغتشاشات. اما با وجود این اشرف دست برنداشت، او که از مدتها پیش به سفارت انگلیس رفت و آمد می‌نمود و ملاقاتهای چند ساعته پس از خروج از سفارت با محمدرضا داشت، رابط مستقیم سرریدر بولارد و محمدرضا شد و در نهایت پس از چند ماه بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ را به وجود آورد.^۲ و در نهایت قوام را به دنبال یک سری کشمکش‌های سیاسی، پس از شش ماه و دوازده روز مجبور به استعفا و رفتن به لاهیجان نمود تا در فرصت مناسبی بار دیگر مجدداً وارد صحنه سیاسی ایران شود.^۳

۱ - فردوست حسین: ظهور و سقوط حکومت پهلوی ج ۱ ص ۲۲۸.

۲ - در مورد اینکه این بلوا توسط چه گروهی ایجاد شده بود، نظریات متفاوتی وجود داشت. عده‌ای شاه را در این بلوا که توسط دانش‌آموزان جهت کمبود و قحطی نان صورت گرفته بود، مقصر می‌دانستند تا دولت قوام را تضعیف کند. عده‌ای خود قوام را متهم می‌دانستند تا از این طریق شاه را ساقط کند. اما آنچه مسلم است در ایجاد این بلوا دستهای در کار بوده است. رجوع شود به قوام‌السلطنه. میرزا احمدخان، پیشین ص ۳۱۳ - ۳۰۰.

۳ - قوام‌السلطنه. میرزا احمدخان، پیشین ص ۳۲۷.



سید محمد صادق طباطبائی

سه سال بعد در ۱۳۲۴ ش هنگامی که کشور در مشکلات ناشی از جنگ و درگیری‌های منتج از خروج متفقین به سر می‌برد، بار دیگر با فشار مطبوعات و پاره‌ای از

نمایندگان قوام السلطنه به صدارت برگزیده شد. شاه و دربار که این بار به موتمن‌الملک پیرنیا دل بسته بودند از این انتصاب که تحت رقابت تنگاتنگی به وجود آمده بود، غافلگیر شدند. شاه هنگامی که سید محمدصادق طباطبایی ماقع را گزارش می‌داد با تندی گفت: «شما که دیروز گفتید قوام اکثریت ندارد، او چگونه اکثریت به دست آورد. شنیدم خود شما هم رای به نخست‌وزیری قوام السلطنه دادید! طباطبایی گفت تا دیروز نداشت اما امروز به دست آورد و از طرفی اگر موتمن‌الملک هم اکثریت آراء را تحصیل می‌نمود، ممکن نبود زمامداری را بپذیرد. شاه در میان صحبت او دوید و گفت خیر این طور نیست، او به من قول داده و یقیناً می‌توانست بر معضلات موجود فائق شود.»^۱

نکته جالب در روابط دربار و اشرف با قوام السلطنه، با وجود مخالفت و نگرانی از شیوه صدارت قوام السلطنه، احترام متقابلی بود که بین آنها وجود داشت. در بسیاری موارد دربار هنگامی که به این سیاستمدار قوی احتیاج پیدا می‌نمود خود دست کمک به سویس دراز می‌کرد^۲ یا در صورت احساس خطر مقدمات سقوطش را به وجود می‌آورد. از جمله اقدامات مهم قوام در این صدارت مذاکره با روسیه جهت قطع حمایت از جمهوری آذربایجان و خروج نیروهای روس از ایران بود.

اولین دخالت علنی اشرف در امور سیاسی

(ملاقات با استالین)

در پی خروج متفقین از ایران پس از اتمام جنگ دوم جهانی، نیروهای روسی در آذربایجان باقی ماندند. حزب توده که در سال ۱۳۲۱ تأسیس شده بود قدرت بسیاری یافته و مهمترین حزب چپ کشور به حساب می‌آمد. این حزب از طرفداران بلافصل حضور روسیه در ایران بود و بی‌شک وسیله‌ای مناسب در دست آنان به‌شمار می‌آمد، تا همچنان به‌کر و فر در داخل ایران بپردازند. به دنبال این اقدامات نیروهای روسی در آذربایجان با ایجاد یک جمهوری کمونیستی موافقت نمودند. وخامت اوضاع کشور

۱- قوام السلطنه، پیشین ص ۳۴۲ - ۳۴۱.

۲- وقایع سال ۱۳۳۱ ش و صدارت قوام السلطنه خود مبین این ادعا است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب میرزا احمدخان قوام السلطنه، پیشین ص ۲۵۶ - ۲۲۷ مراجعه کنید.

کار را به جایی رساند که مجلس چهاردهم بار دیگر از قوام السلطنه سیاستمدار کهنه کار درخواست صدارت کرد و عملاً اختیار کشور را در سخت ترین شرایط به دست او سپرد. برخورد قوام با محمدرضا شاه جوان به گونه قبل بود. او با حالت همیشگی، با لباس غیررسمی که نشانه بی‌اعتنایی او به شاه جوان که در جستجوی قدرت به هر دری می‌زد بود، به دربار رفت. روز بعد تلگرافی برای استالین فرستاد و بلافاصله دعوتی رسمی برای مسافرت به مسکو دریافت داشت.



ژوزف استالین رهبر شوروی

به دنبال اقدامات دولت، قوام در پی مذاکره با نمایندگان جمهوری کمونیستی آذربایجان برآمد. امری که ترس شاه را دوچندان نمود. اشرف و شاه از مخالفان مذاکره با جمهوری کمونیستی آذربایجان بودند و هرگونه صحبت با آنان را نوعی شناسایی به حساب می‌آوردند. در پی این جریان در بهمن ۱۳۲۴ قوام برای مذاکره با استالین به روسیه رفت و در این زمان شاه جوان تصور نمود که فرصت مناسبی است تا خودش شخصاً با استالین تماس گرفته و طرح دوستی بریزد. اما چون خود مستقیماً امکان سفر به روسیه را نداشت از خواهرش خواست که به بهانه‌ای عازم روسیه شود.^۱ اشرف خود در

۱ - اشرف قصد داشت تا به استالین یادآور شود که شاه در برقراری مناسبات میان دو کشور نقشی

این باره می‌گوید:

«... من در چهارچوب فعالیت‌های رفاهی با بیمارستان شوروی در تهران که یک ارمنی روس آن را اداره می‌کرد تماسهایی داشتم و او از طرف صلیب سرخ روسیه ترتیب دعوتی را داد که من بتوانم از روسیه بازدید کنم. البته روشن بود که دعوت صلیب سرخ فقط ظاهر امر بود و من با وجود آن می‌بایست از بیمارستان‌ها بازدید می‌کردم قرار بود ملاقاتی هم با استالین داشته باشم تا فرصت یک گفتگوی سیاسی جدی به دست آید. در بهار ۱۳۲۵ من با هیأتی کوچک که شامل یک آجودان لشکری، سرلشکر شفائی بود با هواپیمای روسی تهران را به قصد مسکو ترک کردم.»

اشرف به محض ورود به روسیه به سر بازخانه‌ای که برای پذیرایی از آنها آماده شده بود رفت. در برنامه رسمی بازدید اشرف صحبتی از ملاقات با استالین نشده بود اما به طور خصوصی بدو اطمینان داده بودند که استالین حاضر است با او ملاقات کند. بالاخره پس از مدتی انتظار یک روز بعد از ظهر رأس ساعت ۱۴ آجودان لشکری اشرف بدو خبر داد که استالین قصد ملاقات با او را دارد. خبر ملاقات اشرف با یکی از بزرگترین مردان اروپا ترسی در دل او ایجاد نمود. خود اشرف در خاطراتش می‌نویسد:

«... من همیشه فکر می‌کردم که قوی هستم و در رویارویی با موفقیت‌های دشوار و ناخوشایند می‌توانم ظاهری آرام و حالتی مطمئن داشته باشم. اما حالا که در عمل می‌رفتم تا با مقتدرترین مرد نیمکره شرقی ملاقات کنم، مردی که مشهور بود ترس و احترام در بیننده ایجاد می‌کند، اعصابم فاقد آرامش دلخواه بود، این ملاقات خیلی مهمتر از بازدیدهای رسمی معمولی بود و من هنوز درست نمی‌دانستم با این مردی که سرنوشت قسمت مهم و حیاتی کشورم در اختیار او بود چه بگویم؟!»^۲

ملاقات اشرف و استالین در تنهایی مطلق صورت گرفت. اشرف از آوردن آجودان و ندیمه مخصوصش منع شد. شکوه و جلال قصر کرملین و ندانستن زبان به میزان ترس اشرف افزود. اما بالاخره پس از مدتی انتظار با مردی آرام ملاقات کرد. مردی که در

→ کمتر از نخست‌وزیر ندارد و حتی مهمتر از اوست. (خون و نفت، منوچهر فرمانفرما) - تهران،

ققنوس، ۱۳۷۷، ص ۲۲۹ - ۲۲۸) ۱- من و برادرم، پیشین ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۲- من و برادرم، پیشین ص ۱۶۳.

ابتدا تنها از مسائل عادی صحبت به عمل می‌آورد و با سه صدر با او برخورد می‌نمود. مدت ملاقات که قبلاً ده دقیقه گفته شده بود به دو ساعت افزایش یافت و نرمی استالین به اشرف جرأت سخن گفتن داد. اشرف در این باره می‌گوید:

«من نمی‌دانستم چقدر وقت خواهم داشت، از این رو نفس عمیقی کشیدم و شروع به صحبت کردم و به استالین یادآوری کردم که لنین بعد از انقلاب کلیه منافع امپریالیستی را که تزارها در ایران به دست آورده بودند لغو کرد و به این ترتیب تحسین و احترام ملت ما را به دست آورد و آنگاه با شور و هیجان بی‌پایان با تمام نیرو و توان درونیم از او تقاضا کردم که روسیه به پشتیبانی از جمهوری آذربایجان خاتمه دهد و کوشیدم استالین را متقاعد کنم که وجود این دولت دست نشانده روابط دو کشور ما را در سال‌های آینده تیره خواهد کرد. سپس اضافه کردم که در بلندمدت دوستی و اعتماد ایران برای دولت شوروی پرارزش‌تر خواهد بود. چون ما به توسعه و همکاری اقتصادی خود با همسایه شمالی‌مان علاقمند هستیم. وقتی صحبت‌های من تمام شد، استالین کم‌کم در این باره شروع به صحبت کردن کرد که ایران به دوستان دیگری جز اتحاد شوروی احتیاج ندارد. او چند بار به شکایت ما به سازمان ملل اشاره ضمنی کرد. او استدلال می‌کرد که اختلافات بین دو کشور ما بایستی از طریق مذاکرات و تفاهم مشترک و بدون مداخله هیچ سازمان یا نیروی خارجی حل شود و به من هشدار می‌داد که ایران نباید به اتکای پشتیبانی آمریکا با روسیه مخالفت کند.»^۱

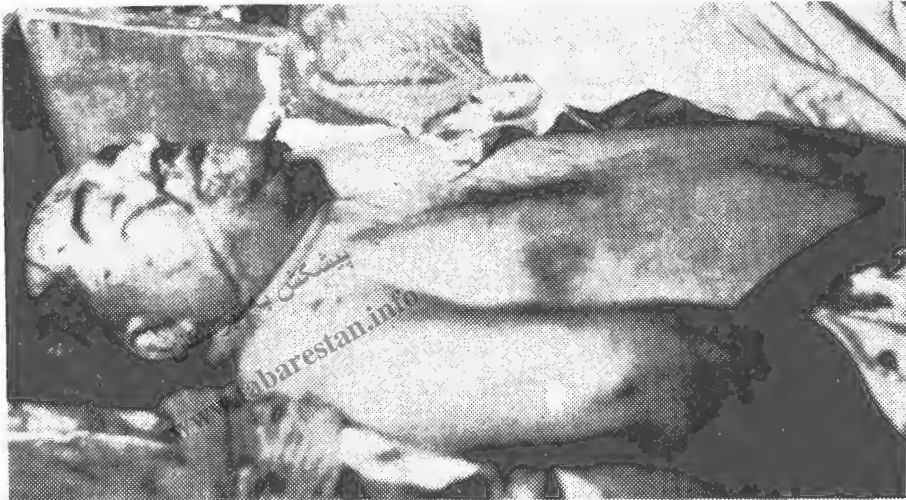
استالین می‌خواست تا از طریق اعمال فشار منافع واقع‌بینانه‌ای به دست بیاورد به خصوص برای استخراج نفت در آذربایجان و ایجاد یک شرکت مختلط ایران و شوروی امتیازی بیابد. برای این مقصود و از این رو موضوع موافقت‌نامه نفت ایران و روسیه را پیش کشید که طرح آن را نخست‌وزیر ایران احمد قوام و سفیر کبیر شوروی، سادچیکف تهیه کرده بودند. اما اشرف با زیرکی خاص در این مورد سکوت نمود. امری که از چشم سیاستمدار قدار روسی پنهان نماند. در پایان استالین با اشرف دست داد و بدو گفت: «سلام‌های گرم مرا به برادران شاه ایران برسانید و به او بگوئید که اگر او ده نفر مانند شما داشته باشد، هیچگونه نگرانی نداشت.»^۲

این اولین ماموریت سیاسی اشرف بود که با وجود سختی فراوان با موفقیت پایان یافت. روز بعد استالین از او دعوت کرد تا در مراسم ورزشی که در بزرگترین استادیوم ورزشی مسکو برگزار می‌شد، شرکت کند. استالین در آنجا از اشرف به مانند ملکه‌ای استقبال کرد امری که بر غرور اشرف افزود. چه استالین تا آن زمان هرگز شاهزاده خانمی از حکومت سلطنتی را به حضور نپذیرفته بود. هنگام بازگشت از سفر استالین کت گران قیمتی از پوست خز به اشرف هدیه داد. این کت باعث بروز جنجال‌ها و بحث‌های فراوانی در ایران گشت و سر و صدای عجیبی در روزنامه‌های ایران پدید آمد. مقالات بسیاری توسط روزنامه‌نگاران در مورد ولخرجی اشرف و خرید پالتو پوست گران قیمت نوشته شد. از جمله این نشریات روزنامه مرد امروز بود که یکی از پرتیراژترین و پرخواننده‌ترین نشریات آن دوران به حساب می‌آمد. در این نشریه مقاله‌ای تحت عنوان: «والاحضرت اشرف پهلوی از این پس از پارچه‌های وطن، برای خود لباس تهیه خواهند کرد.» و در زیر آن به تمسخر نوشته بود:

یک میلیون و پانصد هزار ریال قیمت یک پالتوی پوست. در صفحه دوم روزنامه متن خبر سفر اشرف به روسیه آمده و در انتها خبری به این شرح آمده بود:

انقل از روزنامه اطلاعات چهارشنبه: «والاحضرت اشرف پهلوی امروز صبح در نمایشگاه کالای کارخانه وطن کازرونی چند نوع پارچه از محصولات این کارخانه را انتخاب کرده و گفتند: «از این پس من از این پارچه‌ها برای خود لباس درست می‌کنم.» والاحضرت امروز برای تشویق از صنایع داخلی به این نمایشگاه تشریف آورده بودند و با حضور چند تن از نمایندگان مجلس و مطبوعات از نمایشگاه بازدید کردند. ارزانی قیمت پارچه‌ها نیز مورد توجه والاحضرت قرار گرفت و هنگامی که نمایشگاه را ترک می‌کردند گفتند: «آقایان بیایم سرمشق دیگران شویم و از پارچه‌های وطنی استفاده کنیم.»^۱

این در حالی است که خود پالتو پوست گران قیمتی به مبلغ یک میلیون و پانصد هزار ریال تهیه کرده بودند و در پاره‌ای از بازدیدها به تن می‌کردند.



جنازه محمد مسعود

انتشار این مقالات در نشریات به ویژه نشریه مرد امروز در نهایت به ترور محمد مسعود مدیر روزنامه انجامید. به طوری که در اوایل شب ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ در یک کوچه خلوت، محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز توسط پاره‌ای افراد ترور شد و صبح روز بعد در حالی که گلوله‌ای مغز او را سوراخ کرده بود، پشت فرمان اتومبیلش پیدا گشت. گلوله دقیقاً به شقیقه او خورده بود و اسلحه احتمالاً صدا خفه‌کن داشته است. این ترور باعث شد که شایعه دست داشتن دربار به ویژه اشرف در قتل محمد مسعود انتشار یابد. اما پس از دستگیری خسرو روزه در ۱۵ تیر ۱۳۳۶ و اعترافات او معلوم شد که این ترور به وسیله کمیته ترور حزب توده انجام شده بود.^۱

در دی ماه ۱۳۲۶ اشرف روزی قوام را به منزلش دعوت کرد و به او صریحاً گفت که چه چیزهایی راجع به جاه‌طلبی‌های سیاسی او به گوشش رسیده است. قوام از شنیدن سخنان اشرف تعجب نکرد، به اشرف خیره شد و با تیزی خاصی خود گفت: این حرفها کاملاً نادرست است چون من همیشه به رژیم سلطنتی وفادار بودم و پس از مکث به اشرف گفت: والا حضرت برای آنکه ثابت کنم هرگز علیه رژیم سلطنتی اقدام نخواهم

۱- خاطرات سیاسی، انور خامنه‌ای (تهران، گفتار، ۱۳۷۲) ص ۶۹۴ - ۶۹۳.

کرد، چه باید بکنم؟

اشرف در پاسخ گفت: بهترین نشانه وفاداری شما استعفای شما است.» واکنش قوام بسیار تند بود در حالی که آشکارا از پیشنهاد اشرف تکان خورده بود پاسخ داد: «من به هیچ وجه قصد استعفاء ندارم و هیچ قدرتی هم در روی زمین نمی تواند برخلاف میل مرا و ادار به استعفا کند. فردا ترتیبی می دهم تا از مجلس رای اعتماد بگیرم. روز بعد قوام تقاضای تشکیل جلسه فوق العاده مجلس را نمود و تقاضای رای اعتماد کرد اما نمایندگان هوادار دربار و در رأس آن اشرف به او رای اعتماد ندادند و او ناچار به استعفا شد.^۱



ترومن رئیس جمهور امریکا

پس از بازگشت اشرف از روسیه، علاقه اشرف به شرکت در مسائل سیاسی به ویژه در امور بین المللی و روابط بین دول افزایش یافت. او به سفرهای گوناگون جهت آشنایی با کشورهای غربی و ایجاد ارتباط با سران آنها دست زد. از جمله این سفرها، سفری بود که به امریکا کرد و شیفته تمدن آنجا شد. او در این سفر با ترومن ملاقات کرد که در جایی دیگر درباره آن صحبت خواهد شد.

۱ - من و برادرم ص ۱۷۳ - ۱۷۲.

اشرف و هژیر

اگر فروغی در شرایطی نبود که به این شاهدخت جوان احترام بگذارد و یا سهیلی و قوام خیلی دست او را در امور بازنمی گذاشتند، اما با نخست وزیر شدن هژیر در خردادماه ۱۳۲۷ ش دیگر کم و بیش همه اهل فن و سیاست می دانستند که اشرف اکنون کل دولت را در دست دارد.

هژیر از دوستان صمیمی اشرف به حساب می آمد و اشرف نقش بسیار مهمی در انتصاب او به نخست وزیری داشت.^۱ بسیاری از وزرای کابینه نیز از دوستان اشرف بودند و هژیر در تمامی امور با اشرف مشورت می نمود. هژیر به اشرف کمک نمود تا سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تأسیس کند.^۲ سازمانی که بعدها عامل نفوذی اشرف در تمامی شئون کشور شد.

هژیر در آن زمان وزیردارایی بود. او توانست از درآمد عوارض گمرکی کشور و چند درصد از فروش بنزین که در آن زمان ثروتی به حساب می آمد به سازمان اشرف اختصاص دهد. بعدها با ایجاد مجوز بلیط بخت آزمایی ملی بزرگترین عامل ثروت اشرف را بدو هدیه داد. این سازمان تا آخرین ماههای رژیم پهلوی از سازمان های بسیار فعال کشور بود که از علاقه شخصی اشرف به قمار و ورق بازی نشأت می گرفت. این سازمان بسیار مورد علاقه اشرف بود. اشرف خود در خاطر اطمینان می گوید که هدف او از ایجاد بلیط بخت آزمایی انتشار لذت بوده است بین توده مردم. یعنی همان لذتی که خود او از قمار می برد و می گفت از هیجانی که روزهای چهارشنبه در بین میلیون ها تن از مردم ایران به وجود می آید لذت می برم.^۳

اوضاع سیاسی کشور نیز به گونه ای بود که هرکس می خواست به جایی برسد می بایست مورد تأیید اشرف قرار می گرفت.

هژیر یکی از دوستان اشرف بود که از همین طریق به قدرت رسید. اشرف همه جا از او حمایت می نمود و سیاست او را می ستود به طوری که در پاره ای از موارد مورد حسد سیاستمداران دیگر قرار می گرفت. نفوذ هژیر در دربار موضوع ساده و پیش پا افتاده ای

۱ - قوام السلطنه، میرزا احمدخان: دکتر باقر عاقلی ص ۵۳۳

۲ - سند شماره ۸۴۴۵ الف ۳۲ - ۲۵ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۳ - دو قلوبی میرنچ، جمشید لاریجانی (تهران، نشر علم، ۱۳۷۶) ص ۱۳۷.



عبدالحسین هژیر

نبود. زیرا شخص شاه نیز به هژیر اعتماد خاصی داشت. او از جانب اشرف پهلوی تأیید می‌شد و به خود حق می‌داد هر کاری دلش می‌خواست بکند. کما اینکه یک بار در مجلس شورای ملی چند تن از وکلا تصمیم گرفتند که کابینه هژیر را استیضاح کنند. اما اشرف که به وسیله یکی از دوستان خود از جریان مطلع شده بود، مهمانی در منزل داد به وکلا گفت در روش خود تجدید نظر کنید.^۱ اشرف هژیر را از هر نظر پشتیبانی می‌کرد و سیاست او را می‌ستود.

به هر صورت روابط صمیمانه هژیر در دربار باعث شد که در نظر انقلابیون نوکر و جاسوس دولت انگلیس شمرده شود. هژیر در بهار سال ۱۳۲۹ هنگامی که وارد یکی از

۱ - همان منبع ص ۱۳۸.

مساجد تهران شد، توسط گروه فدائیان اسلام از پای درآمد. اشرف در خاطرات خود می‌گوید:

«هنگامی که از حادثه مطلع شدم برای دیدن او به بیمارستان رفتم، اما دو تن از پزشکان بیمارستان به من گفتند که هیچ امیدی به زنده ماندن او نیست. هنگامی که دوستم را در بسترش دیدم رنگ مرگ بر چهره‌اش نشسته بود و حواسش تقریباً کار نمی‌کرد. آرام دستم را روی بازویش گذاشتم و گفتم آقای هژیر من اشرف هستم. او به زحمت چشمانش را باز کرد و خواست بلند شود اما من دستم را روی پیشانی‌اش گذاشتم و گفتم تکان نخورد و استراحت کند. لبان او شروع به حرکت کرد. مثل اینکه می‌خواست چیزی به من بگوید. صورتم را نزدیکتر بردم و شنیدم که آهسته می‌گوید: والاحضرت من می‌دانم که خواهم مرد، اما نگران شما و اعلیحضرت هستم. سپس چیزی گفت که به هیچ وجه انتظارش را نداشتم. گفت که خطر بزرگتر از طرف کسانی نیست که به او حمله می‌کند، بلکه خطر از سوی طرفداران مصدق خواهد بود و آهسته افزود باید مواظب او باشید. سپس سرش روی بالش رفت و جان سپرد. مرگ هژیر مرا بسیار تکان داد.^۱

اشرف و رزم‌آرا

به قدرت رسیدن هژیر آن هم از طریق دوستی با اشرف بسیاری از جوانان آرزومند و مشتاق کسب مقام را به تکاپو انداخت. از جمله این افراد حاجعلی رزم‌آرا یکی از افسران ارتش بود که به دلیل لیاقت به ریاست ستاد ارتش منصوب شده بود. او یکی از وزنه‌های پر قدرت در ارتش به حساب می‌آمد. او که از ارتباط هژیر و دربار راضی نبود از مخالفان هژیر به حساب می‌آمد و این موفقیت را شایسته خود می‌دانست. او از همان آغاز صدارت هژیر بر سر مقام نخست‌وزیری با او به رقابت پرداخت.

رزم‌آرا به دلیل شغل نظامی‌گری و ترقی سریع در ستاد ارتش عادت کرده بود که اوامرش در کشور سریع و بدون چون و چرا اجرا شود بنابراین از تمامی دوستان و یاران خود در مجلس، ستاد ارتش و دربار و هرکجا که ممکن بود خواست تا نسبت به دولت

رزم آرا به دلیل شغل نظامی‌گری و ترقی سریعش در ستاد ارتش عادت کرده بود که اوامرش در کشور سریع و بدون چون و چرا اجرا شود. بنابراین از تمامی دوستان و یاران خود در مجلس، ستاد ارتش و دربار و هرکجا که ممکن بود خواست تا نسبت به دولت کارشکنی نکنند، کارها را عقب بیندازند و دولت را تضعیف نمایند. رزم آرا مخفیانه اقدام به نشر اخباری در روزنامه‌ها کرد و مقالاتی جسته و گریخته نسبت به هزینه‌های هنگفت شاه و خواهرش در پاره‌ای از جراید چاپ کرد. حتی یکی از جراید کاریکاتوری موهن



سپهد رزم آرا

و زننده درباره اشرف به چاپ رسانید. سپس رزم آرا در سمت رئیس ستاد ارتش این مقالات را برای شاه فرستاد. هدف رزم آرا این بود که هژیر را تضعیف کند. کار به جایی رسید که شاه در یکی از شرفیابی‌ها از هژیر توضیح خواست و هژیر که هیچگونه توضیحی در این باره نداشت، مورد توبیح واقع شد.

کدورتی که بین شاه و هژیر به وجود آمده بود با وساطت اشرف به پایان رسید. بدین ترتیب رزم آرا با ترفندهای خاص خود علاوه بر نشان دادن نواقص دولت، خود را حامی دربار و سلطنت معرفی می نمود. بی شک این مسئله از چشم شاه و اشرف به دور نماند. به تدریج دقت و هوش سرشار رزم آرا توجه اشرف را جلب کرد به طوری که یک بار در هنگام اختلاف هژیر و رزم آرا اشرف هر دو را به منزل خود دعوت کرد و ترتیبی داد که رفع کدورت شود. به هر صورت شخصیت قوی رزم آرا که بی نهایت قدرت طلب بود، بعد از ترور هژیر مورد توجه اشرف قرار گرفت. رزم آرا برای کسب مقامات بالاتر نیاز به حمایت یک مهره قوی در کشور داشت. بنابراین به تدریج ارتباط اشرف و رزم آرا شکل گرفت و حتی به علاقه طرفین منجر شد.^۱ گسترش خبر این ارتباط نشانگر فساد اخلاقی طرفین بود، زیرا که در این هنگام هر دو طرف دارای همسر و فرزند بودند. اما این ارتباط پایه‌های صدارت بعدی را پی ریزی کرد. نامه‌هایی از رزم آرا به اشرف در دست است که دارای مضامینی عاشقانه است. اکثر این نامه‌ها که در سال‌های ۲۸ - ۱۳۲۷ نگاشته شده است، با عنوان عزیزم شروع و در آخر با امضاء پرستنده تو رزم آرا به پایان می‌رسد. در تمامی این نامه‌ها رزم آرا سعی در جلب اعتماد و محبت اشرف دارد و احساسات خود را، که شاید به دلیل علاقه به قدرت نضج گرفته باشد، بروز می‌دهد. به هر صورت رزم آرا که مرد بسیار باهوشی بود، متوجه قدرت این زن در کشور شد و سعی نمود از طریق او به اهداف بزرگ خود نائل آید. از سویی دیگر اشرف او را برای حمایت از دولت و دربار موثر می‌دانست و از او حمایت می‌کرد. بنابراین این دو نفر ارتباطی نزدیک یافتند.^۲

۱- من و برادرم ص ۲۱۲ - ۲۱۱.

۲- محمود طلوعی - بازیگران عصر پهلوی (فصل مربوط به اعجوبه‌ای به نام رزم آرا - نامه‌های رزم آرا به اشرف ص ۳۶۷ - ۳۷۶).



آیة الله سید ابوالقاسم کاشانی

به هر ترتیب رزم آرا در تاریخ ۶ تیر ۱۳۲۹ به نخست وزیری می‌رسد. او از همان آغاز با مخالفت آیت‌الله کاشانی و طرفداران او مواجه می‌شود. مجلس محل منازعات مخالفین و موافقین می‌گردد و در نهایت با حمایت نمایندگان وابسته به رزم آرا و دربار به پایان می‌رسد. اولین اقدام رزم آرا پس از کسب قدرت، کنار نهادن ژنرال‌های قدیمی ارتش و کمک گرفتن از افسران جدید است. ضمناً رزم آرا طرح اصلاح کارمندان دولت را به اجرا گذارد. او در طی مدت کوتاهی فعالیت نیروهای مخالف دولت چون جبهه ملی و حزب توده را مختل کرد و دست آنها را از سازمان‌های دولت کوتاه ساخت. در این بین اشرف و علیرضا با جلب نظر ژنرال‌های پیر - دوستان پدر - در صدد بهبود اوضاع

برمی آیند تا از بروز هرگونه خطری جلوگیری کنند. درگیری های سیاسی اشرف و اشتغالات بسیار او باعث شکست در درگیری های زنانه دربار می شود، به طوری که او از مادر (ملکناج تیموری) و خواهرش (شمس پهلوی) جهت کاندید نمودن ثریا اسفندیاری برای ازدواج با شاه و جلب نظر مثبت محمدرضا در این ازدواج شکست می خورد^۱ و ناچار به پذیرش آن می شود. گرچه به فاصله کوتاهی شکست خود را جبران نموده نظر ثریا (همسر شاه ایران) را به خود جلب می نماید.^۲

تندروی های رزم آرا در امور تا جایی پیش رفت که در روز جمعه یازدهم اسفند به دنبال تظاهراتی که به دعوت آیت الله کاشانی و دکتر مصدق صورت گرفته بود، هنگامی که برای عوام فریبی در ختم آیت الله فیض شرکت نموده بود، در جلوی مسجد شاه با شلیک سه گلوله توسط خلیل طهماسبی نفر دوم از فدائیان اسلام از پای درمی آید و به دارفانی می شتابد. بدین ترتیب بانده جدید اشرف نیز فرو می پاشد و صحنه سیاست از یاران جدید اشرف خالی می شود.

اشرف و تمایل به آمریکا

روابط ایران و آمریکا که تا قبل از حضور متفقین در ایران به شکل جسته و گریخته و فقط در جنبه های اقتصادی و فرهنگی صورت می گرفت، پس از حضور نیروهای متفقین در ایران، گسترش یافت. به ویژه آنکه پس از اتمام جنگ جهانی دوم با انجام اصل چهار ترومن که به ظاهر کمک به کشورهای جهان سوم و جنگ زده بود، امریکا سعی نمود تا جای پای خود برای خود باز کند و سیستم زندگی و تمدن خود را رایج نماید. بدین ترتیب تغییرات بسیاری در ساختار اداری و اجتماعی ایران پدید آمد. مقررات اداری که تا آن زمان با قدرت هرچه بیشتر رعایت می شد، به شیوه آزاد امریکایی به ویژه در اداراتی که توسط مدیران اصل چهار اداره می شد مبدل گشت. کارمندان با دریافت حقوق بالا از آزادی معاشرت، حق پوشیدن لباس های آزاد و راحت برخوردار شدند.

۱ - اشرف برای همسری برادرش ایران اعلاء را کاندید کرده و در این زمینه به موفقیت هایی نیز نایل شده بود. به طوری که در بسیاری از جراید تهران عکس هایی از ایران علاء به عنوان کاندید همسری شاه ایران به چاپ رسید. اما در مدتی کوتاه پس از ازدواج ثریا و محمدرضا، ثریا روابط خود را با تاج الملوک و شمس قطع و به سوی اشرف گرایش می یابد. امری که برای اشرف بسیار حائز اهمیت بود.

۲ - کاخ تنهایی ص ۱۵۴.

از سوی دیگر اینان با مسافرت به تمامی نقاط ایران برای انجام برنامه دفع آفات سرکشی نموده و به مبارزه با بیماری‌های بومی چون مالاریا و ملخ پرداختند تا با گسترش و بهبود وضعیت کشاورزی ایران به ویژه کشت پنبه که برای صنایع امریکایی لازم بود، اقتصاد ایران را به راهی دیگر کشانند.

دستگاه دیگری که از امریکائیان پس از جنگ جهانی به توسعه مناسبات ایران و امریکا پرداخت و در ایران فعال شد دستگاه اداره اطلاعات امریکا بود که برنامه مبادلات فرهنگی را تنظیم می‌کرد. بدین ترتیب اولین قدم در ایران آشنایی و جذب ایرانیان به امریکا بود. پس بسیاری از روشنفکران و روزنامه‌نگاران ایرانی از طریق همین اداره به امریکا دعوت شدند و از نزدیک با مقامات امریکایی و دیدنی‌ها و شگفتی‌های آنجا آشنا گشتند و به طور خودکار شروع به چاپ مقالاتی در روزنامه‌ها و نشریات نمودند. از سوی دیگر جذب نیروی جوان ایران در دانشگاهها و مراکز علمی امریکا با هزینه اندک، خود عامل اصلی وابستگی بیشتر به امریکا شد چراکه این جوانان پس از فارغ‌التحصیلی و بازگشت به ایران از حامیان اصلی امریکا می‌شدند و با حقوق مکفی به استخدام شرکتها و ادارات وابسته به اصل چهار ترومن در می‌آمدند. بی‌شک در این میان وابستگی یک یا چند نفر از افراد خاندان سلطنت بسیار حائز اهمیت بود. همانطور که قبلاً گفتیم اشرف پس از بازدید از اروپا از شیفتگان تمدن غرب گشت و جاسوسان امریکایی از این تمایل اشرف اطلاع کافی داشتند. بدین منظور در تابستان ۱۳۲۶ ش از طریق صلیب سرخ جهانی از اشرف پهلوی دعوتی به عمل آمد تا به امریکا سفر کند. او ابتدا به نیویورک وارد شد و در فرودگاه مورد استقبال شهردار نیویورک و سفیرکبیر ایران در امریکا - حسین علاء، نمایندگان وزارت امور خارجه آمریکا و صلیب سرخ قرار گرفت. شهر نیویورک در همان ابتدای امر شیفتگی اشرف را برانگیخت. او خود در خاطراتش در این مورد می‌گوید:

«فراوانی مواد غذایی نخستین چیزی بود که توجه مرا به روش زندگی آمریکائیان جلب کرد. من از کشوری آمده بودم که مواد غذایی هنوز در آن کمیاب بود، حتی در لندن هم که سر راه آمریکا در آن توقف کرده بودم، بسیاری از مواد غذایی جیره‌بندی بود و خوردن یک تخم مرغ برای صبحانه، حتی در بهترین هتلها کاری تجملی شمرده می‌شد. من نمی‌توانستم باور کنم که آمریکائیان مقدار زیادی از مواد غذایی را برای

آنکه تازه نیست دور می‌ریزند، اما بعد متوجه شدم که جنگ به آمریکا مانند سایر جاهای دنیا صدمه‌ای نزده است. تنوع زیاد مواد مصرفی در آمریکای بعد از جنگ نیز مرا به شگفت انداخت. ظاهراً آدم خیلی راحت می‌توانست وارد یک نمایشگاه اتومبیل بشود و هر اتومبیلی را که دلش می‌خواست بخرد. این کار در ایران و بیشتر کشورهای اروپایی امری غیرممکن بود. یا انسان می‌توانست از میان صدها کفش، لباس یا انواع دستگاههایی که کار را در خانه ساده می‌کرد، هرچه می‌خواهد انتخاب کند. آمریکا مانند یک بازار عظیمی بود که حتی جن چراغ جادوی علاءالدین هم نمی‌توانست نظیر آن را با سحر و افسون به وجود بیاورد.^۱

آشنایی اشرف و ظواهر تمدن غرب با ملاقات او با ترومن کامل گشت. او که اندکی قبل با استالین ملاقات کرده بود، با این ملاقات حساس می‌توانست قدرت خود را به نمایش بگذارد و روابطی مناسب با آمریکائیان به وجود آورد. ترومن درباره فعالیت‌های روسیه در ایران صحبت کرد و بیان نمود که ترس واقعی آمریکا از گسترش کمونیست در ایران است. در این زمان جنگ سرد بین آمریکا و روسیه در جریان بود و نگرانی آمریکا از این قضیه بی‌دلیل نمی‌نمود به ویژه آنکه روس‌ها در یونان به اقداماتی مشابه دست زده بودند. ترومن با بیان اینکه آمریکا اجازه نخواهد داد که یونان تابع روسیه شود در واقع اخطاری به اشرف داد. به ویژه آنکه گوشزد نمود که نیروهای آمریکایی ممکن است به یونان اعزام شوند. اشرف که باهوش‌تر از آن بود تا در این گیرودار با وابستگی به یک طرف موقعیت خود و برادرش را به خطر اندازد، با لحنی آرام به ترومن گفت:

«... من به شما اطمینان می‌دهم که ایران برای آمریکا همیشه دوست خوبی خواهد بود و برادرم و خود را متعهد می‌دانم که ایران را به صورت کشوری مدرن و مستقل در بیاورد. من از آنها دعوت کردم که در اولین فرصت به ایران بیایند و پرزیدنت ترومن هم اظهار امیدواری کرد که شاه هرچه زودتر بتواند از آمریکا بازدید کند.»^۲

سیاست اشرف در ایجاد موازنه مابین قدرت آمریکا و روسیه در ایران، طی سالیان بعد و در طی ملاقاتهای بعدی خود و برادرش از آمریکا که به وابستگی ایران به آمریکا

۲ - همان منبع ص ۱۸۴.

۱ - من و برادرم. پیشین ص ۱۸۰.

انجامید ادامه داشت. به طوری که اشرف و حکومت پهلوی طی سالیان بعد یکی از عوامل دست نشانده امریکا در ایران گشتند.

بازگشت اشرف به ایران و مسئله ملی شدن صنعت نفت

پس از بازگشت اشرف به ایران مبارزات دکتر مصدق در مجلس جهت ملی نمودن صنعت نفت آغاز شده بود. اشرف که در سال‌های گذشته از طریق نزدیک نمودن خود با سیاستمداران غدار یا مبارزه آنها به حمایت از سلطنت برادرش پرداخته بود، از خود می‌پرسید: آیا می‌توان با دکتر مصدق نیز متحد شد؟! او مدتها قبل از قدرت یافتن دکتر مصدق در مجلس و محبوبیت بین عامه مردم از سازش‌ناپذیریش اطلاع داشت. اشرف یکبار جهت گسترش سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با او ملاقات کرده بود تا به بهانه انتخاب هیأت مدیره سازمان خدمات شاهنشاهی و پاره‌ای از مسائل تشکیلاتی با او صحبت بپردازد. اما مصدق سیاستمدار دورانیش با بی‌علاقه نشان دادن خود به امر خدمات اجتماعی و صحبت درباره مسئله نفت موضع‌گیری خود را نسبت به خاندان سلطنتی بیان ساخت. بنابراین اشرف پیغام برادرش را مبنی بر اینکه با ملی کردن نفت موافق است به شرط آنکه این اقدام با شرایطی منطقی صورت گیرد به مصدق رساند. مصدق با بیان اشتباهات خاندان پهلوی به او گفت که اگر شما بگذارید می‌شود؟! صراحت گفتار و لحن صادقانه مصدق در انتقاد از پدر و برادر، اشرف را به خشم آورد و از مصدق خواست که جلسه را ترک کند. بدین ترتیب جلسه تبدیل به مناظره‌ای سخت شد.^۱

مجلس شانزدهم در روز شنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰، به دلیل حمایت بیش از حد مردم با اکثریت آرا به نخست‌وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمود. مصدق با وجود مخالفت اشرف و محمدرضا در ۱۳ اردیبهشت همان سال دولت خویش را تشکیل داد. از همان آغاز تشکیل دولت دکتر مصدق، اشرف، ملکه مادر و محمدرضا در مقابل او صف بستند. ملک‌تاج (تاج‌الملوک) مادر محمدرضا از مدتها پیش با اتحاد با سیاستمداران



دولت دکتر مصدق

و رجال مخالف مصدق، جناحی در مخالفت با او در مجلس ایجاد نموده بود. اشرف با ارتباط گرفتن با نمایندگان مورد اعتماد خویش می‌خواست در برابر دکتر مصدق به ایستد. در انتخابات ولایات دوره شانزدهم اشرف توانست تعدادی از وکلای مورد تأیید خود را وارد مجلس کند. بنابراین اقلیتی از وکلاء شامل سرتیپ پیراسته، عزیز زنگنه، منوچهر تیمورتاش از یاران اشرف و نصرتیان، ابوالفتح دولتشاهی و جمالی از یاران ملکه مادر در مجلس جبهه‌ای را تشکیل دادند که در مقابل اقدامات دکتر مصدق به کارشکنی پردازند. این اقلیت در مجلس اغتشاش می‌نمودند و با هر مسئله‌ای مخالفت می‌کردند

حتی هنگامی می نمودند و وزراء را مورد ضرب و شتم قرار می دادند.^۱ از سوی دیگر روزنامه‌ها و نشریات وابسته به دربار که گاه از سفارت‌های خارجی نیز کمک مالی می گرفتند، در خارج از مجلس این جماعت را تقویت می کردند و با انتشار مقالات ضد مصدق و دولت او، به اغشاش کمک کردند.

درگیری‌های لفظی و مقالات تند که در نشریات به چاپ می رسید در نهایت به درگیری گروه‌های مخالف و موافق انجامید. قوای پلیس در میتنگی که در مورد ملی شدن نفت برگزار شده بود و در آن هریمین نماینده امریکا نیز شرکت داشت، مداخله نمود و عده‌ای کشته و مجروح بر جای گذاشت. اندکی بعد دکتر مصدق و یارانش به اسنادی دست یافتند که دخالت اشرف را در این درگیری‌ها افشاء می نمود. بنابراین دکتر مصدق رسماً از محمدرضا خواست تا به این اعمال پایان دهد. شاه به مصدق قول مساعدت دادند، اما این توطئه‌های ریز و درشت پایان نیافت و مدام جلسات ملکه مادر و اشرف با مخالفین مصدق در کاخ صورت می گرفت. بدین ترتیب دکتر مصدق خود وارد عمل شد و به مبارزه با کانون فساد درباری پرداخت. بر طبق حکم مصدق اشرف ظرف ۲۴ ساعت می بایست ایران را ترک کند و به دنبال او ملکه مادر از ایران خارج شود.

در ابتدا اشرف می خواست در مقابل مصدق ایستادگی کند و اعتنایی به حکم او ننماید، اما محمدرضا از او خواست تا از ایران خارج شود.^۲ بنابراین اشرف با فرزندانش، شهرام و شهریار و آزاده به تنهایی راهی اروپا (پاریس) شد در حالی که احمد شفیق در ایران ماند.^۳

خروج اشرف و ملکه مادر از ایران به انزوای سیاسی محمدرضا کمک نمود و او که

۱- مشاور وزیرپست و تلگراف در یکی از جلسات مجلس بر اثر نزاعی که با فرامرز برای بی سیم لارستان پیدا کرد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و او را در راهرو مجلس کتک مفصلی زدند.

۲- من و برادرم ص ۲۱۷.

۳- روابط اشرف و شوهر دومش احمد شفیق پس از مدتی مانند ازدواج اولش به سردی انجامید. بی شک عامل اصلی این سردی روابط گسترده فراوان دوستان اشرف و ارتباط آزاد او با آنها بود خود اشرف در این مورد می گوید: «... در چنین شرایط خانواده ما می بایست خانواده خوشبختی می بود و اگر خوشبخت نبود، احساس می کنم که گناه از آن من بود.» برای اطلاع بیشتر رجوع شود به من و برادرم ص ۲۲۵.

از خود هیچ اراده‌ای نداشت یکه و تنها در دربار باقی گذارد. در این زمان با توجه به شرایط اقتصادی موجود، مقرری تعیین شده برای ملکه مادر و اشرف کمتر از مخارج آنان بود. بلافاصله اندکی بعد از خروج از ایران نامه‌های زیادی از اشرف به ایران سرازیر شد و در آن نامه‌ها از وضعیت بد مالی خود شکایت کرد.^۱

از جمله این نامه‌ها، نامه‌ای است که احمد شفیق همسر اسمی اشرف به اسدالله علم وزیر دربار نگاشت. او در این نامه با اشاره به قروض بسیار اشرف در خارج از کشور و نامرتبی ارسال وجه از سوی ایران، تقاضای ارسال وجوهات مزبور را می‌نماید و می‌گوید بهبود وضع اشرف در این زمان در گرو ارسال پنج هزار دلار در ماه است و برای رفع موانع ارسال آن مبلغ پیشنهاد می‌کند که این مبلغ با چند نام مختلف ارسال شود.

در نامه‌ای دیگر از علم خواسته است که هزار دلار برای معالجه شهریار در سویس برای اشرف ارسال دارند.^۲

در پی این تلاش‌ها و عدم موافقت دولت ایران، اشرف از مادرش تاج‌الملوک می‌خواهد که با فروش فرش‌هایش در اروپا مبلغی برای او ارسال دارد.^۳ اما با وجود تمامی این مشکلات اشرف به گفته خودش بیشتر شبها در کازینوها بسر می‌برد.^۴ سال بعد تاج‌الملوک که در نزد دخترش شمس پهلوی در امریکا بسر می‌برد به پاریس نزد اشرف رفت و تا حد زیادی از مشکلات او کاست. مدت تبعید اشرف سه سال به طول انجامید. اما این شرایط سخت اشرف را از دخالت در امور ایران باز نداشت. او در خارج ایران به ویژه در فرانسه، با مخالفین سیاسی دکتر مصدق وارد مذاکره شد و بر ضد او دسیسه نمود. از جمله اقدامات اشرف در فرانسه تماس با قوام‌السلطنه سیاستمدار پیر و سیاس بود که سال‌ها از وقایع سیاسی کناره گرفته بود. این ارتباط در سال ۱۳۲۹ در فرانسه شروع شد و بار دیگر زمینه زمامداری قوام را برای پنجمین بار پی‌ریزی نمود. قوام که در این زمان هشتادمین سال زندگیش را سپری می‌کرد با

۱- سند شماره ۷۹۴ ع ۳۲۳۴، ۸، ۷۹۴ ع ۳۲۳، ۷، ۲۲۴۹، ۲۲۵۰ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲- سند شماره ۷۹۴ ع ۳۲۳ ۸ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۳- سند شماره ۱۱۲ الف ۳۲۳ ۲ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۴- سند شماره ۱۱۲ الف ۸۲۷ ۱ موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

و سوسه‌های اشرف و فشار اطرافیان وارد کار شد. در این بین ملکه مادر در بهبود روابط پسرش با قوام سعی بسیار نمود و در نهایت قوام در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ هنگامی که مجلس دوره شانزدهم پایان و مجلس هفدهم آغاز به کار نموده بود به نخست‌وزیری رسید، اما سه روز بعد در ۳۰ تیر همان سال با شکست فاحش سیاسی از کار کناره‌گرفت و صحنه سیاست را ترک نمود.^۱

۱ - دکتر باقر عاقلی در کتاب با ارزش خود میرزا احمدخان قوام‌السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی می‌نویسد: «... قوام خود چنین اندیشه‌ای در سر نداشت ولی و سوسه‌های اشرف از یک طرف و دسته‌بندی‌های مخالفین دکتر مصدق در تهران و اروپا و تماس‌های متعدد با قوام و نزدیکان وی موجب گردید تا او نیز در این جهت گام بردارد. در تهران ملک‌تاج تیموری (مادر شاه) با ارتباط مستقیم با عده‌ای از مخالفین مصدق مانند جمال امامی، منوچهر تیمورتاش، محمدعلی شوشتری، پیراسته، عبدالقدیر آزاد از مجلس و سیدمهدی میراشرفی، ابوالحسن عمیدی نوری و هاشمی حائری از روزنامه‌نگاران مدام در صدد توطئه علیه مصدق بودند. ولی نقش اساسی برکناری این رقیب کهنه‌کار به آسانی ممکن و میسر نبود و طرفداران بی‌شمار مصدق در تهران و سایر شهرها به احادی اجازه حمله به مصدق را نمی‌دادند. اختلاف دکتر مصدق و اشرف پهلوی از همان روزهای بعد از خلع ید بالا گرفت و مصدق دریافت که خواهر شاه مشغول دسیسه علیه اوست. از این رو ابتدا موضوع را با دوست سی ساله خود (حسین علاء) وزیر دربار در میان نهاد و از وی خواست تا جریان امر را به اطلاع شاه برساند. غافل از اینکه شاه قدرت و نفوذ بر روی خواهر خود ندارد ولی به عکس اشرف قدرت فوق‌العاده‌ای در دربار و اطرافیان موثر شاه داشت. هنوز مجلس شانزدهم پایان نیافته بود که مصدق از پشت تریبون مجلس اشرف را مورد حمله قرار داده از دخالت‌های او در امور مملکتی سخن گفت و افزود چه خوب بود او هم مانند خواهرش به جای تحریک علیه دولت به کارهای بهداشتی و انسانی دست می‌زد. سرانجام در مبارزه بین دکتر مصدق و خواهر و مادر شاه، مصدق پیروز شد و دستور داده شد که هر دو به اروپا تبعید شوند، ولی عوامل موثر اشرف در تهران باقی مانده بودند و جریان‌ات روز را موبه مو نوشته و برای او به اروپا می‌فرستادند. این نامه‌ها از طریق پست ارسال نمی‌شد، زیرا ممکن بود عوامل حکومتی آن را سانسور نمایند. تمام مکاتبات مربوط به اشرف توسط شرکت هواپیمایی احمد شفیق (شوهر اشرف) توزیع می‌گردید و واحدی از مفاد و مندرجات آن باخبر نمی‌شد. اشرف پهلوی پس از آنکه از جانب قوام مطمئن شد و او را آماده برای جانشینی مصدق دید، در صدد برآمد روابط تیره قوام و برادرش را التیام دهد. در این رابطه نقش مادر شاه بیش از اشرف بود به هر کیفیتی که بود بین شاه و قوام ملاقات‌هایی صورت گرفت. کینه شاه از قوام از عریضه‌های سرگشاده‌ای که او از اروپا برای جراید فرستاد و تشکیل مجلس مؤسسان را شیخون به قانون اساسی تشبیه نموده و شاه را از این عمل برحذر داشته بود، سرچشمه می‌گرفت. مخصوصاً پاسخ قوام به نامه‌ای که ظاهراً به امضای حکیم‌الملک وزیر دربار صادر شده بود بسیار تند و رسواکننده بود. ملاقات‌های قوام با شاه چندین جلسه تکرار شد، ولی باز شاه میل و رغبتی به زمامداری او نشان نمی‌داد. در عوض اشرف و مادر شاه تنها قوام را مرد مبارزه با دکتر مصدق می‌دانستند و از اینرو به تلاش و فعالیت خود ادامه می‌دادند.» ص ۵۸۳ - ۵۸۴ کتاب ذکر شده.

اشرف و وقایع سی تیر ۱۳۳۰

قوام پس از قبول نخست‌وزیری مدتی محرمانه برای تکمیل معالجه از پاریس به لندن رفت و از آنجا به ایران سفر نمود. در همین اوان (دو هفته قبل از پیش آمدن وقایع سی تیر) روزنامه منچستر گاردین نوشت:

«... در جریان هفته‌های آینده ما شاهد حوادث مهمی در ایران خواهیم بود. سرنوشت حکومت مصدق هم در همین هفته‌ها معلوم خواهد شد و پس از آن می‌توان گفت سرنوشت ایران چه خواهد شد.»

اندکی بعد روزنامه فرانسوی پاریس پرس در شماره مورخ ۵ ژوئیه (چندین روز قبل از وقایع سی تیر ضمن بحث از کاندیداهای نخست‌وزیری ایران نوشت: در انگلستان و امریکا بیشتر از همه به قوام‌السلطنه معتقدند، زیرا به عقیده دیپلماتهای انگلیسی پس از سقوط مصدق فقط یک مرد قوی مانند قوام‌السلطنه می‌تواند آتش احساسات مردم را فرو نشاند و با دول غرب سازش کند.^۱

بدین ترتیب قوام راهی ایران شد و از این به بعد با اشرف که پنهانی به ایران آمده بود تا از نزدیک مراقب اوضاع باشد، در ارتباط بود. ورود اشرف به ایران فعالیت مخالفین مصدق را شدت بخشید و به صورت فعالیت‌های زیرزمینی، کمک به ظهور و انتشار مطبوعات خودجوش، انتخاب کاندیدای مورد نظر دربار مثل سیدحسن امامی به ریاست مجلس و تشویق فرماندهان ارتش به عدم تمکین، در نهایت می‌خواست مصدق را وادار به استعفاء نماید.

قوام در روز ۲۷ تیر ۱۳۳۰ کابینه خود را معرفی نمود. او در همان روز به دربار رفت و طی یک ملاقات هفتاد و پنج دقیقه‌ای با شاه فرمان نخست‌وزیری را دریافت نمود. قوام که قبل از این ملاقات نامه‌های از اشرف خواهر محمدرضا دریافت کرده بود^۲ مورد مرحمت شاه قرار گرفت و عنوان جناب اشرف را که در فروردین ۱۳۲۴ از او گرفته شده بود مجدداً به دست آورد. به دنبال آن قوام در پی دریافت حکم نخست‌وزیری نطقی ایراد نمود که از رادیو پخش شد و در آن مخالفان خود را به تشکیل محکمه‌های انقلابی و کشتار دسته جمعی تهدید نمود. اما این اعلامیه برخلاف

۱- مکی، حسین: وقایع سی تیر (تهران، ترجمه و نشر) ص ۹۷ - ۹۶.

۲- حسن ارسنجانی: یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۳۱ ص ۳۷.

تصور قوام نتیجه‌ای عکس داد. چراکه در این اعلامیه قوام برخلاف مبارزات پیگیر مردم این مرزوبوم با استعمار بریتانیا جهت کنترل کامل بر منابع نفتی ایران از حسن روابط با قدرتهای بزرگ به ویژه انگلیس سخن به میان آورده بود و این در حالی بود که مردم در آن روزها در انتظار بودند که رأی دیوان داوری لاهه صادر شده و حقانیت آنان به ثبوت برسد. به دنبال این اقدام قوام به ایجاد شکاف در بین نیروهای مبارز پرداخت و سعی نمود تا اعتماد آیت‌الله کاشانی را به دست آورد. اما هوشیاری و دقت نظر آیت‌الله کاشانی مانع از فعالیتهای قوام شد و ایشان در طی اطلاعیه در ۲۹ تیر به وزیر دربار آگاهی خویش را به ظهور رساند. نامه ایشان بدین مضمون است:

جناب آقای علاء دام‌ظله

عرض می‌شود دیروز بعد از رفتن شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همانطوری که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید، اگر در بازگشت دولت مصدق تا فردا اقدام نفرمائید، دهانه تیز انقلاب با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدانه شما. والسلام سیدابوالقاسم

در این بین اشرف و هندرسون با ملاقاتهایی قوام را دلگرم می‌ساختند. صبح روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مردم هزار هزار از بازار و نقاط مختلف شهر در جلوی چشم ماموران حکومت نظامی به سوی بهارستان به راه افتادند و فریاد مرده باد قوام سردادند. در یکی دو جای شهر ماموران انتظامی نیز به مردم پیوستند و برخلاف قوام شعار دادند. نیمه‌های روز توده‌ای‌ها به خیابان ریختند و فریاد مرده باد شاه سردادند. مأموران و فرماندهان نظامی که صبح را با خونسردی گذرانده بودند با شنیدن فریاد مرده باد شاه دست به اسلحه بردند و خون مردم بر کف خیابان‌ها ریخته شد. در اطراف بهارستان سرهنگ قربانی از فرماندهان نظامی اسلحه بیرون کشید و مردم را هدف گرفت. در خیابان سعدی و سایر محله‌ها نیز کم و بیش درگیری‌هایی وجود داشت. مردم به خانه قوام حمله بردند. در همین اوان حسین علاء وزیر دربار از رادیو اعلام داشت قوام استعفا داده است و این آخرین روز سیاسی زندگی قوام بود.^۱



حسین علاء

بار دیگر دکتر مصدق با پشتیبانی ملت و یاری آیت الله کاشانی قدرت را در دست گرفت و اشرف راهی اروپا شد. تا از آنجا به کالیفرنیا امریکا نزد خواهر کوچکترش فاطمه برود. او در فرودگاه پاریس هنگامی که مورد یورش خبرنگاران قرار گرفت از حکومت مصدق تحسین و تمجید نمود و تبعید کننده خود را فرد لایقی برای حکومت

خواند. ولی همه خبرنگارانی که در فرودگاه حضور داشتند فهمیدند که این تأیید و تحسین اجباری، چقدر برای خواهر سیاس شاه ایران ناگوار و رنج آور است.^۱ تقریباً یک ماه پیش موقعی که اشرف از سفر هشت ماهه خود در اروپا به تهران بازگشت، مصدق به ملاقات شاه رفت و گفت اشرف باید از ایران برود و گرنه وقایع ناگواری روی خواهد داد. شاه جواب داده بود که خواهر او فرد آزادی است و حق دارد در کشور خود زندگی کنند. اما پیش‌بینی مصدق به وقوع پیوست و وقایع خونین سی تیر به وقوع پیوست. هنگامی که مصدق برای بار دوم به صیدارت رسید در اولین ملاقات خود به شاه گفت که من فقط به شرط خروج اشرف از ایران زمامداری را قبول می‌کنم و اگر شاه می‌خواهد سلطنت کند باید اشرف از ایران برود. بدیهی است که این سخنان برای شاه بسیار گران بود، اما به ناچار از خواهر خود خواست تا از ایران خارج شود.

دکتر مصدق و تمام اطرافیانش اشرف را گرداننده اصلی حوادث ایران می‌دانستند و او را از عوامل اصلی روی کار آمدن قوام و کشتار سی تیر به حساب می‌آوردند. به عقیده آنها اشرف بود که نظر مساعد شاه ایران را نسبت به دکتر مصدق تغییر داده و مجلس سنا را به مبارزه علیه دولت واداشت. او میان شاه و قوام را آشتی داد و بالاخره آن تحول سریع و عجیب در عرض ده روز اقامت خود در دربار و دولت ایران فراهم آورد.^۲ اما این اولین بار نبود که اشرف عامل تغییر و تحول تازه‌ای در ایران شده است. بسیاری از وقایع و تحولات سیاسی پنجاه ساله اخیر ایران محصول فکر و کار او بود. او در طول اقامت خود در امریکا توانست با بسیاری از سیاستمداران و رجال وقت امریکا تماس بگیرد و راه را برای کودتای ۱۳۳۲ باز نماید.^۳

۱- مکی، حسین: وقایع سی تیر ۱۳۳۱ - ص ۲۹۰.

۲- همان منبع ص ۲۹۱.

۳- در تمامی جرایم و نشریات داخلی و پاره‌ای از نشریات خارجی اشرف زنی قوی الاراده، زیرک، خودخواه و قدرت طلب ذکر می‌شد که می‌خواست کار مردان مقتدر را انجام دهد و سیاستمداران و زمامداران وقت را تحت نفوذ خود بگیرد. حتی گاهی نقل می‌شد که اگر در ایران طی ده ساله اخیر، ده بار بحران سیاسی مهم روی داده باشد، اقلاً در پنج تای آن اشرف دست داشته است. اگر در این مدت دوازده نخست‌وزیر در ایران روی کار آمده‌اند، اقلاً نیمی از آنها را اشرف روی کار آورده است.

اشرف یار سیا (CIA) و اینتلیجنت سرویس

پس از وقایع سی تیر ۱۳۳۱ش اشرف که از تردید امریکائیان در مورد مصدق و نهضت ملی نفت ایران آگاه شده بود، تصمیم به جلب نظر آنان در نابودی مصدق و دولت نوپای او گرفت. به ویژه آنکه پس از انتخابات آیزنهاور به ریاست جمهوری و جان فاستردالس به وزارت خارجه امریکا، امریکائیان به قدرت بیش از حد حزب توده و اتحاد دکترومصدق با آنان شک کرده و با طرح این سؤال که آیا مصدق قادر است از نفوذ کمونیست جلوگیری کند؟ بار دیگر به بررسی مسئله ایران پرداختند. در این بین اشرف با دادن اطلاعات دورغین و جلب اعتماد آنان به خانواده سلطنتی سعی در برانگیختن احساسات آنان داشت. اما تلاش‌های اشرف در این زمان به جایی نرسید و او بار دیگر راهی پاریس شد. در تابستان ۱۳۳۲ ناگهان طی تماس دو نفر امریکایی، اشرف از تصمیم دولت امریکا مبنی بر سرنگونی دولت مصدق مطلع گشت.

اشرف خود در رابطه با تماس امریکائیان در خاطراتش می‌گوید:

«در تابستان ۱۳۳۲ش یک نفر ایرانی که نمی‌توانم نامش را فاش کنم و بنابراین او را آقای ب خواهم نامید به من تلفن کرد و گفت: پیامی فوری برایم دارد. وقتی با هم ملاقات کردیم، به من گفت که آمریکا و انگلیس درباره وضع کنونی ایران بسیار نگرانند و نقشه‌ای برای حل مسأله دارند که به نفع شاه خواهد بود. او افزود که همکاری من برای عملی شدن این نقشه ضروری است. وقتی از جزئیات طرح پرسیدم، گفت که اگر بپذیرم با دو مرد، یکی امریکایی و یکی انگلیسی ملاقات کنم، ایشان همه چیز را برایم توضیح خواهند داد. از آنجا که آقای ب را خوب می‌شناختم و از جمله می‌دانستم که وی دو گذرنامه دارد، یکی ایرانی و دیگری امریکایی و نیز با صاحب منصبان عالی‌رتبه امریکایی در تماس است و به علاوه به علت آنکه به او اعتماد داشتم با اینکار موافقت کردم.»^۱

اشرف با آن دو نفر پنهانی ملاقاتی انجام داد و بنا به سخنان آنان قرار شد که به ایران آمده با شاه تماس بگیرد و مطالب را به او بگوید تا آنها نیز از بیرون مقدمات کودتا را فراهم کنند. اشرف در این مورد می‌گوید:



ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا

«... آنها توضیح دادند که اولین قدم برای اجرای نقشه مورد نظر، یافتن وسیله کاملاً مطمئنی است برای رساندن پیامی به شاه و چون شخص حامل پیام بایست بسیار قابل اعتماد باشد تا هیچ نوع امکانی برای درز کردن خبر وجود نداشته باشد، به فکر من افتادند. پرسیدم آقایان آگاه هستید که من در تبعیدم و گذرنامه معتبری که بتوانم با آن به ایران وارد شوم در اختیار ندارم؟ - مرد امریکایی گفت: این جزئیات را به ما محول کنید. آیا حاضرید این کار را به خاطر برادران انجام بدهید؟ - البته - کی می توانید مرا سوار هواپیما بکنید؟ «پس فردا!».... قرار شد که دو روز بعد به فرودگاه اورلی رفته بلیط گرفته به ایران سفر کنم. در آنجا «به دنبال باربری از دری گذشتم و وارد دالان درازی

شدم که در انتهای آن اتومبیلی در انتظار من بود. سوار اتومبیل شدم و با آن مستقیماً تا پلکان هواپیما رفتم. در آنجا به من کارت عبور داده شد و پاکتی که بایست به برادرم برسانم. به مجردی که در هواپیما بر روی صندلی نشستم متوجه دو مردی شدم که آشکارا مامور حفاظت من بودند یا بهتر بگوییم، مامور حفاظت پاکتی بودند که با خود داشتم.^۱

«اشرف به محض رسیدن به تهران با کمک دوستانش مخفیانه به منزل یکی از برادران ناتنی اش رفت. نیم ساعت پس از ورود، خدمتکاری نزد اشرف رفت و بدو گفت که فرماندار نظامی تهران از ورود او مطلع شده است. طی برخورد فرماندار نظامی تهران با اشرف، علت ورود را جمع آوری پول برای مخارج بیمارستان پسرش بیان کرد. و از فرماندار نظامی خواست تا در صورت عدم موافقت او را دستگیر کند. به دنبال مذاکره فرماندار نظامی تهران با مصدق اجازه اقامت اشرف برای ۲۴ ساعت داده شد و به تمام دوائر دولتی نیز دستور داده شد که به اشرف در مورد جمع آوری پول مخارج بیمارستان همراهی شود.^۲ به هر صورت اشرف با آشنایی با گاردهای کاخ سلطنتی توانست برادرش را ببیند و پاکت مزبور را بدو بدهد.

اشرف نه روز بعد پس از انجام کارهای شخصی اش از ایران خارج شد و به پاریس بازگشت. اندکی بعد عملیات آژاکس که عبارت بود از یک سلسله عملیات نظامی برای بازگرداندن قهری شاه به تخت سلطنت انجام شد. این عملیات که با کمک نیروهای مخالف مصدق و ارتش در ایران صورت گرفت، برای امریکا بیش از شصت هزار دلار مخارج دربر نداشت. گرچه سیا حاضر بود تا یک میلیون دلار نیز برای برکناری مصدق پردازد.

پس از استقرار رژیم کودتا در ایران همه عواملین و مزدوران آمریکایی که در سرکوب نهضت ملی ایران دست داشتند، پاداش خیانت خود را گرفتند. نظامیان ترفیع یافتند و مقامات مهم نظامی و امنیتی را قبضه کردند.^۳

۲- همان منبع ص ۲۴۹.

۱- همان منبع ص ۲۴۹.

۳- از کسانی که ترفیع گرفتند سرلشکرزاهدی، سرتیپ گیلان‌شاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ بختیار، سرتیپ دادستان، سرهنگ نصیری، سرهنگ اخوی، سرهنگ فرزانه‌گان، سرهنگ قرنی، سرهنگ حمیدی، سرهنگ روحانی. سرهنگ اسکندر آزموده، سرتیپ حسین آزموده.



اردشیر زاهدی

از میان نظامیان افرادی که با سیا و اینتلجنس سرویس ارتباط مستقیم داشتند و به صورت مهره‌های مؤثر رژیم درآمدند، اردشیر زاهدی پسر سپهبد زاهدی داماد شاه شد و از گردانندگان مؤثر سیاست خارجی ایران و رابط مورد اعتماد امریکا و شاه گردید. برادران رشیدیان از بانکداران معتبر ایران شدند. شعبان جعفری (بی‌مخ) که مردم به او تاج‌بخش لقب دادند، یکی از مهره‌های متنفذ رژیم پهلوی گشت. دیگر مزدوارن نیز هر یک به تناسب خیانت‌هایی که کرده بودند به جاه و مقام رسیدند. طراحان کودتا در خارج و همه کسانی که در این امر دخالت داشتند، پاداش‌های کلانی دریافت کردند. تحقیقات کمیسیون سنای آمریکا که بعدها به چاپ رسید نشان داد که تنها در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از درآمد نفت ایران و کمک‌های آمریکا به حساب بنیاد پهلوی در بانکهای سویس ریخته شده و بیشتر این پول به افراد خانواده سلطنتی پرداخت گردیده است. در صورت حساب یونیون بانک در ستون بدهکار چک‌هایی که بنیاد پهلوی به نام اشخاص صادر کرده و پس از وصول از حساب بنیاد پهلوی کسر شده است دیده می‌شود.^۱ در تمامی این صورت حساب‌ها نام اعضای خانواده سلطنتی به

۱ - اسامی دریافت‌کنندگان پول از بنیاد پهلوی: (۱) لوئی هندرسن (سفیر کودتاچی) یک میلیون

ویژه اشرف به چشم می خورد. اما با تمامی این تلاش ها اشرف نتوانست به هنگام به تخت نشستن مجدد برادرش در ایران باشد و ناچار به دلیل بیماری سل راهی بیمارستان خصوصی مسلولین واقع در دهکده ارزا سویس شد.^۱

در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت آیزنهاور برای نجات از شرایط نامطلوب اقتصادی ۴۵ میلیون دلار به عنوان کمک اضطراری در دسترس دولت ایران قرار داد و پایه های رژیم وابسته شاه را محکم نمود.^۲



سرلشکر زاهدی

→ (دولار ۲) شمس پهلوی یک میلیون دلار. (۳) دریک میشل ۵۰۰ هزار دلار. (۴) هنری لوس (مدیر سابق مجله تایم) ۵۰۰ هزار دلار. (۵) جورج آلن (سفیر اسبق آمریکا در ایران) یک میلیون دلار. (۶) شهناز پهلوی یک میلیون دلار. (۷) ویلیام بورک ۲۰۰ هزار دلار. (۸) راندولف دیکتتر ۲۰۰ هزار دلار. (۹) حمیدرضا پهلوی ۵۰۰ هزار دلار. (۱۰) احمد شفیق یک میلیون دلار. (۱۱) سلان شایین (سفیر آمریکا بعد از هندرسن) یک میلیون دلار. (۱۲) ر.ا. پیگات (دریادار انگلیسی) یک میلیون دلار. (۱۳) امیر خاتمی (شوهر فاطمه) یک میلیون دلار. (۱۴) ت.و. پی. پر (معدن نیروی هوایی انگلستان) یک میلیون دلار. (۱۵) فرح پهلوی (همسر شاه) ۱۵ میلیون دلار. (۱۶) فاطمه پهلوی دو میلیون دلار. (۱۷) عبدالرضا پهلوی ۲ میلیون دلار. (۱۸) غلامرضا پهلوی ۲ میلیون دلار. (۱۹) ویلیام وارن (رئیس سابق اصل ۴ در ایران) یک میلیون دلار. (۲۰) دکتر علی امینی (وزیرداری زاهدی و امضاءکننده قرارداد کسرسوم) ۲ میلیون دلار. (۲۱) دیوید راکفلر (برادر فرماندار سابق نیویورک و رئیس بانک چیس مانهاتان) ۲ میلیون دلار. (۲۲) حمیدرضا پهلوی یک میلیون دلار. (۲۳) محمود رضا پهلوی یک میلیون دلار. (۲۴) جمشید خیبر ۵۰۰ هزار دلار. (۲۵) ا.و. ستر یک میلیون دلار. (۲۶) اردشیر زاهدی ۳ میلیون دلار. (۲۷) رولاند لیس یک میلیون دلار. (۲۸) اشرف پهلوی ۳ میلیون دلار. (۲۹) تئودور مک اوی یک میلیون دلار. (۳۰) اسدالله علم یک میلیون دلار. (۳۱) حسین علاء یک میلیون دلار. (۳۲) آلن والس (رئیس سازمان سیا) یک میلیون دلار.

(نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت. غلامرضا نجاتی)

۲- همان منبع ص ۲۶۵.

۱- من و برادرم ص ۲۶۲.

اشرف پس از کودتای ۱۳۳۲

پس از کودتای ۱۳۳۲ اشرف پهلوی یکی از مهم‌ترین وزنه‌های اقتدار آمریکا در ایران شد. او که از عنفوان جوانی شیفته تمدن غرب بود، از همان سال‌های آغازین ورود متفکین به ایران جذب آمریکا شد و سبک زندگی آنان را بسیار لذت‌بخش یافت، و از آن به بعد تمایل خود را به این نیروی جدید ابراز نمود. در جریان کودتای ۱۳۳۲ خود یکی از عاملان و جاسوسان امریکایی در ایران گشت و از آن به بعد نیز رابطه خود را با سیا CIA و رجال سیاستمداران امریکایی حفظ نمود. اشرف در پی تماس‌های متعدد خود با رئیس جمهوران آمریکا به ویژه ترومن این گرایش خود را دائماً ابراز کرد. سفرهای متعدد اشرف به آمریکا در دهه چهل، روابط مستحکم ایران و آمریکا را بنا نهاد. به ویژه آنکه محمدرضا شاه برادرش در طی سفرهایی سه‌گانه در سال‌های ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ و ۱۳۴۱ روابط مستحکمی با آمریکا برقرار ساخت و با یاری خواهرش متحدین نیرومندی در آمریکا یافت.^۱

اشرف درباره سیاستهای بین‌المللی با پرزیدنت آیزنهاور در ۱۹۵۶ (۱۳۳۵ ش) در کاخ سفید به گفتگو پرداخت و در باب مسائل بین‌المللی گفتگو نمود. روابط او با رئیس جمهوران آمریکا به گونه‌ای بود که پس از سقوط برادرش به کارتر نامه مستقیم نوشت و یک پاسخ دست‌نویس دریافت داشت. رابطه اشرف با امریکائیان سرشناس به ویژه نلسون، راکفلر و کسینجر بسیار نزدیک بود و آنان را از دوستان نزدیک خود می‌دانست.^۲ چاپ کتاب کودتا در کودتا که از جمله اسناد CIA مربوط به کودتای ۱۳۳۲ بود وابستگی اشرف را به سازمان CIA و نیروهای امریکایی مشخص ساخت و سخنان فردوست را در مورد وابستگی او به انگلیس مردود کرد.^۳

۱ - شیر و عقاب: جیمز بیل، ترجمه فروزنده برلیان جهانشاهی ص ۵۶.

۲ - همان منبع ص ۴۶۷ - ۴۶۸.

۳ - بنا به ادعای فردوست در خاطراتش فعالیت‌های اشرف در دوران مصدق توسط انگلیسی‌ها

به تدریج با استحکام رژیم پهلوی در طی دهه ۴۰ و ۵۰ محمدرضا شاه قدرت گرفت و اعتماد به نفس بیشتری یافت. به نظر می‌رسد که با تحکیم پایه‌های رژیم سلطنت و قدرت گرفتن فرح به عنوان ملکه و نایب‌السلطنه، شاه دیگر مایل نبود نقش سیاسی مهمی به اشرف در داخل ایران واگذار کند. لذا انرژی او را به رشته‌های دیگری از قبیل مبارزات بین‌المللی حقوق زنان و نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد معطوف داشت. اشرف در اواخر دهه ۴۰ نماینده ایران در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد بود. با احساسی از وقت ناشناسی و بی‌دقتی که شاید تنها مختص سازمان ملل متحد باشد، در ۱۹۷۰ درست پیش از آنکه ساواک در پایمال کردن چنین حقوقی ضرب‌المثل شود، اشرف رئیس کمیسیون حقوق بشر شد.

یکی از گزارشهای سفارت امریکا در تهران ۱۹۵۱ در باب اشرف متذکر شد:

«انگیزه‌های او ناپاک و اعمال او بیشتر اوقات ناشیانه است، اما غریزه‌ای در تصمیم‌گیری دارد که در میان اطرافیان شاه بسیار ضروری است. شخصیت قوی و اصرار شدید او برای اقدام به اعمال جسورانه می‌تواند برادرش را از بی‌ارادگی خارج سازد. سفارت معتقد بود، در حالی که شاه رویای پیشرفت ملی را از پدرش به ارث برده، اشرف اراده بی‌رحمانه رضاشاه را به خودش منتقل ساخته است.»^۱

رقابت پنهان اشرف و فرح بر سر قدرت و نفوذ بر برادر عامل موثر دیگری بود که اشرف را به فعالیت‌های خارجی دلگرم‌تر می‌ساخت.^۲

بنابراین عمده‌ترین فعالیت‌های اشرف بعد از تحکیم رژیم به خارج کشور کشیده می‌شد و یا صرف عیاشی یا قاچاق هروئین می‌گشت. اما او همچنان نفوذ و قدرت خود را در داخل حفظ کرده بود و نام او همچنان در دل‌ها رعب و اضطراب می‌انداخت. عمده‌ترین فعالیت‌های داخلی اشرف پس از کودتا ایجاد یک شاخه سیاسی جدید در کشور بود تا تمام رجال سیاسی که به نوعی از رژیم آزرده خاطر می‌شدند و یا از کار برکنار می‌گشتند، به دور خود جمع کند و آنها را راضی نماید. و بدین ترتیب از بروز

→ هدایت می‌شد و اصولاً اشرف از اول با انگلیسی‌ها بود و به هیچ‌وجه با آمریکایی‌ها تماس نداشت. (فردوست ج ۱ ص ۲۲۹).

۱- شوکراس: آخرین سفر شاه ص ۲۲۹ - ۲۲۸.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا - از ظهور تا سقوط ج ۱ ص ۱۹۵.

هرگونه خطری جلوگیری کند. به عبارت دیگر هر فردی که به نوعی از دربار رانده می‌شد توسط اشرف جذب می‌گشت. او حتی به جذب نیروهای کمونیست پرداخت. از دهه ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) به بعد اشرف فعالیت‌هایی گسترده‌ای برای جذب عناصر چپ‌گرا آغاز کرد و آنان را به سوی گروه خود فراخواند. او با گسترش این نظریه در بین عناصر چپ‌گرا که شرکت در رژیم و سپس ضربه زدن به آن امری قابل قبول‌تر و کاراتر است، عده بی‌شماری از چپیان را مورد عنایت خود قرار داد و به تدریج آن‌ها را وارد ساواک نمود. این کمونیستها به مرور ایام در خدمت شاه قرار گرفتند و پس از مدتی با وعده و وعیدهایی فریفته شده و به سلک خدمتگزاران شاه درآمدند. از جمله این افراد محمد جعفریان، منوچهر آزمون، عباس شهریاری، کورس لاشائی، پرویز نیکخواه بودند که گمان می‌کردند از طریق نفوذ به تشکیلات رژیم بهتر می‌توان به توده‌ها خدمت کرد.^۱ شایان ذکر است که محمدرضا هرگز اشرف را در مورد فعالیت‌هایش مورد مواخذه قرار نمی‌داد و همواره از اقدامات او حمایت می‌نمود و اشرف هر مقدار پولی که نیاز داشت به دستور برادر دریافت می‌نمود.^۲

سفرهای گوناگون اشرف که پس از نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و ریاست کمیسیون حقوق بشر افزایش یافت، مبالغ سرسام‌آوری را شامل می‌شد. بنا به سخنان خود اشرف در خاطراتش او به کشور چین، هند، پاکستان، کره شمالی، اندونزی و چندین کشور آفریقایی (علاوه بر ممالک اروپایی و امریکایی) سفر کرد و به برقراری روابط خارجی ایران با دول ذکر شده پرداخت. در این زمان بنا به گفته حسین فردوست کاخ اشرف محل سیاست واقعی بود و او هم در داخل کشور و هم در سیاست خارجی نقشی حساس را ایفاء می‌نمود.

البته می‌بایست خاطر نشان ساخت که همزمان با کودتای ۱۳۳۲، تحول عمیقی در ساختار اقتصادی کشور ایجاد شد و فروش نفت افزایش یافت. وام‌های امریکایی به ایران سرازیر شد و امور اقتصادی از اهمیت بیشتری برخوردار گشت. در این راستا

۱- فریدون هویدا: سقوط شاه ص ۱۳۸.

۲- اشرف به کرات از برادرش مبالغ هنگفتی برای هزینه سفرها و مخارج شخصی خویش دریافت می‌نمود. خاطرات اسدالله علم مملو از این درخواست‌ها و دریافت‌هاست و اسناد متعدد موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر صدق سخنان علم یار دیرین شاه می‌باشد.

خانواده سلطنتی به ویژه اشرف و شمس به فعالیت در امور اقتصادی پرداختند و در اندک زمانی از سرمایه‌داران مهم گشتند. در بسیاری از موارد اگر سرمایه‌داری می‌خواست فعالیت کند، و یا اگر شرکتی خارجی می‌خواست با ایران وارد معامله شود، می‌بایست پورساندی به آنها بدهد. همه این مسائل باعث شد تا خانواده سلطنتی و در رأس آن اشرف و شمس از کارتل‌های بزرگ ایران گشته و نبض اقتصادی کشور را در دست بگیرند.

تنوع‌طلبی و زیاده‌خواهی اشرف

اشرف در دوران زندگی با برقراری روابط آزاد با رجال و سیاستمداران سعی می‌نمود که حلقه دوستانش را گسترش داده و متحدینی قوی بیابد. او هر از چند گاه به دنبال یکی بود، گاه به دنبال منوچهر اقبال، گاه ابوالحسن ابتهاج، مدتی تیمور بختیار و یا حسنعلی منصور. به هر صورت اشرف از این روابط گسترده نهایت استفاده را می‌برد و گاه برای جلب نظر و دوستی این افراد از خاصیت زنانه خویش استفاده می‌کرد. او دوستان بسیار داشت و به جرأت می‌توان گفت علت شکستهای پی در پی او در ازدواج همین مسئله بود.

اشرف پس از ازدواج با علی قوام که به زور و حکم پدر صورت گرفت و به محض خروج رضا شاه از ایران به جدایی منجر شد، دوبار دیگر ازدواج کرد. اما هر دوی این ازدواج‌ها با در نظر گرفتن اهداف اقتصادی و منفعت مالی صورت گرفت. احمد شفیق فرد دومی که به همسری اشرف نائل گشت، افسر ساده نیروی هوایی مصری بود که در طی مسافرت اشرف به ژوهانسبورگ در سال ۱۹۴۳م در کلوب فراوسیار در قاهره با اشرف آشنا شد. احمد شفیق که از طریق پدرش شفیق پاشا وزیر دربار ملک فاروق با خاندان سلطنتی مصر آشنایی داشت، مدت‌ها مقام اول اسب سواری را در مصر دارا بود. اما این وصلت با مخالفت خاندان سلطنتی مصر و ملک فاروق مواجه شد و تنها پس از جدایی فوزیه از محمدرضا به صورت پنهانی در قاهره به انجام رسید. احمد شفیق مدت کوتاهی بعد از ازدواج با اشرف و ورود به خاک ایران، شرکت هواپیمایی خصوصی کوچکی به نام پاریس تأسیس کرد و با چند هواپیمای اجاره‌ای پرواز مرتبی بین تهران و پاریس برقرار نمود. این شرکت بعدها توسط دولت خریداری شد و هسته اصلی

هوایمای ملی ایران گشت. به غیر از آن احمد شفیق در اکثر شرکتها و فعالیتهای بنیاد پهلوی نقش داشت و سودهای فراوانی از سالهای زندگی در کنار اشرف به دست آورد. وی مدیر کل شرکت بیمه ملی کشور شد و بانک اعتبار ایران با سرمایه مشترک دربار و قرانسویان را ایجاد نمود.^۱

سالهای آخر ازدواج آنان به سردی گرائید و حتی احمد شفیق حاضر نشد با اشرف و فرزنداناش به فرانسه برود.^۲ اشرف خود در این مورد می‌گوید:

«... شفیق داوطلب مشارکت در این تبعید نشده بود و من هم از او تقاضا نکرده بودم که با من به پاریس بیاید. پس از شش سال ازدواج، رابطه مؤدبانه ولی نسبتاً سرد بود. زندگی مان را دوستانه آغاز کرده بودیم. هر یک از ما کاری داشتیم که برایمان مهم و بسان یک مبارزه پیگیر بود. لیکن اوقات آسایشی که با هم داشتیم به خوبی می‌گذرانیدیم. ما علاوه بر پسر شهرام که از ازدواج اول داشتم، یک پسر و دختر به نام‌های شهریار و آزاده داشتم. در چنین شرایطی خانواده ما می‌بایست خانواده خوشبختی باشد و اگر نبود احساس می‌کنم که گناه از آن من بوده است. من معتقدم که نقش اساسی در ایجاد وحدت در هر خانواده به عهده زن است... من نمی‌توانستم زنی باشم که معمولاً او را همسر کامل می‌خوانند. شوهر من احساس می‌کرد که به او توجه نمی‌شود و آن طوری که شایسته اوست قدرش را نمی‌شناسم. از طرف دیگر با قیافه خوب و صورت دلپذیری که داشت برایش یافتن آسایش نزد زنان دیگر مشکل نبود... این تردید زمانی برطرف شد که شوهر یکی از رفیقه‌های شفیق نزد من آمد و گفت که همسران ما مدتی است با یکدیگر ارتباط دارند. شفیق و من هرگز عاشق دلخسته یکدیگر نبودیم ولی از اینکه دیدم بیگانه‌ای خبر بی‌وفایی او را به من می‌دهد آزرده خاطر شدم و از این کار احساس سرشکستگی کردم. وقتی با شفیق این اتهام را در میان گذاردم او آرام و عادی این مسئله را پذیرفت و من با دو فرزندی که از این ازدواج داشتم و فرزندی که از ازدواج شکست خورده‌ی اولم داشتم هرگز به فکر طلاق نبودم. بنابراین ازدواج ما به شکل قراردادی درآمد.»^۳

احمد شفیق در طول مدت اداره شرکت هوایمائی اش یکی از عوامل مهم حمل

۱- من و برادرم ص ۱۲۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و از سیدضیاء تابختیار: مسعود بهنود ص ۴۴۰.

۲- هنگام تبعید اشرف در زمان مصدق. ۳- من و برادرم ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

قاچاق مواد مخدر به سویس و بالعکس بود و در طول حکومت دکتر مصدق اخبار و نامه‌های مهم را بی‌اطلاع دولتیان به اشرف می‌رساند. به همین دلیل دکتر مصدق خواهان برکناری او بود.^۱

احمد شفیق در سال ۱۳۵۵ به بیماری سرطان درگذشت و فرزندان او شه‌ریار و آزاده نام خانوادگی او را برگزیدند.

ازدواج بعدی اشرف با مهدی بوشهری از تاجران و بازرگانان بزرگ عصر پهلوی و از خاندان تجار معروف بوشهری بود. آشنایی آن دو در پاریس به هنگام تبعید اشرف صورت گرفت. درست در زمانی که اشرف از کمبودهای مالی رنج می‌برد، وجود مهدی بوشهری او را از شرایط بد اقتصادی نجات داد و تنهایی کشنده تبعید را از بین برد. اشرف در خاطراتش از مهدی بوشهری به عنوان دوستی یاد می‌کند که در شرایط بد تبعید در پاریس به یاریش شتافت.^۲

مهدی بوشهری فرزند جواد بوشهری نماینده مجلس و استاندار فارس از خانواده صاحب نفوذ ایرانی بود که با درایت و بینش خود به طمع روزهای آینده پس از پیروزی کودتا، در بازگشت اشرف از پاریس از او تقاضای ازدواج کرد و اشرف پس از جدایی از شفیق به عقد او درآمد. اما این ازدواج نیز مانند ازدواج‌های دیگر اشرف به شکست انجامید. مهدی بوشهری بعد از یک سال فقط به صورت ظاهری همسر اشرف بود. او به فعالیت‌های تجاری بین ایران و فرانسه پرداخت. پس از ازدواج علاوه بر ایجاد قراردادهای مهم فرهنگی و تجاری بین ایران و فرانسه در پاریس مستقر شد و در شرکت ایران ایر شغل مهمی گرفت. او چلوکبابی و عکاسی معروفی در پاریس به راه انداخت. بوشهری به بهانه‌های مختلف و ایجاد پروژه‌ها و قراردادهای مبتذل پول‌های کلانی از خانواده سلطنتی می‌گرفت. او فقط در ماه ۲ تا ۳ روز در تهران بسر می‌برد و مستقیماً به طبقه بالای کاخ اشرف می‌رفت تا تنها در صورت تمایل اشرف با او دیداری داشته باشد. اشرف به بوشهری کمک کرد تا رابط هواپیمایی شوروی آئروفلوت در ایران بشود. بوشهری نیز ترتیب تمام مسافرت‌های مربوط به کنفرانس‌های اشرف را می‌داد^۳ و کلیه

۱- حسین مکی: سالهای نهضت ملی ج ۵ ص ۲۲۸.

۲- من و برادرم ص ۲۳۶ - ۲۳۰. ۳- من و برادرم ص ۲۳۶ - ۲۳۰.

امور فرهنگی ایران خارج از کشور و فعالیتهای بین‌المللی فرهنگی را در اختیار داشت.^۱ فردوست درباره ازدواج‌های اشرف می‌گوید:

«بدبختی شوهران اشرف این بود که پس از ازدواج اشرف از قیافه‌شان بیزار می‌شد و تحمل دیدنشان را نداشت. او مدتی زن احمد شفیق بود و سپس از او جدا شد و در همان زمان در مسافرتی که به پاریس کرد عاشق فردی به نام مهدی بوشهری شد. مهدی از خانواده‌های بزرگ و ثروتمند بوشهری است. اشرف عاشق این پسر شد و با اصرار به محمدرضا گفت که باید با او ازدواج کند. محمدرضا موافقت کرد، ولی اشرف پس از یک سال از او متنفر شد و به او گفت که دیگر تحمل ریختن را ندارم و اینجاها نباش! بوشهری زرننگ بود و هرچند اسماً شوهر اشرف بود ولی کاری به کار او نداشت. اشرف هم این وضع را پسندید و بوشهری تا این اواخر شوهر اشرف بود.^۲

مهدی بوشهری در اواخر عمر رژیم سازمان بین‌المللی گسترش سینمایی را تأسیس کرد و چند فیلم سینمایی مشترک بین ایران و شرکتهای معتبر سینمایی چون هالیوود با شرکت هنرپیشگان معروف تهیه کرد. از جمله این فیلم‌ها، فیلم کاروانها با شرکت آنتونی کوئین بود. یکی از شرکتهای دیگر مهدی بوشهری شرکت تکنیساز بود که با یاری جعفر شریف‌امامی فراماسونر معروف عصر پهلوی ایجاد کرد و با شرکت در مناقصات شهرسازی شیکاگو حدود ۳۵ میلیون دلار سود برد. او در این زمینه وام‌های کلانی از بانکهای ایران منجمله بانک توسعه صنعتی اخذ کرد.^۳

در خیل معشوقان اشرف که شاید به جرات بتوان گفت که از موهای سرش بیشتر بود عده‌ای دیده می‌شدند که پس از مدتی به بزرگترین و مهمترین پست‌های مملکتی و کشوری نایل گشته، نقش حساسی در حوادث کشور ایفاء می‌کردند. البته کسب این پست‌ها نه به دلیل استحقاق بلکه به خاطر نفوذ اشرف بود. از جمله این افراد گل‌سرخی رئیس دفتر اشرف بود که بنا به تقاضای اشرف مقام معاون وزارت دربار بدو داده شد.^۴ پرویز راجی سیاستمدار جوان ۳۲ ساله‌ای که در طی سه سال مهمترین مشاغل حساس ایران را به دست آورد از افراد دیگری بود که به سبب دوستی با اشرف بدین

۱ - ظهور تا سقوط - اسناد لانه جاسوسی امریکا ص ۱۸۲.

۲ - حسین فردوست: پیشین ج ۱ ص ۲۳۱. ۳ - همان منبع ج ۲ ص ۴۱۹.

۴ - گفتگوهای من با شاه: علم ج ۲ ص ۷۷۵.

مراتب دست یافت. او در جای جای خاطراتش از این محبت و توجه اشرف یاد می‌کند و حالت سرسپردگی خود را بدو بیان می‌نماید.

فردوست در رابطه با پرویز راجی می‌گوید:

ماجرای دیگر مربوط به پرویز راجی است. پرویز پسر دکتر راجی جوان بسیار خوش تیپ بود که مورد علاقه خاص هویدا قرار گرفت و هویدا او را رئیس دفتر خود کرده بود. این علاقه از چه بابت بود اطلاعی ندارم. به هر صورت اشرف شدیداً عاشق پرویز شد و واقعاً او را کلافه کرد. به همین دلیل راجی در سن کم مشاغل حساس داشت. در این اواخر سفیر ایران در انگلستان شد و تا زمان بختیار در همین پُست بود.^۱

اشرف در زمانی که فردوست قائم مقام ساواک بود از آنها خواست تا راجی را شدیداً تحت نظر بگیرند و از زن‌هایی که با آنها ارتباط دارد بدو خبر دهند. این اسناد شامل مکالمات تلفنی اشرف و راجی بود و عجیب‌تر اینکه اشرف به روابط خود با پرویز راجی ادامه می‌داد با وجود اینکه می‌دانست عده‌ای به این مکالمات گوش می‌دهند.

«اداره کل پنجم گزارش می‌داد که اشرف در ساعت فلان زنگ زد گفت: عزیزم، قربانت بروم. دیشب از عشق تو خوابم نبرد و صحبت‌های عجیب و غریبی که قابل ذکر نیست، یا ساعت ۴ صبح به راجی زنگ می‌زد که من دارم آنجا می‌آیم! راجی خواب آلوده جواب می‌داد: «ای بابا، خسته‌ام، می‌خواهم بخوابم. و اشرف می‌گفت خواب بی‌خواب، آمدم، مبادا از خانه بیرون بروی! و سوار اتومبیلش می‌شد به سرعت خود را به خانه راجی می‌رساند. عکاس ساواک هم از همه صحنه‌ها عکس می‌گرفت و گزارشگر ساواک هم می‌نوشت ساعت ۴ صبح والا حضرت اشرف وارد شدند و ساعت فلان هم خارج شدند...»^۲

البته این دوستان اشرف در مقابل خدمتگزاری خود، هدایای بسیاری دریافت می‌نمودند. سفارت راجی در لندن نیز یکی از این هدایایی بود که اشرف بدو می‌داد. خود راجی در این مورد می‌گوید:

«...سیروس غنی هنگامی که عازم رفتن بود رو به من کرد و گفت: مدت‌هاست

می خواسته به من بگوید که روابط همه جانبه‌ام با والاحضرت اشرف خیلی آشکار شده است و من نیز در جوابش گفتم اگر بخواهم در انظار عامه خود را غیروابسته به والاحضرت نشان دهم، مطمئناً این مسئله به شهرت و معروفیتم نخواهد افزود...»^۱

شایان ذکر است که این افراد تا هنگامی که تحت تسلط کامل اشرف قرار داشتند و مانند سگان دست‌آموز او عمل می‌کردند، مزد اعمال خود را دریافت می‌کردند اما وقتی که تصمیم به خودمختاری می‌گرفتند و از خواسته‌های اشرف تمکین نمی‌نمودند توسط ایادی اشرف نابود می‌شدند. از جمله این افراد پالانچیان بود. لئون پالانچیان یک مقاطعه‌کار پولدار ارمنی و رفیق اشرف بود که با پشتیبانی او توانسته بود یک خط هواپیمایی مستقل خصوصی دایر کند و به فعالیت‌های تجاری خود سر و سامانی بدهد. مجید بختیار نیز یکی از سهامدارن عمده این خط هوایی و تجارت با کشورهای خارجی بود. پالانچیان که فردی بسیار خوش‌سیما و خوش‌هیكل بود، اندکی پس از شکوفایی کار تصمیم به استقلال گرفت. فردوست در رابطه با او می‌گوید:

«... به زودی اشرف به رئیس ساواک نصیری دستور می‌دهد که پالانچیان را دستگیر کند. پس از تحقیق معلوم شد که علت این درخواست جواب رد پالانچیان به عشق اشرف بوده است. لذا ساواک او را گرفته ولی پس از یک ماه آزادش کرد. اما او رویه خود را در جدایی از اشرف و بی‌توجهی به او ادامه می‌دهد. اشرف روزی از مجید بختیاری می‌خواهد در میهمانی که در نوشهر برگزار می‌شود شرکت کند مشروط بر اینکه پالانچیان از شرکت او بویی نبرد و پس از اینکه پالانچیان مشروب زیادی می‌خورد با او روبرو می‌شود. اما پالانچیان باز بدو جواب رد می‌دهد و اشرف دستور می‌دهد تا هواپیمای دو موتوره او را دستکاری کنند و پالانچیان و مجید بختیار به محض سوار شدن بر آن، سقوط کرده و درمی‌گذرند.»^۲

البته اشاره علم در خاطراتش مبنی بر اینکه کشته شدن آن دو به نفع شاه تمام شد، چرا که آن دو در ظاهر دم از دوستی از شاه می‌زدند ولی در باطن افراد خطرناکی بودند که به سزای اعمالشان رسیدند خود مبین ارتباط اقدامات اشرف با خواسته‌های شاه است. به هر صورت خواست اشرف در کسب مقام و انتصاب افراد به شغل‌های مختلف در

۱ - خدمتگزار تخت طاووس: پرویز راجی ص ۱۳۸.

۲ - فردوست، حسین: پیشین ج ۱ ص ۲۳۵.

عصر پهلوی بسیار مهم بود و می توانست عامل اصلی سیاستگذاری های داخلی و خارجی کشور شود. امری که در سال های آخر رژیم به خارج از کشور و روابط با دول خارجی کشیده شده بود.

اسراف و فساد مالی

یکی از حوزه های مورد توجه اشرف، شرکت در فعالیت های اقتصادی بود. او از این طریق با اخذ پورسانت ها و کمیسیون های کلان که از شرکتهای بزرگ و سرمایه گذاران خارجی در ایران به دست می آورد، سود کلانی را به جیب می زد. هرگشتی که در داخل می خواست به فعالیت های تجاری با خارج پردازد می بایست از کلانها یکی از افراد خاندان سلطنتی، علی الخصوص اشرف اقدام می نمود تا مشکلی در جهت سرمایه گذاری و تجارتش پیش نیاید. علی الخصوص پس از بهبود وضعیت اقتصادی ایران به دنبال



اسدالله علم

سرازیر شدن وام‌های امریکایی و پول فروش نفت و افزایش قیمت آن، امکان فعالیت‌های اقتصادی افزایش یافت و بسیاری از خارجی‌ان و شرکت‌های بین‌المللی خارجی به ایجاد نمایندگی و فعالیت اقتصادی در درون ایران ابراز تمایل نشان دادند. در نتیجه اشرف با بازی نمودن نقش دلالان در این میانه و یا نقش واسطه در معاملات بزرگ به زودی به قطب مهم اقتصادی کشور مبدل شد و از شرکت‌های مقاطعه کار، بانک‌ها و موسسات بزرگ داخل و خارجی، مبالغ فراوانی کسب نمود. بی‌آنکه حتی یک بار به صلاح کشور و وضعیت اقتصادی آن بیندیشد. بدیهی است که عدم تمایل این شرکت‌ها به استفاده از واسطه (اشرف) می‌توانست برای همیشه کار آنها را متفی نماید. بنابراین ظرف مدت کوتاهی پس از کودتای ۱۳۳۲ اشرف توانست بزرگترین باند اقتصادی کشور را پدید آورد. او از طریق راه‌اندازی شرکت‌های کامیون‌رانی در ایران و قبضه امور حمل و نقل و جابجای کالاها سودهای کلان به جیب زد و در امور تجارتنی قدرتی کسب نمود. در این راستا اشرف از امکانات خویش استفاده می‌نمود.

اشرف در سازمان زنان، سازمان ملل متحد و بسیاری از کمیسیون‌های داخلی و خارجی نقش حساسی ایفاء می‌نمود و از طریق آنان مبالغ کلانی به جیب می‌زد. چراکه اشرف برای هر اقدامی از دولت پول‌های کلانی دریافت می‌کرد. امری که از دیده شاه پنهان نبود. علم وزیر تشریفات دربار ایران در این مورد می‌گوید:

«والاحضرت اشرف تقاضای شرفیابی کرده است. از جمله چیزهایی که قصد دارد از شاه

بخواهد این است که چهل میلیون دلار برای برنامه حمایت از خانواده به سازمان ملل متحد

تخصص دهد. او عقیده دارد که ژست‌هایی مانند این وجهه ما را در خارج بالا می‌برد. در حال

حاضر ما را به دیده یک رژیم ستیزه‌جو و خودکامه می‌نگرند. شاه در حالی که می‌خندید گفت:

آیا مطمئنید این تنها چیزی است که می‌خواهد؟ فراموش نکنید که قبلاً ما را وادار کرد ۲ میلیون

دلار هم به کمیسیون حقوق زن سازمان ملل بپردازیم. من خاطر نشان کردم که والاحضرت

مایل است زمینه را برای مقامی که امیدوار است دبیرکلی سازمان ملل باشد آماده سازد.»^۱

اشرف با وجود منابع مالی فراوان و درآمدهای کلان بسیار خسیس و مال دوست

بود. او حتی مخارج زندگی و مهمانی‌هایش را (علاوه بر سفرهای خارجی) از دولت

ایران می‌گرفت. در موسسه مطالعات تاریخ معاصر اسناد بسیاری از سفرهای بسیار پرخرج او وجود دارد. مهمترین این اسناد در نشریه تاریخ معاصر ایران کتاب اول و کتاب اسناد خاندان پهلوی ج ۲ به چاپ رسیده است. طبق این اسناد هزینه سفر اشرف در سال ۱۳۵۳ بدینگونه قید شده است:

مسافرت به سازمان ملل متحد و چهار کشور اروپایی ۴۰۰/۰۰۰۰ دلار، هزینه سفر به پاکستان ۱/۲۰۰/۰۰۰ ریال، هزینه سفر به مکزیک ۵۰۰/۰۰۰ دلار. این هزینه‌ها همراه با صورت حساب هزینه‌های مربوط به ایاب و ذهاب و خریداری جواهرات و لباس‌های مورد نظر ارسال شده است.

در سال ۱۳۵۴ هزینه سفر اشرف تنها به مکزیک و کره به مبلغ ۱۱/۸۹۴/۸۲۵ ریال ذکر شده که همراه با مبالغ کالاها و جواهرات و لباس‌های هئیت اعزامی ارسال شده است.

در سال ۱۳۵۵ هزینه سفر اشرف به نقاط مختلف شامل:

هزینه سفر به انگلستان همراه با صورت حساب مخارج مختلف از جمله هدایای خریداری شده شامل ۸/۰۰۵/۷۳۶ ریال، هزینه سفر ده روزه به چین همراه با هدایای خریداری شده ۵/۶۱۱/۹۷۰ ریال، هزینه سفر به امریکا و پاریس همراه با هدایایی خریدار شده ۵۰۰/۰۰۰ دلار، هزینه سفر به عربستان سعودی، عراق، مصر و تایلند همراه با هدایای خریداری شده ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال.

در سال ۱۳۵۶ هزینه رسمی سفر اشرف به سوئیس و تایلند و بانکوک و کمیسیون‌های اقتصادی و اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام ۳۰۰/۰۰۰ دلار قید شده است.

همچنین در سال ۱۳۵۷ مبلغ ۱/۲۰۰/۰۰۰ دلار هزینه سفر رسمی اشرف پهلوی به چهار کشور فرانسه، برزیل، شوروی و امریکا همراه با مخارج متفرقه و هدایای خریداری شده بالغ شده است.^۱

در تمامی سفرهای اشرف که به مخارج بعضی از آنها اشاره شد همراهانی شرکت داشتند که جزو باند او بودند و مخارج کلیه آنها در طول سفر علاوه بر مخارج ایاب و

۱ - شماره اسناد ۵۴۴ الف ۱۳۲، ۵۴۴ الف ۲۳۲، ۵۴۴ الف ۳۳۲ الی... ۵۴۴ الف ۱۲۳۲.

ذهاب، هدایا و خریدهای آنان از هزینه‌های جاری دولت پرداخت می‌شد. این دقیقاً در حالی بود که اشرف در همین زمان برای عوام فریبی اعلام کرده بود که قصد دارد کلیه ثروت خود را به سازمان خدمات اجتماعی ببخشد. امری که هیچوقت انجام نشد.

علم در خاطراتش می‌گوید:

«یکشنبه ۱۲ مهر ۱۳۵۴»

نامه‌ای از والا حضرت اشرف دریافت کرده بودم، تقدیم کردم. در آن نامه از من خواسته بود به نخست‌وزیری یادآوری کنم که باید معادل ۱/۵ میلیون دلار به حساب بانکی او در سوئیس واریز شود. شاه اجازه این پرداخت را داد ولی اظهار داشت با این همه به او بنویسید و بگوئید که قبلاً نامه هفت صفحه‌ایش را درباره همین موضوع دریافت کرده‌ام به او بگوئید خانم عزیز اگر تا این حد مشتاق اندوختن ثروت و استفاده از نفوذ من برای پیشبرد کارهای تجار تیتان هستید پس چرا این قدر درباره بخشیدن ثروت خود جنجال به راه انداختید؟ مگر عقل از سرتان پریده؟ از یک طرف از سادگی طرفداری می‌کنید ولی از طرف دیگر تجمل‌پرستی را به حد اعلامی رسانید. حتی آرزوی ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را در سر می‌پروانید که همه‌اش خواب و خیال است. چرا نمی‌توانید رفتاری شایسته یک خانم داشته باشید.^۱

در همین زمان طی گزارشات سفارت امریکا در تأیید سخنان یکی از روسای بانکهای ایران به صراحت اظهار شده کارهایی که اشرف می‌کند دیگران را ده سال پشت میله‌های زندان می‌اندازد. ولی شاه در مورد او فقط به بالا انداختن شانه اکتفا می‌کند.^۲

فردوست که از یاران نزدیک شاه و نزدیکان دربار بود در این باره می‌گوید:

«در زمینه مالی نیز کارهای عجیب اشرف دست کمی از مسائل جنسی او نداشت. او به هیچ چیز بیش از مرد و پول علاقه نداشت و در این راه تا بدانجا پیش رفته بود که علناً سر برادرش را نیز کلاه می‌گذاشت. اشرف رسماً پول می‌گرفت و شغل می‌داد. از وکالت تا وزارت و سفارت و هیچ ابایی نداشت. سپس دستور می‌داد در زمان اشتغال هر کاری می‌خواهی بکن و این قدر به من بده! یکی از منابع مهم درآمد اشرف بلیط‌های بخت‌آزمایی بود که ماهیانه ۵-۴ میلیون تومان حق حساب می‌گرفت. در این مسئله من مدرک داشتم و به محمدرضا گزارش دادم ولی طبع معمول اهمیتی نداد.»^۳

۱ - گفتگوهای من با شاه، پیشین ج ۲ ص ۸۲۲ - ۸۲۱.

۲ - شوکراس، آخرین سفر شاه ص ۳۴۰. ۳ - فردوست، حسین، ج ۱ ص ۲۳۶.

به هر صورت اشرف از هر طریقی برای خود سود می‌جست و سایه او در پشت اکثر مسائل کشوری دیده می‌شد. یکی از منابع مهم درآمد او قمار بود. او به تأسیس قمارخانه‌ها و کازینوها در ایران پرداخت که از جمله آنها کلوپ کی کلاپ بود. این کلوپ اکثر جوانان، رجال و استادان دانشگاه و روشنفکرانی غرب‌زده را به سوی خود جلب کرد و علاوه بر اشاعه فساد، ممرّ جدیدی برای کسب درآمد شد.

علاقه مفرط اشرف به قمار

اشرف علاقه مفرطی به قمار داشت. او در خاطراتش علت ایجاد بلیط بخت آزمایی را ایجاد شور و هیجان در بین مردم عادی و حمایت از قشر ضعیف بیان نمود. اما اساس این مسئله علاقه شدید اشرف به قمار و کسب ثروت بوده است. اشرف در قمار تبخّر زیادی داشت و در محافل درباری قماربازان حرفه‌ای را جمع می‌کرد. او محمدرضا را نیز به این مهمانی‌ها دعوت می‌نمود و از این طریق بر سر برادر خود کلاه می‌گذارد. فر دوست از یاران محمدرضا که خود شاهد ماجرا بود در این باره می‌گوید:

«از جمله افرادی که در محافل قمار اشرف وجود داشت ایرج اسکندری از اعضای حزب توده بود. او توانسته بود با دوز و کلک اراضی اطراف فرودگاه مهرآباد را که دولتی بود به نام خود ثبت کند و سپس مجدداً با قیمت کلان به خود دولت بفروشد و میلیاردی شود. به هر حال اشرف محمدرضا را به مجلس قمارش دعوت می‌کرد و سپس او را تشویق و تحریک می‌کرد که در پوکر از پس اسکندری بر نمی‌آید. محمدرضا هم از روی غرور لج می‌کرد که من او را داغان می‌کنم و فلان می‌کنم و به بازی می‌پرداخت. یکی دیگر از اعضای باند قمار اشرف فردی به نام حاجبی بود که از مامورین ایادی بود. ایادی چند مامور در اطراف محمدرضا داشت که یکی همین حاجبی بود. حاجبی از قمار بازهای حرفه‌ای بود. او دوست صمیمی محمدرضا شده و شب و روز در کنارش بود. به هر حال محمدرضا با اسکندری و حاجبی به قمار پرداخت. اشرف یا خودش بالای سر محمدرضا ایستاد و دستش را می‌خواند یا دختری را بالای سر محمدرضا می‌گذاشت. در این بازی‌ها اشرف محمدرضا را تحریک می‌کرد که توپ ۱ میلیون و ۲۰ میلیون و ۳۰ میلیونی می‌زد. در نتیجه طی یک شب اسکندری پنجاه میلیون از محمدرضا می‌برد. البته گاهی هم محمدرضا می‌برد. پس از پایان بازی اشرف دسته چک محمدرضا را می‌آورد و به دستش می‌داد او هم چک می‌کشید. قسمت اعظم این پول متعلق به اشرف بقیه به حاجبی و

اسکندری می‌رسید.^۱

اشرف و قاچاق مواد مخدر

مجالس درباری با زرق و برق ویژه خود هنگامی که می‌خواست جوانان زیبا را به دام کشد، همواره می‌بایست حربه‌ای جذاب داشته باشد و آن حربه چیزی جز تجملات پُر زرق و برق، مشروبات سکرآور و مواد مخدر نبود. در این بین اشرف از جمله مروجین این مواد به حساب می‌آمد. او نه تنها این مواد را در محافل و مجالس درباری خود به کار می‌برد، بلکه به تدریج خود از عاملان پخش آن در داخل و خارج کشور شد. مطالب ذکر شده در مطبوعات غربی که به دنبال واقعه کشف مواد مخدر در چمدان اشرف پهلوی در فرودگاه ژنو در سال ۱۹۶۱ روی داد خود مبین این ادعا است. در این سال اشرف با چمدانی مملو از کیسه‌های هروئین در فرودگاه ژنو دستگیر شد و این مسئله باعث انتشار اخبار زیادی در مطبوعات خارجی گشت. گرچه این مسئله با دخالت بانکهای سوئیس که سرمایه‌های کلان خاندان پهلوی، عمده‌ترین حساب‌های آنها به حساب می‌آمد، خاتمه یافت اما نقش اشرف را در قاچاق مواد مخدر نمایان ساخت. از سوی دیگر قضیه هوشنگ دولو که در اوایل سال ۱۹۷۲ در فرودگاه زوریخ روی داد، تأییدی دیگر بر قاچاق مواد مخدر توسط خاندان پهلوی شد. دولو با کیفی مملو از تریاک در فرودگاه زوریخ دستگیر گشت و تنها با تلاش‌های دولت ایران و فعالیت‌های شاه و فرح آزاد گشت.^۲

به هر صورت در پی انتشار این مقالات در کشورهای خارجی اشرف پهلوی به شکایت از نشریات پرداخت. در این بین نشریه لوموند که در مقاله‌ای نوشته بود: «خواهر همزاد شاه در فرودگاه ژنو چمدانی به همراه داشت که از آن چند کیلو گرم هروئین کشف کردند.» اشرف مالکیت چمدان را تکذیب کرد و محمدرضا شاه به کمک خواهرش شتافت و قضیه بی‌سر و صدا ختم شد. اشرف و کیلی گرفت و در ژنو رسماً از دولت سوئیس تقاضا کرد که جریان واقعه را توضیح بدهد. شورای فدرال سوئیس در

۱ - فردوست، حسین: پیشین ص ۲۳۷ - ۲۳۶.

۲ - در این سفر شاه و فرح همراه با دولو حضور داشتند و بنا به گفته علم، انتشار مقالات گوناگون در نشریات خارجی وجهه کشور ایران و خاندان سلطنتی را تا حد یک قاچاقچی پائین آورد.

بیانیه‌ای اعلام داشت چنین واقعه‌ای به هیچوجه نه در اسناد پلیس و نه در اسناد گمرک به ثبت نرسیده است. دولت به محاکمه روزنامه لوموند پرداخت و عاقبت آن را به پرداخت مبلغی محکوم ساخت.^۱ اما چند سال بعد هنگامی که اشرف از یکی از رستوران‌های معروف در جنوب فرانسه به طرف منزل خود در حرکت بود مورد حمله مردان مسلح قرار گرفت. ماشین او با گلوله سوراخ سوراخ شد و یکی از ندیمه‌هایش کشته شد. بدین ترتیب شایعات موجود در خصوص خاندان پهلوی اثبات شد. اشرف اعلام کرد که این مسئله از سوی افراد غیر حرفه‌ای بود چرا که افراد حرفه‌ای می‌دانند که می‌بایست اول از همه راننده مورد هدف قرار بگیرد.

در این زمان تعدادی از نمایندگان مخالف در مجلس شورای ملی اعلام کردند که این قضیه از سوی مافیا صورت گرفته و تنها هدف آن ترساندن اشرف بوده است تا میلیون‌ها دلار بدهی خود را به این سازمان که از طریق فروش همین مواد به دست آورده بود بپردازد. اشرف خود نیز در خاطراتش به این شایعه اشاره نموده اما در تکذیب آن چیزی نگفته است!

پس از انقلاب اسلامی با انتشار اطلاعات و خاطرات افرادی که از عاملان و کارگزاران رژیم سلطنتی بودند شرکت اشرف در قاچاق مواد مخدر از هاله ابهام درآمد و مشخص شد. فردوست در این زمینه در خاطراتش می‌گوید:

«در زمینه مالی اشرف کارهای عجیب و غریبی می‌کرد. او به هیچ چیز بیش از مرد و پول علاقه نداشت و در این راه تا بدانجا پیش رفت که علناً سر برادرش محمدرضا کلاه می‌گذاشت. اشرف رسماً پول می‌گرفت و شغل می‌داد، از وکالت تا وزارت و سفارت، هیچ ابایی نداشت... اشرف قاچاقچی بین‌المللی بود و به طور مسجل عضو مافیای آمریکا. او هر جا می‌رفت در یکی از چمدان‌هایش هروئین حمل می‌کرد و کسی جرئت نداشت آن را بازرسی کند. این مسئله

۱- در سال ۱۳۵۱ ش کتابی بر علیه اشرف و شرکت او در قاچاق مواد مخدر در فرانسه چاپ شد این کتاب توسط نشریه لوموند معرفی و انتشار یافت و حاوی اسناد و دلایل معتبری در زمینه فعالیت‌های غیرقانونی اشرف و خاندان پهلوی بود. شاه در تاریخ ۵۱/۷/۶ دستور جمع‌آوری این کتاب را به وزارت امور خارجه داد. و بدین ترتیب سعی در حفظ آبروی خاندان پهلوی نمود. آبرویی که فقط شش سال بعد بر باد رفت. (یادداشت‌های علم: اسدالله علم ج ۲ ص ۳۳۷)

۲- این حمله در سال ۱۳۵۵ در فرانسه صورت گرفت. پرویز راجی، خدمتگذار تحت طاووس ص ۹۹ - ۱۰۰.

توسط بعضی مامورین به من گزارش شد. من نیز به محمدرضا اطلاع دادم که اشرف چنین کاری می‌کند. محمدرضا دستور داد که به او بگویند این کار را نکنند. همین! چه کسی به اشرف بگوید؟ خدا می‌داند!...»

به هر حال مسئله قاچاق مواد مخدر و رابطه اشرف با مافیا علنی شد و چند بار به افتضاح کشید. مهمترین این افتضاحات حادثه‌ای بود که در نیس فرانسه برای او رخ داد. یکی دو سال قبل از انقلاب در شهریور ۱۳۵۶ صبح زود اشرف از قمارخانه با اتومبیل به طرف ویلاش حرکت می‌کرد که ناگهان اتومبیلی جلویشان را سد می‌کند و به طرف او تیراندازی می‌کند. در این حادثه یکی از ندیمه‌هایش «فروغ خواجه‌توری» کشته می‌شود. بعدها مشخص شد که این افراد از مافیا بودند و فقط قصد ترساندن اشرف و انجام معامله‌ای را با او داشتند.^۱

با اوج‌گیری مبارزات ضدسلطنتی مردم مسلمان در ایران در سال ۱۳۵۷ اشرف بار دیگر اما این بار بنابه درخواست برادر، به خارج کشور رفت و در آنجا (امریکا) مستقر شد. او در آنجا به تماس‌ها و ارتباطات خود با امریکا ادامه داد و تمام سعی خود را در بازگرداندن رژیم سلطنتی نمود. اما پس از فوت برادرش به گوشه‌ای خزید و تلاش خود را به تجمع سلطنت طلبان و یکرنگی آنها معطوف کرد. امری که به جایی نرسید. او مقداری از ثروت خود را وقف تأسیس مرکز اطلاعات و تحقیقاتی کرد تا در مورد سلطنت پهلوی به تحقیق پردازد و وجهه‌ای مردم‌دار به آنها بدهند. او در اواخر عمر دچار فراموشی و افسردگی شد و هم اکنون در نیویورک بسر می‌برد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فرح پهلوی (دیبا)



فرح پهلوی (دیبا)

فرح پهلوی (دیبا)

ازدواج سوم محمدرضا شاه که مهمترین ازدواج او به شمار می‌رفت، با فرح دیبا، دختری معمولی از خانواده‌ای متوسط انجام شد و به تولد ولیعهد ایران انجامید. فرح دیبا که بعدها یکی از زنان صاحب نفوذ دربار پهلوی گشت، پس از ازدواج، فرح پهلوی نامیده شد و به پاس تولد ولیعهد، چون ملکه‌های قرن ۱۸ و ۱۹ اروپایی تاجگذاری کرد. سپس به تصویب مجلس نایب‌السلطنه ایران شد و قدرت شایانی کسب نمود. او نخستین زن ایرانی بود که به کسب مقام نایب‌السلطنگی نایل آمد و پس از کسب این مقام از مهره‌های برجسته در مسائل اجتماعی و سیاسی کشور گشت. وی در بسیاری از مسائل عصر پهلوی، نقش حساسی ایفاء نمود. زندگی او مملو از نقاط مثبت و منفی است.

او ظاهراً از جمله افراد خیرخواه و وجیه‌المثله خاندان پهلوی بود. گرچه اکثر اقدامات خیرخواهانه‌اش جنبه سطحی داشت. شایان ذکر است که نقش فرح پهلوی در خاندان پهلوی و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور منوط به وضعیت سیاسی و موقعیت خاندان سلطنتی بود. چه او به عنوان مهره‌ای مهم در دوران اوج قدرت شاهنشاهی درآمد و با استحکام رژیم پهلوی نقش ملکه‌ای خوشبخت را بازی نمود. بررسی چگونگی ایفاء این نقش و انجام امور محول شده به فرح توضیحاتی را در مورد سیاست خارجی خاندان سلطنتی و گرایش آنان به امریکا را می‌طلبد. بنابراین خلاصه‌ای از وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ را بازگو می‌کنیم.

شهریور ۱۳۲۰ و ایجاد دولتی دست نشانده

با سقوط رضاشاه و ورود نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم به ایران، وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور بیش از حد آشفته شد، به طوری که حتی دوام و بقای سلسله وابسته پهلوی مشخص نبود. اما ظرف چند روز محمدعلی فروغی، نخست وزیر وقت توانست شاه جوان (محمدرضا) پهلوی را بر اریکه سلطنت نشانند. خصوصیات اخلاقی و منش شاه جدید چنان نبود که بتواند اوضاع آشفته کشور را در دست گیرد. به همین دلیل، دست به دامان نیروهای بیگانه گشت تا شاید بتواند مانند پدرش با کمک یکی از آنها کشور لجام گسیخته را اداره کند، این نیروی تازه وارد، کشوری مجتهد امریکایی بود.



کابینه محمد علی فروغی

امریکائیان که از دوره‌های قبل با ورود مستشاران مالی به ایران شناخته شده بودند، ماهیت اصلی خود را تا زمان جنگ جهانی دوم به دول خاورمیانه نمایان نکردند. پس از

جنگ به‌عنوان کشور پیروز ورود امریکائیان به صحنه سیاست جهانی با روی باز پذیرفته شد و در ایران سعی شد از آنها به‌عنوان عامل نگاهدارنده استعمار کشورهای روسیه تزاری و انگلستان استفاده شود. ورود امریکا به جنگ جهانی دوم و کمک به متفقین، این کشور را که در شرایط مطلوب اقتصادی می‌زیست و از صدمات جنگی محفوظ مانده بود، به قدرت برتر جهانی مبدل ساخت. به ویژه آنکه بر بمب اتمی نیز دست یافته بود.

در این میان موقعیت خاص استراتژیکی ایران و همکاری با روسیه تزاری این کشور را مورد توجه دو گروه متخاصم متقین و متحدین قرار داده، موجب هجوم و یورش به این سرزمین را فراهم نمود. اما تا این زمان حضور امریکائیان جنبه سیاسی نداشت. اولین دخالت سیاسی امریکا در ایران، اولتیماتوم به شوروی برای خروج نیروهای نظامی‌اش از ایران بود. بدین ترتیب پس از اقدامات قوام‌السلطنه و اشرف پهلوی در ملاقات و گفتگو با استالین، پرزیدنت ترومن به نیروهای امریکا در خلیج فارس آماده باش داد و در ۲۱ مارس ۱۹۴۶م (اول فروردین ۱۳۲۵ ش) اولتیماتومی به استالین مبنی بر خروج نیروهای روسی از ایران ظرف مدت شش هفته فرستاد. دولت شوروی که در شرایط جدالی دیگر با نیروی تازه نفسی چون امریکا نبود بلافاصله از ایران خارج شد.^۱



ترومن رئیس جمهور آمریکا

۱ - مهدوی، هوشنگ: تاریخ روابط خارجی ایران (تهران، پیشگام، ۱۳۶۸) ص ۸

بدینسان دولت شوروی از شیوه مداخله مستقیم در ایران دست برداشت و تقریباً برای مدت چند دهه از صحنه سیاست ایران بیرون رفت. خروج نیروهای روسی با ادعای آنان مبنی بر نفت شمال همزمان شد و امریکائیان را که به طمع درآمد نفتی در ایران فعالیت می‌کردند، به صحنه رقابت کشاند. در خلال پنج سال اول سلطنت محمدرضا شاه، امریکا و انگلیس در صدد برآمدند تا به یاری شاه جوان پردازند و او را به اولین مرد نیرومند ایران مبدل کنند. زیرا که بی‌شک از این طریق منافع ژئوپولتیکی و بازرگانی آنان تأمین می‌شد. پس اولین راه ازدیاد قدرت شاه در مقابل مجالس تصمیم‌گیری و دولت بود.

در این بین احمد قوام (قوام‌السلطنه) از سال ۱۳۲۵ به بعد، گام‌های مؤثری در ایجاد سیاست حفظ و موازنه قدرتها ایفاء کرد. اما این سیاست مورد قبول امریکا و انگلیس نبود.



قوام‌السلطنه

بدین ترتیب نخستین گام‌ها در جهت ایجاد قدرت مطلقه شاه برداشته شد. این سیاست

به ویژه، از زمانی که امریکا خواستار برقراری سیاست ثبات و نظم جهانی شد، مورد توجه امریکا قرار گرفت و دو دولت خواستار برکناری قوام السلطنه شدند.^۱

لیلاند موریس سفیر آمریکا پس از نخستین ملاقات با شاه در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ گزارش داد: «بر روی هم من نظر خوبی نسبت به شاه پیدا کردم و امکان دارد تقویت او یکی از راههایی باشد که معضل سیاست داخلی را که در این کشور بدان گرفتار شده است حل کند. یک چیز مسلم است و آن این است که ضعف در رأس هرم قدرت یا باید از طریق شاه و یا به دست یک شخص نیرومند دیگر برقرار شود. سفیر جدید امریکا از ظهور یک مرد نیرومند در منطقه جانبداری می‌کرد.»

شخص محمدرضا نیز در این زمان بی‌اندازه خواستار دخالت امریکا در امور بود، تا جایی که پذیرفتن یک امتیاز ارزشمند نفتی را به امریکا پیشنهاد نمود و در عوض از آنها خواست که او را در کسب قدرت مطلق پشتیبانی کنند. شاه به آن گفته بود:

«هنوز ملت ایران به مرحله‌ای نرسیده که شاه تنها جنبه نمادین داشته باشد. اگر او همچنان به نقش غیرفعالانه‌اش در امور ایران ادامه دهد، دیری نخواهد گذشت که مردم از ارزش سلطنت غافل خواهند شد و علاقه خود را به لزوم آن از دست خواهند داد.»^۲

در این زمان امریکائیان و انگلیسی‌ها از لحاظ کلی، سیاست مشترکی در ایران داشتند و آن جلوگیری از نفوذ شوروی در خاورمیانه بود. اما با وجود این سیاست مشترک، در مورد مسائل نفتی با یکدیگر اختلاف داشتند. اینان در پاره‌ای از موارد در مقابل حریف قدرتمند خود متحد می‌شدند و در زمانی دیگر در مقابل یکدیگر صف آرایی می‌کردند. بدین ترتیب کابینه‌ها در ایران پشت سر هم سقوط می‌نمودند. به دنبال قوام السلطنه، حکیمی، هژیر، ساعد، منصور، رزم‌آرا یکی بعد از دیگری ساقط شدند. وحشت و اضطراب سراسر کشور را دربر گرفته بود. به دنبال ترور شاه در دانشگاه تهران (۷ بهمن ۱۳۲۷) تلاش‌های همه جانبه شاه برای تغییر سیاست امریکا آغاز شد.

در این هنگام به دنبال دکترین ترومن، دولت امریکا در ۵ ژوئن ۱۹۴۷ (۱۵ خرداد

۱ - جیمز اف. گود: امریکا در بی‌خبری، ترجمه دکتر احمد شهسا (تهران، رسا، ۷۲) ص ۶۸.

۲ - مهدوی، هوشنگ: صحنه‌هایی از تاریخ معاصر ایران (تهران، علمی، ۱۳۷۷) ص ۳۱۸.

۳ - مهدوی، هوشنگ: تاریخ روابط خارجی از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

۱۳۲۶ ش) برنامه مالیشان را برای کمک اقتصادی و مالی به اروپای غربی اعلام کرد و سپس (۲۰ ژانویه ۱۹۴۹) در ۳۰ دی ماه ۱۳۲۷ ش برنامه اصل چهار ترومن را عنوان نمود که هدف آن اعطای کمکهای فنی و مالی به کشورهای عقب مانده جهان سوم بود. از نقطه نظر دفاعی نیز ابتدا ییمان آتلانتیک شمالی را در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۸ ش (۴ آوریل ۱۹۴۹) با دوازده کشور اروپای غربی و کانادا امضا کرد در مهرماه ۱۳۳۰ ش (اکتبر ۱۹۵۱) ترکیه و یونان نیز به آن پیوستند تا امنیت مدیترانه شرقی را که مکمل امنیت منطقه آتلانتیک شمالی است تامین نمایند. بدین سان ایالات متحده یک زنجیر دفاعی از نروژ تا ترکیه به وجود آورد و سپس در صدد برآمد آن را به خاورمیانه و خاور دور بگستراند. بدیهی است که ایران یکی از حلقه‌های این زنجیر به شمار می‌رفت و می‌بایست به آن کمکهای مالی و نظامی داده شود و در سیستم دفاعی غرب وارد شود.^۱ به همین منظور از محمدرضا دعوت شد تا به امریکا برود. در ۲۴ آبان ۱۳۲۸ محمدرضا به دعوت ترومن به امریکا رفت و سعی نمود نظرات مساعد امریکا را به ایران جلب کند. به ویژه آنکه جبهه ملی سالها بود که به صورت یک بازیگر عمده درآمده و حزب توده قدرت فوق العاده یافته بود. خطر گسترش کمونیسم بیش از حد امریکا را به وحشت می‌انداخت. بنابراین در ماه مه ۱۹۵۰ م معاهده‌ای دو جانبه به منظور کمک دفاعی بین دو کشور بسته شد و جمعاً بیست و سه میلیون دلار کمک نظامی سالانه تا ۱۹۵۶ م پیش‌بینی گشت. در ماه ژوئیه یک هیئت بررسی اقتصادی ویژه برای ارزیابی نیازهای اقتصادی به ایران آمد و در اکتبر یک وام بیست و پنج میلیون دلاری بانک صادرات تصویب شد و همچنین ایالت متحده از وام ده میلیون دلاری ایران از بانک جهانی حمایت کرد.^۲

پس از مدتی قراردادها بسته شد و مستشاران نظامی به ایران آمدند. به دنبال نخست‌وزیری دکتر مصدق سیاست امریکا بر حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت قرار داشت. بدین ترتیب از مهرماه ۱۳۲۹ تا فروردین ۱۳۳۰ ماموران سیاسی و کارشناسان اقتصادی امریکا در ایران جنبش ملی شدن نفت را تشویق کردند، اما به

۱- پیشین ص ۳۸ - ۳۷

۲- مارک. ج. گازیوروسکی: سیاست خارجی امریکا و شاه (تهران، نشر مرکز هما، ۱۳۷۱) ترجمه فریدون بدره‌ای ص ۱۰۳ - ۱۰۲

محض اینکه قانون ملی شدن نفت از مجلس گذشت امریکا سعی نمود تا جنبش را متوقف کند و نقش میانجیگری دوستانه بین ایران و انگلیس در پیش بگیرد.



دکتر مصدق و سرلشکر کوبال رئیس شهربانی

امریکا سعی نمود با قبولانندن عضویت ایران در کنسرسیوم بین‌المللی خرید نفت، به میزان ۴۰٪ در نفت ایران سهم شود و در عوض دیوان لاهه (دادگستری بین‌المللی) را وادار به پرداخت مبلغی به ایران نماید. مصدق با این طرح به شدت مخالفت نمود و آن را غارت به نوعی دیگر خواند. مصدق در ۷ خرداد ۱۳۳۲ پیامی به آیزنهاور فرستاد و در لفافه او را تهدید نمود که اگر امریکا به ایران کمک نکند، ایران سیاستش را تغییر خواهد داد. این اولتیماتوم دکتر مصدق نتیجه‌ای معکوس داد و به جای آنکه آیزنهاور از خطر کمونیسم ترسیده و به دکتر مصدق یاری دهد، با انگلستان بر ضد مصدق

همدست شد و کودتای ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ را طرح‌ریزی و اجرا نمود. پس از کودتا، دولت زاهدی که از خدمتگزاران امریکا بود به قدرت رسید. بنابراین دولت امریکا به منظور از بین بردن شرایط وخیم کشور و برپایی دولت دست‌نشانده در ۱۲ شهریور ۱۳۳۲، ۲۳/۴ میلیون دلار بابت کمک‌های فنی اصل چهار اعلام کرد و دو روز بعد نیز مبلغ ۴۵ میلیون دلار بلاعوض به ایران داد. البته هدف اصلی ایجاد ثبات سیاسی در کشور بود و فقط برای ارتش و دستگاه اداری که دو پایورژیم بودند پول تأمین می‌کرد. در ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ قراردادی با امریکا بسته شد و اداره کمک‌های خارجی امریکا، ۱۲۷/۳ میلیون دلار به عنوان وام به ایران پرداخت نمود. اقدام بعدی قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت و برآمدن خواسته‌های امریکائیان بود. امضای قرارداد کنسرسیوم مصادف با کشف شبکه نظامی حزب توده و اعدام ۳۵ افسر توده‌ای بود. این اتحاد با پیوستن ایران به پیمان بغداد کامل شد و ایران به جرگه کشورهای کامل‌کننده پیمان آتلاکتیک درآمد و یکی از اقطار امریکا در خاورمیانه شد.

دوران کودکی فرح دیبا

زندگانی فرح دیبا همسر سوم محمدرضا پهلوی که بی‌شبهت به زندگانی سیندرلا قهرمان داستانی والت دیسنی نبود در ۲۲ مهرماه ۱۳۱۷ در بیمارستان آمریکائیان تهران آغاز شد.^۱ پدرش سهراب دیبا از خانواده‌های بزرگ آذربایجان و مادرش فریده قطبی از خاندان‌های قدیمی گیلان بود. پدر، نام فرزند را فرح گذارد زیرا او را مایه شادی خانواده طباطبایی دیبا^۲ می‌دانست. جد پدری فرح، میرزا محمود علاءالملک طباطبایی

۱- محل تولد فرح دیبا در منابع مختلف متفاوت ذکر شده است. به طوری که پاره‌ای از منابع قابل اعتماد عصر پهلوی دچار تناقض‌گویی شده‌اند. در کتاب زندگانی افتخارآمیز علیاحضرت فرح شهبانوی ایران از سلسله کتب چاپ دربار، محل تولد فرح پهلوی تبریز قید شده است. این در صورتی است که در سالنامه پارس سال سی یکم ص ۴۰ و همچنین در شناسنامه موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به شماره‌های ۶۵۹۷ و ۶۵۹۸ محل تولد فرح دیبا تهران ذکر شده است. اما با این وجود آقای محمد طلوعی معتقد است که فرح هنگامی که پدرش برای انجام ماموریتی به رومانی رفته بود در بخارست پایتخت آنجا به دنیا آمده است!

۲- خاندان طباطبایی دیبا از خاندان‌های قدیمی ایران بود که شجره خود را در ۳۲ پشت به امام حسن مثنی(ع) می‌رسانید و چون امام حسن مثنی از پسر امام حسن مجتبی(ع) و دختر امام حسین

دیبا (شعاع الدوله)^۱ از رجال متنفذ عصر قاجار بود که سالیان سال در وزارت امور خارجه فعالیت می نمود. او از برکشیدگان میرزا سعیدخان مومن الملک و زیرامور خارجه ناصرالدین شاه بود که پس از ورود به وزارت امور خارجه مدارج ترقی را طی نموده سالها در کنسولگریها و سفارتخانههای ایران خدمت کرده بود. علاء الملک در سال ۱۲۸۷ ق برای بعضی مذاکرات سرحدی ایران و افغانستان ماموریت لندن یافت و با مساعی حاجی محسن خان وزیر متقیم لندن با وزارت خارجه انگلیس تبادل افکار کرده و قرار قطعی حدود ایران و افغانستان را داد. سپس به



سید جمال الدین اسدآبادی

→ علیه السلام به دنیا آمده است، این خاندان خود را هم حسنی و هم حسینی می دانستند. نام طباطبایی از یکی از نوادگان ذکور حضرت امام حسن مثنی (ع) اسماعیل طباطبایی که دارای پسری به نام ابراهیم طباطبایی جد سادات طباطبایی اخذ شده است. از طرفی چون یکی از اجداد این خاندان همواره لباس زربفتی از حریر می پوشید به همین دلیل به دیباج مشهور شد. بعدها کلمه «ج» حذف شد و دیبا باقی ماند.

۱ - نشریه آژنگ (نشریه مخصوص به مناسبت دو هزار و پانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ص ۳۴).

کارپردازی حاجی طرخان رسید و پس از چند سال به قنصلی تفلیس و سپس به شارژدافری پترزبورغ نائل آمد. در سال ۱۳۰۳ ق به وزیر مختاری روسیه منصوب شد و عامل مؤثری در مناسبات میان ایران و روس و قراردادهای منعقدہ گشت. در دوران صدارت امین السلطان به تهران احضار و مأمور سفارت عثمانی گشت. امین السلطان دستور دستگیری سه تن از آزادیخواهان بزرگ عصر مشروطه که به دولت عثمانی پناهنده شده

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



میرزا علی اصغر خان اتابک (امین السلطان)

بودند را بدو داد.^۱ مساعی او در دستگیری این سه تن به نتیجه رسید. اما در مورد دستگیری سید جمال‌الدین اسدآبادی کاری از پیش نبرد و به دربار تهران احضار شد. در سال ۱۳۲۵ به وزارت علوم، ۱۳۲۷ به وزارت عدلیه و بعد به سفارت کبرای رسید، بعدها برای اعلان تاجگذاری محمدعلی شاه به دربار اطریش و ایتالیا و اسپانیا ماموریت یافت.^۲

میرزا محمودخان پسرش سهراب را به مدرسه نظام سن پترزبورگ گذارد تا به کسب آموزشهای جدید نظامی پردازد. سهراب پس از اتمام تحصیلات نظامی به فرانسه رفت و به تحصیل در رشته حقوقی پرداخت و به اخذ لیسانس حقوق مفتخر شد. سپس به دانشکده افسری سن سیر فرانسه داخل شد و پس از فارغ‌التحصیلی به ایران مراجعت نمود و در قسمت دادستانی لشکر تهران به خدمت پرداخت. اما بخت با او یار نبود و اندکی بعد هنگامی که دخترش تازه به سن ۹ سالگی قدم گذارده بود به مرض سرطان درگذشت. راز فوت پدر از یگانه فرزندش پنهان نماند و با تمام کوشش‌های مادر، جهت مخفی نگه داشتن آن، موجی از اندوه را پدید آورد. فرح دیبا بعدها به دوستان خود گفت:

«در حالی که مادر و نزدیکان به من می‌گفتند پدر برای معالجه به اروپا رفته است، به زودی دریافتم که همه چیز تغییر کرده است... وقتی وارد اتاق می‌شدم، آنها حرفهایشان را قطع می‌کردند، یا زیرگوش و با صدای آهسته با هم صحبت می‌نمودند. مادرم به تلخی می‌گریست... بدیهی است که بدگمانی من برانگیخته می‌شد. سرانجام سؤال کردم چرا پدرم نامه نمی‌نویسد دلم گواهی می‌داد که او مرده است ولی می‌خواستم بدانم مادرم چه می‌گوید... از آن زمان به بعد دیگر هیچگاه درباره پدرم با مادرم صحبت نکردم. تا وقتی که به سن هیجده سال رسیدم و برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شدم، همه غم و غصه‌ها را در دلم ریختم.»

۱- میرزا آقاخان کرمانی - شیخ احمد روحی، میرزا حسنخان خیرالملک از آزادیخواهان بنام عصر مشروطیت.

۲- پرنس ارفع الدوله - اسحاق خان مفخم‌الدوله - اسمعیل‌خان ممتازالدوله - محمودخان مفخم‌السلطان - صفاء‌المالک و ساعد مراغه‌ای از تربیت شدگان او بودند.

برای اطلاع بیشتر به کتاب ممتحن‌الدوله شقانی: رجال وزارت امور خارجه عصر ناصری و مظفری ص ۹۰ - ۸۹ مراجعه شود.

پس از مرگ سهراب دیبا، فریده قطبی با برادرش محمدعلی قطبی و همسرش لوئیز بختیاری در یک خانه زندگی می‌کرد. محمدعلی قطبی تنها نان‌آور خانواده بود و زندگی این خانواده در سطحی متوسط قرار داشت.^۱

فرح در این خانواده در کنار تنها فرزند دایی خود رضا قطبی بزرگ شد. تحصیلات خود را در مدرسه ایتالیایی‌ها و سپس مدرسه ژاندارک ادامه داد و در کلیه فعالیت‌های فوق برنامه و فعالیت‌های ورزشی و هنری مدرسه شرکت کرد. بزودی روحیه شاداب و فعال او زبانزد همگان گشت و به ریاست تیم بسکتبال دست یافت. در همین دوران با فرهنگ و تمدن غربی و زبان فرانسه آشنا شد. اساس فعالیت‌های فرح در دوران کودکی در امور ورزشی^۲ و هنری خلاصه می‌شد.^۳ فرح تا سن شانزده سالگی در مدرسه ژاندارک به تحصیل پرداخت و پس از اخذ مدرک دیپلم بدنبال پسر دایی خود رضا قطبی به فرانسه رفت تا در رشته معماری مشغول به تحصیل گردد. روحیه فرح و تسلط بر امور ورزشی و هنری بعدها هنگامی که در دانشکده معماری دانشگاه پاریس^۴ (در سطح فوق دیپلم)^۵ مشغول به تحصیل شد، به کمک او شتافت و موقعیتی ممتاز بدو بخشید. فرح دیبا علاوه بر ورزش بسکتبال، به ورزش‌های اسب‌دوانی و اتومبیل سواری نیز علاقه داشت و به نقاشی و موسیقی (پیانو) وارد بود. او از جمله ایرانیانی بود که پاریس، میهن دومشان محسوب می‌شد. او بعدها در طول مدّت ملکه بودن خود نیز همین شیفتگی را حفظ نمود. در طول مدت تحصیل در فرانسه فرح با گروه‌های مختلفی از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه آشنا شد و در این بین شاید به وساطت رضا قطبی گرایش نسبت به عقاید چپی یافت و در حوزه‌ها و محافل پاره‌ای از این انجمن‌ها و حزب توده شرکت نمود. اما افکار و عقاید فرح در حد گرایشات چپی و به‌عنوان اعضای رده پائین انجمن باقی ماند. در آن زمان تشکیلات امنیتی ایران نیز تا حدی نبود که به بررسی این‌گونه افراد و سوابق

۱- فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلسله پهلوی ج ۱ ص ۲۱۰.

۲- فرح کاپیتان تیم بسکتبال مدرسه بود و پیروزی‌هایی نیز در این زمینه به دست آورد. سالنامه پارس سال سی و یکم و آژنگ نشریه مخصوص دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ص ۳۴.

۳- فرح به نقاشی مخصوصاً آب رنگ توجهی وافر داشت. ماموریت برای وطنم ص ۴۵۳ و زندگانی افتخارآمیز فرح پهلوی ص ۱۱.

۴- او در دانشکده هنرهای زیبای یوزار تحصیل می‌نمود.

۵- فردوست، همان منبع ص ۴۵۵ - ۴۵۴

آنان پردازد. و شاید هنگامی که فرح دیبا همسری شاه را پذیرفت در دل درصدد دنبال کردن افکار و عقاید گذشته و رسیدگی به امور کارگران و محرومان جامعه بود. اما تجملات درباری بزودی او را در خود غرق نمود. لیکن بسیاری از دوستان و یاران فرح دیبا که بدنبال او وارد خدمت دربار شدند از فعالین و مروجین این افکار چپی بودند.

آشنایی فرح با محمدرضا شاه و ازدواج

فرح دیبا در خاطراتش، نخستین دیدار خود را با شاه هنگامی نقل می‌کند که محمدرضا از آذربایجان بازمی‌گشت، او می‌گوید:

«در آن هنگام من نیز مانند مردمی که برای انجام مراسم گرد آمده بودند او را دیدم.^۱ اما در اصل اولین دیدار فرح و شاه در جشن سفارت پاریس روی داد. در آن هنگام شایع شده بود که شاه قصد ازدواج دارد و درصدد انتخاب دختری شایسته است بدین ترتیب جشنی به افتخار شاه ترتیب داده شده بود و دانشجویان محصل در فرانسه به این جشن دعوت شده بودند. جهانگیر تفضلی سرپرست دانشجویان ایران در فرانسه درباره این برخورد می‌گوید:

«پس از آنکه ثریا از شاه جدا شد، شاه در صدد برآمد که دختری ایرانی را به همسری برگزیند. در مدتی که من سرپرستی دانشجویان را در اروپا داشتم هر سفری که شاه به اروپا می‌آمد، در هر کشوری که دانشجویان ایرانی بودند، عده‌ای از دانشجویان به دیدن شاه می‌آمدند و من به وسیله سرپرست آن کشور آنان را به شاه معرفی می‌کردم. در همین سفر هنگامی که شاه به پاریس آمد، عده‌ای از دانشجویان که بیشتر دختران بودند به سفارت آمدند. چند نفر از دانشجویان را که مانند انوشیروان پویان از دانشجویان برجسته بودند، خودم به شاه معرفی کردم، عده‌ای دور شاه را گرفته بودند... در کنار این جمع فرح دیبا را دیدم که با یکی از دوستان خود که گمان می‌کنم از ارامنه بود به دیوار تکیه داده بودند و از دور به دایره‌ای از دانشجویان که دور شاه را گرفته بودند تماشا می‌کردند. من فرح دیبا را به شاه معرفی کردم، بدون اینکه کوچکترین نظری داشته باشم که مورد پسند شاه واقع شود، چنانکه نشد. من او را از این جهت

معرفی کردم که محصل خوبی بود و زبان فرانسوی را خوب می دانست و بسیار خوب حرف می زد. حتی از خود شاه که در سویس هم تحصیل کرده بود، به نظر من بهتر فرانسوی سخن می گفت. زیرا از کودکی در مدرسه ژاندارک تحصیل کرده بود.»^۱



جهانگیر تفضلی

در این دیدار شاه فقط چند ثانیه با فرح صحبت کرد و تنها از او پرسید: چند سال دارید؟ چند وقت است که در پاریس هستید و در چه رشته ای تحصیل می کنید؟ بعد با فشار دانشجویان، فرح ناگزیر کنار استاد و دیگر مورد توجه شاه قرار نگرفت.^۲ کمبود مالی و فشار اقتصادی فرح دیبا را که کمکی برای ادامه تحصیل نداشت برانگیخت تا از طروق گوناگون کمک هزینه ای جهت ادامه تحصیل بیابد. در آن زمان شیوه های مختلفی برای کسب هزینه تحصیل وجود نداشت، بنابراین فرح در ابتدا سعی نمود تا از مراکز خیریه در فرانسه کمک بگیرد. اما بازی سرنوشت او را در آخر به تهران کشاند و در کنار شاه قرار داد. جهانگیر تفضلی در این باره می گوید:

«روزی دربان هتل ژرژ پنجم که من در یکی از آپارتمان های آن در آن وقت زندگی

۱ - تفضلی، جهانگیر: خاطرات جهانگیر تفضلی ص ۷۵ - ۷۴.

۲ - مجله آژنگ، پیشین ص ۳۴.

می‌کردم گفت، خانم هلو می‌خواهند با شما ملاقات کنند. اتفاقاً من بیمار هم بودم. پس از چند دقیقه آماده شدم و به سالن پذیرایی آمدم. خانم هلو که در آن وقت رئیس سازمان همکاری‌های فرهنگی فرانسه و ایران بود. همراه دختری آمده بود که همین فرح دیبا بود. طبعاً به فرانسه صحبت می‌کردیم، مادام هلو گفت برای این آمده‌ایم که شما هزینه تحصیلی یا اقلاً کمک هزینه به این مادمازل که اینقدر خوب فرانسه می‌داند، بدهید. من از سوابق تحصیلی وی از خودش پرسش کردم. پس از چند دقیقه فرح دیبا کارتی به من داد که از ارتشبد هدایت رئیس ستاد ارتش بود. این افسر با من آشنایی آمیخته به دوستی هم داشت و مورد احترام من نیز بود. در این کارت مطالبی ارتشبد نوشته بود که حامل این کارت، دانشجوی برجسته‌ای است و از خانواده محترم دیبا است و پدر وی از افسران بسیار گرامی ارتش بوده است که متأسفانه در گذشته است و شما اگر ممکن است به وی در تحصیل کمک کنید؟!^۱

من گفتم: با کمال تأسف نمی‌توانم چنین کمکی بکنم و اگر راهی پیدا کردم به وسیله مادام هلو به شما خبر خواهیم داد.^۱

بنابراین فرح پس از ناامید شدن از فرانسه در داخل کشور به فعالیت پرداخت. در آن زمان شهناز پهلوی و اردشیر زاهدی همسر او، بودجه‌ای در اختیار داشتند که به دانشجویان خوبی که هزینه تحصیل خود را نداشتند کمک می‌کردند. فرح دیبا که از این امر اطلاع داشت برای گذراندن تعطیلات تابستان به تهران آمد و با معرفی عمویش اسفندیار دیبا که در آن هنگام کارمند دربار بود برای دریافت کمک هزینه تحصیل به اردشیر زاهدی مراجعه نمود. او در همان برخورد اول از خود تیزهوشی بروز داد و مورد توجه اردشیر زاهدی قرار گرفت و بلافاصله به شهناز دختر شاه معرفی شد. بدنبال گفتگوی خصوصی فرح دیبا با شهناز پهلوی فرح دیبا به حصارک و یلای مخصوص او دعوت شد و در همان ملاقات برای ازدواج با شاه کاندید گشت.^۲

بدیهی است که انتخاب فرح دیبا برای ازدواج با شاه از سوی شهناز پهلوی و اردشیر زاهدی امری کاملاً سیاسی بود. فرح دختری از خانواده متوسط با گرایش‌های تماماً غربی و تمایلات چپ می‌توانست به عنوان قطبی مثبت در خانواده فاسد شاه وارد شود و تا

۱ - تفصیلی، جهانگیر: خاطرات ص ۷۷ - ۷۶.

۲ - مجله آژنگ، پشین ص ۳۴.

حدّی نظر مردم به ویژه جوانان و روشنفکران غرب زده را به خود جلب نماید.



اردشیر زاهدی

بدین ترتیب در شرایطی که شاه از ثریا جدا شده و در عیش و نوش غرق شده بود، فرح می توانست تا حدّ زیادی وجه‌ای نیکو برای خاندان پهلوی به بار آورد. علاوه بر آن اوج تظاهرات روشنفکرانه و متظاهرانه غربی خاندان پهلوی از طریق این دختر شیفته به تمدن و فرهنگ غرب کامل می شد. و از همه مهمتر فرهنگ خانوادگی فرح دیبا با فرهنگ خانواده پهلوی مطابقت داشت و می توانست در کنار یکدیگر دوام آورد. به ویژه آنکه سطح خانوادگی و شیوه زندگی فرح دیبا بدو متانت و صبوری خاصی بخشیده بود. متانت و صبوری که از سوی شهناز پهلوی تشخیص داده شد و آن را برای کنار آمدن با مادر بزرگ و عمّه‌های قدرت طلب خویش مناسب دید.

از سوی دیگر انتخاب فرح دیا به عنوان ملکه ایران حداقل می‌توانست در جهت ترمیم احساسات پاره‌ای از خانواده‌های ایرانی پس از کودتای ۱۳۳۲ موثر باشد و با سادگی و ظاهری شرقی در دل بسیاری از مخالفان رسوخ کند.

در هر صورت مجموعه این عوامل باعث شد که شهناز پهلوی به دیدار پدر بشتابد و به او خبر یافتن یک کاندید مناسب جهت ازدواج را دهد. شاه در خاطرات خود در این باره می‌گوید:

«داماد من مدتی بود که به امور دانشجویان ایرانی که در کشورهای بیگانه مشغول تحصیلات عالی بودند، علاقه نشان می‌داد و در ضمن همین ایام با دوشیزه فرح دیا که بیست و یکسال بیشتر نداشت و برای مشورت در امور تحصیلی خود در فرانسه به وی مراجعه کرده بود آشنا شده بود... دوشیزه فرح بر گذراندن تعطیلات تابستانی خود در سال ۱۳۳۸ به تهران آمد. در این موقع داماد و دخترم با وی آشنا شده و برای صرف شام از او دعوتی به عمل آوردند. معلوم شد که دختر من و دوشیزه فرح دارای دوستان مشترکند و در بسیاری از امور با یکدیگر توافق روحی دارند. بار دیگر از دوشیزه فرح دعوت به عمل آمد. دخترم شهناز ترتیبی فراهم ساخت که من نیز در آن مهمانی شرکت کنم. من دوشیزه فرح را چند ماه پیش از آن در هنگام دیدار دسته جمعی دانشجویان ایرانی در پاریس دیده بودم. ولی چون عده دانشجویان بسیار زیاد بود در میان آن ازدحام درست در خاطر من مانده بود. ولی در ضیافتی که در خانه داماد ترتیب داده شده بود، وسیله‌ای به دست آمد که بتوانیم با یکدیگر گفتگو کنیم. یک هفته بعد از این ضیافت بدو پیشنهاد ازدواج کردم.»^۱

حسین فردوست و بسیاری از روزنامه‌نگاران عصر جریان خواستگاری فرح را به گونه‌ای غیر معمول نقل کرده‌اند و آن را هنگام پرواز می‌دانند. به گفته آقای محمود طلوعی خود فرح نیز در خاطراتش گفته است:

«شاه تا روزی که با هواپیما مرا برای گردش در آسمان تهران همراه خود برد صحبتی از ازدواج به میان نیاورده بود و برای اولین بار در هواپیما از من پرسید که آیا حاضرم همسر او بشوم. و من جواب بله خود را در آسمان به او دادم. من می‌دانستم که زیبایی

۱ - پهلوی، محمدرضا: مأموریت برای وطنم ص ۴۵۶ - ۴۵۴ و زندگانی افتخارآمیز فرح پهلوی ص ۱۰۳

فوق العاده‌ای ندارم به همین جهت علاقمند بودم که بدانم شاه چرا مرا پسندیده است؟ او در پاسخ من گفت که از همان دیدار اول به من علاقمند شد و بیشتر سادگی و صفای من او را به خود جلب کرده است. شاه هیکل و اندام مرا هم پسندیده بود، زیرا زنان بلند قد و درشت اندام را بیشتر دوست داشت و می‌خواست بچه‌های قوی و درشت اندامی داشته باشد.^۱

بدیهی است درخواست ازدواج از جانب سلطان یک کشور برای فرح دیبا که دختری معمولی بود امری خارق العاده به حساب می‌آمد. به ویژه آنکه فرح دیبا سال‌ها بود که با مشکلات مالی دست به گریبان بود و در دل آرزوی رهایی از آن وضع را می‌پروراند. فرح خود در این مورد می‌گوید:

«ازدواج با مردی که من و دوستانم به او احترام فراوان داشتیم و بارها در مسیرش ایستاده و پرچم‌ها را تکان داده و فریاد شادی کشیده بودیم امری غیرمنتظره بود. ناگهان می‌بایست او را چون یک انسان معمولی و شوهر خویش ببینم و هم به او به عنوان پادشاهی مقتدر نظر کنم. این کار نوعی دل به دریا زدن بود.»^۲

به زودی در روزنامه‌ها و نشریات مقالاتی راجع به آشنایی شاه و فرح و خواستگاری از او در هواپیما منتشر شد.^۳ قبل از این اخبار فرح با عمو، زن عمو، زن دائی و مادرش به پاریس مراجعت کرده بود تا وسایل و لباس مورد نیاز خود را تهیه کند. فرح به پاریس بازگردانده شد تا برای عروسیش خرید کند، زیبایش سازند، لباس‌های جدید بدو بپوشانند و با آرایش جدید توسط کارتیا ظاهرش را دگرگون سازند.

۱ - محمد طلوعی: از طاووس تا فرح (تهران، نشر علمی، ۱۳۷۷) ص ۳۵۷.

۲ - شوکرایس، ویلیام: آخرین سفر شاه ص ۱۱۰.

۳ - به نظر سخنان فردوست مبنی بر فساد اخلاقی فرح و آگاهی شاه از این مسئله قدری مبالغه آمیز بنظر می‌رسد. اما فردوست نیز به خواستگاری شاه از فرح در هواپیما اشاره کرده است. بسیاری از نشریات این زمان به توصیفات خیالی از فرح دیبا دست زدند و بنای چاپلوسی را گذاشتند از جمله مجله ایرانی روشنفکر طی مقاله‌ای نوشت:

«قد ۱۷۱/۵ سانتیمتر، موخرمایی، چشم مشکلی، رنگ مات، وزن ۵۷ کیلو، سن ۲۱ سال. زیباترین عضو صورت ملکه آینده ایران چشم و دهان ایشان است. از لحاظ روحیه دوشیزه فرح به تمام معنی صفات و مشخصات یک ورزشکار را داراست. در رشته شنا، بسکتبال، دو و دوچرخه سواری قهرمان است. سالها مربی پیشاهنگی بوده و در اسب سواری و اتومبیل رانی مهارت دارد. بسیار خوب پیانو می‌نوازد، زبان فرانسه را به سهولت حرف می‌زند و در تکلم انگلیسی نیز توانایی دارد.»

پیراهن‌ها از کریستن دیور، کفش و جواهر و دستکش و زیرپوش از بهترین موسسات آرایش توسط کارتیا...

فرح خود در این مورد می‌گوید:

«در آن هنگام من در دست دیگران چون عروسک کوچکی بیش نبودم که لباس می‌پوشاندند و آرایش می‌کردند.»

نشریات پاریس او را مانند گریمالدیها، خاندان سلطنتی موناکو، یکی از شخصیت‌هایی کردند که به صورت افسانه‌ای دختر معمولی بر ازبیکه سلطنت قرار گرفت ولی هنوز احساسات و عواطف انسانی خود را حفظ کرده است. پیراهن عروسی فرح به مؤسسه معروف کریستیان دیور سفارش داده شد تا جلال و شکوه افسانه‌ای داشته باشد. تهیه این لباس توسط «ایو. سن. لورن» مدیر این مؤسسه معتبر انجام شد. جواهرات زیبایی که توسط ملکه سابق (ثریا) برای جشن تاجگذاری خود سفارش داده بود تکمیل‌کننده پیراهن زیبای عروس گشت و نشریات و مجلات داخلی و خارجی درباره زیبایی ملکه افسانه‌ای و خوش‌شانس قلم‌فرسایی کردند.

ازدواج فرح دبیا در ۲۹ آذر ۱۳۳۸ در کاخ گلستان انجام گشت. این مراسم برخلاف ازدواج دوم شاه با تشریفات فراوانی برگزار شد. بدینگونه دختری که همسن دختر شاه بود به عقد شاه درآمد و به کاخ سلطنتی رفت تا در شرایط حاد دربار و خاندان پهلوی قرار گرفته و بر اثر تلاش خود، قدرت و موفقیت کسب نماید.

مراسم عقد بر اساس رسوم سنتی جامعه صورت گرفت. تاج‌الملوک مادر شاه بر سر عروس و داماد نقل پاشید و بر روی کیک عروسی که بیش از سه متر طول داشت نوشته شده بود:

«انشاءالله خداوند به شما پسری عطا کند.»

و میهمانان همگی دعا کردند که ثمره این ازدواج پسر باشد. ماه غسل چندی بعد در میان اعضای خانواده پهلوی در سواحل دریای خزر گذشت. فرح می‌بایست یاد بگیرد که مادر و خواهران و برادران شاه جز لاینفک زندگی روزمره او بشمار می‌رفت. هر

شب شام در کاخ یکی از آنها صرف می‌شد.

تولد فرزند

از همان روزهای اول ازدواج پزشکان مخصوص دربار مراقبت از ملکه را آغاز کردند و رژیم مخصوص به او دادند تا از این طریق جنسیت فرزند آینده را تعیین کنند. دست بر قضا چند ماه بعد ملکه جدید آبستن گشت و خبر حاملگی او به شاه رسید. تب و تاب عجیبی دربار را دربر گرفت. آیا این فرزند پسر خواهد بود؟ نشریات و مجلات و وسایل ارتباطی شروع به دادستان‌سرایی کردند. هرکس در این زمینه خوابی می‌دید. این خواسته از همان ابتدا چون کابوسی ترسناک بر زندگی فرح گسترده بود. بدین ترتیب دلهره بدنیا آوردن فرزندی سالم که برای هر زن جوانی وجود دارد با وحشت و ترس ناشی از تولد فرزند پسر درهم آمیخته و فشاری سخت بر اعصاب ملکه جوان وارد می‌ساخت. این مسئله به خصوص با دعاهای علنی خانواده شوهر، چاپلوسان درباری و مداحان حکومتی بیشتر می‌شد. در این بین دکتر غیاث‌الدین جزایری که تئوری جدید تعیین جنسیت فرزند را با تجویز میوه‌ها و سبزیجات انجام می‌داد، مامور نظارت بر این کار شد. دکتر جزایری با خوردن کیلوها پرتغال و کاهو و چند نوع میوه دیگر تئوری جدیدش را به بوته آزمایش نهاد. شاه نیز با امیدهای او تصمیم گرفت تا از این قضیه برای ایجاد محبوبیت بیشتر در بین مردم استفاده نماید. بنابراین بیمارستان حمایت از مادران و نوزادان واقع در جنوب تهران در نزدیک خیابان مولوی و چند صد متری گود زاغه‌های جنوب شهر برای زایمان فرح دیبا در نظر گرفته شد. کابوس فرح دیبا با نزدیک شدن به روزهای آخر حاملگی افزون می‌شد و گاه حتی سخنان دلگرم‌کننده دکتر جزایری نیز نمی‌توانست او را آرامش دهد. بالاخره این کابوس با تولد فرزند در ۹ آبان ۱۳۳۹ هـ ق در بیمارستان حمایت از مادران و نوزادان به پایان رسید و فرح پس از باز کردن چشمانش از خداوند شکرگزاری نمود. عده‌ای از مردم نجیب و فقیر شهر با تجمع در بیمارستان بنگاه حمایت مادران و فرزندان تولد این فرزند را که رضا کوروش نامیده شد در محله خودشان جشن گرفتند. از این پس فرح دیبا می‌توانست به جایگاه حقیقی یک ملکه در خاندان پهلوی دست یابد. احترام او در خانواده بیشتر می‌شد و مورد توجه ملکه مادر قرار می‌گرفت. استعداد ذاتی فرح دیبا در استفاده از لحظات و فرصتها باعث

شد که از این مسئله برای ایجاد روابط مناسب‌تر در خانواده استفاده کند. از این پس شرکت در فعالیتهای خیریه از جمله فعالیتهای ویژه فرح دیبا به شمار می‌رفت و علاوه بر آن در کنار شاه به عنوان ملکه واقعی ایران به انجام سفرهای رسمی داخلی و خارجی می‌پرداخت و از همه مهمتر لقب شهبانو می‌یافت. در چهاردهم آبان ۱۳۳۹ش نوزاد رضا کوروش پهلوی نامیده شد و به یمن این تولد جشن‌هایی در سراسر کشور برگزار شد. فرمان ولایتعهدی نیز از سوی شاه صادر شد و فرح دیبا از این به بعد به عنوان همسر شاه و مادر ولیعهد، احترام ویژه‌ای یافت. بعدها این موقعیت با تولد فرحناز در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ش و علیرضا در ۹ اردیبهشت ۱۳۴۵ش بیش از پیش افزون‌گشت و به کسب مقام نیابت سلطنت انجامید. پس از آن فرح دیبا رسماً به عنوان ملکه صاحب نفوذ و عالیقدر در ایران تاج بر سر نهاد.

فرح پس از تولد ولیعهد

در این زمان شاه که نگرانی نداشتن جانشین را از دست داده بود به وابستگی خود به امریکا که پس از کودتای ۱۳۳۲ش آغاز شده بود افزود. او از طریق دریافت وام‌های سنگین^۱ و بستن قراردادهای نفتی متعدد سعی در بالا بردن ظاهری سطح زندگی مردم کرد تا از این طریق و به ظن امریکا شرایط رشد کمونیست را در ایران از بین ببرد. دهه ۴۰ دهه وابستگی شدید ایران به امریکا بود. دهه‌ای که ایران به عنوان انبار اسلحه امریکا در مقابل شوروی و کشورهای منطقه درآمد. مادام که ژنرال آیزنهاور زمام امور امریکا را در دست داشت شاه ایران آسوده خاطر بود و کمکهای نظامی و مالی امریکا به سوی ایران سرازیر بود. شاه به خودش اجازه می‌داد با شوروی‌ها و مخالفان امریکا سرشاخ شود و با امریکا و یارانش موافقتنامه نظامی ببندد.

۱- آماری که احمد آرامش در مجلس گفت نشان می‌داد که رژیم در فاصله ۵ سال (۶۰ - ۱۹۵۵) ۴۵۰/۰۰۰/۰۰۰ (چهارصد و پنجاه میلیون دلار) وام و اعتبار از خارج دریافت داشته است. زیر آنها بانک‌های صادرات و واردات، ترمیم و توسعه و صندوق و عمران امریکا جمعاً ۳۰۱/۸ میلیون دلار، صندوق بین‌المللی پول ۲۶/۳ میلیون دلار، بانکها و موسسات انگلیسی ۴۱/۹ میلیون دلار، بانکها و موسسات فرانسوی ۴۸/۳ میلیون دلار، بانکها و موسسات آلمانی ۳۰/۲ میلیون دلار، وام دریافت کرده است. (نقل از کتاب مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیاری ص ۴۵۱).

روی کار آمدن کندی رئیس جمهور دموکرات امریکا^۱، شاه ایران را دچار یأس نمود. مقاصد آرمانگرایانه کندی^۲ برای شاه مستبد و خودرأی چیزی جز ترس و نگرانی به همراه نداشت.

هدف کندی کاستن کمکهای نظامی و افزودن اصلاحات اقتصادی کشورهای تابعه بود. او از این طریق می خواست نفوذ امریکا را در کشورهای جهان سوم افزایش دهد و با انجام این اصلاحات از بالا دست نشانندگان امریکا را به محبوبیت برساند و از این طریق خطر گسترش کمونیسم را کاهش دهد.



جان کندی رئیس جمهور امریکا با همسرش ژاکلین کندی

شاه که شخصاً از انتخاب کندی نگران بود و کمکهای فراوانی به رقیب او نیکسون در دوران انتخابات ریاست جمهوری کرده بود، چاره‌ای جز تمکین از نظریات کندی

۱- کندی از ۱۹۶۰م (۱۳۳۹ش) الی ۱۹۶۳م (۱۳۴۲ش) روی کار بود.

۲- کندی در همان روزهای اول ریاست جمهوری در نطقی مشهور گفت:

«به آن کسانی که در بیغوله‌ها و روستاهای کره زمین در پی پاره کردن بندهای نگون بختی توده‌ها در مبارزه و ستیزند تعهد می‌سپارم که بهترین و بالاترین کوشش‌های خود را تا هر زمان که لازم باشد به کار بندیم تا قادر به خودیاری گردند. این کار نه به خاطر آن است که امکان انجامش توسط کمونیستها وجود دارد، نه برای آن است که ما نیازی به آراء آنها داریم، بلکه به این جهت است که ما آن را کار درستی می‌دانیم. اگر یک اجتماع آزاد نتواند، یاور و مددکار بینوایان باشد، یارای نگاه داری از معدودی ثروتمند را نیز نخواهد داشت.»

(بیل، جمیز: شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان جهانشاهی ص ۱۸۳).

نداشت.

بنابراین او و همسرش به اصلاحات ظاهری در جامعه پرداختند. دهه ۴۰ دهه اصلاحات آنان بود. شاه در زمینه اقتصادی با برنامه اصلاحات ارضی دست به کار شد و با بیان شش اصل و انجام رفراندم، انقلاب سفید شاه و مردم را انجام داد. فرح در زمینه امور خیریه و امور فرهنگی به فعالیت پرداخت و در کنار شوهر تاجدارش به اصلاحات فرهنگی پرداخت.

نیابت سلطنت

تحکیم پایه‌های سلطنت پهلوی در دهه ۴۰ همزمان با تولد ولیعهد رضا پهلوی در ۴ آبان ۱۳۳۹ ش تحکیم شد و زمینه‌های قدرت فرح را در کشور پی‌ریخت. تولد فرحناز پهلوی در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ و تولد علیرضا در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۵ موجب شد که محمدرضا بنابر مسائل امنیتی و حفظ جانشین سلطنت همچنین حسن اعتمادی که به فرح دیبا داشت، تصمیم بر نیابت سلطنت فرح بگیرد. به ویژه آنکه چندین بار مورد سوء قصد قرار گرفته بود و شایعه ترور او در زمان‌های مختلف به گوش می‌رسید. شاه که همواره از ترس جان خود محافظت می‌نمود به همراه داشت و جلیقه ضدگلوله می‌پوشید به منظور حفظ نظام سلطنتی بی‌پایه خویش بر اساس قوانینی که به دستور او به تأیید مجلس رسید، نیابت سلطنت خود را به فرح دیبا واگذار نمود. مقامی که تا آن زمان هیچگاه در تاریخ ایران زنی بدان دست نیافته بود. شاه طی نطقی بیان نمود که از نظر ثبات مملکت و استمرار رژیم و اینکه هیچگونه مشکلی در فاصله‌ای که ولیعهد به سن قانونی برسد پیش نیاید، لزوم انتخاب نایب‌السلطنه‌ای را مطرح نمود.

اعلام تصمیم شاه و لوله‌ای عجیب در خاندان سلطنتی، برادران ناتنی و حتی رجال استخواندار عصر ایجاد کرد. نایب‌السلطنه چه کسی می‌تواند باشد. آیا اشرف خواهر دوقلوی اوست یا یکی از برادران قابل اطمینان، آیا فردی عالم و آگاه برای نظارت بر امور سلطنت و نیابت سلطنت انتخاب می‌شود (چون ناصرالملک و عضدالدوله که به‌عنوان نایب‌السلطنه احمد شاه قدرت یافت).

اندکی بعد شاه در جلسه‌ای که از حقوقدانان تشکیل شده بود اعلام نمود که نایب‌السلطنه شخصی بجز شهبانو (فرح دیبا) نیست. بیان این مطلب که در ناباوری حضار

صورت می‌گرفت. اوج اعتماد و قدرت فرح را متذکر می‌گردید. این مسئله پیروزی بزرگی برای او به حساب می‌آمد. بر طبق این قانون که در سال ۱۳۴۵ ش مطرح شد در صورت مرگ محمدرضا شاه قبل از بیست سالگی ولیعهد، شهبانو فرح دیبا امور سلطنت را بدست می‌گرفت. پس از کسب این مقام رقبا و جناح مخالف حوزه فعالیت خویش را بسته‌تر می‌کنند. و فرح به عنوان فردی مقتدر در امور سیاسی نیز صاحب رأی می‌شود. اما قانون تعیین نایب‌السلطنه در قانون اساسی وجود نداشت و شاه ناچار بود تغییری در قانون اساسی بدهد. بدین ترتیب اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی به امر نیابت سلطنت اختصاص یافت و درباره انتقال سلطنت به ولیعهد و تعیین تکلیف نایب‌السلطنه تا زمان بلوغ ولیعهد سخن گفت.^۱

مضمون این اصول متمم به اختصار چنین می‌باشد:

«ولیعهد پسر بزرگ شاه است که مادرش ایرانی‌الاصل خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد، تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد. مشروط بر اینکه از خانواده قاجار نباشد. در مورد انتقال سلطنت در صورتی که ولیعهد به سن بیست سال تمام نرسیده باشد و همچنین نایب‌السلطنه‌ای به ترتیب مقرر در اصل ۳۸ معلوم نشده باشد، از طرف مجلسین در جلسه فوق‌العاده مشترک نایب‌السلطنه از غیر خانواده قاجار انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب‌السلطنه هیأتی مرکب از نخست‌وزیری و روسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و سه نفر از بین نخست‌وزیران سابق یا روسای سابق مجلسین به انتخاب هیأت دولت موقتاً امور نیابت سلطنت را عهده‌دار خواهند بود. نایب‌السلطنه باید سوگند یاد کند و از رسیدن به مقام سلطنت ممنوع باشد.^۲

به دنبال مطالعاتی که انجام شد، چون هرگونه تغییر در قانون اساسی باید در مجلس شورای ملی مطرح و تصویب می‌شد تا بتوان اقدام به تشکیل مجلس موسسان کرد، دولت وقت (هویدا) گزارش مفصلی در این مورد تهیه و در جلسه مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ لایحه‌ای تحت عنوان پیشنهاد دائر بر لزوم تشکیل مجلس موسسان به منظور تجدید نظر در اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی را به مجلس تقدیم و تقاضای تصویب آن

۱- کتاب عصر پهلوی ص ۳۶۵.

۲- الموتی، ایران در عصر پهلوی ج ۳ ص ۳۶ - ۳۵.

را داشت که پس از تصویب مجلسین مقرر شد که اقدام به انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان گردد.

انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان همزمان با انتخاب نمایندگان دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی و پنجمین دوره مجلس سنا در روز ۱۳ مرداد ۱۳۴۶ در سراسر ایران انجام شد. و نخستین جلسه نمایندگان مجلس مؤسسان روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۶ در کاخ سنا با حضور اعضای خاندان سلطنتی و هیئت دولت و رجال شخصیت‌های مملکتی و سفرای خارجی تشکیل گردید.^۱ شاه نیز نطقی برای افتتاح مجلس ایراد نمود.^۲

پس از پایان انتخابات، مجلس مؤسسان روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۶ افتتاح شد مهندس شریف امامی به ریاست مجلس و دکتر حسین خطیبی به عنوان نایب رئیس و دکتر الموتی و دکتر یزدان‌پناه و خانم نبیل و دکتر حمید زاهدی به سمت منشی و مصطفی قلی‌رام و دکتر جواد سعید و حمید رزم‌آرا به عنوان کارپرداز انتخاب گردیدند.

تنها کسی که به عنوان مخالف در مجلس مؤسسان صحبت کرد دکتر مبین نماینده مردم خواف بود و سابقه روزنامه‌نگاری داشت. او وسیله‌ای بود تا ظواهر امر را به گونه‌ای آزادخواهانه به جلوه بگذارد. اما با وجود همه این مسائل سخنان مبین حاکی از اهمیت و قدرت شهبانو در دربار بود. او صراحتاً گفت: «اگر ما شهبانو را نایب‌السلطنه کنیم، امکان دارد خارجی‌ها در شرایطی مثل شهریور ۱۳۲۰ یا واقعه دیگری فشار بیاورند که شاه تغییر کرده و شهبانو جانشین او شود و این امر به جای تثبیت و تحکیم سلطنت در جهت تزلزل و تضعیف است.»

۱ - کتاب عصر پهلوی ص ۴۶۷.

۲ - نطق شاه برای افتتاح مجلس: به نام خداوند متعال مجلس مؤسسان را افتتاح می‌نمائیم. در این موقع که ملت ایران نمایندگان برگزیده خود را به نیت مشاوره و اخذ تصمیم درباره موضوعی که از لحاظ قوام و دوام رژیم کهنسال ایران و جلوگیری از هرگونه وقفه و فتور احتمالی در حسن جریان امور سلطنت گسیل داشته است. موفقیت کلیه نمایندگان مجلس مؤسسان را در انجام ماموریتی که از جانب ملت به آنها محول شده است، خواستاریم. یقین داریم نمایندگان این مجلس مؤسسان پیشنهاد دولت را با علاقه و رسیدگی کامل و از روی کمال وطن‌پرستی و وجدان بررسی و وظیفه‌ای را که در برابر ملت و تاریخ ایران به عهده گرفته‌اند به بهترین صورتی که به صلاح مملکت تشخیص دهند، انجام خواهند داد و از این راه قدم تازه‌ای در استحکام هرچه بیشتر اساس شاهنشاهی ایران و بنیاد مشروطیت کشور برداشته خواهد شد. از درگاه متعال سعادت ملت ایران و عظمت روزافزون کشور را خواستاریم. نقل از کتاب عصر پهلوی ص ۲۷۳ - ۳۶۵ و کیهان سال.

سرانجام مجلس مؤسسان اصل سی و هشتم قانون اساسی را به این صورت تغییر داد: موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام باشد. اگر به این سن نرسیده باشد شبهانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را برعهده خواهد گرفت. مگر اینکه از طرف پادشاه شخص دیگری به عنوان نایب السلطنه تعیین شده باشد. نایب السلطنه شورایی مرکب از نخست‌وزیری و روسای مجلس و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از افراد بصیر کشور به انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره شورای انجام خواهد داد تا ولیعهد به سن بیست سال برسد.

در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب السلطنه، شورای مزبور موقتاً وظایف نیابت سلطنت را تا تعیین نایب السلطنه‌ای از طرف مجلسین از غیر خانواده قاجار انجام خواهد داد. ازدواج شبهانو نایب السلطنه در حکم کناره‌گیری او از این مقام است.^۱

شایان ذکر است که این شیوه حکومت در زمان قاجار توسط مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه، البته بدون هیچگونه پایگاه قانونی صورت گرفته بود و ملک جهان خانم مهدعلیا نزدیک ۴۰ روز با جمعی از بزرگان، تا رسیدن پسرش ناصرالدینشاه به پایتخت امور کشور را در دست گرفته بود. اما این مقام به شکل رسمی و به صورت قانونی برای اولین بار در تاریخ ایران به ملکه‌ای اهدا می‌گشت. اما جالب اینکه پس از اعطای این مقام به فرح اطرافیان شاه و افراد خانواده شروع به بدگویی و نکوهش کردند. در نتیجه نگرانی و ترس شاه افزون شد و دستور داد که دیگر هیچگاه در نشریات و مجلات و سخنرانی‌ها صحبت از این مقام نشود.

تاجگذاری

بنا به دستور محمدرضا پهلوی از نیمه‌های سال ۱۳۳۷ ش (پیش از ازدواج او با فرح دیبا) شورایی به نام شورای جشنها تشکیل شد. هدف این شورا برگزاری جشن تاجگذاری و جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران بود. تیمسار سپهبد مرتضی یزدان‌پناه از رجال نظامی عصر به ریاست این شورا برگزیده شد.^۲

۱ - ایران عصر پهلوی ج ۳ ص ۲۸ و ج ۴ ص ۱۱۵.

۲ - احمدی‌پور، حسین: تاج و تاجگذاری (کمیته تاجگذاری اداره کل آموزش و پرورش) ۱۳۴۶ ص ۲۶۷.



مراسم تاج‌گذاری محمدرضا شاه و فرح پهلوی

در نخستین جلسات رسمی که پس از به دنیا آمدن ولایتعهد تشکیل شد، کاخ گلستان به منظور انجام مراسم تاجگذاری انتخاب و تعمیرات لازم جهت استحکام بنا انجام گشت. در پی آن میدان شاهنشاهی (میدان آزادی فعلی) که در سر راه فرودگاه مهرآباد قرار داشت برای نصب لوحه یادبود شهید آریامهر در نظر گرفته شد.

اندکی بعد شورای عالی تاجگذاری شامل دبیرخانه و چهارده کمیته تشکیل شد. این کمیته‌ها شامل:

۱- کمیته ویژه به ریاست فریده دیبا مادر فرح و بانوان، لیلی یزدان‌پناه، تاج‌الملوک، لوتیز قطبی و بانو اسفندیاری.

۲- کمیته نظارت به ریاست فریدون جم، عباس قره‌باغی، محسن هاشمی‌نژاد، ابوالحسن سعادت‌مند.

۳- کمیته تشریفات به ریاست حسینقلی لقمان ادهم رئیس تشریفات کل دربار، محسن صدر، رستم امیربختیاری، محمد اکبر، خلیل گیتی و حسن معتمدی.

۴- کمیته تأمین به ریاست نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان اطلاعات و حسین فردوست.

۵- کمیته شهرستان‌ها به ریاست غلامعلی اویسی فرمانده ژاندارمری کل کشور و عضویت آقای ادیب محمدی.

۶- کمیته انتظامی به ریاست محسن مبصر.

وظایف اصلی کمیته‌ها اجرای هرچه بهتر جشن تاجگذاری بود. کمیته ویژه به رهبری مادر ملکه نظارت بر دوخت لباس تاجگذاری فرح پهلوی، خانم‌های ندیمه و دخترخانم‌های افتخاری نظارت داشت. این کمیته از افراد نزدیک و اقوام ملکه تشکیل شده بود.^۱

کمیته تأمین وظیفه تهیه مطالب مورد نیاز و چاپ کتب و مقالات متعدد در این زمینه را داشت. این مقالات در نشریات روز چاپ می‌شد و نظارت شدیدی را بر رسانه‌های گروهی می‌طلبید. عکس‌های رنگی ویژه مراسم نیز توسط این کمیته تهیه و در اختیار نشریات نهاده می‌شد.

کمیته تشریفات به نقشه تالار موزه گلستان و طرز ایستادن مدعوین، ترتیب ورود و خروج افراد، ترتیب ضیافتها و پذیرایی های رسمی می پرداخت.

به دنبال تبلیغات گسترده در زمینه برگزاری جشن، برنامه های سخنرانی، تئاتر، سینما، چاپ مقالات در نشریات و روزنامه ها جهت نشان دادن پیشرفتهای ارتش شاهنشاهی طرح و اجرا گشت. رادیو و تلویزیون به شکل گسترده ای برای تبلیغ در این امر در سراسر ایران به کار گرفته شد.

فرح دیبا خود به عنوان ناظری بر اداره و اجرای برنامه حضور داشت. تغییرات کاخ گلستان و نحوه طراحی آن با سلیقه و خواست ملکه انجام پذیرفت. مراسم سان و رژه، اعطای پرچم، مراسم استقبال مردم در راه و مسیر شاه و فرح، پرتاب ۱۰۱ تیر توپ در کلیه پادگان های نظامی تهران و شهرستان ها، پرواز نیروی هوایی در آسمان تهران و پخش نشریات و اعلامیه هایی در سطح شهر (دقیقاً همزمان با تاجگذاری)، همچنین اعطای نشان شاه و فرح و ولیعهد همراه با یک جعبه شیرینی به مدعوین، از نظریات فرح دیبا سرچشمه می گرفت.

پس از انجام مراسم، مراسم رژه به طور گسترده صورت می گرفت و شب نشینی های گوناگون در سطح وسیعی از شهرها اجرا می شد. مهمترین این جشن ها در باشگاه افسران و درجه داران در تاریخ سوم تا ششم آبان ماه صورت می گرفت. کل شهر چراغانی شده و مراسم آتش بازی در آن به اجرا در می آمد. زندانی ها و بازداشتی ها در این روز از زندان مرخص می شدند و پاره ای از آنان که دوره لازم تنبیهی خود را دیده بودند، عفو می گشتند.

همزمان با برپایی مراسم پایکوبی در سراسر کشور، سه سد بزرگ امیرکبیر، سد شهبانو^۱ فرح و سد فرحناز پهلوی بازگشایی می شد.

کمیته های اجرایی جهت برگزاری نمایش ها و کنسرت ها و کنگره ها در سطح شهر را ایجاد شد. همچنین می بایست چندین نمایشگاه همزمان در شهر بازگشایی می شد.

مدارس و دانشگاهها از مراکز اصلی تبلیغاتی این مراسم بودند. معلمان و دبیران ناچار بودند ساعات مخصوصی را برای توضیح این جشن ها اختصاص دهند. در دانشگاهها

۱ - لقب شهبانو در نامه های تبریک توسط جهانگیر تفضلی به فرح دیبا داده شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت و از آن پس به جای ملکه از این کلمه استفاده گشت.

بدین خاطر چندین هزار بورس تحصیلی به دانشجویان مستعد اعطا شد. لباس مخصوص فرح از پارچه‌های اعلای خارجی با دوخت خیاطان ایرانی تهیه گشت. این لباس عبارت از یک شنل بلند از مخمل سبزرنگ که روی آن با جواهرات قیمتی سنگ دوزی شده بود و توسط دختران اشرف و شمس و عده‌ای از دختران جوان خاندان سلطنتی حمل می‌شد. جواهرات کار شده بر روی این شنل بسیار گرانبها، شامل زمرد، یاقوت، مروارید و برلیان بود که به شیوه‌ای بسیار زیبا روی مخمل دوخته شده و از رنگهایی که پرچم ایران را به یاد می‌آورد استفاده می‌کرد. جزئیات طرح لباس فرح دیبا که به دست کارگران ایرانی تهیه شد با یک دوش سفید آستین بلند گشاد و با دنباله‌ای بلند (حدود ۶ متر) کامل می‌گشت. شنل از مخمل سبز رنگی بود که دور تا دور آن را پوست سفیدی زینت می‌داد و پشت شنل با کار دستی، شکل تاجی دوخته و با سنگهای سبز و قرمز تزئین شده بود و حمایلی آبی‌رنگ که رنگ رسمی دربار بود، بر روی لباس سفید قرار داشت.

تاج فرح از مدتها پیش از تاجگذاری توسط سفیر ایران در پاریس سفارش داده و از متخصصان فن برای ساخت آن دعوت بعمل آمده بود. بدین منظور پیر آریل به ایران آمد و مدتها با رئیس بانک مرکزی ایران ملاقات داشت. او ساعتها، جواهرات موجود در موزه و خزینه بانک را دید و بالاخره از ترکیب جواهرات تراش نخورده، جواهرات تراش خورده زیبایی آفرید. پس از چند ماه ۵۰ طرح مختلف برای تاج شهبانوی ایران داده شد. اما فرح خود طرح وان کلیف را انتخاب کردند. این تاج مجموعاً از ۱۶۴۶ قطعه جواهر مشتمل بر ۱۴۶۹ برلیان، ۳۶ یاقوت و زمرد و ۱۰۵ دانه مروارید درست شد.^۱ گوشواره، گردنبند نیز مانند تاج از همان جواهرات به شکل زیبایی طراحی گشت. لباس ندیمه‌ها همه به طور یکنواخت از (زیبرلین) سفید با آستین بلند گشاد و سنگ - دوزی طلائی و سنگ سبز و زرد، تهیه شد. لباس شش دوشیزه که دنباله لباس فرح دیبا را می‌گرفتند همه یک شکل بود و رنگ سفید با آستین‌های مخمل سبز داشت. لباس فرحناز و خواهران شاه از پارچه سفید با تزئین گلدوزی نقره و فیروزه و مروارید تهیه شده بود.^۲

شب قبل از مراسم محمدرضا، فرح دیبا، رضا و فرحناز پهلوی در کاخ مرمر ساکن شدند تا برای برگزاری مراسم صبح روز بعد با کالسکه‌های سلطنتی عازم کاخ گلستان شوند. در کاخ گلستان برای مدعوین جایگاهی ویژه ترتیب داده شده بود.

آنها ساعت ۱۰/۱۰ دقیقه صبح از کاخ مرمر حرکت نمودند و پس از عبور از خیابان‌های پهلوی، سپه، ضلع جنوبی میدان سپه - خ ناصرخسرو به خیابان شمالی کاخ گلستان و سپس به کاخ آمدند.

در ابتدا ولایتعهد طی تشریفات خاصی وارد سالن شد و در جایگاه خود نشست. سپس فرح پس از سه دقیقه به کاخ وارد شد.^۱ در دو طرف او لوئیز قطبی و بانو فریده دیبا به عنوان ندیمه‌های مخصوص، سپس دوشیزگان افتخار شامل شهلا پهلوی، نیلوفر پهلوی، آزاده شفیق، شهلا دادستان، ناز دیبا، ژاله دیبا بودند. اینان به عنوان دوشیزگان افتخار دنباله لباس فرح پهلوی را در دست داشتند. در انتها ملک‌تاج علم و لیلی یزدان‌پناه به عنوان ندیمه‌های شهبانو حرکت می‌کردند.

پس از سه دقیقه محمدرضا در کاخ حضور می‌یافت. مراسم تاجگذاری بدون هیچ تردیدی از مراسم تاجگذاری ناپلئون تقلید شده بود. شاه هنگامی که فرح دیبا در جلوی زانو زده بود خود تاج او را برداشته و بر سرش قرار داد.^۲ و بدین ترتیب او بود که مقام فرح را بدو تفویض نمود. امری که تا آن زمان بعد از انجام مراسم مذهبی و توسط علما انجام می‌یافت.

در انتها مراسم تبریک به وسیله هویدا (نخست‌وزیر) و سایر رجال و بزرگان انجام گرفت.

پس از اتمام مراسم تاجگذاری، میهمانی‌ها و شب‌نشینی‌های فراوانی در سرتاسر ایران برگزار شد. ساعت ۸ شب در روز ۴ آبان ۱۳۴۶ ش میهمانی باشکوهی به افتخار شاه و فرح توسط ملکه پهلوی در کاخ برگزار گشت. فرح در این میهمانی از لباس بلند سرخابی با یراق آبی و سرویس برلیان و زمرد استفاده کرد. مدعوین مرکب از هیأت

۱ - ملترمین علیاحضرت شهبانوی ایران: پیشکار علیاحضرت شهبانوی ایران (آقای فضل‌الله نبیل)، جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران (سپهد فریدون جم)، آجودان لشکری تیمسار سپهد اسکندر آزموده، آجودان لشکری تیمسار سرلشکر عباس قره‌باغی.

۲ - برای اطلاع بیشتر به کتاب تاج و تاجگذاری ص ۲۸۳ - ۲۷۷ مراجعه شود.

دولت، روسای مجلس، روسای دربار شاهنشاهی، امرای ارتش، جمعی از شخصیت‌های مملکتی و کلیه سفرای خارجی با بانوانشان بودند که با لباس رسمی و نشان و حمایل شرکت کرده مراسم را به جای آوردند. پس از صرف شام شاه و فرح برای بازگشایی تالار رودکی مجلس را ترک کردند.^۱



هیئت دولت هویدا از راست:

عطاءالله خسروانی، مهرداد پهلبد، امیرعباس هویدا، جمشید آموزگار غلامعباس آرام

دومین ضیافت توسط هویدا نخست‌وزیر در تالار وزارت امور خارجه انجام شد و سومین ضیافت توسط علم (اسداله) وزیر دربار در تالار هتل هیلتون ترتیب داده شد. آخرین ضیافت مهم توسط ارتش شاهنشاهی و در تالار باشگاه افسران انجام گشت. به مناسبت این جشن مدال‌ها و نشان‌هایی تهیه شد که با تمثال صورت‌های نیم‌رخ

محمدرضا شاه، فرح دیبا و رضا پهلوی ضرب شده بود.^۱ این مدال‌ها بر روی سکه‌های طلا نقره و برنز نقش بسته بود.

سکه‌هایی نیز به این مناسبت از طلا و نقره با همان تصاویر در اندازه‌های کوچک و بزرگ (۳۴/۵ و ۱۰/۴۵) گرم طلا ضرب شد. سکه‌هایی نیز از نقره به قطع بزرگ و وزن ۱۱ گرم ضرب گشت. نقره این سکه‌ها شفاف بود. تمبرهایی نیز به این مناسبت با تصاویر سه نفره به صورت یادبود به چاپ رسید. بعدها در تاریخ برگزاری این جشن‌ها هر ساله سکه‌هایی با تصاویر فرح و شاه و ولیعهد و یا فرح و ولیعهد ضرب شد.^۲ مراسم تاجگذاری شاه و فرح، برعکس تصور شاه ایران نه در داخل و نه در خارج کشور مورد استقبال قرار نگرفت و به صورت عملی تصنعی از سوی شاه ایران تنها جهت بیان استحکام پایه‌های سلطنت، تلقی گشت.

سلسله پهلوی وارد مرحله تازه‌ای گشت و دوران ریخت و پاش‌ها و اسراف‌های درباری آن هم در سطحی بسیار وسیع آغاز شده بود. شایان ذکر است که این تجملات درست در زمانی صورت می‌گرفت که بیش از نیمی از ایرانیان در فقر زندگی می‌کردند.

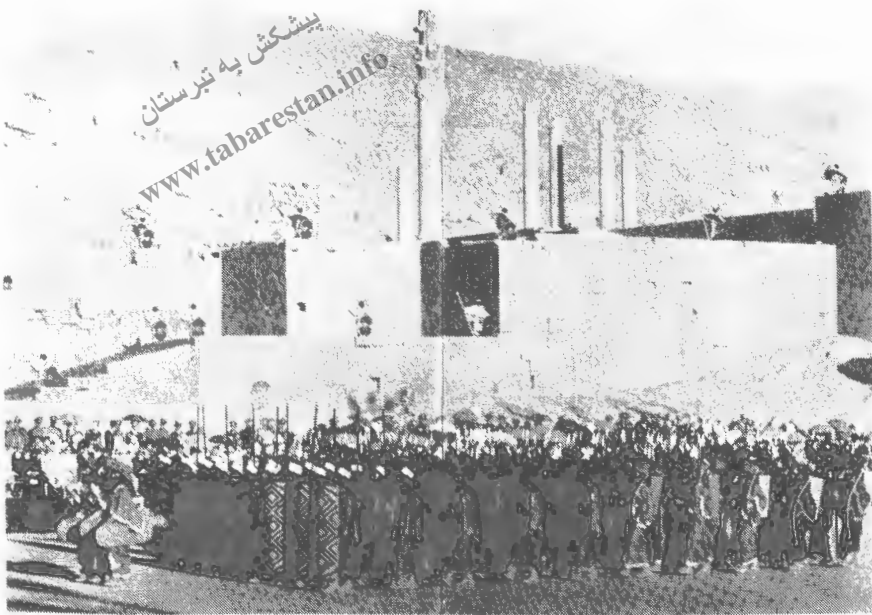
جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

این جشن در پائیز سال ۱۳۵۰ هنگامی که سیل درآمدهای نفتی و وام‌های آمریکایی به ایران روان شده بود، به صورت یکی از پرخرج‌ترین و گرانترین همایش‌های تاریخ جهان به اجرا درآمد. جشنی که جنبه تبلیغاتی و نمایشی داشت و از یک سال قبل مخارج هنگفت آن بیش از نیمی از بودجه مملکت را بلعیده بود، تنها جهت فخرفروشی و تظاهر به جهانیان انجام شد تا بار دیگر شاه مغرور ایران را به عنوان قدرت برتر خاورمیانه به نمایش بگذارد. فکر انجام جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی از سال ۱۳۳۶ در ذهن شاه پدید آمده بود. این فکر در حد یک رؤیا وجود داشت. با ترور کندی و روی کار آمدن نیکسون، شرایط برای اجرای این رؤیا مهیا شد و تخت جمشید پایتخت باستانی ایران عصر هخامنشی به عنوان میعادگاه جشن برگزیده شد. اما این جشن جز هدر دادن پول و تمسخر جهانیان، هیچ به دنبال نداشت. اکثر

۱ - در پشت این مدال‌ها نیم رخ شاه و فرح با لباس و تاج تاجگذاری حک شده بود.

۲ - سکه‌ها و نشان‌ها در دوران شاهنشاهی پهلوی.

نشریات غربی به انتقاد از هزینه سرسام‌آور این جشن پرداختند. رادیوها و تلویزیون‌های خارجی قبل از نمایش جشن، شمایی از زندگی فلاکت‌بار روستائیان و مردم فقیر شهرها و حلبی‌آبادها نشان دادند و سپس در کنار آن تصاویر شاه ایران و جشن تجمل‌گرایانه را به تصویر کشیدند.



گوشه‌ای از جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران

مدت زمان طولانی از قرارداد کنسرسیوم نفتی ایران و امریکا نمی‌گذشت، اما عوایدی که از این قرارداد نصیب کشور فقیری چون ایران شده بود، صرف انجام مراسم

تاجگذاری شاهنشاهی، اعیاد و جشن‌ها می‌شد.

شاه که در رؤیای سروری مطلق جهان بسر می‌برد، مرتباً در مورد امپراطوری گذشته ایران که از یونان تا هندوستان کشیده شده بود و افتخارات باستانی کشور ایران صحبت می‌کرد. فرح نیز گرچه در باطن با برگزاری این جشن موافق نبود، اما در ظاهر به عنوان یکی از اعضای مهم کمیسیون برگزارکننده جشن، و رکن اصلی این نمایش، به تأیید این نظریه شاه پرداخت. او که برای اجرای نقش ملکه باستانی نیاز به تغییر قیافه به شیوه‌ای شرقی داشت، تغییر قیافه داده و تحت رژیم غذایی ^۱ قرار گرفت، تا به حد کافی لاغر با گونه‌های برجسته و موهای قهوه‌ای روشن که به صورت پف‌داری بر بالای سر جمع شده بود و تاجی زیبا یا کلاهی آن را نگهداری می‌نمود در آمدن ^۲ ادای ملکه‌های هخامنشی و ساسانی را درآورد و جالب آنکه حتی برای ایجاد گونه‌های برجسته، مورد عمل زیبایی قرار گرفت.

او در خلوت به دوستان خویش می‌گفت که مخالف برگزاری جشنی با این مخارج است، اما در نشریات می‌گفت: ما می‌خواهیم مردم ایران امروز ببینند کشورهای دیگر این همه پول برای روابط عمومی و تبلیغات خرج می‌کنند و ما آن را مجانی تمام کردیم که در ازاء به بیان و نمایش رشد و عظمت ایران تمام شد.^۱



ریچار نیکسون

۱ - دانکن، آندرو: یورش به سوی پول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸) ص ۶۰ - ۵۹.

این هنگامی بود که مخارج فروش نفت از ۴/۸ میلیارد دلار به ۱۸/۵ میلیارد دلار افزایش یافته بود. اما در همین شرایط روستائیان بدبخت بدون امکانات اولیه زندگی در روستاها و یا حلی آباد اطراف شهرها زندگی می‌کردند، اما آنچه شاه و درباریان می‌فهمیدند رویاهای ناشی از غرور بود. البته حضور نیکسون و کسینجر در کاخ سفید دلگرمی اصلی محسوب می‌شد.

شایان ذکر است که فکر برگزاری این جشن‌ها مانند بسیاری از اندیشه‌های دیگر محمدرضا یک فکر القایی بود که توسط متملقان و چاپلوسان و همچنین فرصت‌طلبان دیکته شده بود، تا علاوه بر به دست آوردن فرصتی برای تاراج بیت‌المال، خود را به شاه و دربار نزدیکتر سازند و مراتب ترقی را پیمایند. بدین ترتیب در روز ۲۹ آذر ۱۳۳۷ شجاع‌الدین شفا راینز فرهنگی و سخنگوی دربار اعلام کرد که به فرمان شاه مراسم یادبود دو هزار و پانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به دست کوروش بزرگ در ایران برگزار خواهد شد. به ویژه آنکه از این زمان به بعد شاه بر مشکلات داخلی فائق آمده، مخالفین را تا حدی سرکوب نمود و خود را مسلط بر امور نموده بود.



هنری کیسینجر

به دنبال این جریانات اسدالله علم یار دیرین محمدرضا مسئول برگزاری امور این جشن شد و فرح پهلوی مسئولیت امور فرهنگی جشن را برعهده گرفت. در سال ۱۳۴۹ فرح پهلوی به دنبال مصاحبه مطبوعاتی خود گفت: «مقصود اصلی ما کسب مباحثات و غرور بیشتر برای ملت ایران است. جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خاطره افتخارات گذشته را زنده می‌کند. این میراث گرانبها که با رنج اجدادمان به دست آمده است، اگر از آن غافل بمانیم رفته رفته فراموش خواهد شد. آیا برای ما ایرانیان این باعث افتخار نیست که کوروش مؤسس شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله اولین کشتی بود که اساس حقوق بشر را در دنیا برقرار ساخت! آزادی فردی، نژادی، مذهبی که از اصول این توانه کوروش بود، امروز هدف کوششهای سازمان ملل متحد است و امروزه بسیاری از ممالک متعین دنیا اصول کشورداری و عدالت اجتماعی را از روش حکومت و دادگستری ایرانیان آموخته و الهام گرفته‌اند.»^۱



اسدالله علم

این سخنان در حالی در نشریات داخلی و خارجی به چاپ می‌رسید که ایرانیان در طول هزاران سال سلطنت پادشاهی پس از کوروش و داریوش، از آزادی و حقوق بشری محروم بودند و اساس این جشن پُر هزینه که مخارج آن تا ۳۰۰ میلیون دلار تخمین زده شده^۱ بر دوش همین مردمان محروم و زحمتکش سنگینی می‌کرد.

بدین ترتیب اسدالله علم ریاست شورای جشن شاهنشاهی را بدست گرفت و با بیش از سیصد مرکز برای برگزاری جشن در سراسر کشور شروع به کار نمود. پایتخت باستانی کوروش به عنوان مرکز مراسم برگزیده شد. در مراکز استان‌ها و کلیه شهرستان‌ها و در ۱۸۰ نقطه شورای فرهنگی تأسیس شد. از سوی دیگر با تهیه و انتشار کتب، تشکیل جلسات سخنرانی، نمایش فیلم و نامگذاری خیابان‌ها و میادین زمینه ساختن افکار عمومی را در داخل کشور مهیا و کمیته‌هایی در کشورهای فرانسه، اطریش، هلند، بلژیک، سوئیس، یونان، دانمارک، ژاپن، هندوستان، پاکستان، کانادا، آرژانتین، مراکش، ایتالیا، آلمان، اتریش، برزیل، اسپانیا، حبشه، شوروی، ترکیه، اردن هاشمی تحت ریاست سلاطین و روسای جمهور و یا نمایندگان هر کشور تشکیل شد. تاریخ برگزاری جشن ۲۷ مهرماه ۱۳۵۰ به مدت هشت روز در سراسر کشور و نمایندگی‌های ایران در خارج اعلام شد.

مراسم جشن صبح سه‌شنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۵۰ با پیام محمد رضا در سراسر کشور اعلام گشت و سال ۱۳۵۰ به نام کوروش کبیر نامگذاری شد.

تعداد میهمانان، وسایل پذیرایی، مخارج سفر و بلیط‌های رفت و برگشت که همه بر عهده ایران بود با تأیید نظر محمد رضا به تصویب رسید. شورای تهران به منظور تهیه البسه و تجهیزات ادوار مختلف شاهنشاهی مقادیر زیادی پارچه، موی مصنوعی، چرم و تکه‌های فلزی سفارش داد. بنایی به این منظور در میدان شهید^۲ تهران به همین نام به شکل طاق ساسانی به ارتفاع چهل و پنج متر ساخته و درون آن موزه‌ای به همین نام ایجاد گردید. گشایش این بنا توسط شاه و فرح در طول جشن صورت گرفت.

بدین ترتیب پیامی از طرف مجلسین سنا و شورای ملی تهیه و به شکل لوحه یادبود جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی با نام ملت ایران تهیه و به شاه هدیه گشت تا گواهی باشد بر

۱ - درآمد سرانه ایران در این سال ۵۰۰ دلار به میزان هر فرد در سال بود.

۲ - آزادی فعلی.

عوامفریبی انسان‌ها.

آرم ویژه‌ای با علامت عقاب برای این جشن برگزیده شد و بدین ترتیب پلاک‌ها و نشان‌های مخصوص این یادبود برای هدیه به میهمانان و مدعوین داخلی و خارجی و مقامات کشوری و لشکری تهیه گردید. نمونه‌هایی استوانه‌ای به شکل کوچکتر از گل پخته شده به خط میخی حاوی فرمان کوروش کبیر مبنی بر اعطای آزادی به مردم پس از فتح بابل، که اصل آن در موزه بریتانیا نگاهداری می‌شود تهیه، و به منظور اهدا به مدعوین در نظر گرفته شد. همچنین شبیه به ظروف دوران هخامنشی و ساسانی از مفرغ با روکش طلا تهیه و به عده‌ای از میهمانان عالی‌رتبه خارجی، اهدا گشت. همچنین تعداد زیادی از این ظروف برای برگزاری مراسم پذیرایی از میهمانان سفارش شد. تعداد پانزده هزار قطع تصویر رنگی شیر و سرباز نیزه‌دار جاویدان هخامنشی (طبق کاشی‌های اصلی که در شوش کشف گردید و در موزه لوور پاریس موجود است) به وسیله شورای مرکزی برای اهداء به مدعوین تهیه گردید.

همچنین ۳۶ عدد کتب تاریخی مربوط به ادوار مختلف تاریخ ایران، چاپ و برای اهدا در نظر گرفته شد. اسلایدهای مناظر تخت جمشید و پاسارگاد برای تهیه کارت پستال‌های دعوت مورد استفاده قرار گرفت و فیلم‌هایی از زندگی محمدرضا و فرزندش و مناظر تاریخی ایران تهیه و در سراسر کشور پخش شد. در هر شهرستانی میدانی به نام میدان شاهنشاهی نامگذاری شد و در آن میدان ستون یادبود شاهنشاهی ایران (در روی آن مواد ۱۲ گانه شاه و مردم و پشت آن منشور کوروش بود) نصب گشت.^۱

ریاست شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران برعهده جواد بوشهری از متمولین ایرانی و پدر شوهر اشرف قرار داشت. اما برنامه اصلی توسط اسدالله علم و فرح دیبا طرح و اجرا می‌گشت.

برنامه‌هایی برای تمامی وزارتخانه‌ها، ادارات، انجمن‌ها حتی اقلیتهای دینی طرح و ابلاغ گشت. بدین ترتیب مراسم در ۱۷ مهر ۱۳۵۰ در مقابل کاخ سنا آغاز شد و پیامی تحت نام پیام ملت روی پوست آهو نوشته و از طرف رئیس مجلس سنا به سوارکاری با لباس دوره هخامنشی تسلیم شد تا به تخت جمشید برده به پیشگاه شاه وقت محمدرضا

تقدیم کند. ۱۹ مهرماه همان سال جشن‌های مبالغه‌آمیز هفت روز در پایتخت قدیمی ایرانیان (شیراز) آغاز شد. در فاصله‌ای کوتاه از تخت جمشید سه چادر بزرگ و پیرامون آنها ۵۹ چادر کوچک‌تر برپاگشته بود. این چادرها همه از فرانسه وارد و همگی تهویه مطبوع داشت. داخل چادرها با اشیاء قیمتی، کریستال‌های زیبا و چینی‌های با ارزش تزئین یافته و اتاق خواب‌های زیبا با ملافه‌هایی به شکل هخامنشی تزئین یافته بود.

در این جشن‌ها ۲۲ پادشاه یا شیخ، ۵ ملکه، ۲۱ شاهزاده خانم و شاهزاده، ۱۶ رئیس جمهور، ۳ نخست‌وزیر، ۴ معاون نخست‌وزیر و ۲ وزیر خارجه شرکت می‌کردند. نیکسون، ملکه انگلیس و رئیس جمهور فرانسه نمایندگانی فرستادند و این برای شاه گران بود. مخارج جشن ۳۰۰ میلیون دلار برآورد شد.

کلیه غذا و میوه و شیرینی مورد نیاز این جشن از خارج توسط هواپیماها آورده می‌شد. به ویژه غذاهای ویژه به صورت گرم از پاریس ارسال می‌شد و از تنها چیزی که خبری نبود غذاهای اصیل ایرانی و شیرینی‌های مخصوص و سستی این مرز و بوم بود.

برای تزئینات و چراغانی‌های شهرهای تهران و شیراز بیش از ۶۰ مایل کابل و ۲۰ مایل گلهای تزئینی کاغذی و ۱۳۰/۰۰۰ لامپ استفاده شده بود.

ضیافت به شکل اشرافی به جام‌ها و ظرف‌های عصر هخامنشی و گارسونهایی با لباس‌های آن عصر انجام می‌شد. در مراسم رسمی که تعداد پانصد میهمان در آن شرکت داشتند برنامه غذایی شامل: تخم بلدرچین که با خاویار پر شده بود، پاته دم خرچنگ، بره کباب شده با دنبلان کوهی، طاووس تنوری که درون آن با جگر غاز پر شده بود همراه با دسری که از فرانسه با هواپیما آورده بودند، تا با انجیر شکر سود استفاده شود. ماکس بلونه استاد پذیرایی‌های بزرگ از بازنشستگی فراخوانده شد تا نظارت ۱۵۹ آشپز و نانوا و شیرینی‌پز و پیشخدمت سرمیز را که همگی ده روز قبل از پاریس با هواپیما به ایران آورده شده بودند به عهده بگیرد. ماکسیم پاریس عهده‌دار پذیرایی بود ۲۵۰۰۰ بطری شراب که در میان آنها شرابهایی نظیر شاتولامیت، روتچیلد ۱۹۴۵ وجود داشت، یک ماه پیش به تهران فرستاده بود تا طی این مدت در محیط محفوظ و مناسب

۱- اسدالله علم در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که مخارج جشن ۱۶/۸ میلیون دلار شده است اما مجله تایم این رقم را تا ۱۰۰ الی ۳۰۰ میلیون دلار اعلام کرد. اما حقیقت بیش از این ارقام بود.

نگهداری شود!

روزنامه فرانسوی تریبون دوناسیون نوشت:

«حدود ۶۰۰ میلیون دلار از خزانه کشور صرف هزینه جشن‌های شاهنشاهی شد.^۱ میهمانسرائی به هزینه ۳۰ میلیون دلار در تخت جمشید در منطقه کویری بنا گردید. مبلغ ۱۲ میلیون دلار برای مخابرات و پخش جریان جشن به وسیله تلویزیون در دنیا در نظر گرفته شد تا آتش‌بازی‌ها و چراغانی‌ها را که در یک کشور فقیر دنیا برپا ساخته‌اند، پخش کنند. قراردادی با یک شرکت فرانسوی بسته شد که با مبلغ گزافی شهری موقتی از پلاستیک و کاغذ به شکل پرسپولیس (تخت جمشید) برای پذیرایی از سران ممالک و همراهانش بنا نهد. رستوران معروف ماکسیم مامور تهیه غذای میهمانان شد. دوخت جامه‌ها به عهده دو موسسه گران قیمت لانون و گاردن که هر دو فرانسوی هستند محول گردید، تا هزاران سیاهی لشکر را برای رژه در صحنه‌ای که به یاد آورنده تاریخ چند هزار ساله ایران است بیارایند. بدین منظور هزاران متر پارچه به فرانسه سفارش داده شد تا جلال و شکوه سربازان آن عصر به نمایش گذارده شود. قصد این بود که گذشته به کمک خیاطان و گرم کاران با استفاده از هزاران تن موی مصنوعی و کلاه گیس بازسازی شود. این سربازان با لباس‌ها و ریش‌های مصنوعی به شیوه ایران باستان سوار بر اسب‌ها و ارابه‌هایی که به همین منظور خریداری و ساخته شده بود از جلوی شاه ایران و میهمانشان رژه می‌رفتند، در حالی که پایه‌های سلطنت تباهی و ویرانی را آغاز کرده بود و رژیم رو به سقوط می‌رفت.

هزاران میلیون دلار صرف دستگاه امنیتی شده که نظارت بر جشن و سازمان‌های برگزارکننده را برعهده داشت این سازمان امنیتی، سازمانی وابسته به سیا بود تا با مجهزترین دستگاه‌های الکترونیکی کشور را محافظت کند.^۲ در همین جشن محمدرضا طی نطقی در برابر آرامگاه کوروش کبیر گفت:

«ما امروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده‌ایم تا به تو بگوئیم، آسوده بخواب

۱- مبلغ جشن در نشریات مختلف به تناوب از ۲۰۰ میلیون، ۳۰۰ میلیون تا ۶۰۰ میلیون دلار تخمین زده شد.

۲- الموتی، ایران عصر پهلوی ج ۱ ص ۱۴۰.

زیرا که ما بیداریم و برای حفظ میراث پرافتخار تو همواره بیدار خواهیم ماند.^۱ ادعایی که تنها شش سال بعد باطل شد.

قطع مسلم ضیافت پرطمطراق جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که بیشتر به اجرای یک نمایشنامه بزرگ و وسیع در سراسر کشور شبیه بود، به منظور خودنمایی به رهبران جهان اجرا گشت، تا محمدرضا بتواند خود را به عنوان قدرت برتر منطقه معرفی کند. به ویژه آنکه دوران پر از ترس ریاست جمهوری کندی به اتمام رسیده بود و نیکسون دوست دیرینه محمدرضا بر کاخ سفید حکومت می‌نمود. شاه خیال پرداز از تمامی رهبران جهان دعوت به عمل آورده بود. اما همه نیامدند و بسیاری از رجالی که شرکت کردند نمادهای قدرت بودند تا اشخاص واقعی قدرتمند. روسای سه کشور بزرگ امریکا، انگلیس و فرانسه به فرستادن نمایندگانی بسنده کردند^۲ و این خود از پوشالی بودن جشن حکایت می‌کرد.

نکته‌ای در سراسر این جشن پُر هزینه به چشم می‌خورد و مورد اعتراض بسیاری از مدعوین قرار گرفته بود، غربی بودن آن بود. جشنی که جلال و شکوه ایران را عنوان می‌کرد از عناصر صدرصد غربی تشکیل شده بود و حتی غذاهای آن در خارج تهیه می‌شد.

بدین ترتیب جشن مزبور به جای آنکه آغازی برای ورود به دوره جدید سلطنت پهلوی باشد^۳، آغازگر پایان دودمان پهلوی بود.

محمدرضا که پس از تکیه بر قدرت امریکا، رهبریت او پک را به دست آورده بود، به ژاندارم امریکا در منطقه مبدل شده خود را در هاله‌ای از قدرت پوشالی می‌دید قدرتی که ایران را مرکز ثقل منطقه ساخته و او در رویای جهانی شدن این تفکر همچنان به پیش می‌راند. سخنان او در سر آرامگاه کوروش که توسط شجاع‌الدین شفا نگاشته

۱ - متن منتشره در نشریات بدین صورت بود: کوروش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشی شاه ایران زمین، از جانب من شاهنشاه ایران و از جانب مملکت من بر تو درود باد! کوروش، شاه بزرگ، شاه شاهان، آزاد مرد، آزاد قهرمان و قهرمان تاریخ ایران و جهان، آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم ماند. (اطلاعات سالنامه سال ۱۳۵۰)

۲ - نیکسون رئیس جمهور امریکا، اگینو را فرستاد، پمیدو رئیس جمهور فرانسه، شامان دلماس نخست‌وزیرش را و ملکه الیزابت دخترش را فرستاد.

۳ - به قول خود محمدرضا آغازگر راهی به سوی تمدن جدید.

شده بود، مبین این توهم غرور آمیز و جنون آمیز محمدرضا است. صدای او به وسیله گرانترین وسایل عصر (ماهواره) به گوش تمام جهانیان می‌رسید. او از حقوق بشر و آزادی سخن می‌گفت در حالی که در همان زمان در نزدیکی جایی که محمدرضا سخنرانی می‌کرد، در همان شیراز بیش از دویست تن از دانشجویان که به این جشن‌ها اعتراض کرده بودند دستگیر و زندانی شدند. در کشور حکومتی همچون حکومت نظامی حاکم شد. در تهران برای نخستین بار اتومبیل‌های مرسدس بنز سیاه، خوشگذرانان شبگرد را رو به دیوار نگه می‌داشتند تا مورد بازرسی قرار دهند، ارتش به حالت آماده باش درآمد بود.^۱

در واقع از همان ابتدا جشن دو هزار و پانصد ساله با شکست روبرو شده بود. زیرا صرف‌نظر از فیلم‌های شبکه‌های خارجی در مورد فقر شدید کشور و شیوه زندگی مردم در حلبی‌آبادها و روستاهای دورافتاده، قبل از نشان دادن صحنه‌های جشن، تبلیغات شدیدی در روزنامه‌ها و نشریات خارجی بر علیه این اسراف‌کاری و به هدر دادن پول صورت گرفت. در بسیاری از کشورها مخالفت‌هایی در این زمینه انجام شد.^۲ از سوی دیگر همه چیز این جشن به ظاهر پارسی از پاریس تهیه شده بود. خیمه‌های گرانبها به وسیله ژانس دکوراتور فرانسوی طراحی شده بود. آرایشگران طراز اول از سالنهای کارتیا و الکساندرا به تخت جمشید آمده بودند. الیزابت آردن یک نوع کرم صورت به نام فرح تولید کرده بود و در جعبه‌های مخصوص به میهمانان هدیه می‌کرد. باکارا نوعی گیلان پایه‌دار کریستال طراحی کرده و با آنها از میهمانان پذیرایی می‌نمود. سرالین جایگاه مخصوص میهمان را از سفال به سبک قرن پنجم قبل از میلاد ساخت. رابرت هاویلند فنجان و نعلبکی‌هایی ساخت که فقط یک بار مورد مصرف میهمانان قرار می‌گرفت. پورتو ملافه‌ها و رومیزی‌های با مارک تخت جمشید تولید کرد. لانساول اونیفورم‌های جدید کارمندان دربار تهیه کرد که با بیش از یک کیلومتر و نیم نخ طلا دوخته شده بود و هر اونیفورم پانصد ساعت کار لازم داشت. رستوران معروف ماکسیم

۱ - از سیدضیاء تا بختیار ص ۵۶۷.

۲ - مخالفان رژیم بمبی در کنسولگری ایران در سانفرانسیسکو منفجر کردند و تظاهراتی در مقابل کنسولگری بر علیه شاه انجام دادند. کنفدراسیون و دانشجویان ایرانی مسئولیت این انفجار را بر عهده گرفتند.

غذا تهیه می‌کرد و تنها غذای ایرانی خاویار بود. صورت غذای ضیافت شام اصلی روی صفحات پوست آهو نقش شده بود و با یک ریسمان تابنده طنابی با جلد آبی ابریشمی و طلایی صحافی شده بود.^۱

اما در همه این تجملات سقوط کیک عظیم چند طبقه‌ای که به شکل پاسارگاد با تاج شاهی در بالا و عکس پاره‌ای از شاهان در زیر آن، رخداد، وقوع حادثه‌ای در آینده خبر داد. و آن سقوط قریب‌الوقوع رژیم پادشاهی در ایران بود.

ره‌آورد اصلی این جشن جدایی بیش از پیش شاه و خاندان سلطنتی از مردم بود.^۲ مراسمی که شب هنگام با حضور شاهان و شاهزادگان و روسای جمهور مختلف آغاز می‌شد و آنان را به تماشای نور می‌کشاند، تاریخ پاسارگاد را به عینه در می‌آورد، آخرین رشته‌های ریسمانی را پاره می‌کرد که با چکاوک‌های سمفونی آندره کاستلو و لوریس چکناواریان به ارتعاش درآمده بودند. زنان و مردان ایرانی ناخشنود و ناراضی از این جریانات با دیده تمسخر به این مراسم می‌نگریستند. صبح روز بعد اسدالله علم وزیر دربار، کلاه حصیری و دوربین به دست مهمانان داد تا به تماشای بخش اصلی نمایش بنشینند و در کنار تالارشان رژه سربازان بازسازی شده دوره هخامنشی با لباس همان دوران را ببینند. این نمایش روز بعد در مراسم بازگشایی موزه شهیاد هنگامی که نیک‌پی شهردار وقت تهران با لباس رسمی صدراعظم‌های قاجاری در موزه را بازگشایی می‌نماید، و کلید طلایی را در دست میهمانان یک قرن جلوتر از خویش می‌گذارد به اوج تمسخر می‌رسد.^۳

در این بین فرح دیبا در مجامع با برگزاری چنین جنبشی مخالفت می‌کند. او که در ابتدا خود باعث گرایش بیش از حد برگزارکنندگان جشن به فرانسه شده و برنامه جشن را به سبکی فرانسوی تنظیم کرده بود، در آخر با گوشه‌های اطرافیانش به اشتباه خود پی برده، خواهان به تعویق انداختن جشن بود. او در محفلی دوستانه گفته بود:

«ما که بیست و پنج قرن صبر کردیم چرا دو سه سال دیگر صبر نکنیم که مراسم بیشتر جنبه ایرانی داشته باشد؟!؟ بی‌شک این برای هر کسی جالبتر خواهد بود و ایرانیان را

۱ - شوکراس: آخرین سفر شاه ص ۱۱۰ - ۱۰۹.

۲ - نراقی، احسان: از کاخ شاه تا زندان اوین ص ۵۶.

۳ - بهنود: از سیدضیاء تا بختیار ص ۵۶۷.

خوشحال خواهد ساخت.»

اختلاف سلیقه در برنامه‌ریزی موجب درگیری فرح و علم شد و در نهایت به میانجیگری شاه بین آن دو، که هر کدام خواهان در دست گرفتن کنترل اصلی جشن بود انجامید.^۱

بعدها فرح جشن برگزار شده را یک گردهم‌آیی بی‌نظیر از پادشاهان، کمونیستها، دیکتاتورها و دموکراتها دانست و توجهی که جشن در سرتاسر جهان به تاریخ و فرهنگ ایران جلب کرد، بی‌نهایت گرانها شمرد. با این وصف اذعان کرد که پاره‌ای جزئیات مخصوصاً جنبه فرانسوی آن همه چیز را ضایع کرد. مردم ایران ناراضی شدند و عده‌ای هم بودند که آنان را تحریک می‌کردند، روزنامه‌های خارجی نیز جنجال زیادی برپا کردند.^۲

مخالفان خارجی و داخلی

برگزاری این جشن چنانچه گفته شد با سیلی از اعتراضات و بدگویی‌ها در جهان روبرو گشت. رسانه‌های خارجی با چاپ عکس و انتشار فیلم از زندگی مردم عادی سیل انتقادات را به سوی دولت و دربار خائن ایران نمودند. از سویی گروه‌های مبارز دانشجویی در داخل و خارج کشور به مبارزه پرداختند و تظاهراتی عظیم در شیراز بر علیه این جشن برگزار کردند. این تظاهرات توسط نیروهای انتظامی سرکوب شد. عده زیادی از دانشجویان دستگیر شدند. جمع دیگری از مخالفین شاه که از این مسئله به خشم آمده بودند در روز ضیافت بزرگ در پرسپولیس، بمبی در کنسولگری ایران در سانفرانسیسکو منفجر کردند. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج بلافاصله مسئولیت این انفجار را به عهده گرفت و تظاهرات عظیمی در برابر کنسولگری ایرانی انجام شد و شعار مرگ بر شاه سر داده شد.

اما مهمترین مخالفتها از نجف اشرف از گلوی مردی روحانی بیرون آمد و پایه‌های رژیم را لرزاند. آیت‌الله خمینی رهبر مبارزان اسلامی ایران که از خرداد ۱۳۴۲ به نجف اشرف تبعید شده بود طی نطق پرشوری در این باره گفتند:

۱ - علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ص ۲۵۲.

۲ - شوکراس: آخرین سفر شاه ص ۱۱۲.

«شنیده شده که درباره جشن شاهنشاهی میلیونها تومان خرج شده است، که فقط هزینه چراغانی و تزئین تهران ۸۰ میلیون تومان برآورد گردیده است. گویا متخصصین اسرائیلی هم عهده‌دار کارهایی شده‌اند. چگونه ملت می‌تواند برای کسی که به اسلام خیانت می‌کند جشن برپا کند. جنایات پادشاهان تمام تاریخ را سیاه کرده است. از نظر پیامبر اسلام کلمه شاهنشاه نفرت‌انگیزترین کلمه است. اصول اسلام با سلطنت مخالف است. کاخ‌های شاهنشاهی را ویران کنید. سلطنت از شرم‌آورترین و زشت‌ترین نوع ارتجاع است. ایران ۱۵۰ هزار طلبه دارد. اگر یک صدا سکوت را می‌شکستند و این رژیم فروخته شده را تأیید نمی‌کردند، آن وقت پیروز می‌شدند. بیدار شوید.»

بلی هدف دیگر برگزاری این جشن‌ها، تأیید تاریخ ایران قبل از اسلام و جدایی از اسلام بود. شاه می‌خواست نسبت خود را به شاهان پیش از اسلام برساند و دوران تاریخ اسلامی را نادیده بگیرد. امری که با اعلام تغییر تقویم کشور از هجری شمسی و قمری به شاهنشاهی قطعی شد.^۱ بدین ترتیب مبداء هجرت پیامبر به استقرار حکومت هخامنشی تغییر یافت. این اقدام به شدت به حیثیت شاه لطمه زد. زیرا مقدسات کلیه مسلمانان را زیر سوال برد و روحانیان را به جنبش بر ضد حکومت واداشت.

شایان ذکر است که با نیمی از مخارج این جشن می‌شد فقر را از ایران زدود. هنوز جشن‌های ۱۳۵۰ تمام نشده بود که فکر بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی (۱۳۵۴) در اذهان متملقان جای گرفت. اما اعلان این مطلب تأثیرات منفی بر مردم داشت و اذهان آنان را نسبت به شاه و عقل او مغشوش نمود. گرچه بعدها این بزرگداشت به صلاحدید فرح و اطرافیان وی به صورت ساده‌ای برگزار شد، اما تصویر سلطنت دگرگون شده بود.

امور خیریه

همانطور که در فصول قبل ذکر گشت، انجام امور خیریه توسط بانوان خاندان پهلوی جهت ایجاد وجهه‌ای مردمی و انسان دوستانه برای این خاندان صورت می‌گرفت. این فعالیتها هرچند به شکل تبلیغاتی و تصنعی انجام می‌پذیرفت و گاه عامل نفوذ بر سایر ارکان کشور بود، اما در پاره‌ای موارد موجبات نزدیکی با مردم را پدید می‌آورد و نقطه‌ای مثبت در تاریخ سیاه این سلسله ایجاد می‌نمود. در این بین همسران محمدرضا پهلوی به عنوان رکنی مهم به فعالیتهای امور خیریه در کشور می‌پرداختند تا در کنار چهره‌ی خشن و مغرور شاه وابسته، چهره‌ای انسان دوستانه و مهربان پدید آورند.

شایان ذکر است که هرچند امکان دارد این اعمال در ابتدا به شکلی خالصانه و بی‌ریا آغاز شده باشد، اما در تشکیلاتی که سر تا پا غرق در فساد است نمی‌توان سازمان یا نهادی جدا از آن ایجاد کرد. بنابراین امور خیریه نیز به ویژه در اواخر عصر پهلوی، تنها جنبه تبلیغاتی داشت و گاه به اجبار جزو وظایف ملکه قرار می‌گرفت.

هنگامی که فرح دیبا با مردی که همسن پدرش بود ازدواج نمود، دختری جوان از خانواده‌ای متوسط بود، که با شور و شوقی خاص قدم به این خانواده گذارده و وظایف خود را برعهده می‌گرفت. او که از خانواده‌ای سستی بپا خاسته بود و شاید به دلیل نزدیکی با عامه مردم، به فعالیتی گسترده در زمینه‌های امور خیریه پرداخته بود، حق اظهار نظری در امور دولت و دربار نداشت و دوره‌ی زندگانی آزمایش خود را می‌گذراند. او از آنچنان شور و شوقی برخوردار بود که خاندان پهلوی به دلیل گذشته فاسدشان فاقد آن بودند. فرح در برخورد با مردم بسیار راحت بود. از مسائل به همان زودی به هیچان می‌آمد و غرق در سرور و شادی می‌شد که از ناراحتی‌ها می‌گریست. بارها هنگام بازدید از مراکز به جای هرگونه صحبت پس از دیدن فقر و مصائب مردم گریسته بود. او بی‌هیچ تشخیصی به بازدیدهای رسمی از استان‌های کشور و نقاط گوناگون سرزمین می‌پرداخت و از تشریفات دست و پاگیر می‌کاست. در ابتدا بسیار ساده لباس می‌پوشید و جز نگاهی

و دستی مهربان چیزی برای گفتن نداشت. اما همین دختر ساده به تدریج تغییر شکل داد. شکل ظاهر او دگرگون شد و از تجملات و لباس‌های گران قیمت استفاده نمود. در مراسم با حلقه دوستان و یاران خود شرکت می‌نمود و جز به آنان و سخنانشان به هیچکس اعتمادی نداشت. اندک زمانی پس از ازدواج او نیز از مردم فاصله گرفت و غرق در تجملات شد. به طوری که در اواخر رژیم پهلوی امور خیریه و تشکیلات مربوط به آن به نهادهایی فاسد مبدل شد و تنها جنبه تبلیغاتی یافت. این نهادها به عنوان عامل نفوذی فرح دیبا در دربار و مسائل کشوری به حساب می‌آمد، تا جایی که قسمتی از بودجه کشور که معمولاً توسط خود فرح یا دفتر مخصوص او تعیین می‌شد، به این سازمان‌ها اختصاص می‌یافت.

جمعیتها و سازمان‌هایی که فرح دیبا عهده‌دار اداره آنها بود شامل: ۱- جمعیت خیریه فرح پهلوی ۲- جمعیت کمک به جذامیان ایران ۳- جمعیت حمایت از مسلولین ۴- جمعیت ملی مبارزه با سرطان ۵- جمعیت طرفداران مرکز طبی کودکان ۶- جمعیت حمایت از کودکان بی سرپرست ۷- جمعیت آسیب‌دیدگان از سوختگی ۸- آموزشگاه نابینایان رضا پهلوی ۹- بنگاه حمایت از مادران و نوزادان ۱۰- انجمن ملی حمایت کودکان ۱۱- سازمان مهد کودک ۱۲- کنگره پزشکی رامسر ۱۳- کنگره پزشکی ایران ۱۴- بنیاد ایرانی بهداشت جهانی ۱۵- سازمان اردوهای کار کشور ۱۶- دانشگاه فرح پهلوی و بیمارستان‌ها و درمانگاههای تابعه.^۱

بدیهی است که ریاست این سازمان‌ها تنها اسماً توسط فرح دیبا صورت می‌گرفت و در عمل هر کدام از این سازمان‌ها از رئیس و هیأت امناء ویژه‌ای برخوردار بود. فرح دیبا در سخنان خویش از ریاست صوری خود بر این سازمان‌ها سخن می‌گفت. اما در واقع هر سازمانی که خود را تحت نام او قرار می‌داد، می‌توانست از مزایای دولتی استفاده کنند. فرح در سخنانش در این مورد می‌گوید:

«... بودجه بزرگ این سازمان‌ها از دولت تأمین می‌شود و قسمتی هم از کمکهای غیردولتی. پس باید این برنامه‌ها به نوعی طرح ریزی شود که با تغییر کابینه‌ها تغییر نکند.»^۲

۱- نشریه آژنگ و رازنی، ابوتراب: زن در دوران شاهنشاهی ایران ص ۲۴۹

۲- همان منبع ص ۲۵۳.

از جمله قدیمترین سازمان‌های تحت ریاست فرح دیبا، بنگاه خیریه حمایت مادران و نوزادان بود. این بنگاه در سال ۱۳۱۹ ش به منظور کمک به مادران بی‌بضاعت ایجاد شد و بزودی پس از جمعیت شیر و خورشید سرخ (هلال احمر فعلی)، بزرگترین بنیاد خیریه کشور گشت. از زمان تولد رضا پهلوی در یکی از بیمارستان‌های این بنگاه، فعالیت این بنگاه افزایش یافت.^۱

اعضای هیأت مدیره این بنگاه شامل:

ریاست هیأت مدیره
تایید رئیس

www.tabarestan.info

دبیر

بازرس و جراح مشاور

جراح مشاور

بازرس

خزانه‌دار

مدیر عامل

۱- تیمسار سپهبد مرتضی یزدان‌پناه

۲- آقای دکتر احمد فرهاد

۳- خانم ستاره فرمانفرمائیان

۴- خانم هاجر تربیت

۵- آقای دکتر سعید مالک (لقمان الملک)

۶- دکتر جهان‌شاه صالح

۷- دکتر عباس نفیسی

۸- تیمسار سرتیپ محمدعلی صفاری

۹- دکتر حمید آهی

۱۰- آقای فتح‌الله فرود

۱۱- ریاست شهربانی کل کشور

۱۲- شهردار تهران

۱۳- آقای حسن کاشانیان

۱۴- آقای حسین شببانی

۱۵- آقای مرتضی قیصریه

۱۶- آقای دکتر محمد مومنی

این هیأت مدیره هر سه ماه یک بار تشکیل جلسه می‌داد و بر فعالیت‌های بنگاه نظارت می‌کرد. این بنگاه زایشگاهی در خیابان مولوی تأسیس نمود (۲۲ خردادماه ۱۳۳۸ ش زایشگاه فرح).

برای این منظور در ابتدا باغ ناصرالدوله فیروز در خیابان امیریه در اختیار انجمن قرار گرفت، با اجاره ماهی یک هزار تومان. ضمناً علاوه بر خدمات پزشکی کمکهای جنسی و غذایی انجام می‌داد. با گسترش مراجعین باغ مرحوم اجلال‌الدوله در خیابان منیریه با اجاره ماهی هزار تومان در اختیار گرفته شد و ده تختخواب برای زایمان زنان آماده گشت. اندکی بعد به بیست تختخواب رسید. در سال ۱۳۳۵ ش قطعه زمینی به مساحت ۴۵۰۰ متر در خیابان مولوی خریداری شد و با احداث ساختمان‌های متعدد و نصب تجهیزات بیمارستانی، آماده بهره‌برداری گردید و چون در آن زمان آب تهران تکمیل نشده بود، یک حلقه چاه عمیق در محوطه حفر شد که ضمن تأمین آب مورد نیاز بیمارستان، اهالی محل نیز از آب آشامیدنی آن استفاده می‌کردند. بیمارستان جدید التأسیس ظرفیت بستری کردن چهارصد تن بیمار را داشت و در همین بیمارستان بود که رضا پهلوی به دنیا آمد^۱.

از جمله مؤسسات خیریه که تحت اداره فرح دیبا قرار داشت، انجمن خیریه فرح پهلوی بود که در سال ۱۳۳۹ ش شروع به فعالیت نمود و به ایجاد و اداره چند دارالایتام و پرورشگاه اقدام کرد. اندک اندک تعداد این پرورشگاهها در سراسر کشور افزون شد و بر چهل عدد بالغ گشت. گنجایش هر کدام از این پرورشگاهها از یکصد تا دو هزار طفل بود که علاوه بر خوراک و مسکن و وسایل بهداشتی به تحصیل می‌پرداختند. علاوه بر تحصیل به هر کدام از این کودکان هنر و حرفه‌ای آموخته می‌شد تا در آینده با ادامه آن به امرار معاش بپردازد. همچنین در صورت یافتن خانواده‌های مناسب جهت تربیت و پرورش کودکان، این کودکان بنا به اولویت به این خانواده‌ها سپرده می‌شد. عده‌ای از افراد خیر و نیکوکار مجانی در این پرورشگاهها به خدمت مشغول بودند.

از دیگر قسمتهای فعال خیریه فرح دیبا کنگره‌های پزشکی بود که در سطح بین‌المللی از متخصصین ایرانی و خارجی برگزار می‌شد و جدیدترین نتایج پزشکی، افکار و آرا و اطلاعات بهداشتی پزشکی در آنجا رد و بدل می‌گردید. در این کنگره‌ها در باب مسائل مربوط به بهداشت همگانی صحبت و تصمیمات لازم اخذ می‌گردید.

۱- در نهم آبان سال ۱۳۳۹ اولین فرزند محمدرضا پهلوی و فرح دیبا در این زایشگاه به دنیا آمد. برگرفته از کتاب ۲۵ سال خدمت بنگاه حمایت مادران و نوزادان و مصدق، دکتر غلامحسین: در کنار پدرم، مصدق (خاطرات غلامحسین مصدق) تهیه دو تنظیم غلامرضا نجاتی، ص ۳۵ - ۲۹.

اولین کنگره از این سری کنگره‌ها در سال ۱۳۳۱ش در رامسر توسط ثریا اسفندیاری ملکه وقت ایران افتتاح شد و بعد از آن تمامی کنگره‌ها توسط فرح دیبا تشکیل شد. این کنگره‌ها قوانینی در سراسر کشور به اجرا گذاشت. از جمله معاینه مردان قبل از ازدواج به منظور اجتناب از بیماری‌های مقاربتی، اخذ گواهینامه بهداشتی برای کودکان، معاینه آموزگاران و کودکان از نظر بیماری‌های مسری به ویژه سل و واکسینه کردن کودکان در سنین مختلف.

بیمارستانی در رامسر به نام فرح دیبا ایجاد شد. این بیمارستان با ۱۵۰ تختخواب در کنار آموزشگاه بهیاری که نخستین آموزشگاه بهیاری در کشور بود گشایش یافت. تادر مواقع ضروری به جمعیت‌های مختلف تحت نظارت فرح دیبا کمک کند.^۱ رسیدگی به مسائل مربوط به حوادث غیرمترقبه چون سیل و زلزله نیز در زمره کارهای فرح دیبا بود. و سالانه بودجه کلانی بدین منظور اختصاص داده می‌شد. به دنبال سلسله اقداماتی که توسط فرح دیبا در زمینه‌های امور خیریه انجام می‌شد،^۲ بنیادی تحت نام بنیاد فرح دیبا که در واقع دفتر مخصوص او به حساب می‌آمد، تشکیل شد، تا به امور مختلف فعالیت‌های ملکه از جمله امور خیریه رسیدگی کند. بدین ترتیب در اواخر عمر رژیم پهلوی و دهه آخر، کلیه فعالیت‌های فرح دیبا توسط این دفتر انجام گشت. ریاست این بنیاد به کریم پاشا بهادری و هوشنگ نهاوندی سپرده شد. هوشنگ نهاوندی یکی از یاران وفادار فرح دیبا به حساب می‌آمد. این بنیاد از هیأت امنای ذیل تشکیل شده بود:

آقای امیرعباس هویدا	نخست‌وزیر (بعدها وزیردربار)
آقای مهرداد پهلبد	وزیر فرهنگ و هنر
آقای کریم پاشا بهادری	وزیر اطلاعات و جهانگردی
	(بعدها داریوش همایون)
آقای هوشنگ نهاوندی	رئیس دفتر فرح
آقای فرهنگ مهر	رئیس دانشگاه پهلوی
آقای جمشید بهنام	رئیس دانشگاه فارابی

۱- عزالمالک اردلان: خاطرات، تنظیم و تحشیه دکتر باقر عاقلی ص ۴۰۹.

۲- سی سال خدمت مردم ص ۶۳۰.

آقای سیدحسین نصر مدیرعامل انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران

آقای رضا قطبی مدیرعامل بنیاد فرح پهلوی

و پاره‌ای از روشنفکران عصر چون احسان نراقی، مهدی سمعی، نادر نادرپور، داریوش همایون و...^۱

شایان ذکر است که این بنیاد نیز مانند دیگر سازمان‌های وابسته به دربار، سازمانی تشریفاتی و ظاهری بود. اغلب نامه‌های رسیده به این مرکز توسط منشیان مخصوص خواننده و تقسیم‌بندی می‌شد و تنها آنهایی که صلاح بود فرح از آنها مطلع شود به گوش او می‌رسید. هر یک از ادارات تحت نظارت فردی معتمد (البته از دین ساواک) قرار داشت.^۲

تمامی کارمندان این سازمان‌ها شدیداً تحت نظارت ساواک قرار داشتند و یا مورد تأیید ساواک بودند. آنان تنها در مراسم و تشریفات خاص چون افتتاح موزه، برنامه کنسرت یا سلام نوروزی با فرح دیبا دیدار داشتند و کل کار بنیاد و سازمان‌های تابعه توسط مدیران انجام می‌شد. مینو صمیمی منشی امور بین‌الملل دفتر فرح دیبا در کتاب خود پشت پرده تخت طاووس در این باره می‌گوید:

«موقعی که در دفتر مخصوص ملکه به کار مشغول شدم، حداقل از این جهت

۱ - سالنامه کشور ایران سال سی دوم و سی و سوم ۲۵۳۶ - ۲۵۳۷.

۲ - مدیران سازمان‌های تحت ریاست فرح دیبا در سال ۱۳۵۶ شامل:

آقای ابوالقاسم مینایی - مدیرعامل آموزشگاه نابینایان رضا پهلوی

آقای دکتر قدرت الله موثقی - مدیرعامل انجمن ملی حمایت کودکان

خانم دکتر لیوسا پیرنیا - مدیرعامل بنگاه حمایت مادران و نوزادان

آقای دکتر محمود ضیائی - مدیرعامل بنیاد ایرانی بهداشت جهانی

آقای دکتر ناصر شریف‌رازی - مدیرعامل جمعیت حمایت کودکان بی‌سرپرست

آقای دکتر اصائلو - مدیرعامل جمعیت حمایت آسیب دیدگان از سوختگی

خانم نروین امیرطهماسب - مدیرعامل جمعیت آموزش و بهزیستی فرح پهلوی

آقای دکتر رضا معظمی - مدیرعامل جمعیت طرفداران مرکز طبی کودکان

آقای دکتر عباس صنعتی - مدیرعامل جمعیت کمک به جذامیان

آقای عبدالله حبیبی - مدیرعامل جمعیت ملی مبارزه با سرطان

آقای شریف امامی - کنگره پزشکی تحت نظر بنیاد پهلوی

آقای رضا قطبی - دبیرکل بنیاد شهبانو فرح

آقای دکتر شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده - مدیرعامل شورای عالی تندرستی کشور

(برگرفته از کتاب پشت پرده تخت طاووس نوشته مینو صمیمی ص ۱۴۲)

خوشحال بودم که منبعد می‌توانم در تماس مستقیم با ملکه او را از موارد فساد رایج در سازمان تحت سرپرستش آگاه کنم. ولی به زودی از این حقیقت آگاه شدم که هرگز امکان ندارد فرصتی برای گفتگو با وی نصیبم شود. در آن موقع بسیاری از مردم مثل من فکر می‌کردند که به خاطر آلودگی عمیق خانواده شاه به فساد، پاکسازی کشور می‌بایست از دربار آغاز شود.^۱

دفتر مخصوص ملکه که در ابتدا فقط با سه نفر منشی در دل بنیاد فرح ایجاد شد، به امور دفتری و نامه نگاری رسیدگی می‌نمود. پس از دهه ۵۰ و گسترش فعالیت فرح، این دفتر به ۵۰ کارمند افزایش یافت. این تعداد به دو بخش تقسیم می‌شد یک بخش مربوط به امور خیریه و دیگر بخش دبیرخانه. منشی خصوصی ملکه با پنج دستیار کارهای نگارش نامه‌های خصوصی ملکه به دوستان و آشنایان، تنظیم برنامه‌های روزانه ملکه و تعیین اوقات ملاقات با افراد مختلف را انجام می‌داد. پنج دستیار منشی مخصوص فرح، فریده میربایایی نیز از هم کلاسی‌های فرح بودند. بخش دبیرخانه دو قسمت داشت یکی برای امور داخل کشور و دیگری امور بین‌المللی. البته دوایر گوناگونی برای رسیدگی به کارهای مختلف چون امور پرسنلی، امور مالی، روابط عمومی، امور فرهنگی، امور ساختمانی ... در کنار این دو قسمت فعالیت می‌نمود. دایره مجزایی نیز وجود داشت که مختص رسیدگی به امور ۴۰ سازمان فرهنگی، اجتماعی و هنری تحت سرپرستی ملکه بود. ریاست اکثر این سازمان‌ها و موزه‌ها و مراکز فرهنگی و هنری در سراسر کشور از طرف ملکه به بستگان و دوستان و همکلاسی‌های قدیمیش سپرده شده بود و آنها نیز البته به دستور ملکه وظیفه داشتند با برقراری یک پل ارتباطی بین ایران متجدد و فرهنگ غربی، هویت فرهنگی جدیدی برای ایران به وجود آورند.^۲

دفتر مخصوص ملکه به عنوان وسیله ارتباطی بین او و ملت ایران قاعدتاً می‌بایست نامه‌ها و درخواستهای مردم را به اطلاع ملکه برساند و بعد هم برای اجرای دستورات صادره اقدام کند، اما عملاً این دفتر روال دیگری داشت. با وجود آنکه اداره کلیه سازمان‌های تحت نظارت ملکه در دهه ۵۰ به عهده این دفتر بود، هرچه نامه از مردم می‌رسید، توسط اعضاء دفتر مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و رئیس این دفتر نیز از طریق

۱- همان منبع ص ۱۸۴.

۲- صمیمی، مینو: پشت پرده تخت طاووس ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

شاه منصوب می‌شد. در واقع این دفتر راه ارتباط ملکه را با مردم سد کرده بود. البته تردیدی نیست که فرح می‌کوشید تا با شرکت در فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی تصویر جدا از اعضای خانواده سلطنتی برای خود بسازد. وی در ابتدا در این امر موفق بود ولی این رفتار او چند صباحی بیشتر دوام نیاورد. به ویژه پس از بهبود وضعیت اقتصادی ایران، بر اثر محاصره دوستان و مشاوران ویژه، ارتباطش با جامعه به مرور قطع شد و همراه با رو آوردن به طرح‌های بی‌منطق و روشنفکر مآبانه هر روز از واقعیتهای جامعه فاصله گرفت. از جمله این مسائل که به خدشه‌دار نمودن شخصیت ملکه انجامید، شرکت در جشن‌های مختلف به ویژه جشن هنر شیراز و حمایت از هنر جدید و مدرن بود که برای جامعه بسیار غیر ملموس و به دور از ذهن به حساب می‌آمد. توجه او به هنر مدرن باعث خرج‌های گزافی شد که هدفی جز اشاعه هنر جدید نداشت. غافل از اینکه این هنر تعلق به قشر خاصی از جامعه داشت. بدین ترتیب فرح دینا در بین قشری متملق و چاپلوس فرو می‌رفت و از واکنش‌های مردم عادی نسبت به خود غافل شد.

از فعالیتهای دیگر دفتر فرح، شناسایی منازل قدیمی و خرید این خانه‌ها بود. بدین منظور گروه وسیعی از متخصصین باستان شناسی و تاریخ با این دفتر همکاری می‌کردند و منازل شناسایی شده را به هر قیمت خریداری می‌نمودند. از جمله این افراد هوشنگ نهایندی رئیس دفتر فرح بود.^۱

شایان ذکر است که قدرت دفتر شهبانو در سال‌های آخر رژیم پهلوی بسیار افزایش یافت. به طوری که گاه در عزل و نصب وزراء و روسای ادارات دخالت می‌کرد. راجی در کتاب خود خدمتگزار تخت طاووس از قول هویدا نقل می‌کند: به هنگام استعفا از نخست‌وزیری اعلیحضرت فرمود وزیر دربار باشم ولی هیچ تمایلی نداشتم چون می‌دانستم دفتر مخصوص شهبانو تبدیل به نوعی قدرت رقیب برای دولت شده و در عزل و نصب وزراء دخالت می‌کند.^۲

در خاتمه می‌بایست خاطر نشان ساخت که فعالیتهای امور خیریه فرح دینا محدود به داخل کشور نبود و در پاره‌ای از موارد به ویژه مسائل تبلیغاتی در خارج از کشور نیز انجام می‌شد. از این دسته می‌توان به ایجاد مکتب خانه بچه‌های سه ساله تا شش ساله در

۱ - فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ ص ۲۱۴ - ۲۱۳.

۲ - الموتی: ایران در عصر پهلوی ج ۳ ص ۵۹.

برلن و ایجاد خانه اطفال تحت ریاست ماریا منتسری Maria Montessari که بودجه آن توسط ملکه خیر ایرانی تأمین می‌شد، اشاره نمود.^۱

صوری بودن فعالیت‌های مربوط به امور خیریه

مسئله حائز اهمیت در فعالیت‌های عام‌المنفعه خاندان پهلوی، صوری و نمایشی بودن فعالیت‌ها بود. مینو صمیمی یکی از خدمتگزاران رژیم پهلوی که در سازمان ملی حمایت از کودکان بی سرپرست^۲ تحت ریاست فرح و به مدیریت دکتر علیقلی لقمان ادهم (نماینده مجلس) فعالیت می‌نمود، در این باره می‌گوید:

«آنچه تحت عنوان امور خیریه توسط دربار انجام می‌گرفت فی الواقع چیزی بیش از یک نمایش نبود که غالباً هم برای جلب توجه کشورهای غربی به اجرا درمی‌آمد. هر کدام از سازمان‌های خیریه موجود در کشور تحت سرپرستی یکی از اعضای سلطنتی قرار داشت و چون اینگونه سازمان‌ها می‌بایست به صورت غیرانتفاعی اداره شود، لذا در ظاهر امر به نظر کسی که به عمق مسائل آگاه نبود، خانواده سلطنتی به خاطر احساسات بشردوستانه خود وظایف بس دشوار و سنگینی به عهده داشت. در حالی که حقیقت غیر از این بود. مثلاً در سازمان حمایت از کودکان که تحت سرپرستی شهبانو اداره می‌شد، شعبات کوچک سازمان در شهرستان‌ها علی‌رغم نیاز مبرم مردم از امکانات بسیار ناچیز برخوردار بودند. ما حتی نمی‌توانستیم حداقل خواسته‌های والدین کودکان معلول را تأمین کنیم. ولی البته در عین حال، تشکیلات خیریه شهبانو ظاهراً آنچنان جلوه و آب و رنگی داشت که از دور همه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد. تشکیلاتی که در عمل واقعاً ناقص و بی‌ثمر و بی‌کفایت بود.»

در بنگاه خیریه شهبانو نه تنها فعالیت‌های بسیار هیجان‌انگیز صورت نمی‌گرفت که برعکس در همه کارها فقط بی‌خردی محض و فقدان منطق وجود داشت.^۳

نشریات این دوران از دیدار مادر ملکه انگلیس و ادوارد کندی از سازمان حمایت از

۱- مجله آزادی شرق - سال هشتم ش ۱ - ۱۳۴۳

۲- این سازمان در ورد آورد کرج ساخته شده بود و مرکز نگهداری از کودکان معلول ذهنی به حساب می‌آمد.

۳- صمیمی، مینو: پشت پرده تخت طاووس ص ۱۲۷ - ۱۳۶.

کودکان در سفر به ایران صحبت می‌کنند و می‌گویند که آن دو مسجذوب و سایل و امکانات سازمان شده بودند.^۱ بدین ترتیب فرح دیبا بیشتر مشتاق بود تا این فعالیتها در خارج از کشور بازتاب داشته باشد و دید جوامع غربی نسبت به اقدامات انسان دوستانه خاندان جلب شود! بنابراین سازمان‌هایی از این گونه به عنوان نمایشگاههایی حفظ می‌شد و در داخل چندان مورد تبلیغ قرار نمی‌گرفت تا توسط مراجعین متعدد با کمبود امکانات روبرو نگردد. و تجهیزات زیبای آن تخریب نشود.

مینو صمیمی کارمند عالی‌رتبه سازمان حمایت از کودکان در این رابطه می‌گوید:

«وقتی وارد دفتر کار دکتر لقمان ادهم شدم، فوراً احساس کردم می‌خواهد مطلب بسیار مهم و محرمانه‌ای را با من در میان بگذارد. زیرا به تجربه می‌دانستم که هرگاه قصد چنین کاری داشت، معمولاً به اوراق روی میز چشم می‌دوخت و کمتر به مخاطب خود نگاه می‌کرد. آن روز هم مدیرعامل بدون آنکه سرش را بلند کند خیلی شمرده و آرام گفت: امروز می‌خواهم این مطلب بسیار مهم را به شما یادآور شوم که باید جلوی تبلیغات زیاده از حد خود را بگیرید... البته تبلیغات مربوط به فعالیتهای سازمان ما، هرچه در خارج از کشور افزایش یابد، این وضع هیچ اشکالی ندارد ولی چنانچه بخواهید همین شیوه تبلیغاتی را در ایران هم دنبال کنید، مطمئن باشید برایمان دردسر فراوانی ایجاد خواهید کرد. چون ما تازه فعالیتهای مربوط به نگهداری از کودکان معلول را در ایران آغاز کردیم، طبعاً اگر مردم را با کارهایمان آشنا کنیم، هر روز با عده کثیری مواجه خواهیم شد که می‌خواهند کودکان معلول خود را به دست ما بسپارند و تصدیق می‌کنید که چنانچه بخواهیم جوابگوی مردم باشیم، ناچار باید از تمام ظرفیت مرکز نگهداری کودکان معلول استفاده کنیم و این البته باعث خواهد شد تا دیگر چیزی از زیبایی و محاسن ساختمان مرکز باقی نماند.»^۲

مسئله دیگری که در مؤسسات تحت ریاست فرح دیبا وجود داشت، سوءاستفاده و رشوه‌های کلان و اختلاس‌هایی بود که توسط دوستان و یاران او صورت می‌گرفت. البته این رسم در کلیه سازمان‌ها و ادارات دولتی وجود داشت. ولی سازمان‌های وابسته به دربار و افراد خاندان سلطنتی به میزان وسیع‌تری از امکان این فساد برخوردار بودند. به

۲- همان منبع ص ۱۳۲.

۱- همان منبع ص ۱۳۵ - ۱۳۴.

این ترتیب اعانه‌ها و کمک‌های مردمی که به این سازمان می‌شد، اکثراً در جیب حضرات انباشته می‌گشت و مبلغ اندکی صرف خانواده‌های بی‌بضاعت می‌گشت.^۱

این وضعیت تا به جایی رسید که حتی برای خرید شیر مورد نیاز کودکان معلول ذهنی، از شیرگوساله‌های شیرخوار استفاده شد، امری که با کمک رؤسای سازمان انجام گشت. گرچه بی‌شک در پشت این حمایت، دستان قویتری نیز وجود داشت.^۲

هرگونه اعتراضی به این مسائل توسط ساواک در نطفه خفه می‌شد. نامه‌ها و عرایض ارسالی افراد به دفتر فرح از بین می‌رفت و یا توسط اطرافیان نابود می‌گشت و هیچگاه به دست فرح نمی‌رسید.^۳ در اینجا این سوال پیش می‌آید که آیا با وجود رواج فساد اداری و دیوان سالاری در کشور، تصور فساد و اختلاس در سازمان‌های اخیر به تحت پوشش فرح دیبا، در ذهن افراد مسئول و خود فرح نمی‌رسید و یا او خود به این مسئله توجهی نداشت؟؟

شایان ذکر است که جریان افتتاح اینگونه درمانگاهها به صورت بسیار گسترده در رسانه‌های داخل و خارج کشور انعکاس می‌یافت تا هرچه بیشتر چهره شهبانوی انسان دوست ایرانی تبلیغ شود. امری که در اواخر سلطنت به نفع فرح تمام شد.

امور اقتصادی

فرح دیبا به هنگام ازدواج دانشجوی سال اول معماری یکی از دانشگاههای پاریس بود که بنا به پیشنهاد شهناز پهلوی به ایران آمد و به عنوان ملکه ایران به دربار راه یافت. او که به عنوان بیگانه‌ای به دربار آمده بود و در طی سال‌های اول، دوران آزمایشی خود را می‌گذراند، اندکی پس از ورود به دربار علائق شخصی خویش را دنبال کرد و به فعالیت در امور گوناگون پرداخت. یکی از این علائق معماری و شهرسازی بود. او پس از ازدواج همواره در زمینه‌های مربوط به معماری و شهرسازی (به ویژه شهر تهران) دخالت می‌کرد و حتی شورای به نام شورای عالی شهرسازی ایجاد و خود ریاست آن را برعهده گرفت.^۴ نخستین اقدام رسمی او در امر معماری، بازسازی کاخ گلستان جهت انجام مراسم تاجگذاری بود. پیش از آن در امور تغییر فضا و زیباسازی کاخ و همچنین

۲- همان منبع ص ۱۴۱.

۴- نشریه آژنگ.

۱- همان منبع ص ۱۴۰.

۳- همان منبع ص ۱۴۲.

تزیینات داخل کاخ اعمال نظر نموده بود. فرح دیبا تنها کسی از هم کلاسی هایش بود که پیش از اتمام تحصیل فضایی چنین بزرگ و امکاناتی چنین وسیع برای انجام دروس معماری یافت.

تغییرات داخلی کاخ گلستان که دگرگونی از شکل سنتی به شکل مدرن اروپایی بود، توسط عروس جدید خانواده صورت گرفت و در این امر مهدی بوشهری شوهر اشرف پهلوی به عنوان دستیار این عروس تازه پاکمک می نمود.

فعالیت اقتصادی فرح از زمان دولت منصور در سال ۱۳۴۲ش، که بنا شد شیوه شهرسازی شهر تهران دگرگون شود به شکلی جدید و اصولی آغاز شدن او با عده‌ای از دوستان و نزدیکان خود سیستم جدید خانه‌سازی متراکم به شکل آپارتمان و ساخت خانه‌های با مترژ کم را در ایران گسترش داد. البته این شیوه جدید با پنجره‌هایی مشرف به خیابان و دیوارهای نازک، تا آن زمان در ایران متداول نبود. بنابراین در فضاهایی که از قبل در نظر گرفته شده تعدادی از این آپارتمان‌ها در کنار یکدیگر ساخته شد تا شیوه شهرک‌سازی مدرن در ایران متداول گردد. این سیستم ساخت خانه در ابتدا در ایران با عدم استقبال مردم روبرو شد. چرا که تا آن زمان ایرانیان به زندگی چنین متداخل نپرداخته بودند و همواره فضا و حریم خانه و خانواده آنان حفظ شده بود. اما فرح و یارانش که نگرشی غربی بر مسائل داشتند، فارغ از سیستم سنتی زندگی ایرانی، به ساخت چنین ساختمان‌هایی پرداختند. اندکی بعد مؤسسه ساختمانی با نام سردار افخمی که یکی از نزدیکان فرح بود ایجاد شد. و ساختمان‌هایی به سرعت در خارج از محدوده شهر تهران به شکل مجتمع و شهرک احداث گردید. پس از اتمام این طرح‌های جدید، عدم استقبال مردم برای خرید منازل، این تاجران جدید مسکن را به فکر فروش خانه‌ها به ادارات دولتی و اعطای خانه‌ها به کارمندان انداخت. بدین منظور به دستور فرح تعداد کثیری از این خانه‌ها توسط وزارت آبادانی و مسکن خریداری شد و در اختیار دوایر دولتی قرار گرفت تا تحت شرایط خاصی در اختیار کارمندان دولت قرار گیرد. تعداد زیادی از این مجتمع‌های مسکونی به ارتش داده شد تا در اختیار افسران ارتش نهاده شود.^۱

۱ - خانه‌هایی چون جوادیه، نازی آباد و لویزان، ...

در این بین فعالیت‌های ساختمانی شهر تحت اختیار فرح و دوستان نزدیک او درآمد به طوری که ساخت ساختمان‌ها به مناقصه گذاشته می‌شد و معمولاً گروه دوستان فرح در مناقصات موفق می‌شدند. از طرف دیگر کارهای ساختمانی دولتی و شرکت‌های بزرگ نیز تحت اختیار این گروه قرار می‌گرفت. گاه قدرت و نفوذ این گروه به حدی بود که پس از پیروزی در مناقصه با دریافت پورسانتی مطلوب کار را به شرکت دیگری واگذار می‌نمودند.^۱

یکی دیگر از اقدامات اقتصادی فرح و اطرافیان او تأسیس شرکت خرید و فروش گوشت تهران بود که به خرید گوشت‌های یخی به قول خود بهداشتی دست زد. این مؤسسه توسط محمد علی قطبی دایمی فرح، فریده دیبا، محمد خانم و محمود علوی صورت گرفت و ظرف مدت کوتاهی مقدار زیادی گوشت یخی وارد کشور شد. بدیهی است ورود این گوشت‌ها در بازار کشور علاوه بر اینکه بازار تولیدات داخلی را کساد نمود، تبلیغات عظیمی برای فروش این گوشتها به راه انداخت و قصابان شهر را به زور وادار نمود تا به خرید و توزیع این گوشتها بپردازند. امری که برخلاف ادعای افراد، بهداشت جامعه را به خطر انداخت و سودهای کلانی بی جیب واردکنندگان آنها وارد آورد.^۲

شایان ذکر است که فرح دیبا خود به امور اقتصادی و جمع آوری پول توجه چندانی نداشت. زیرا از طریق دربار بودجه کلانی برای خرید مایحتاج ضروری، لباس، پوشاک، جواهرات و کلیه احتیاجات در اختیار او قرار می‌گرفت و مخارج متفرقه و مخارج سفر نیز از جانب دربار تأمین می‌شد. بنابراین فرح دیبا برخلاف خاندان پهلوی که پس از کودتای ۱۳۳۲ توجه بسیاری به امور اقتصادی داشتند، چندان علاقه‌ای به امور اقتصادی نشان نمی‌داد و بیشتر وقت خود را در امور فرهنگی و هنری صرف می‌نمود. شاید عدم علاقه فرح دیبا به امور اقتصادی به دلیل دست اندازی خاندان پهلوی بر کلیه شئون اقتصادی کشور بود. احسان نراقی از یاران نزدیک فرح دیبا در خاطرات خود (از کاخ شاه تا زندان اوین) به سوءاستفاده‌های کلان اقتصادی خانواده شاه و بنیاد پهلوی اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱ - شهبازی، علی: محافظ شاه (تهران، اهل قلم، ۱۳۷۷) ص ۲۲۵ و ۲۳۵ - ۲۳۹.

۲ - همان کتاب ص ۲۲۵ - ۲۲۳.

«در روزهای آخر سلطنت وقتی لیست افراد سوءاستفاده گر را تقدیم شاه کردم او خواست به شهبانو نشان دهم تا کمیسوی بر علیه آنان تشکیل شود. هنگامی که لیست را به فرح نشان دادم او با نگرانی آن را نگاه کرد و گفت: خدا را شکر که نام افراد خانواده من و دوستان من در میان آنان نیست. با این وجود اذعان کرد که بی توجهی شاه نسبت به این اقدامات خطر کلی به حساب می آید. او گفت: کمیسیون چه فایده دارد؟ ما به جای اول برمی گردیم. این مسلم است که باید تصمیمی گرفته شود اما چنین تصمیمی نه به عهده من است نه به عهده شما است و نه به عهده کمیسیون بلکه بستگی به خود شاه دارد. من معتقدم که این مسئله باید از مدت‌ها پیش حل می شد. بدبختانه هیچ کاری صورت نگرفت. من کاملاً با شما هم عقیده‌ام.»^۱

امور سیاسی

هنگامی که فرح دیبا در سن ۲۱ سالگی به عقد مردی که نوزده سال از خودش بزرگتر بود درآمد، هرگز تصور نمی نمود که روزی به یکی از قدرتمندترین بانوان دربار ایران مبدل شود. روحیه خجالتی و حساس او را از بسیاری درگیری‌های خانوادگی برحذر می داشت و متانت و صبوریش تاج الملوک مادر سخت گیر محمدرضا را نرم می نمود. فرح به محض تولد فرزند پسر که مقام ولایتعهدی را از پیش از تولد به دست آورده بود، مقامی را کسب نمود که قبل از آن هیچکدام از همسران شاه به دست نیاورده بودند. روحیه مدارا و سازش که در شخصیت این دختر بی پدر وجود داشت به تدریج به او منزلت یک بانوی درباری بخشید. هرچند او از طبقه‌ای دیگر و از قشری دیگر بود اما نوع برخورد و راحتی و سادگی رفتار فرح در برخورد با مردم که از جایگاه طبقاتی او منتج می شد، امری بود که به سرعت بر حسن شهرت او می افزود. به ویژه آنکه او از تجملات درباری پرهیز می نمود و در سال‌های نخستین بسیار ساده در بین مردم نمایان می شد.

البته می بایست خاطر نشان ساخت که پس از ازدواج فرح با محمدرضا، وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور دچار دگرگونی شده و شرایط جدایی از مردم را پدید آورد.

۱ - نراقی، احسان: از کاخ شاه تازندگان اوین ص ۱۱۳ - ۱۱۲.

از دواج‌های قبلی محمدرضا یکی به دلیل هوسرانی و دیگری به دلیل ناباروری ملکه به شکست انجامیده بخصوص پس از کشته شدن علیرضا در سانحه‌ای هوایی، نیاز جانشین برای محمدرضا را بسیار جدی و حیاتی ساخت. به طوری که تاج‌الملوک مادر محمدرضا علناً از او خواست تا برای جانشینی خویش اقدامی بکند. از سوی دیگر دوران سخت ولایتعهدی و ابتدای سلطنت برای محمدرضا به پایان رسیده بود و او با تکیه بر دولت مقتدری چون امریکا به تحکیم پایه‌های سلطنت پرداخته، خود را مالک مطلق منطقه می‌دانست. سیل هجوم درآمد نفتی، قراردادهای گوناگون اقتصادی و وام‌های کلان دولت امریکا، شرایط را به نوعی مهیا نمود که فرح دیبا از ترس و زبونی محمدرضا چیزی نمی‌دید. او در زمان رفاه اقتصادی و ولخرجی‌های کلان خاندان سلطنتی قدم به کاخ نهاده بود. کاخی که غرق در فساد و فحشاء بود. در ابتدا فرح تنها به عنوان همسر پادشاه مورد قبول خانواده قرار گرفت، اما تولد فرزند پسر آن هم به فاصله یک سال امری بود که خانواده را تحت تأثیر فراوان قرار داد.^۱ به ویژه آنکه فرح دیبا از استعداد زیادی برخوردار بود و به راحتی می‌توانست نقش یک همسر راضی و خوشبخت را ایفاء کند.

اندکی بعد از تولد فرزند اول فرح در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ فرحناز و در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۵ علیرضا فرزند سوم خانواده را به دنیا آورد.^۲ او که تا این زمان آزمایش‌های ابتدایی را با موفقیت به اتمام رسانده بود به درخواست محمدرضا و از سوی مجلس موسسان سوم در ۱۳ مرداد ۱۳۴۶ به نیابت سلطنت برگزیده شد و به مقام مهم سیاسی دست یافت. بر طبق این مقام در صورت بیماری و فوت محمدرضا، به شرط آنکه ولایتعهد به سن قانونی نرسیده باشد، فرح دیبا به سلطنت می‌رسید، البته تا زمانی که ولیعهد به سن قانونی رسیده به مقام سلطنت نایل آید. شایان ذکر است که نیابت سلطنت فرح دیبا مشروط به شروطی بود و شورایی به نام سلطنت متشکل از افراد گوناگون بر امور نظارت داشت. حفظ این مقام تنها در صورتی امکان داشت که فرح دیبا به ازدواج مجدد اقدام نکند.

۱ - تولد رضا پهلوی - رضا کوروش، رضا دوم در تاریخ ۹ آبان ۱۳۳۹ انجام شد و در ۱۴ آبان ۱۳۳۹ فرمان ولایتعهدی او از سوی محمدرضا اعلام شد.
 ۲ - فرزند چهارم خانواده لیلانا نام داشت که در هفتم فروردین ۱۳۴۹ دیده به جهان گشود.

مقام نیابت سلطنت به فرح دیبا، قدرت او را در دربار افزون ساخت و در بسیاری از رقابت‌های درباری پیروزی را نصیب او کرد. اندکی بعد در مهرماه همان سال فرح دیبا با نام ملکه ایران تاجگذاری و مقام بانوی اول دربار را به دست آورد.

کسب این مقام برای اشرف خواهر جاه‌طلب و فرصت‌جوی محمدرضا که تا آن زمان مقام زن اول دربار ایران را داشت، بسیار گران آمد. اما فرح با ترفندی محمدرضا را راضی کرد که با دادن پست‌های بین‌المللی اشرف را به خارج از ایران بکشانند.

اشرف پس از این مراسم پست نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و ریاست هیأت ایرانی در کمیسیون حقوق بشر را به دست آورد و حوزه فعالیت‌هایش را به روابط خارجی و امور بین‌المللی کشانید. این در حالی بود که فرح به شدت در داخل کشور به فعالیت‌های عام‌المنفعه و امور فرهنگی و هنری دست زده بود.

فرح از شتم تیزی برخوردار و شرایط را برای اجرای نقش ویژه، که در محدوده ملکه‌های قبلی نمی‌گنجید، مناسب تشخیص داده بود. او سعی می‌نمود با رفتار مردم‌دارش مواضع و نقاطی را که شاه و خاندان سلطنت از خود طرد کرده و یا موفق به فتحشان نشده بود به چنگ آورد و سعی در بهبود شرایط به نفع پسرش نماید.

گاه در ضمن مراسم رسمی فرح از برنامه تعیین شده تخطی می‌کرد و از پاره‌ای از روستاها^۱ که قبلاً آماده پذیرایی نشده بودند، دیدار می‌نمود و سعی می‌کرد تا محبت افراد را جلب کند. البته در اطراف او متملق و چاپلوس زیاد بود.^۲

اعمال فرح بسیار ضد و نقیض بود. به قولی او از جایی به جای دیگر می‌پرید. هنگامی که ازدواج کرد از هر نوع تجربه سیاسی به دور بود، اما خیلی زود به عنوان نماینده جریان قوی غرب‌گرایی بخصوص فرهنگ و ادبیات فرانسه درآمد. و عجیب اینکه به حدی در این کار افراط نمود که دربار ایران به شکل درباری فرانسوی شد. در واقع وطن دوم فرح فرانسه بود. بسیاری از امور فرهنگی، هنری، تئاتر، موسیقی، سینما و... در راستای همین گرایش، مورد تشویق و سرپرستی فرح قرار گرفت. اندکی بعد با آمدن دوستان فرح به دربار آنان، سعی نمودند تا با تلفیق فرهنگ و هنر ایران و غرب

۱- یکبار در بازدید از رشت فرح به دیدار زندان زنان شتافت. امری که برای مسئولین غیرمنتظره بود.

۲- شوکراس، ویلیام: آخرین سفر شاه ص ۱۱۲ - ۱۱۱.

هویت جدید فرهنگی برای ایران ایجاد نمایند.

در راستای این دوگانگی فرح خانه‌های قدیمی را از نیروی مهیب صنعتی شدن نجات می‌داد و آنها را بازسازی می‌کرد و درهایش را به روی مردم می‌گشود. به هزینه دولت به جمع‌آوری تابلوهای نقاشی و قالی‌ها و ظروف نقره و جواهرات و کاشی‌های کمیاب می‌پرداخت و آنها را در موزه‌هایی مخصوص به معرض تماشای عمومی می‌گذاشت. پاره‌ای از اشیاء باستانی که توسط خاندان سلطنتی از ایران خارج می‌شد تا در بازارهای جهانی به فروش برسد، خریداری و به ایران باز می‌گرداند و در کنارش از هنر و موسیقی و ادبیات غربی تجلیل به عمل می‌آورد و در کنسرت‌ها و برنامه‌های مختلف هنر مدرن و جدید به معرض دید عموم قرار می‌داد. فرح با سبک و سلیقه پارسی با شیفتگی به هنر مدرن جهانی خواستار حفظ هنر ایرانی بود. دوگانگی عجیب که ظرف مدت کوتاهی کل دربار را دربرگرفت. در حالی که در تمامی جشن‌ها، اعیاد، محافل و مجالس درباری از تولیدات مزون‌ها و مغازه‌های پارسی استفاده می‌شد، تولیدات ایرانی مورد تشویق قرار می‌گرفت و در هنگامی که سفرهای خارجی توسط خاندان سلطنتی و افراد و رجال درباری انجام می‌شد، سفرهای داخلی تشویق می‌گشت. دوگانگی شخصیت فرح تا پایان عمر سلطنت همچنان پابرجا بود. او که هنوز ریشه‌های جدایی از خاندان سلطنتی را داشت، و خود در تجملات این خاندان غرق شده بود، همواره سعی می‌نمود در زمینه‌های مختلف اشتباهات شاه را تکرار نکند. اما از مجالس تولد گران قیمت برای خود و فرزندان‌ش استقبال می‌کرد. در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی او که خود عامل فرانسوی شدن جشن شد، با برپایی آن مخالفت نمود و با اسدالله علم مسئول برگزاری اختلافاتی پیدا کرد.^۱

اما با وجود تمامی این مسائل، نقش سیاسی فرح دیبا تا اواخر رژیم چندان زیاد نبود. او سعی می‌کرد تا در مسائل دخالت کند و شاه را از وقایع پشت پرده مطلع ساخته و سوءاستفاده‌های خاندان سلطنت را افشاء سازد، اما محمدرضا شاه به این سخنان هیچ توجهی نداشت.^۲ او به تدریج دریافت که در جدال بین رقبا می‌بایست مانند آنان گروهی عمل کند. در واقع فرح خیلی زود در مقابل گروه‌های ذی‌نفوذ کشور، خود گروهی

۱- نراقی، احسان: از کاخ شاه تا زندان اوین ص ۱۱۷.

۲- نراقی، احسان: از کاخ شاه تا زندان اوین ص ۱۲۳.

معتمد و صاحب نفوذ یافت. بدین ترتیب کم‌کم از طریق اعمال نفوذ در اعمال و رفتار نخست‌وزیر و تعیین وزرا و تنظیم بودجه جاری کشور، در مقابل جناح قدرتمند اشرف پهلوی قد علم کرد. یاران معتمد فرح دیبا که از افراد خانواده همکلاسیان و دوستان دوره دبیرستان و دانشگاه فرح دیبا تشکیل شده بود، اندکی پس از تشکیل بر شئون مختلف کشوری دست یافتند و در مشاغل مختلف به فعالیت پرداختند. اما حوزه اصلی فعالیت فرح پهلوی، قسمت فرهنگی و هنری بود. او از این جنبه بر سایر قسمتهای حکومت‌دخالت می‌نمود. به زودی روشنفکران جامعه تحت حمایت فرح و گروه یارانش قرار گرفتند. نفوذ فرح دیبا بر امور تا حدی بود که حتی هویدا نیز به خوبی آن را درک کرده بود. هویدا در طول مدت نخست‌وزیری سیزده ساله‌اش روابط بسیار مساعدی با فرح داشت. او توانسته بود توازنی مابین گروه‌ها و جناح‌های صاحب نفوذ کشور، از همه مهمتر، شاه، فرح و اشرف، برقرار کند. مازاد بر اینکه چاپلوسی‌ها و بله قربان‌گویی‌های او نظر مساعد هر سه جناح را جلب می‌نمود. این مسئله یکی از دلایل عمده پایداری او بر اریکه قدرت بود. به ویژه آنکه محمدرضا شاه فکر می‌نمود که ثبات در امور اقتصادی و سیاسی کشور، باعث ثبات در مقامات نیز می‌شود. او می‌خواست از طریق باقی‌نگه داشتن مقامات در پستهای خود به مدت طولانی، ثبات رژیم خود را بیان نماید. غافل از اینکه، این خود یکی از عوامل افت و سقوط می‌گردد.

در دوران حکومت هویدا کلیه معاملات بزرگ و داد و ستدهای خارجی توسط والاحضرت‌ها و دفاتر آنان انجام می‌شد. آنان با نمایندگان و مدیران شرکتهای بزرگ خارجی در ایران تماس می‌گرفتند و پس از اخذ مخارج کلان پورسانت‌ها و دزدی در معاملات اجازه انجام معاملات و بستن قراردادهای مهم تجاری از سوی دربار صادر می‌شد. بدیهی است این سودهای کلان همه و همه به جیب خاندان سلطنتی روان می‌گشت. سال‌های آخر رژیم، سال‌های ساختن ویلاها و کاخ‌هایی بود که از این پول‌های بادآورده ساخته می‌شد. در چنین رژیمی که دارای سیستم خودجوش و هدایت شده استبداد مطلقه بود، طرح‌های عمرانی نیز بر اساس نیازها و احتیاجات افرادی خاص تعیین می‌گردید. به عنوان مثال کتاب بودجه کشور که بر طبق نیازهای کشور نگاشته می‌شد، ابتدا به دفتر مخصوص شاه می‌رفت و پس از تصویب او و حاشیه‌نویس با قلم سبز، برنامه‌هایی حذف و یا اضافه می‌گشت. شاه در طول تهیه برنامه بودجه،

نقطه‌نظرهای خود را با توجه به وابستگی‌های خارجی و خواسته‌های امریکا و تأمین شرایط سودآور برای بنیاد پهلوی که سهامداران اصلی آن را خاندان سلطنتی بودند، تنظیم می‌شد و برای وزیر برنامه و بودجه و مدیر سازمان برنامه ارسال می‌گردید. پس از تأیید شاه نوبت به فرح و اشرف می‌رسید تا نیازهای مؤسسات تحت سرپرستی خود و منافع مادی باند خویش را اعلام نمایند. بنابراین فهرست بلندبالایی از طرف آنها به سازمان برنامه می‌رفت. بدیهی است که این جدای مخارج گزاف بنیاد فرح پهلوی و شرکت‌های تابعه بود که حتماً در برنامه و بودجه کشور در نظر گرفته می‌شد. اشرف که خود مؤسسه‌ای به ظاهر عام‌المنفعه و در حقیقت بازرگانی با نام سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی داشت، علاوه بر اینکه سودهای کلانی از بلیط بخت آزمایی به دست می‌آورد، برنامه و طرح‌های مملکتی را با کارهای این سازمان هماهنگ می‌کرد. او رنگین‌کمانی از سرمایه‌داران بزرگ و صاحبان صنایع را زیربال و پر داشت که می‌بایست منافع آنان تأمین کند. البته پس از برآورده شدن منافع اشرف، در واقع این افراد با قرار دادن خود در حلقه یاران اشرف، غارتگری‌ها و سوداگری‌های خود را تضمین و در مقابل، سهم عمده‌ای از درآمدهای خود را به اشرف تقدیم می‌کردند. پس از شاه اشرف بزرگترین قطب نفوذ اقتصادی کشور را در دست داشت. گاه تداخل برنامه‌های سه جناح متنفذ باعث می‌شد که چندین بار بودجه کشور عوض شود.^۱

فرح با هویدا و اطرافیان او که بازماندگان گروه آمریکایی معروف به مترقی بودند رابطه‌ای نزدیک داشت. فرح در خاطراتش از هویدا به عنوان دولتمردی توانا و مردی با فرهنگ و آگاه به مسائل روز یاد می‌کند و در خاطره‌ای از سفر خود با او به چین می‌نویسد: که ما شبها بعد از انجام برنامه رسمی سفر و پذیرایی‌ها ساعتها باهم می‌نشستیم و درباره مسائل جاری و آنچه در روز دیده بودیم بحث گرمی داشتیم.^۲

در مقابل فرح با اسدالله علم یار عیاشی‌های شاه و وزیر دربارش روابط خصمانه‌ای داشت و تنها بخاطر مصالح کشور او را تحمل می‌نمود. اسدالله علم در جای جای خاطرات خود به این بدبینی و سوءظن اشاره می‌کند و در باطن صبر و تحمل فرح را می‌ستاید، اما از رقابت نیز دست بر نمی‌دارد و به دسیسه بر علیه فرح می‌پردازد. علم در

۱- بهنود، مسعود: از سیدضیاء تا بختیار ص ۵۹۵ - ۵۹۴.

۲- محمود طلوعی: از طاووس تا فرح ص ۳۷۰.

خاطراتش می‌گوید:

«مدتی راجع به اینکه چه طور علیاحضرت شهبانو اوامری صادر فرمایند که مثلاً فلان کار را به فلان کس قطعاً بدهید [ولی] اگر همین کار را ما بکنیم ایراد می‌کنند، بحث شد. من عرض کردم، اطلاعاتی دارم که نخست‌وزیر همه اطرافیان علیاحضرت شهبانو و بعضی نوکرها را کاملاً با پول دادن در دسترس گرفته است و این خطرناک است. فرمودند تحقیق کنید، خیلی موضوع مهمی است.»^۱

نقش تعدیل‌کننده فرح دیبا در تصمیمات شاه بسیار موثر بود. او گاه اطلاعات مربوط به جنایات ساواک، گاه اختلاس و سودجویی‌های سرسام‌آور خاندان سلطنت یا رجال دربار را در اختیار شاه می‌نهاد و گاهی وساطت افراد را می‌نمود. علم در این مورد می‌گوید:

«تظاهرات دانشکده کشاورزی سر شام مطرح شد و شاه از حق ناشناسی دانشجویان خونش به جوش آمده بود. شهبانو گفت ناراحت نشوید همین بچه‌های خودمان را نگاه کنید. تصمیم گرفته‌اند به عنوان اعتراض نسبت به تکلیفی که به آنها داده می‌شود، فقط به نیمی از سوالات امتحانشان پاسخ دهند. شما فکر می‌کنید ما چه باید بکنیم؟ ارتش را به جنگشان بفرستیم؟»

خوب به هدف زد یک بار دیگر باید ذکر از نفوذ تعدیل‌کننده شهبانو سخن به میان بیاورم.»^۲

از جمله اقدامات دیگر فرح دیبا در دربار پهلوی، جمع نمودن مخالفین دولت در دربار به دور خود بود. احسان نراقی در کتاب خود از کاخ شاه تا زندان اوین در این باره می‌گوید:

«روزی را به خاطر می‌آورم که در حضور ملکه و رئیس دولت، مسئله سانسور مطبوعات را مطرح کردیم. بحث و مجادله ما انعکاس شدیدی در درون بخش‌های مسئول ایجاد کرد. وزیر فرهنگ «پهلبد»^۳، مسئول رسمی اداره‌ای شناخته می‌شد که سانسورها را اعمال می‌نمود، اما در اصل سرنخ به دست ساواک بود که از انتقاد و

۱ - یادداشتهای علم؛ اسدالله علم سال ۱۳۵۲ ج ۳ ص ۲۱.

۲ - علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۵۳۴.

۳ - مهرداد پهلبد شوهر شمس پهلوی.

شکایات ما سخت یکه خورده بود. در مناظرات کمیته سرپرستی، یعنی جایی که به لطف حمایت شهبانو، می توانستیم عملکرد دولت را نیز مورد انتقاد قرار دهیم، بسیاری از ناگفتنی‌ها درباره شاه مطرح می شد که بر هیچ کس پوشیده نمی ماند. به همین دلیل همیشه نوعی شک و تردید بر این جلسات حاکم بود. در اینجا باید متذکر شوم که شهبانو با مهارت و زیرکی تمام، موفق شده بود تا این متقصدین از سیاست شوهرش را به کاخ ببرد و آنها را در اطافی گرد آورد که در نزدیکی اطاق شاه یعنی شخصی که بدون رقیب بر کشور حکومت می کرد، قرار داشت^۱.

از جمله فعالیت‌های گسترده فرح در ایران و خارج^۲ از کشور، کمک‌های بلاعوض به سازمان‌ها و مؤسسات خیریه و مؤسسات هنری و دانشگاه‌ها بود.^۳ این کمک‌ها چهره‌ای مطلوب به آنها می داد. به طوری که برعکس خاندان پهلوی نظر مثبت سراسر جهان را به دست آورده بود. او در طول مدت ملکه بودن همواره در سفرهای خارجی شاه شرکت کرده و چهره‌ای بشاش از خود نشان داده بود. بدین ترتیب فرح در اواخر سلطنت پهلوی (هفت سال آخر) به چهره‌ای بین‌المللی مبدل شد. در ابتدای دوره، اساس فعالیت‌های او در امور داخلی، امور خیریه، امور هنری و فرهنگی مختص می شد. به ویژه آنکه پس از برخوردهای فرح و اشرف شاه امور خارجی را به اشرف سپرد^۴ و او را از عرصه داخلی دور نمود. بدین ترتیب دست فرح در امور داخلی باز شد.

اما فرح دیبا هیچگاه از امکانات لازم برای ایفای نقش سیاسی محروم نبود. تنها قدرت سیاسی او در سال‌های آخر رژیم پهلوی (شاید به دلیل ضعف روحی و روانی شاه به دلیل بیماری و سیاست امریکا در حمایت از فرح دیبا به عنوان نایب‌السلطنه ایران)

۱- نراقی، احسان: از کاخ شاه تا زندان اولین ص ۱۱۶.

۲- به منظور جنبه تبلیغاتی

۳- از جمله کمک‌هایی بود که فرح در سال ۱۳۵۲ مبلغ یکصد هزار دلار برای کمک به آسیب‌زدگان خشکسالی اتیوپی و سیل‌زدگان پاکستان و ایجاد یتیم‌خانه‌ها و مؤسسات خیریه در آلمان و فرانسه انجام داد. (اسناد لانه جاسوسی امریکا ج ۸)

۴- اشرف پست نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، نمایندگی ایران در کمیسیون حقوق بشر و سایر سازمان‌های تابعه و فعالیت در امور مربوط زنان را برعهده گرفت و سفرهای فراوانی به نقاط مختلف دنیا نمود.

نمایان شد.

به ویژه آنکه انتخاب کارتر و ورود او به کاخ سفید در ژانویه سال ۱۹۷۷م (دی ۱۳۵۵ش) شاه که به بدگمانی کارتر نسبت به عدم رعایت حقوق بشر در ایران مطلع بود، سعی کرد از چهره مردمی فرح در ایالات متحده استفاده کند تا عقاید عمومی نامطلوبی را که درباره اش در آن سوی اقیانوس اطلس پدید آمده بود، تعدیل نماید. محمدرضا شاه از آن جهت که رئیس جمهور امریکا کارتر و همسرش روزالین دوستی خود را نسبت به شاه و ملکه ایران ابراز می داشتند، فرح را وادار به مسافرت‌های پی در پی به خارج کشور نمود و البته این بار تنها. فرح این بار از شکل ملکه‌ای خوشبخت و خیر به شکل ملکه‌ای قدرتمند بدل شد که می توانست در صورت احتیاج قدرت کشور رادر دست گیرد و نقش نیابت سلطنت را به خوبی بازی کند.

از جمله این سفرها، سفر به چین بود که فرح پهلوی به صورت ملکه‌ای مستقل در آن شرکت نمود و روابط دو کشور را بهبود بخشید!! او به نیابت از جانب شاه ایران به چوئن لای گفته بود:

«ایران از همکاری با چین استقبال می کند. تاریخ کهن مملکت ما تقریباً از همان آغاز پیوسته همراه با تاریخ چین ورق خورده است... بیش از دو هزار سال پیش بود که نخستین هیأت‌های سیاسی میان ایران و چین رد و بدل شدند... ما آمده‌ایم تا قبل از هر چیز با موفقیت‌های بزرگ شما در همه رشته‌ها و در کلیه شئون تا آنجا که ممکن باشد آشنا شویم و پیشرفت‌های کشور شما را در تلاش عظیم اقتصادی و اجتماعی آن به چشم ببینیم. بدیهی است در کشور خود از دور از ترقیات شگرفی که با الهام از اندیشه‌ها و تعالیم حضرت مائوتسه تونگ (رهبر چین) انجام می گیرد، آگاه بودیم. با دیده علاقه و در عین حال با احساس احترام و تحسین نسبت به روح وفاداری و وطن پرستی مردم چین که لازمه تجدید حیات ملی است می نگریم، آرزوی صمیمانه من این است که گسترش روزافزون همکاری میان دو کشور نه تنها به نفع هر دو مملکت باشد، بلکه به تقویت و تحکیم صلح و تفاهم جهانی بینجامد.»^۱

در بازگشت فرح از چین روابط ایران و چین بهبود یافت. پس از آن فرح به سفرهای

زیادی دست زد. از جمله سفر به ایالات متحده امریکا، فرانسه و آلمان. او در هر یک از سفرها مصاحبه‌هایی انجام داد.^۱ اساس در این مصاحبه‌ها مشروع جلوه دادن خود و محقق جلوه دادن سلطنت پسرش رضاپهلوی دوم^۲ بود. بدین ترتیب فرح مدت کوتاهی پس از ورود به صحنه سیاست به سرعت به شکل سیاستمداری قدرتمند درآمد. و به زودی حوزه رقابتش گسترش یافت تا جایی که در تعیین وزراء و امرا و روی کار آمدن دولتها نقش حساسی را ایفاء نمود. در صحنه داخلی رقابت اشرف و فرح بسیار جدی شد و به کشمکش‌های طولانی انجامید.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



جمشید آموزگار

۱- راجی، خدمتگزار تخت طاووس ص ۱۴۱ - ۱۳۵.

۲- رضا کوروش = رضای دوم.

در همین سال‌ها اشرف پهلوی در داخل کشور توانست بر جناح فرح پیروز شود و دولت هویدا را ساقط گرداند. هویدا در طول مدت خدمتگزاری خویش از یاران فرح به حساب می‌آمد. اما آموزگار از جوانان تحصیلکرده غرب و از یاران اشرف بود. دوران صدارت او، دوران مشکلات جناح فرح بود. فرح که از چندی پیش تحت نفوذ دوستان و اطرافیان خویش قرار گرفته بود و در درگیری‌ها و دسیسه‌چینی‌های سیاسی شرکت می‌نمود، توانست از طریق سفرهای گوناگون و انجام مصاحبه‌های مختلف، نظر مثبت امریکاییان را به خود جلب کند. این مسافرتها که از ۱۳۵۶ ش آغاز شده بود به صورت باز و آزاد صورت می‌گرفت. گرچه اردشیر زاهدی مانند قیصری مواظبت از او را برعهده داشت و کلیه تماس‌های او را کنترل می‌کرد.^۱ به زودی روابط فرح و کاخ سفید افزون شد و فرح و روزالین همسر کارتر از دوستان و یاران یکدیگر شدند، به طوری که دائماً با یکدیگر مکاتبه می‌کردند.^۲



جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا

۱- راجعی: خدمتگزار تخت طاووس ص ۲ - ۱۴۱.

۲- الموتی، ایران عصر پهلوی ج ۱۰ ص ۱۴۷.

دیدارهای فوق با سفرهای فرهنگی، دیدار از نمایشگاههای ایرانی در خارج از کشور که مربوط به خانه ایران بود کامل گشت. هنگامی که فرح برای جشن بیست و یکمین سال تأسیس انجمن آسیایی به نیویورک رفت، در هتل هلیتون اقامت گزید و طی تماس با رجال متنفذ زیادی در هتل والدرف استوریای نیویورک ضیافت مجللی ترتیب داد و بیش از یکصد نفر از رجال فرهنگی و سیاسی، همراه با همسرانشان، دعوت نمود تا نظر مساعد افکار عمومی امریکا را به دست آورد. به دنبال آن روزالین او را به واشنگتن دعوت نمود و ضیافت پرشکوهی در سفارت ایران در واشنگتن ترتیب داده شد.^۱

به دنبال همین رفت و آمدها فرح دیبا و جبههای محبوب یافت، به طوری که خانم جاویتس که در مراسم شام انجمن آسیایی و سخنرانی شهبانو حضور داشت، درباره او گفت: «... شهبانو خیلی خونگرم و دوست داشتنی است و امریکاییها هم به او خیلی علاقه دارند».^۲

در بررسیهای انجام شده دولت ایران مشخص شد که سفرهای شهبانو به امریکا، جامعه روشنفکران و سرمایه داران را تحت تأثیر قرار داد و به طور محسوسی پیشرفت کرده است.^۳

در این دوران رابطه اردشیر زاهدی و فرح پهلوی به منظور حفظ سلطنت بهبود یافت. اردشیر زاهدی که خود معرف فرح پهلوی به شاه بود، در این زمان سعی می نمود که همان نقش پدرش را در کودتای ۱۳۳۲ ش انجام دهد و رژیم را از خطر نیستی برهاند. او حتی یک بار به خواست فرح به ایران آمد تا روحیه شاه را که سخت نگران بود تقویت نماید و حتی مدتی برای پست نخست وزیری کاندید شد. اما به علی شاه از وجود او در این مقام ترس داشت. فرح در این زمان در حلقه دوستان و اطرافیان خویش گرفتار آمده، از خواستهای مردم و جامعه به دور افتاده بود. حتی تئوری ایجاد فضای باز سیاسی در ایران، تغییری در امور دفتر مخصوص ملکه و رفتار او ایجاد نکرد و فقط این طور در نشریات داخلی و خارجی وانمود شد که نظر کارتر در مورد حقوق بشر همان

۱ - صفایی، ابراهیم: زندگینامه سپهد زاهدی ص ۲۲۱ / مجله خواندنیها ش ۲۳ سال ۱۸.

۲ - راجی - پرویز: خدمتگزار تخت طاووس ص ۱۴۳ - ۱۴۲.

۳ - همان منبع ص ۱۴۴.

فعالیت‌های انسان دوستانه شهبانو بوده است. به همین دلیل یک سیستم عظیم تبلیغاتی در خارج کشور به کار افتاد تا نظر افکار عمومی را به سود ایران و شهبانو تغییر دهد. تماس‌های متعددی با سازمان‌های مختلف در سطح بین‌المللی برقرار شد و با خرج چندین میلیون از چند دانشگاه معتبر دنیا دکترای افتخاری برای فعالیت‌های انسان دوستانه شهبانو دریافت شد.^۱

بدین ترتیب در سال‌های آخر حکومت رژیم پهلوی تنها شاه نبود که مغرور و تحقیرکننده به حساب می‌آمد. دیگر شهبانو نیز مغرور و دور از مردم بود. او با تکامل عظمت طلبی شاه بیش از پیش شخصیت بزرگ منشانه پیدا کرد. روزگاری ورود او به خانواده پهلوی بهترین حادثه‌ای بود که برای این سلسله اتفاق افتاده بود. اما اکنون او خود به یک سیاستمدار قدرت طلب مبدل شده بود. در طول سال‌ها عظمت‌طلبی، مطبوعات همچون شاه به منعکس کردن شخصیت او برای مردم ایران و انعکاس سپاسگذاری مردم ایران از او می‌پرداختند. صفحه اول روزنامه‌های سال ۱۳۵۴ به بعد نشان دهنده آن است که فرح نیز به تدریج مانند شاه در غروری فریبنده فرو رفته بود. همواره تصاویر گوناگون از او هنگام مراسم بازگشایی‌های مختلف در صفحه اول نشریات چاپ می‌شد.»

به تدریج فرح در مصاحبه‌های داخلی و خارجی تلویزیونی راجع به مسائل مختلف ایران صحبت می‌کرد. او سد را می‌شکست و مباحث را بازتر می‌نمود. صحبت‌ها اغلب به شیوه‌ای جذاب‌تر و پُرکشش‌تر از شاه انجام می‌شد. گاه این سخنرانی‌ها با مخالفت با دستگاه سلطنت و دربار (اسدالله علم) صورت می‌گرفت و بسیاری از اوقات چاپ این سخنرانی‌ها در نشریات ممنوع می‌شد. زیرا این سخنان برخلاف سیاست‌های شاه تلقی می‌گشت.^۲

بله فرح در اواخر سلطنت جایگاه اصلی خویش را یافته بود. او می‌توانست در موقع ضروری به راحتی نقش شاه را در اداره کشور ایفاء کند. امری که توسط یهودیان امریکایی نیز تأیید می‌شد و این خود برای شاه ترس برانگیز بود. چنانچه روزی شاه به گارد خود دستور داده که هنگام ورود فرح به کاخ شاه او را جستجو کنند.

۱ - صمیمی، مینو: پشت پرده تخت طاووس ص ۲۰۹ - ۲۰۸.

۲ - علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ج ۱ ص ۲۹۳.

دخالت فرح در عزل و نصب کابینه‌ها

(الف) اطرافیان فرح

مصادف با اصلاحات ظاهری شاه در عصر کندی، که به فشار و خواست کندی در ایران صورت گرفت و به انقلاب سفید انجامید، فرح دیا برخلاف دو همسر پیشین شاه، موقعیتی ممتاز در دربار یافت. وی به عنوان رکنی مهم در دوره جدیدی که رژیم به تبلیغات ظاهری و متجددانه نیاز داشت، به عنوان عامل تجدد و به شکل نمایی قدم به عرصه گذاشت. او عهده‌دار نمایش نقشی مهم در زمینه هنر و فرهنگ، صنایع ظرفه، معماری و هر آنچه به نمای بیرونی جامعه مربوط می‌شد گشت. اشرف رقیب قدرتمندش مدتی بود که به درخواست شاه به فعالیتهای خارجی پرداخته و از امور داخلی احتراز می‌کرد. او که به ریاست کمیسیون ایران در سازمان ملل منصوب شده بود، اندکی بعد توانست نقش نمای خارجی رژیم را برعهده بگیرد و پای خود را از امور مورد علاقه فرح دیا، بیرون بکشد. فرح که نقش خود را بسیار حساس می‌دید به یاری گروهی از جوانان متجدد غربی و تازه محصلین دانشگاههای خارجی، درس‌ها و تئوری‌های جدید خود را به اجرا درآورد، تا به دگرگونی فرهنگ شهرنشینان و تغییر هویت فرهنگی ایشان (البته به ظن خودش فرهنگ برتر) دست یابند. به زودی امکانات مالی ویژه‌ای خارج از چهارچوب دولت در دست گروهی از اطرافیان فرح قرار گرفت. مهمترین این افراد رضا قطبی پسر دایی محبوب فرح، لیلی امیرارجمند دوست دوران دانشگاه، فرخ غفاری، بیژن صفاری، کامران دیا، سردار افخمی، نادر اردلان و گروه بیشماری از متخصصان معماری، شهرسازی، نقاشان، مجسمه‌سازان، نظریه‌پردازان مسائل اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و... بودند که به تدریج در بسیاری از شئون حاکمیت یافتند و امتیازات ویژه‌ای به دست آوردند. بدین ترتیب تعداد زیادی از متخصصین ایرانی خارج از کشور توسط همین گروه به ایران آمدند و در رأس سازمان‌های مستقلی، البته با اعتبارات ویژه قرار گرفتند.

این سازمان‌ها شامل رادیو و تلویزیون، جشن هنر شیراز، جشن‌های فرهنگ و هنر، مرکز حفظ و اشاعه موسیقی، سازمان نمایشگاهها و کارگاه نمایش، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مرکز شاهنشاهی فلسفه ایران، مرکز انتقال خون، ارکستر

سمفونیک، سینمای آزاد، فستیوال سینمای کودکان، فستیوال بین‌المللی فیلم تهران، موزه‌های تهران، تئاتر شهر، موزه فرش، موزه آبگینه، باغ فردوس، دانشگاه بوعلی، موزه هنرهای معاصر، مدرسه عالی دختران و... بود.

این گروه علاوه بر اینکه سعی می‌نمودند تا با تلفیق فرهنگ غربی و ایرانی، هویت جدیدی برای ایرانیان به وجود آورند و مواضعی را که رژیم موفق به تصرفشان نشده بود در دست بگیرند، قصد داشتند تا به جذب نیروهای آزاداندیش و مخالفین محافظه کار دولت پردازند. بدین ترتیب کانون نویسندگان با کوشش فرح به راه افتاد و عده زیادی از شاعران و نویسندگان کشور نیز به جرگه یاران فرح پیوستند. در این بین گرایش به تمایلات باستان‌گرایانه و ناسیونالیسی به منظور جدایی کشور از اسلام، شاخصه اصلی فعالیت یاران فرح به حساب می‌آمد. امری که توسط پاره‌ای از روشنفکران چپ مسلک نیز حمایت می‌شد.

باند و گروه اطرافیان فرح دیبا از زمان نخست‌وزیری هویدا (شاید به دلیل گرایش هویدا به فرح) قدرت گرفت. هویدا با وجود اینکه با تعیین افراد دلخواه فرح به پست‌های حساس سعی در جلب رضایت فرح می‌نمود. خود اعتقاد داشت که گروه روشنفکران تحصیلکرده فرانسه که اطراف شهبانو را احاطه کرده‌اند، افرادی بدون احساس مسئولیت و فوق‌العاده جاه‌طلب هستند که با پناه گرفتن زیر چتر حمایت شهبانو به سوی دیگران سنگ‌اندازی می‌کنند.^۱ راجی در کتاب خود به نقل از هویدا می‌گوید:

«موقعی که از هویدا راجع به نقش تعدیل‌کننده شهبانو در تصمیم‌گیری‌های شاه سوال کردم جواب داد: متأسفانه اطراف شهبانو را افرادی جاه‌طلب و بی‌رحم گرفته‌اند که فکر و ذهن او را شدیداً تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. به همین جهت شاه به من دستور داد که هر نامه‌ای که به امضای هوشنگ نهانندی رئیس دفتر فرح به دستم رسید، به جزء آنها که مربوط به امور هنری و وظایف سازمان‌های تحت نظارت شهبانو است، بقیه را پاره کنم و دور بیندازم.»^۲

شایان ذکر است که افراد فوق پس از قرار گرفتن در این گروه زیر چتر حمایت فرح

۱- راجی، پرویز: خدمتگزار تخت طاووس ص ۲۲۵ - ۲۲۴ و سیمعی، احمد: معماران تمدن بزرگ ص ۱۱۶.

۲- راجی، پرویز: خدمتگزار تخت طاووس ص ۷۶.

دیبا قرار می‌گرفتند و تا حد زیادی از مخاطرات رژیم استبدادی در امان بودند. از جمله این افراد ابراهیم گلستانی فیلمساز مشهور عصر پهلوی بود که در زمان نخست‌وزیری هویدا به دلیل ساخت فیلم‌های مستند تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و دستگیر شد، اما یک روز بعد از این جریان به محض اطلاع فرح از جریان دستگیری، آزاد شد.^۱ بی‌شک در بسیاری از اوقات این گروه غرب‌زده و متجدد که با کارهای عجیب و غریب و متضاد خویش همه را به تعجب می‌انداختند، مورد قبول رجال قرار نمی‌گرفتند. علم وزیر دربار شاهنشاهی و دوست دیرینه شاه در این باره می‌گوید:

«وقتی دیروز با شهبانو به هنگام عزیمت به مصر خدا حافظی می‌کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکساز با آلی گرفته‌اند. می‌شود انتظار داشت که سر و کله آنها در کیش، نوشهر، بیرجند و حتی در عمان پیدا شود اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. اعلیحضرتین از روابط خاصی با مصر برخوردارند که این آدم‌ها می‌توانند به راحتی آن را به مخاطره بیندازند. شاه در پاسخ گفت آخر من چه کار کنم؟ شهبانو قلباً به آنها علاقه دارد. حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده است اما فایده‌ای نداشته است.»^۲

شایان ذکر است که در دهه ۵۰ این گروه دوستان در سازمان‌های تابعه تحت ریاست فرح دیبا به ویژه دفتر مخصوص شهبانو به نوعی قدرت رقیب برای دولت تبدیل شده بود که در عزل و نصب وزراء دخالت می‌کرد.^۳ این امر پس از بیماری شاه و شدت ضعف روحیه او افزایش یافت و تا سقوط رژیم ادامه داشت.

عزل و نصب رجال - در دست گرفتن قدرت سیاسی

همانطور که قبلاً ذکر شد فرح به تدریج پس از گذار از جشن‌های تاجگذاری و دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به عنوان عاملی مقتدر در داخل ایران به فعالیت دست زد. او در کل نظام سیاسی مطلقه شاه نقشی لیبرال و دموکراتیک ایفا می‌نمود، به تدریج در

۱- همان منبع ص ۸۶ - ۸۵.

۲- علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۸۴.

۳- راجی، همان منبع ص ۸۹.

اواخر سلطنت حالتی مغرور و قدرت طلب یافت و در حالی که سرتاسر ایران در وحشت بسر می برد از سوی دولت به عنوان عروسک آزادیخواه و خیرخواه رژیم جلوه گر شد و به سفرهای متعددی دست زد.

او از دهه پنجاه با باند خود در کلیه امور دخالت می کرد و حتی به طور صریح اوامری را صادر می نمود که مثلاً فلان کار را به فلان کس بدهید.^۱ او در تمامی عرصه های سیاسی به فعالیت دست زد و به تنهایی به بازگشایی و افتتاح مراکز مهم فرهنگی و تجاری پرداخت. اداره مراسم و اهداء جوایز گاه به تنهایی برعهده فرح بود. به ویژه، دو سال قبل از سقوط رژیم که بیماری شاه حادث شد و شاه، روحیه خود را پس از بازگشت علم باخت، ملکه را به عنوان دستیار در اداره امور کشور پذیرفت و او را در تصمیم گیری ها و اداره بسیاری از امور وارد نمود. فرح که از بی تفاوتی شاه نسبت به مسائل گوناگون آگاه بود و از سویی می خواست سلطنت پسرش را به هر نحو ممکن حفظ نماید، خود وارد عمل شد و در جلسات هیئت وزیران و مسئولان کشور که بر طبق معمول به خدمت شاه می رسیدند، شرکت کرد و با سوالات و جوابهای خود سعی می نمود تا بی تفاوتی شاه را جبران کند. فرح بعدها به یارانش گفت:

«من مدت ها علت واقعی این ناراحتی شاه و آنچه را که در مغز او می گذشت نمی دانستم. او ساعات متمادی در دفتر کار خود قدم می زد و یا از پشت پنجره به بیرون می نگریست. بعدها از بیماری خطرناک او و احتمال مرگ قریب الوقوعش اطلاع یافتم. این بیماری بود که شاه را آنچنان پریشان و مضطرب ساخته بود و امکان اتخاذ تصمیم جدی و قاطع را از او گرفته بود. یک روز در پی اندیشه های دور و دراز به این نتیجه می رسید که بهتر است به نفع پسرش از مقام سلطنت کناره گیری کند، ولی روز بعد این تصمیم خود را تغییر می داد. زیرا این بیم را داشت که افشای موضوع بیماری در آن موقعیت مهم خالی از خطر نباشد. زیرا اطلاع از این موضوع و احتمال مرگ قریب الوقوع شاه حتی طرفداران او را به وحشت می انداخت و کل رژیم را در معرض خطر قرار می داد.^۲

بنابراین فرح تصمیم گرفت تا برای حفظ تاج و تخت پسرش، خود بارهای سلطنت را

۱ - علم، اسدالله: یادداشتهای علم ج ۳ ص ۲۱.

۲ - هیکل، حسنین: اعترافات شاه ترجمه منوچهر مهرجو ص ۳۲ - ۳۱.

به دوش بکشد. زیرا شاه خسته و رنجور، نظر قاطعی نسبت به آینده سلطنت نداشت. پس فرح و یارانش به فعالیت پرداختند. در این زمان شاه از مردم دورتر و دورتر می‌شد و این تنها فرح بود که کانال ارتباطی را حفظ می‌ساخت.^۱

تحت شرایط فوق مسئله نیابت سلطنت و ایجاد شورای سلطنت حیاتی‌ترین مسئله برای فرح به حساب می‌آمد. امری که با مخالفت شدید اشرف روبرو شد. فرح در سفرهای خود به امریکا سعی در جلب نظر مساعد آمریکائیان برای حمایت از نیابت سلطنت خود داشت. در داخل کشور هویدا نخست‌وزیر با سابقه شاه به تدبیر اشرف، فردای روز ریاست جمهوری کارتر از کار برکنار شد، تاگامی جهت جلب نظر امریکائیان باشد. اشرف با یادآوری قدرت رژیم و وابستگی مطلق، به امریکا، شاه را قانع کرد که بی‌اعتنا به فرح راه خود را برود. او برای بار چندم به شاه گوشزد کرد که می‌بایست جای هویدا را با روشنفکر تحصیلکرده امریکا که مورد تأیید امریکائیان است عوض کند. بدین ترتیب اشرف با کنار زدن هویدا ضربه محکمی به فرح و باند هوادار او زد. ملکه فرح با وجود ناراحتی از بهم ریختگی اوضاع در داخل کشور، ناچار شد موضوع را با هویدا در میان بگذارد اما هویدا که از دسایس درباری با اطلاع بود قبل از هرگونه سخنی خود استعفایش را تقدیم می‌کند.^۲

پس از استعفای هویدا، فرح که عرصه داخلی را برای خود بسته می‌دید، به سفرهای خود ادامه داد تا شاید از این طریق بتواند زمینه را برای سلطنت فرزندش مهیا کند. گرچه دفتر مخصوص فرح دیبا خود نوعی قدرت در دربار به حساب می‌آمد و در عزل و

۱- الموتی: ایران عصر پهلوی ج ۱ ص ۲۶۹.

۲- پرویز راجی در مورد استعفای هویدا می‌نویسد: شنبه ۶ اوت ۱۹۷۷ (۱۵ مرداد ۱۳۵۶) تهران... بدون مقدمه از هویدا پرسیدم: همین الان دیدم که دارند کشورها را خالی می‌کنند. مگر استعفاء داده‌اید؟ و هویدا مثل همیشه با لحنی آرام در جوابم گفت: فکر نمی‌کنی موقعش رسیده بود؟ و بعد ضمن اشاره به شایعاتی که راجع به برکناری او در همه جا شنیده می‌شد گفت: روز پنج شنبه که برای شرفیابی به حضور ملوکانه به نوشهر رفته بودم ایشان فرمودند که میل دارند راجع به مسائل با من صحبت کنند. من پیشنهادی کردم و اجازه خواستم مطالبم را عرض کنم و بعد گفتم برای تحولات اخیر سیاسی در مملکت تأکید کردم که برای ادامه راه الزاماً به افراد تازه نفس نیاز هست تا بتوانند راه‌حل‌های بهتری برای حل مشکلات پیدا کنند... پس از ۴۰ دقیقه شهبانو هم وارد شد و شاهنشاه بلافاصله خطاب به شهبانو گفتم می‌خواهم شما را با وزیر دربار جدید آشنا کنم. که بلافاصله پس از این حرف من قطرات اشک شادی را در چشمان شهبانو مشاهده کردم.

نصب وزراء دخالت می‌کرد. اما وجود هویدا در سمت نخست‌وزیری برای فرح امتیاز بزرگی به حساب می‌آمد.^۱ با وجود این اندکی بعد شهبانو تحت نفوذ اطرافیان خویش به این یار دیرینه پشت می‌کند و جزو هواداران دستگیری هویدا می‌شود.

از دیگر سو جمشید آموزگار که با کمک اشرف به صدارت رسید، با مشکلات عدیده‌ای روبرو بود. از جمله این مشکلات همان وجود گروه‌های صاحب نفوذ در کشور بود. به دلیل وجود شعار دفاع از حقوق بشر در اصول اولیه دولت امریکا، شاه می‌خواست فعالیت‌های انسان دوستانه شهبانو را پیش بکشد و از اشتباهات ناشی از ریخت و پاش‌ها و هدر دادن پول نفت جلوگیری کند. بنابراین اصلاحاتی لازم بود تا این اشتباهات فصاحت‌بار رژیم، به ظاهر جبران شود. پس دولت آموزگار ناچار بود که یک سلسله اصلاحات ظاهری در زمینه مهار کردن هزینه و سیاست انقباض اقتصادی آغاز کند. بی‌شک این سیاست فعالیت گروه‌های قدرتمند را مختل می‌ساخت. مهمترین این گروه‌ها باند فرح دیبا بود. از سویی شاه هنوز همچنان به دخالت در امور اصرار داشت و از سویی دیگر شهبانو هم می‌خواست کلیه امور زیر نظر او انجام پذیرد. زیرا که طعم قدرت را چشیده و عدم دخالت در امور برایش بسیار ناگوار بود. این در حالی بود که آموزگار نیز از فعالیت‌های موثر سیاسی اکراه داشت و با طفره رفتن از قبول مسئولیت سعی می‌کرد که تمام امور را به کانال تصمیم‌گیری‌های شاه سوق دهد.^۲

البته هنگامی که آموزگار کار خود را آغاز کرد، کسانی چون فرح همسر قدرتمند شاه و هویدا وزیر دربار، از میزان فساد و فشارهای مالی و سیاسی همچنین تبعیض‌های آشکار و نارضایتی مردم آگاه بودند و نغمه‌های سقوط رژیم را به گوش می‌شنیدند. در این میان ملکه در مقابل چاپلوسان و تملق‌گویان درباری بی‌سلاح بود و کم‌کم مانند شاه تحت تأثیر سخنان آنان قرار می‌گرفت.^۳

۱ - هویدا خود می‌گوید: چون می‌دانستم که دفتر مخصوص شهبانو فرح تبدیل به نوعی قدرت رقیب برای دولت شده و در عزل و نصب وزراء دخالت می‌کند به همین جهت هیچ تمایلی به انجام وظیفه در سمت وزیر دربار را نداشتم و برای طفره رفتن از پذیرش این سمت از شاه استدعا کردم که اجازه دهند برای یک سال به مرخصی بروم، ولی شاه با تأکید بر این مسئله که اصولاً خط مشی خارجی دولت از طریق وزیر دربار اعمال می‌شود نه وسیله وزیر امور خارجه، به اطلاع رساند که وجود فردی مثل من در وزارت دربار بسیار لازم است. (راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ص ۸۹).

۲ - همان منبع ص ۲۳۷. ۳ - همان منبع ص ۹۷ - ۹۶.

کم کم بدنبال گسترش مخالفتها اسرائیل و یهودیان امریکایی که طی سالهای آخر رژیم شاه از یاران نزدیک رژیم به شمار می‌رفتند و شاه را مدافع قوی خود در منطقه می‌دانستند، به فکر افتادند تا با استفاده از نیابت سلطنت فرح فرزند شاه را به قدرت رسانند تا همچنان قدرت خود را در منطقه حفظ نمایند. بنابراین از هیچ کوششی برای نمایش چهره مردمی فرح در تمامی اروپا و امریکا فروگذاری نکردند. آنان سعی داشتند تا شاه را به استعفاء وادار کنند و هرچه زودتر شورای سلطنت را تشکیل دهند. امری که اشرف با آن به شدت مخالفت می‌ورزید. او فکر می‌کرد که اگر قرار است زنی در کشور قدرت گیرد، هیچکس بهتر از خواهر دوقلوی شاه نخواهد بود. در نتیجه در پی یک مبارزه پنهان آموزگار یار دیرین اشرف ناچار شد از قدرت و اختیارات فرح در داخل کشور بکاهد و راه را برای قدرت‌گیری او سد کند. پس در زمانی که طرح جهانی برای بزرگ‌نمایی فرح انجام می‌شد، حوزه فعالیت فرح در داخل کاهش می‌یافت. اما فرح دیبا نیز در مبارزه قدرت چندان بی‌دست و پا نبود. بسیاری از مسئولان دولت هویدا با قدرت به کارهایی گمارده شدند که می‌توانست به نوبه خود بسیار حساس باشد. در این میان نیک‌پی فرمان سناتور انتصابی گرفت، و عبدالمجید مجیدی به عنوان دبیرکل بنیاد شهبانو منصوب شد. منصور روحانی به بنیاد پهلوی رفت و سمت رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شهرک غرب به او رسید. هادی هدایتی به ریاست کل بیمه مرکزی منصوب شد. صادق احمدی به عنوان رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به کارگمارده شد. منوچهر آزمون به استانداری فارس رفت و ایرج وحیدی به گورستان فیل‌ها (دفتر اشرف پهلوی، محل افراد اخراجی از پست‌های بالا) فرستاده شد و به سمت دبیرکل بنیاد اشرف پهلوی رسید.^۱

در این زمان اشتباهی از سوی دفتر فرح پهلوی کلیه رشته‌ها را پنبه کرد. جشن هنر شیراز سال ۱۳۵۶ که مصادف با ماه مبارک رمضان بود از سوی پاره‌ای از علما و مردم متدین شهر شیراز تحریم شد و از دولت خواسته شد تا ایام جشن را به دلیل همزمانی با ماه مبارک رمضان به وقتی دیگر موکول کنند. اما دفتر شهبانو فرح به مناسبت اینکه کارهای اجرایی و دعوت از افراد انجام شده است با آن مخالفت کرد و عجیب اینکه

بدترین برنامه‌های جشن هنر نیز در همین دوران انجام شد. اینکه طرح و اجرای برنامه‌ها از سوی چه کسی تعیین شد هرگز افشاء نگشت. اما بی‌شک گروه‌هایی قصد تحریک و تهییج احساسات مذهبی مردم را داشتند. در همان ایام که به دستور فرح بسیاری از برنامه‌ها مطابق خواست مردم تغییر کرد، تئاتری به شکل زنده در مغازه‌ای در شیراز با نام خوگ بچه و آتش انجام شد و بدترین برنامه‌ها و مستحجن‌ترین صحنه‌ها را پدید آورد. امری که به انفجار خشم مردم انجامید و بی‌شک دولت آموزگار را تحت فشار قرار داد و یکی از علل سقوط او شد. در این زمان افرادی چون عبدالمجید مجیدی و هوشنگ انصاری و جعفریان از سوی فرح برای نخست‌وزیری مطرح شدند.^۱

گسترش تظاهرات و عدم تصمیم‌گیری شاه به دلیل استفاده از داروهای مخدر، فرح را وادار نمود تا به نوعی خلاء قدرت را پر کند. دولت در چندین شهر حکومت نظامی برقرار کرد. اما واقعه سینمارکس آبادان گسترش تظاهرات مردمی را دامن زد و دولت را با سقوط روبرو ساخت. این مسئله شکستی سخت برای اشرف در صحنه داخلی بود. به ویژه آنکه عامل نفوذی خود را در کلیه امور از دست داده بود. برادرش محمدرضا همواره در حالت گنجی بسر می‌برد و دیگر نمی‌توانست به حمایت بی‌دریغ از خواهرش پردازد. فرح و یارانش دست به کار شدند، طی پیشنهاد فرح برای نخست‌وزیری هوشنگ نهاوندی و شریف امامی، شریف امامی برگزیده شد.^۲

اما در آخرین لحظات فرح تغییر عقیده داد و شاه دیگر نظر او را نپذیرفت. بدیترتیب که سپهد ناصر مقدم که آخرین رئیس ساواک بود و مانند خود فرح با روشنفکران لیبرال و چپ‌گرا و عناصر وابسته به جبهه ملی ارتباط داشت، راه حل مشکل را روی کار آمدن یک دولت لیبرال می‌دانست. وی از مخالفان جدی انتصاب شریف امامی بود.

۱- پرویز راجی به نقل از هویدا در تاریخ دوشنبه ۲۴ آوریل ۱۹۷۸ (۴ اردیبهشت ۱۳۵۷) می‌گوید: «جمشید آموزگار با گرفتاری‌های فراوانی روبروست. چون عبدالمجید مجیدی و هوشنگ انصاری که هر دو خود را نامزد مقام نخست‌وزیری کرده‌اند، از هیچ کوششی برای افزودن به بار مشکلات آموزگار دریغ ندارند. بازار شایعات در ایران داغ است و از جمله شایعه مربوط به اقدامات رضا قطبی (پسر دایمی شهبانو) یاد کرد که با به کار گرفتن تمام قدرت خود در صدد است جعفریان را به مقام نخست‌وزیری برساند و در این امر از حمایت کامل شهبانو نیز برخوردار است. (خدمتگزار تخت طاووس ص ۱۷۷).

۲- الموتی: ایران عصر پهلوی ج ۱۳ ص ۱۵۳ - ۱۵۲، ۱۱۳ - ۱۱۲.

هنگامی که از تصمیم شاه به انتصاب شریف امامی به نخست‌وزیری مطلع شد، شتابان نزد فرح آمد و گفت: شریف امامی مرد این میدان نیست و زمامداری او بر مشکلات موجود خواهد افزود. فرح بلافاصله به شاه تلفن کرد و ضمن تکرار مطالبی که مقدم عنوان کرده بود گفت که خود او هم همین عقیده را دارد، ولی شاه در پاسخ گفت که دیگر تصمیم خود را گرفته است.

از سوی دیگر کاندید دیگر فرح هوشنگ نهاوندی، آنقدر به احراز مقام نخست‌وزیری امیدوار بود که حتی اعضای کابینه خود را تعیین کرده بود.^۱ بزودی دولت شریف امامی که یارای مبارزه با سیل خروشان مردم را نداشت، مستأصل ماند. فرح از زاهدی خواست تا شاه را راضی کند تا از نهایت امکانات جهت درهم شکستن قیام مردمی استفاده کند و اقدامی شبیه به اقدام شهریور ۱۳۳۲ انجام دهد، اما این اصرارها به نتیجه نرسید و اردشیر زاهدی به امریکا بازگشت.^۲ فرح در این هنگام در کلیه جلسات فوق‌العاده نخست‌وزیری شرکت می‌کرد و در کنار شاه قرار می‌گرفت.^۳

اولین اقدام فرح در دوران نخست‌وزیری شریف امامی اتحاد با او بود تا بتواند قدرت بیشتری در داخل کشور کسب نماید. شریف امامی نیز از این اتحاد کاملاً خشنود بود. او خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت را تنها راه نجات می‌دانست. به ویژه آنکه امریکائیان نیز نسبت به این راه‌حل نظری مساعد داشتند. پس دولت از طرفداران نیابت سلطنت فرح بود و تصور می‌کرد که پس از خروج شاه از ایران قدرت‌مند اصلی خواهد گشت. شریف امامی از فرح خواست تا با استفاده از نفوذ و موقعیت شخصی خود و اعتمادی که شاه به او دارد، ناراضی‌تبی مردم و لزوم ایجاد یک تجدیدنظر اساسی در سیاست اداری مملکت را به اطلاع شاه برساند، ولی سخنان فرح شاه را بدو بدگمان نمود و اجازه ورود هیچیک از نزدیکانش حتی شهبانوی را به محل اقامت خود بدون بازرسی نداد. این امر برای فرح بسیار ناراحت‌کننده بود. اما با بردباری تمام تحمل شد. فرح از افسر گارد خواست تا او را بگردد. افسر گارد که نمی‌توانست این کار را انجام دهد با گریه

۱ - محمود طلوعی: پیشین ص ۳۸۹.

۲ - طلوعی، محمود: بازیگران عصر طلایی ص ۱۷۰.

۳ - قره‌باغی، عباس: اعترافات ژنرال ص ۳۷ - ۳۶.

گفت که به مسئولیت خود در را باز خواهد کرد.^۱
 از اقدامات دیگر دولت شریف امامی تماس با مراجع تقلید و روحانیون محافظه کار بود. شریف امامی از تمام وزیران خود خواست که به جلب رضایت روحانیون پردازند. او تعدادی از افراد معتمد خود را چون دکتر آزمون برای شور و گفتگو به دیدار روحانیون سراسر نقاط فرستاد، تا پشتیبانی آنان را به دست بیاورد. او از روحانیون خواهش کرد که فرصتی برای جبران اشتباهات داده شود و امنیت در کشور برقرار گردد.

www.tabarestan.info
 پیشکش به تبرستان



شریف امامی

از جمله روحانیان که بارها شریف امامی و شهبانو موفق به ملاقات شدند، آیت الله شریعتمداری بود. اما سخنان و خواسته‌های روحانیون وابسته به رژیم نمی‌توانست آتش غضب ملت را فرو نشانند. به ویژه آنکه قیام با رهبریت آشتی‌ناپذیری چون آیت‌الله خمینی هدایت می‌شد.

در این میان تلاش‌های زاهدی و فرح در گرفتن نامه حمایت از کارتر و ایجاد خوشبینی در شاه یک‌باره نابود گشت و با انجام راهپیمایی عظیم روز سیزدهم شهریور ۱۳۵۷ که مصادف با عید فطر بود،^۱ کلیه نقشه‌های آنان نقش بر آب شد. دولت شریف امامی تمامی تلاش‌های خود را بی‌نتیجه می‌دید به ویژه آنکه شاه با چشمان از حدقه درآمده از آسمان به تماشای سیل جمعیت می‌نشیند. ضربه روحی شدیدی بر شاه وارد می‌آید و دستگاه سلطنت دچار لرزش می‌گردد. از صبح ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مقررات حکومت نظامی شدیدی در کشور برقرار شده و از صبح زود به اجرا درمی‌آید. در این میان تعداد بسیاری از تظاهرکنندگان که از حکومت نظامی بی‌اطلاع بودند در میدان ژاله گرد می‌آیند و در آنجا با نیروهای مسلح برخورد می‌کنند. مردم بی‌هیچ ترحمی به گلوله بسته می‌شوند و قتل‌عام می‌گردند. رژیم به آخرین تلاش‌های خود دست زده بود.

روز بعد اعلامیه آیت‌الله خمینی از نجف رسیده و در سراسر کشور پخش شد. در آن قید شده بود که به هر ترتیب ممکن به مجروحین بی‌شمار، خون، دوا و غذا برسانند و از هرگونه کمک مالی دریغ ننمایند. چهره ایران امروز گلگون است.

با باز شدن مدارس رژیم و دولت شریف امامی با معضل دیگری روبرو شد. دولت که تصور می‌کرد با بازگشایی مدارس عده تظاهرکنندگان کم می‌شود با تظاهرات گسترده مدارس و دانشگاهها روبرو شد. به زودی مدارس و دانشگاهها تعطیل شد. ارتش به شدت وارد عمل گشت و حوادث سیزده آبان پدید آمد. در نتیجه دولت شریف امامی برکنار شد. قبل از این اقدام شاه به تأیید و تشویق گروهی از یاران فرح و شهبانو، نطقی در تلویزیون ایراد نمود، تا با روی کار آمدن یک دولت نظامی^۲ به کوشش‌های خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی از میانه‌روها و افراد وجه‌المله ادامه دهد. روز پانزدهم آبان فرستنده سیار تلویزیون به کاخ شاه برده شد، در حالی که کارمندان رادیو و تلویزیون در

۱- تعداد شرکت کنندگان این راهپیمایی یک میلیون نفر برآورد شد.

۲- در این هنگام بحث بر سر قره‌باغی و ازهاری دو درجه‌دار ارتش شاه بود.

اعتصاب بسر می بردند، متنی که از سوی رضا قطبی از یاران نزدیک فرح و پسردهانی محبوب او تهیه شده بود،^۱ توسط شاه قرائت و ضبط شد، تا با پخش آن از رادیو و تلویزیون احساسات مردم تحت تأثیر قرار گیرد. این پیام که با جمله «من نیز پیام انقلاب ملت را شنیدم» آغاز شد دنبال همان استراتژی حفاظت از سلطنت ارائه شده بود و در صدد بود تا پیکان حمله مخالفان شاه را به سمت و سوهای دیگر بکشانند. در واقع از شاه خواسته شده بود که همراه مردم متعرض شود و به وضع موجود انتقاد کند و با بیان بخشی از اعتراضات از زبان او تقصیرات به گردن پاره‌ای از رجال دون پایه رژیم نهاده شود. بدین ترتیب زمینه برای نیابت سلطنت فرح مهیا می شد. انتشار این نطق که در واقع بر تمامی اشتباهات شاه صحه می گذاشت در واقع پذیرش شکستی مجدد برای رژیم به حساب می آمد. به دنبال این نطق فرح دیبا نامه‌ای محرمانه به رضا قطبی نگاشت. و در متن نامه نگاشت:

«رضا جون به هیچ وجه صلاح نیست کسی بفهمد یا حتی احتمال بدهد که نطق را تو نوشته‌ای. کم نیستند که از شاه تنفر دارند و به هر قیمتی که مایلند از بین بروند و اشتباهات خود را تکرار کرده و منفور همه شود. اگر بدانند تو این کلمات را نوشته‌ای به خصوص از آنجا که بسیار موثر و دلنشین بود، تصور خواهند کرد که تو مغز متفکر ایشان هستی و تو هدف خواهی شد. صحیح نبود دستخط خود را به تلویزیون بدهی بالاخره خواهند فهمید.»^۲

گروه یاران طرفدار فرح در اواخر رژیم به رهبری رضا قطبی که در دربار فعال مایشاء بودند و نقش بسیار مهمی در حوادث ایفاء می کرد، اداره می شد.^۳

از جمله اقدامات فرح و یارانش در این زمان طرح کودتای خزننده بود که بر طبق اجرای نقشه‌ای شاه از ایران رفته و فرح نیابت سلطنت و شورای سلطنت تشکیل می شد. بدین ترتیب گروه یاران فرح منافع خود را در این جریان می جستند، زیرا با قدرت رسیدن فرح، زمام امور کشور به دست گروه هواداری او می افتاد. فرح در این زمینه تا

۱- این متن از سوی جعفریان معاون قطبی در رادیو و تلویزیون تهیه شده بود. البته دستور نگارش آن از سوی قطبی صادر شد. (از سخنان دکتر عاقلی)

۲- روزنامه کار و کارگر / مجله نیروز جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۷۱ ش ۵۲۵، ۵۲۶ و الموتی، ایران در عصر پهلوی ج ۱۳ ص ۳۵۳.

۳- انصاری، مسعود: من و خاندان پهلوی ص ۱۳ و ص ۹۶ - ۹۸.

آنجا پیش رفت که حتی سفارش خرید یک هزار روسری ابریشمی از فرانسه داد تا در دولت جدید بانوان بتوانند از روسری استفاده کنند.^۱ اما این کودتا با اطلاع اشرف پهلوی در نطفه خفه شد و هرگز به اجرا نرسید. در کودتای فرح ارتش و قدرت او خنثی می‌شد و آدم‌هایی جهت برنامه‌ریزی در سطح بالای کشور قرار می‌گرفتند که از گذشته‌ای خوب برخوردار بودند. بدین ترتیب چهره‌های بدنام از صحنه سیاست کشور طرد می‌شدند. و یاران فرح چون رضا قطبی، حسین نصر، هوشنگ نهاوندی، احسان نراقی، جوادی، لیلی امیرارجمند و علیرضا افخمی، به طور جمعی به فعالیت پرداختند.^۲ به ویژه آنکه فرح مدتی بود که مستقیماً در امور ارتش دخالت می‌کرد. مسعود انصاری در کتاب خود «من و خاندان پهلوی» در این رابطه می‌گوید:

«در مورد این ماجرا شخصاً از تیمسار امجدی در سفری که از کالیفرنیا به مراکش آمده بود شنیدم که گفت در جلسه سران ارتش در آن روز تمام تلفن‌های ستاد را قطع کردیم که خبر درز نکند و بعد او ایسی شخصاً با شاه تماس گرفت و طرح دستگیری هزار نفر با شاه در میان گذارده شد و شاه گفت به زودی به او خبر می‌دهد اما یک ربع بعد فرح تلفن کرد و گفت هرگز این کار را نکنید.

مسئله دیگر نخست‌وزیری او ایسی بود که باز به علت مخالفت فرح متفی شد و خود من شخصاً از او ایسی و نزدیکان او شنیدم که نظر شاه بر او ایسی قرار داشت، اما فرح مخالف بود. او و یارانش از هاری را برای تصدی دولت نظامی پیشنهاد کردند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که چرا کسانی در دربار حرف آخر را می‌زدند و به تعبیر دیگر قدرت تصمیم‌گیری را به دست داشتند.»^۳

روی کار آمدن حکومت از هاری با توطئه‌ای دیگر از جانب یاران فرح کامل شد. از هاری فقط چند روزی توانست آرامش نسبی به شهرها ببخشد و دوباره به جای سابق برگشت. به زودی هویدا، منوچهر آزمون، منصور روحانی، غلامرضا نیک‌پی، داریوش همایون، ایرج وحیدی، ارتشبد نصیری، دکتر شیخ الاسلام، دکتر ولیان، مهندس روحانی و نصیری^۴ به دستور فرح بازداشت شدند. طرح دستگیری رجال و وزیران پیشین بر

۱ - علائی، شمس‌الدین: دشواری‌های ماموریت من در فرانسه ص ۲۴۰ - ۲۳۹

۲ - من و خاندان پهلوی ص ۹۸. ۳ - من و خاندان پهلوی ص ۱۰۰.

۴ - فرح نصیری را از پاکستان که به سمت سفارت ایران در آنجا خدمت می‌نمود، به ایران بازگرداند

اساس این تفکر که از این طریق بتوان رضایت مردم را جلب نمود و اوضاع را آرام کرد، به اجرا نهاده شد. قرار بود پس از بهبود شرایط و ایجاد آرامش نسبی چهره‌ای لیبرال فرح جایگزین چهره خشن شاه شود و از رجال آزادیخواه در اداره دولت استفاده شود. بدین ترتیب کارتر و همسرش روزالین، فرح را یک مدافع حقوق بشر بینند و از پسر او حمایت کنند.^۱



ارتشبد غلامرضا ازهارى نخست‌وزیر

فشار حکومت نظامی ازهارى نتوانست در بهبود شرایط مؤثر شود، زاهدی به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد، اما نظرات او مبنی بر استفاده از خشونت تحت تأثیر حلقه

و به محبس انداخت.

۱ - انصاری، مسعود: من و خاندان پهلوی ص ۱۰۱.

یاران فرح بی‌فایده ماند.

از سوی دیگر جورج بال مامور کارتر در ایران جهت بررسی شرایط و تهیه گزارشی واقع‌بینانه از شرایط حکومت و وضعیت شاه و فرح گزارشی بدین منوال به کاخ سفید مخابره کرد که در واقع کوشش‌های یاران فرح را خنثی نموده گزارش او بدین منوال بود:

(۱) ادامه دادن رژیم سلطنتی به معنی قبول یک میلیون کشته و به راه افتادن سیلاب

خونی است که به هیچ روی پایان آن قابل پیش‌بینی نیست.

(۲) تشکیل شورای نیابت سلطنت به ریاست احتمالی فرح که به عنوان نایب‌السلطنه حکومت کند و خروج شاه از مملکت، تنها در صورتی به پیروزی می‌انجامد که ارتش از این شورا حمایت کند. این حمایت صد درصد نیست و اگر مخالفان لیبرال نیز بدان روی خوش نشان دهند احتمال آن بیش از پنجاه درصد نیست.

(۳) کودتای نظامی و پرکردن خلاء موقعیت شاه و روی کار آمدن تندروان ارتش که الزاماً به معنی حدود ۲۰۰ هزار کشته خواهد بود، سرانجام با قبول یک دیکتاتور خشن نظامی در درازمدت در محکمت به ثبات خواهد رسید.

(۴) تأسیس جمهوری اسلامی، راه حلی که کشت و کشتاری را موجب نمی‌شود، تنها خطر آن مقاومت تندروان ارتش و ایجاد شکاف بین نظامیان است، اما مردم ایران راضی خواهند شد و راه کمونیسیم بسته می‌شود.

بدین ترتیب کارتر به دنبال بررسی‌های بیشتر به سولیوان نماینده خود در ایران اعلام نمود که در ملاقات روز ۲۲ آذر ۱۳۵۷ سه راه حل به شاه پیشنهاد نماید:

(۱) تشکیل یک دولت ائتلاف ملی.

(۲) تسلیم شدن به مخالفان، تأسیس شورای سلطنت و خروج از کشور.

(۳) آزاد گذاشتن نظامیان در عملیات سرکوبگرانه (کودتای نظامی).

اوایل دی ماه ۱۳۵۷ ش محمدرضا شاه خسته و ناتوان از تلاش برای دولت ائتلافی به زانو درآمد و طی گفتگویی با ویلیام سولیوان برای نخستین بار خود مسئله خروج از ایران را مطرح نمود. خروج او از ایران به این معنی بود که به نظامیان تندرو چون اویسی و بدره‌ای امکان داده شود تا با یک کودتای نظامی قدرت را در دست گیرند. شاه امیدوار بود که با تکرار حوادث ۲۸ مرداد در مدت کوتاهی به کشور برگردد. چنین تصویری او را به شوق می‌آورد چرا که می‌توانست با ترفندی از عوارض منفی کشت و

کشتار مصون بماند. اما امریکائیان که نگران سقوط ارتش بودند، با این طرح مخالفت کردند و شاه ناچار با تشکیل یک حکومت دولت ملی موافقت کرد. شاه به کریم سنجابی پیشنهاد نخست‌وزیری نمود، اما کریم سنجابی طی نخستین تماس‌هایی با آیت‌الله خمینی و دستور ایشان مبنی بر عدم هرگونه همکاری با رژیم از این مسئله سرباز زد. مهدی بازرگان نیز که در این مدت در زندان بسر می‌برد از قبول این پست طفره رفت.^۱



شاپور بختيار آخرین نخست‌وزیر مشروطه

فردی که از جانب فرح برای نخست‌وزیری پیشنهاد شد، شاهپور بختيار از مبارزان جبهه ملی و یاران دکتر مصدق بود. فرح با اتحاد با بختيار نظر او را نسبت به خود و

۱ - هیکل: اعترافات شاه ص ۳۹ - ۳۸.

اهدافش تغییر داد و با تشویق شاه به خروج از ایران پایه‌های تشکیل شورای سلطنت را پی نهاد. اما، عدم تمکین ارتشیان او را واداشت تا از این قضیه چشم‌پوشد. چراکه روزی سرتیپ صفاری به فرح گفت: تصور نفرمائید که با رفتن اعلیحضرت شما می‌توانید در مقام نیابت سلطنت دوام آورید. من نظامی هستم و می‌دانم که آنها پس از شاه از هیچکس اطاعت نخواهند کرد. در این باره قدری فکر کنید و کار سلطنت و نیابت سلطنت را به این سادگی نپندارید.^۱

اما فرح همچنان به ماندن در ایران و تلاش برای به قدرت رساندن پسرش ادامه داد. در طی تصمیم شاه برای خروج از ایران، فرح بیش از پیش بر تصمیم خود پافشاری نمود اما مخالفت‌های اشرف با این مسئله شاه را نسبت به فرح بدبین ساخته بود. به ویژه آنکه پاره‌ای از سران ارتش چون اوپسی نیز پست خود را ترک کرده و به خارج رفته بودند. بنابراین بختیار مامور شد تا فرح را راضی کند تا همراه شاه برای مدتی از ایران خارج شود.

خروج شاه و فرح از ایران همزمان با تشکیل شورای سلطنت بود. لیست شورای سلطنت شامل: شاهپور بختیار، دکتر محمد سجادی، دکتر جواد سعید، علی‌قلی اردلان، عبدالله انتظام، ارتشبد قره‌باغی، دکتر علی آبادی، محمدعلی وارسته، سیدجلال‌الدین تهرانی بود. اما دکتر علی آبادی از همان ابتدا استعفا داد و سیدجلال‌الدین تهرانی نیز به همکاری نپرداخت. اندکی بعد مخالفت مردم با دولت علنی شد. فرح که مدت‌ها بود در مرکز تصمیم‌گیری‌ها قرار داشت با تلفن از راه دور بر امور نظارت می‌کرد اما وضع وخیم‌تر از این حرف‌ها بود. پس به خواست فرح کلیه وسایل شخصی، مال و منال و جواهرات و اموال گرانبهایش از ایران خارج شدند. و اندکی بعد در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ حدود یک ماه پس از خروج شاه و فرح از ایران رژیم سلطنتی سقوط نمود.

۱- الموتی: ایران عصر پهلوی ج ۱۴ ص ۲۱ و کتاب یکرنگی از شاهپور بختیار و خاندان سلطنتی برای همیشه از ایران برچیده شد.

اقدامات فرهنگی

الف، فرهنگ و سیاست فرهنگی در عصر پهلوی

بروز جنگهای دهساله ایران و روس و شکست فاحش ایرانیان در این جنگها که به عقد دو معاهده نکبت بار گلستان و ترکمان چای منتهی شد، اندیشه کسب علوم و فنون جدید را در اذهان جای داد. این تفکر که در ابتدا تنها وسیله حفظ حدود و ثغور کشور از بیگانگان به نظر می رسید، پس از گذشت مدتی که محصلین اعزامی ایران به خانه خود بازگشتند و مسیونرهای خارجی به فعالیت همه جانبه خویش پرداختند، به سرعت در کلیه شئون و امور مختلفه کشور رسوخ نمود و کلیه جنبه های زندگی از امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و هنری را دربر گرفت و به سرعت گرایشات غربی را در کشور رواج داد. بدین ترتیب اقتباس و تقلید در هر زمینه جایگزین بررسی، تعلق، تفکر و گزینش شد و گسترش فرهنگ و تمدن اروپایی به عنوان یک ضرورت مهم برای جبران عقب ماندگی ایران متصور گشت. همین اندیشه پس از مشروطیت رواج یافت و تا زمان جنگ جهانی اول و آشنایی نزدیک ایرانیان با بیگانگان و فرهنگشان ادامه یافت. از این زمان به بعد با ورود ایرانیان مهاجر، رجال و دانشجویان بازگشته از غرب، اندیشه اقتباس از تمدن اروپایی را به عنوان فرهنگ برتر مطرح نمود و با روی کار آمدن سلسله پهلوی و آشنایی رضاخان با اصلاحات ظاهری کمال آتاتورک در ترکیه، گسترش یافت. در عصر بعد یعنی عصر پهلوی دوم (دوران سلطنت محمدرضا پهلوی) غرب گرایی و تقلید از غرب به عنوان تنها راه نجات فرهنگ ایران و شکوفایی مجدد آن مطرح شد.

در اینجا می بایست خاطر نشان ساخت که وابستگی شدید حکومت ایران به دولت امریکا که پس از کودتای ۱۳۳۲ به وجود آمده، باعث گشت که در کلیه امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری رأی و نظر امریکا، علاوه بر مسائل سیاسی، در نظر گرفته شود و حتی بنا به خواست و تمایل او عمل گردد. بدین ترتیب روابط شاه ایران با ریاست جمهوری های امریکایی و سیاست و نظریات آنان در اقدامات داخلی دولت محمدرضا پهلوی دخالت کامل داشت.

در دوران ریاست جمهوری کندی (۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ ش / ۶۳ - ۱۹۶۱ م) دولت

ایران که بنا بر کمکهای نظامی و مالی امریکا بر سر پا ایستاده بود با فردی روبرو شد که همه مفروضات اولیه برای بقای ژاندارم خاورمیانه برهم زد و اساس را اصلاحات اقتصادی و کمکهای اقتصادی در جهان سوم قرار داد تا از آن طریق نفوذ در جهان سوم را گسترش داده جلوی خطر کمونیسم را بگیرد.^۱ بدین ترتیب بنا به سیاست‌کنندی اصلاحات از بالا و توسط حکومت‌های دست‌نشانده او صورت می‌گرفت تا از یک طرف به میزان محبوبیت آنان بیفزاید و خطر کمونیسم و احزاب کمونیستی را کاهش دهد و از سویی دیگر از انقلابات خشونت‌آمیز داخلی جلوگیری کند.

در مورد ایران نیز کمندی خواهان اجرای سیاست‌هایش بود. شاه ایران که شخصاً از انتخاب کمندی بی‌مناک بود و به رقیب او نیکسون کمک کرده بود بلافاصله دست به کار شد او به خواست کمندی امینی را به نخست‌وزیری برگزید و اصلاحات از بالا را آغاز کرد. دوره چهارده ماهه زمامداری علی امینی (دهه ۴۰) بر اجرای اصلاحات اقتصادی از سوی شاه نظارت داشت. اقدامات جدیدی از سوی دولت از جمله کاستن مخارج، مبارزه گسترده و چشمگیر با فساد علی‌الخصوص در دربار، برکناری عده‌ای از شخصیت‌های مرتجع و مورد تنفر مردم (چون سپهبد بختیار رئیس مخوف ساواک در آذر ۱۳۴۰/۱۹۶۱ م.) و از همه مهمتر اجرای برنامه اصلاحات ارضی (۱۹ دی ۱۳۴۱) که به دستور شاه تحت عنوان شش اصل و با انجام فرایند ظاهری به تصویب رسیده بود، انجام شد. این اصلاحات، انقلاب سفید نامگذاری شد و اساس آن بر برنامه ملی شدن جنگها، فروش سهام کارخانه‌های دولتی به مردم، شریک شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، اعطاء حق رأی به زنان و ایجاد سپاهیان دانش، بهداشت و ترویج کار قرار گرفت.

در این دوران شاه مغرور از انجام آرزوهای دور و دراز خویش بر حذر ماند و ناچار به تغییر ظاهری در ساختار حکومتی خود دست زد. عصر کمندی، عصر اصلاحات اقتصادی در ایران بود. پس از ترور کمندی و روی کار آمدن لیبندون جانسون (۱۳۴۹ - ۱۳۴۲ ش/ ۱۹۷۰ - ۱۹۶۳ م) شاه ایران بر اریکه قدرت تکیه زد. چراکه این دوران آغاز بهبود روابط ایران و امریکا بود. شاه ایران در طی سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۷ به

طور رسمی دوبار از امریکا دیدار کرد و هر بار مورد استقبال رئیس جمهور و رجال قرار گرفت.^۱ روابط خوب موجب برقراری معاهدات اقتصادی و هجوم پول به سوی ایران شد. در این دوران شاه خواستار خرید جنگ افزارهای نیرومند و فروش هرچه بیشتر نفت بود تا برای اجرای برنامه مدرنیزه کردن کشور و خرید ماشین آلات استفاده کند. سرانجام با کمک کمپانی های آمریکایی دولت امریکا با افزایش تولید و خرید نفت ایران موافقت کرد. ولی تحویل جنگ افزارهای آمریکایی به خصوص هواپیماهای مدرن به علت مخالفت کنگره معوق ماند. اما حسن روابط همچنان پابرجا بود به طوری که جانسون در تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۶۸م در نامه ای به آمرین مایر، سفیر امریکا در ایران نوشت «دوستی و همبستگی من با اعلیحضرت یکی از عوامل مسرتبخش دوران حکومتم بوده است.»^۲

بنابراین دهه ۴۰ دوران اجرای طرح های جنون آمیز شاه مغرور ایران بود. اساس فعالیت های شاه در این دوران اجرای طرح مدرنیزه کردن کشور در همه زمینه ها و رواج تمدن و تفکر غربی بود تا از آن به عنوان اهرم سیاسی قوی بر علیه معتقدات مذهبی و سنتی جامعه استفاده شود و اندیشه های ناسیونالیستی و باستانگرایی را رواج دهد. بدینگونه رژیم پهلوی از یک سو محتوا و اصالت فرهنگی و خلاقیت مردم را هدف گرفت و از سویی دیگر باعث شد که ارتباط با فرهنگ و هنر گذشته قطع شده نسلی جدید از خود بیگانه و به قول متخصصان خود رژیم، نسلی با هویت فرهنگی جدید به وجود آید. پس رژیم با سیاست نظامی گری خویش در امور فرهنگی نیز دخالت نمود و اصول اصلی فرهنگ و تمدن چندین هزار ساله ایران را از یادها محو کرد و تجارب چندین هزار ساله را به فراموشی سپرد. به زودی کلیه فعالیت های هنری بی محتوا گشت و رشد شاخص های آن به حداقل رسید تا بدین وسیله ضربه ای کارآمد به نسل جوان زده شود و پیوند او را با گذشته قطع نماید.^۳

پس فرهنگ شرقی که گرایش به معنویات و آخرت داشت و زندگی این جهانی را فرصتی برای وصول حق و یافتن جایگاهی مناسب در جهان عقبی می دانست مطرود و

۱- نجاتی، غلامرضا: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران ص ۳۳۷.

۲- همان منبع ص ۳۳۹.

۳- فیوضات، ابراهیم: دولت عصر پهلوی ص ۵۵ - ۵۴.

فرهنگ غربی که مادی و تکیه بر این جهان داشت و تنها قصد و هدف آن برآوردن آرزوها و احتیاجات بشر در این جهان بود تشویق گردید، تا تمام حواس‌ها و نیروهای ذهن و همه اندام‌ها فقط به کسب سهم خود از این دنیا بیندیشد و تنها در جستجوی خواست مادی خود باشد.

در یک کلام کلیه امور فرهنگی در تماس مستقیم با غرب قرار گرفت و تحت تأثیر فرهنگ جدید واقع شد. بی‌شک ورود هنرهای عیناً غربی چون سینما، رادیو، تئاتر به شیوه غربی به این روند کمک نمود، و وابستگی هیئت حاکمه به غرب و روند گرایش‌ها را در جامعه افزون ساخت. اساس برنامه‌ریزی فرهنگی در عصر پهلوی را می‌توان به شاخص‌های زیر تقسیم‌بندی نمود:

(۱) دوره برنامه‌های آموزشی و استفاده از مفاد دروس خارجی در آن.

(۲) گرایش‌ها باستانگرایی.

(۳) ایجاد کتاب و کتابخانه و ایجاد مراکز فرهنگی ویژه جوانان.

(۴) گرایش جهت ایجاد جشنواره‌ها و نمایشگاه‌ها و سمینارهای فرهنگی.

از سال ۱۹۷۰ میلادی سازمان یونسکو به سیاست فرهنگی کشورهای گوناگون توجه نمود و فرهنگ را از جمله عوامل موثر عمومی در جهان دانست. در این سال کنفرانس وزرای جهان در ونیز تشکیل شد و مجموعاً ۸۵ کشور در آن شرکت کردند. موضوع بحث فقط فرهنگ بود. این کنفرانس در واقع بیانگر منشور فرهنگ جهانی بود که دهه‌های اخیر نیز عنوان شد. در این کنفرانس به آزادی هنرمندان به عنوان یک بخش جدانشدنی از حقوق انسانی برای پیشرفت فرهنگی تاکید گشت. حق اظهار نظر هنرمندان به طور آزاد جهت خلاقیت هنر مطرح گردید. این کنفرانس از کلیه کشورهای شرکت‌کننده خواست که به اجرای سیاستی که موجب ارتباط هنرمندان با یکدیگر و مردم شوند بپردازند و همچنین در برنامه‌ریزی فرهنگی کشورهای خود به عنوان یک ضرورت کلی برای توسعه عمومی سرمایه‌گذاری شرکت کنند. علاوه بر آن از شرکت‌کنندگان درخواست نمود تا وسایل مشارکت مردم در فعالیتهای هنری در حدود امکان و منابع جاری کشور را مهیا کرده و نقش واسطه میان هنرمندان و مردم را ایفا کنند.^۱

در پایان این کنفرانس دولت ایران که از اعضای مهم و فعال شرکت‌کننده بود خواستار برقراری کنفرانس‌های بین‌المللی منطقه‌ای در زمینه فرهنگ گشت.^۱

نخستین کنفرانس منطقه‌ای مربوط به دول اروپایی در سال ۱۹۷۲م (۱۳۵۱ ش) با شرکت ۲۶۲ نماینده منجمله ۲۶ وزیر فرهنگ یا مسئول فعالیتهای فرهنگی در هیأت دولت اروپایی در کاخ فنلاند در هلسینکی تشکیل شد. اساس کار این کمیسیون درباره اجرای سیاستهای فرهنگی یک پارچه کردن و نزدیکی دول غرب و شرق با یکدیگر بود و به وسایل جدید ارتباط جمعی چون رادیو و تلویزیون توجه فراوانی مبذول گردیده بود. تا از این طریق در کلیه شئون اجتماعی حتی جزئی‌ترین آن «خانواده» تأثیر بگذارد. بر همین اساس یکی از وظایف اصلی دولتها، مشارکت جوانان در امر گسترش فرهنگ و هنر بود. این کمیته مشارکت نزدیک با کمیسیون یونسکو داشت و اعلام نمود که از این به بعد جهت کسب فرهنگ مشترک عمیق میان همه کشورهای اروپایی، اعضای این کمیسیون آماده همکاری با همه کشورهای جهان به ویژه کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال رشد هستند، تا گامی هرچند موثر در دستیابی به فرهنگ جهانی بردارند.

بنابراین فرهنگ دیگر نمی‌توانست در انحصار معدودی برگزیده باشد، بلکه باید به طور وسیع در دسترس همگان قرار گیرد و در بین توده‌ها وارد شود. این کنفرانس از این مسئله تحت عنوان «دموکراتیک کردن فرهنگ» نام برد. بی‌شک این عناوین پرطمطراق و زیبا، هدفی جز انتشار فرهنگ اروپایی و غربی در کشورهای جهان سوم نداشت. اقدامی که توسط روس‌ها پس از انقلاب بلشویکی صورت گرفته بود، این بار در تمامی نقاط جهان و تحت نظارت مستقیم غرب در یک یورش وحشیانه به شرق و فرهنگ اصیل آن صورت می‌گرفت تا به تدریج پایه‌های آن را نابود سازد.

از برنامه‌های مهم این کنفرانس می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱) صرف پول بیشتر به منظور افزایش تعداد مؤسسات فرهنگی از موزه گرفته تا تئاتر.
- ۲) تعلیم کارگزاران فرهنگی و آموزش برای گسترش و اشاعه فرهنگ.
- ۳) کمک‌گیری از وسایل ارتباط جمعی.

۴) گسترش مراکز تعلیم و تربیت هنری.^۱

به این ترتیب دهه ۱۹۷۰ دهه سیاست فرهنگ جهانی و یکسانی فرهنگی نام گرفت و این همان دهه‌ای است که بعدها با گسترش تکنولوژی و اختراع ماهواره صورتی وسیعتر یافت و به صورت یورش عظیم و همه جانبه امروزی درآمد. بدین ترتیب مغزهای جوان سراسر جهان مورد حمله قرار گرفت و مسخ آنان به عنوان ابزاری بی‌اراده انجام شد. تا در مقابل بت‌های خیالی چون مایکل جکسون و دیگر هنرمندان مبتذل غربی، هیچ مقاومتی از خود بروز نداده، آنان را به عنوان الگوهای نمادین زندگی خود قرار دهند، تا دولت‌های غربی هم بازاری برای فروش تولیدات مبتذل خود با عکس‌های این هنرپیشگان جدید پیدا نموده و جای پای مطمئن برای نفوذ و تسلط بی‌چون و چرای نسل جوان این کشورها بیابند و آنان را تحت استعمار و استثمار خویش درمی‌آورند و نیروهای تحصیلکرده و مغزهای متفکر آنان را بدون صرف کمترین هزینه بروبایند.

ب) فرح و اقدامات فرهنگی

همانطور که قبلاً ذکر شد فرح دیبا پس از ازدواج با محمدرضا شاه ابتدا به شرکت در فعالیتهای عام‌المنفعه و امور خیریه پرداخت و اندکی بعد با ایجاد گروه یاران و دوستان خود در دربار، کسب قدرت و نفوذ در جنبه‌های مختلف اجتماعی را مد نظر قرار داد. از جمله اموری که مورد توجه فرح قرار گرفت جنبه‌های فرهنگی جامعه بود. نخستین بخش فرهنگی جامعه که تحت نفوذ مستقیم فرح و دوستان روشنفکر تازه از غرب برگشته او قرار گرفت تلویزیون بود. تا آن زمان تلویزیون به صورت خصوصی توسط حیب ثابتی اداره می‌شد و میزان برنامه‌های آن بسیار محدود بود. بدین منظور طرحی که از مدتها پیش توسط رضا قطبی (پسردایی و نامزد سابق فرح همسر شاه) در دفتر کوچکی وابسته به وزارت اطلاعات ریخته شده بود، با تأسیس یک تشکیلات بزرگ تلویزیونی که می‌بایست پایه اصلی تبلیغات رژیم باشد، به اجرا درمی‌آمد. رضا قطبی سر حلقه گروهی بود که کم‌کم به دور فرح جمع شدند و باند او را ساختند. این گروه مشخص‌ترین مظاهر جامعه را که هنوز توسط رژیم شاه هدف قرار نگرفته بود، هدف

۱ - مجله فرهنگ و زندگی ش ۱۵ (ویژه سیاست فرهنگی) مقاله کارگزار فرهنگی در جامعه معاصر: روی شاو ص ۱۲۱ - ۱۱۳.

قرار دادند. فرح به عنوان ویتترین و دکوری زیبا برای رژیم درآمد تا نقش فردی روشن‌اندیش و بلندنظر را بازی کند. او به زودی رهبری هنر، صنایع ظریفه، معماری و هر آنچه که مربوط به نمای بیرونی جامعه می‌شد برعهده گرفت. گروه همراه او که وظیفه تلفیق فرهنگ و تمدن ایرانی و غربی را داشتند و به بیان خود خواستار ایجاد هویت جدید فرهنگی بودند، می‌بایست هر یک بخش‌هایی را تحت تسلط خود درآوردند و آن را به مدرن‌ترین مظاهر غربی متصل کنند. به ویژه آنکه امکانات مالی ویژه‌ای نیز از جانب دولت در اختیار آنان قرار می‌گرفت. آنان به دلیل نزدیکی با فرح، مجبور به رعایت ضوابط دست و پاگیر دولتی نبودند. کارشان آموزش شیوه‌های غربی زندگی، تغییر بافت شهرها، توجه به مبانی فکری جوانان، دگرگونی فرهنگ شهرنشینی، تشویق نوآوری‌های فرهنگی، راه دادن مظاهر غربی و ترویج آن در بخشی از فرهنگ و ادب بود که با این روند تضادی نداشت. تبلیغ ناسیونالیسم بر پایه قبول تمدن قرن بیستم^۱ و خلاصه ترویج هر آنچه که به ظن و گمان خود لازم و طرد هر آنچه غیر لازم می‌دانستند بود. در این میان پاره‌ای از نخست‌وزیران با این گروه روابط خوبی داشتند. هویدا از جمله نخست‌وزیرانی بود که در دوره سیزده ساله حکومت خود روابط ویژه‌ای با این گروه داشت. این گروه که در اصل رضا قطبی، لیلی امیر ارجمند، فرخ غفاری، بیژن صفاری، کامران دیبا، سردار افخمی، نادر اردلان و گروه بیشماری از متخصصان معماری، شهرسازی، نقاشی، مجسمه‌سازی و نظریه‌پردازان تاریخ و جامعه‌شناسی تازه بازگشته از غرب بودند، از امکانات گسترده‌ای جهت انجام نظریات خود برخوردار بودند. جاذبه‌ها و امکانات این گروه به سرعت معدودی از ایرانیانی را که در اروپا در رشته‌های مختلف می‌درخشیدند را به ایران جذب نمود. چون دکتر صالح، دکتر فریدون علاء، دکتر همایون گنجی (سه پزشک مشهور) فرهاد مشکوه (رهبر اکستر) و گروهی از موسیسن‌ها و بالرین‌ها و خوانندگان اپرا که تا پیش از آن امکان فعالیت در ایران نداشتند توسط تیمی که تحت نظر فرح کار می‌کردند به تهران آمدند و تحت حمایت فرح در رأس سازمان‌هایی قرار گرفتند. این سازمان‌ها، سازمان‌های فرهنگی جدیدالتأسیس که با سرعت بی‌سابقه‌ای در ایران رشد کردند مانند تلویزیون، جشن هنر شیراز، مرکز حفظ و

اشاعه موسیقی، رادیو، سازمان‌های نمایشی، کارگاه‌های نمایشی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مرکز شاهنشاهی فلسفه، مرکز انتقال خون، ارکستر سمفونیک، سینمای آزاد، فرهنگسرا، موزه‌های رضا عباسی، فرش، آبگینه، باغ فردوس، تئاتر شهر، دانشگاه بوعلی، هنرهای معاصر و مدرسه عالی دختران، کتابخانه‌ها و پارک‌های تفریحی.

بدین ترتیب رژیم موج زیباسازی ظاهری خود را آغاز کرده بود. به زودی روشنفکران هدف این باند قرار گرفتند. فرح با رفتار مهربان و مردم‌داری سعی کرد تا نظر روشنفکران مخالف دولت را به خود جلب کند او به فکر ایجاد کنگره نویسندگان و شاعران افتاد اما این کنگره با مخالفت پاره‌ای از نویسندگان و شاعران روشنفکر نابود شد.^۱ توجه به هنر و ادبیات که به ویژه توسط فرح اوج گرفت بخشی از برنامه تجدیدنمایی و تبلیغاتی رژیم به حساب می‌آمد. رژیم سعی می‌کرد تا کلیه شئونی که امکان بیان مخالفتها را داشت تحت اختیار خود درآورد.

این شیوه تبلیغاتی رژیم تا آخر حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۷ توسط همین گروه انجام می‌شد و جالب توجه اینکه بدون توجه به خواست مردم صورت می‌گرفت. مهمترین قسمت این فعالیتها به برگزاری جشن‌های فرهنگی معطوف می‌شد. مثل جشن هنر شیراز و جشن فرهنگ و هنر.

جشن هنر شیراز

به دنبال سیاست فرهنگی دوره چهارم، یک سلسله جشن‌ها، نمایشگاهها و فستیوال‌های بین‌المللی در ایران گشایش یافت. یکی از مهمترین این فستیوال‌ها، جشن‌های دوره‌ای هنر در شیراز بود که به جشن هنر شیراز معروف گشت در تابستان هر سال این جشن‌ها در شیراز شهر تاریخی ایران برگزار می‌شد شروع این جشن‌ها از سال ۱۳۴۶ شمسی بود. هدف اصلی جشن هنر شیراز طی اطلاعیه‌ای در نشریات بدینگونه ذکر شد:

«از چندی پیش فعالیتهای وسیعی در قالب سازمان جشن هنر به منظور برگزاری

نخستین فستیوال بین‌المللی هنر در شیراز آغاز شد. هدف این جشن گسترش هنر، بزرگداشت هنرهای اصیل ملی و بالا بردن سطح فرهنگ در ایران است. تجلیل از آثار هنرمندان ایرانی، شناساندن هنرمندان خارجی در ایران و آشنا کردن مردم ایران با آخرین تحولات هنری جهان یکی از هدفهای این جشن به شمار می‌رود. زیرا برای عده‌ای این امکان هست که با مسافرت به کشورهای اروپایی و شرکت در فستیوال‌ها و جشن‌های هنری، با آخرین رویدادهای هنری دنیا آشنا شوند. اما مسلماً این امکان برای همه نیست و ما باید با برپا داشتن چنین فستیوال‌هایی در مملکت، آشنایی با تحولات هنری جهانی را برای عموم فراهم کنیم. و از طرف دیگر، هنر ایران را نباید فقط چند ایران‌شناس تمجید کنند. باید فرهنگ و هنر ما را نسل جوان ایرانی و همه مردم جهان بشناسند.^۱

این جشن‌ها به مدت یک دهه در ایران برگزار شد. ریاست هیأت امنای جشن هنر شیراز که به ریاست فرح پهلوی بود شامل:

(۱) شهرام پهلوی نیا (۲) نخست‌وزیر وقت (۳) وزیر دربار شاهنشاهی (۴) وزیر امور خارجه (۵) وزیر فرهنگ و هنر (۶) وزیر اطلاعات (۷) وزیر اقتصاد (۸) رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت (۹) مدیرعامل سازمان برنامه و بودجه (۱۰) رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (۱۱) استاندار فارس (۱۲) سرپرست سازمان جلب سیاحان (۱۳) رئیس کتابخانه پهلوی (۱۴) فرمانده ارتش سوم (۱۶) دبیرکل انجمن روابط فرهنگی بین‌المللی (۱۷) تیمسار سپهبد مین باشیان (۱۸) سرپرست تلویزیون ملی ایران (۱۹) مهدی بوشهری (۲۰) معینیان (۲۱) کریم پاشا بهادری (۲۲) خانم علم (۲۳) فریدون هویدا (۲۴) فواد روحانی (۲۵) خانم منیر وکیلی (۲۶) پرفسور پوپ (۲۷) خانم خجسته کیا (۲۸) فرخ غفاری (۲۹) سیدتقی مصطفوی (۳۰) بیژن صفاری (۳۱) تیمسار سپهبدخادمی (۳۲) رضا قطبی.

جشن هنر شیراز در سه مبحث اصلی موسیقی، تئاتر و سینما به فعالیت می‌پرداخت. به ویژه موسیقی و تئاتر از جمله قسمت‌های پُرسر و صدای جشن هنر بود. زیرا با پخش برنامه‌های خلاف عفت، رقص‌های مدرن به صورت برهنه و نیمه برهنه، نمایش

۱- جشن هنر شیراز - تخت جمشید / ۸-۷-۱۳۴۶ / گزارشی از جشن هنر شیراز.

صحنه‌های وقیحانه در ملاء عام، احساسات مردم مسلمان ایران را بیش از پیش از پیش جریحه‌دار کرده موجبات تنفر و اعتراض آنان را فراهم ساخت.

موسیقی و رقص

از جمله مهمترین مباحثی که در جشن هنر شیراز مورد توجه قرار می‌گرفت، موسیقی و رقص اقوام مختلف بود. به‌ویژه موسیقی و رقص مدرن که با تلفیقی از موسیقی قدیم و جدید به وجود آمده بود بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. در برنامه‌های جشن و هنر به موسیقی‌های مختلط یا درهم آمیخته توجهی ویژه‌ای میدول می‌گشت. غافل از اینکه موسیقی سنتی پس از تلفیق با موسیقی مدرن عناصری ناهمگون می‌یابد و موجودیت مستقل خود را از دست می‌دهد و دیگر موسیقی سنتی نیست بلکه چیزی است نامشخص. طرفداران تلفیق که از جمله یاران فرح دیبا و باند او بودند، می‌اندیشیدند که موسیقی سنتی کشورها به علت بسته بودن جامعه و وجود مذهب، محدود مانده است و به همین دلیل در این زمان دیگر پاسخگوی نیازهای جامعه نیست، پس می‌بایست از تلفیق موسیقی سنتی با موسیقی غرب، موسیقی جدیدی ایجاد نمود که حداقل بخشی از نیازهای جامعه را پاسخ گوید.

از سویی دیگر آنچه در جشن هنر به عنوان موسیقی اصیل شرقی به اجرا گذارده می‌شد، غالباً نه اصیل بود و نه واجد ارزش‌های هنری. گروه‌های دعوت شده گویی با دقت کامل از میان بدترین و بی‌بند و بارترین افراد و مکان‌های شرقی و غربی دست چین شده و جز انجام حرکات مستحجن و زشت به صورت برهنه یا نیمه برهنه بیننده را در نوعی گنگی قرار می‌دادند.^۱

البته رقص‌های اصیل سنتی هندیان و ژاپنی‌ها نیز در این بازار شلوغ به نمایش درمی‌آمد. اما جشن و هنر در واقع محلی بود برای آشنایی با موسیقی و هنر بی‌اصالت غربی از کلاسیک گرفته تا اولترا مدرن.

رقص‌های اصیل شرقی معمولاً جنبه‌های حماسی و مذهبی را دربر می‌گرفت و حرکت هر یک از اعضای بدن، عضلات و چهره‌ها معانی ژرفی در پی داشت و بیانگر

فرهنگ غنی شرق بود، اما رقص غربی بی محتوا و فاقد ارزش‌های اصیل به شیوه‌ای زننده و به صورت برهنه یا نیمه برهنه توسط رقصان صورت می‌گرفت. از جمله این رقص‌ها، رقص گروه نیکلاس بود که به صورت برهنه انجام یافت. رقصان بدن خود را به صورتهای مختلف رنگ کرده بودند و حرکات ناموزون آنها در سرتاسر صحنه به چشم می‌خورد و جالب اینکه اینگونه رقص‌ها معمولاً برنامه افتتاحیه بود که به صورت باز در پیشگاه فرح و یارانش انجام می‌شد.^۱

به تدریج اجرای این برنامه‌ها، عکس‌العمل‌های شدیدتری بین مخالفان رژیم برانگیخت. چراکه مردم این جشن‌ها را گامی توهین‌آمیز به مقدسات ملی و میهن جامعه می‌دانستند. پس به مخالفت با آن برمی‌خاستند. این جشن‌ها به تعبیر پاره‌ای از مفسران یکی از عوامل ازدیاد مخالفت با رژیم فاسد حاکم بود که در نهایت به سرنگونی و اضمحلال رژیم انجامید.

تئاتر:

تئاتر یکی از مهمترین ارکان جشن هنر شیراز بود و جالب اینکه همواره در هر جشن هنری یکی از پرحادثه‌ترین و بحث‌انگیزترین قسمتهای جشن هنر به حساب می‌آمد. تئاتر در دو قسمت ایرانی و خارجی اجرا می‌شد.

تئاتر ایرانی: یگانه‌ترین و اصیل‌ترین تئاتر ایرانی در جشن هنر شیراز تئاتر حرریاحی بود که توسط یکی از کارگردانان جوان زمان (پرویز صیاد) تهیه و اجرا شد. این تئاتر ریشه در فرهنگ و تاریخ ایران داشت و آئینی حماسی را همراه با موسیقی اصیل به تصویر می‌کشید. این تئاتر در سال اول بسیار مورد استقبال واقع شد.^۲

از سال بعد تئاتر ایرانی به شیوه‌ای بسیار زیرکانه به نقد از جامعه ایران و معضلات آن پرداخت. معمولاً این تئاترها پس از اولین اجرا در جشن هنر ممنوع می‌شد. مانند تئاتر شهر قصه به کارگردانی بیژن مفید.^۳

در سال سوم ماه و پلنگ به کارگردانی همین کارگردان به بیان شرایط اجتماعی،

۱- تماشا ش ۲۲۶ - ۸ شهریور ۱۳۵۴. ۲- کیهان ۱۳۴۶.

۳- جشن هنر شیراز، تخت جمشید (۴۸ - ۱۳۴۶) و نگین آبان ۱۳۴۷ سال چهارم، شماره ۴۳

معضلات و دشواری‌های نسل جوان پرداخت و مانند شهر قصه با حالتی شعرگونه و تمثیلی آن را بیان نمود.^۱

از سال چهارم با فشار ساواک بر تئاتر ایرانی نمایش اینگونه تئاترهای ویژه خاتمه یافت و تئاترهای سطحی‌تر و ابتدایی‌تر چون ویس و رامین... به نمایش درآمد. از این زمان به بعد بخش تئاترهای ایرانی جز به سرگرم نمودن تماشاگر به چیزی نپرداخت و تا پایان جشن هنر این شیوه همچنان ادامه داشت.^۲

تئاتر خارجی

این بخش پُر سر و صداترین، زشت‌ترین، ناهنجارترین و بی‌بند و باریک‌ترین قسمت جشن هنر شیراز بود. در این قسمت کارگردانان جوان غربی بدون توجه به وضعیت سنتی جامعه ایران و معتقدات مذهبی آن به عنوان تئاتر نو به انجام اعمال خلاف غفت در ملاء عام می‌پرداخت. به جرأت می‌توان گفت بخش تئاتر خارجی جشن هنر شیراز در هر تابستان با اجرای نمایش‌ها و تئاترهای مستحجن و اجرای صحنه‌های نامناسب و نامأنوس و بازی صحنه‌های زننده، اعتراضات و هیاهوی مردم را بلند می‌نمود. و فساد رژیم را بیشتر از قبل به نمایش می‌گذاشت.

در بین نمایشات تئاتر خارجی جشنواره جشن هنر شیراز، بخش تئاترهای بلوک شرق به ویژه لهستان از کثیف‌ترین و منفورترین قسمتهای جشن هنر به حساب می‌آمد. در این سری از تئاترها که علاوه بر نداشتن محتوا، حرکات زشت و وقیحانه‌ای در روی صحنه و جلوی چشم تماشاگر به صورت زننده و بی‌هیچ سناریویی انجام می‌شد و تماشاگر به حال خود رها می‌شد تا از ذهن شلوغ و خسته کارگردان چیزی را به دلخواه تصور نماید. تئاتر «ملوس‌ها و نسناس‌ها» در جشن هنر هفتم اثر ویکتور ویکتور به کارگردانی تائودور کاتور از جمله این نمایشنامه‌ها و اجراهای بی‌رگ و ریشه بود. به دنبال بی‌توجهی هیئت داروان جشن هنر پاره‌ای از این کارگردانان تصمیم به اجرای برهنه

۱- ماه و پلنگ: بیژن مفید - چاپ سازمان جشن و هنر و مجله نگین سال ۵ شهریور ۱۳۴۸ - ش ۵۲ ص ۶۶ - ۶۵.

۲- مجله نگین سال ششم، شهریور ۱۳۴۹ - ش ۶۴ ص ۲۲ - ۲۰ و مجله فرهنگ و زندگی ش ۹ یادداشتی بر جشن هنر ص ۸۴ - ۷۷.

نمایشنامه‌های خویش گرفتند. امری که در اولین جشن هنر از سوی نوازندگان ایرانی طرد شد و با درگیری ایرانیان و خارجیان به اتمام رسید.^۱

اما در سال بعد این مقاومت‌ها نیز درهم شکست و گروه رقص نیکلاس در افتتاح جشن به ایفای رقص به صورت برهنه پرداختند. تئاتر کلام خدا در دهمین جشن هنر ادامه همین راه بود و جنجال‌های بسیاری را به دنبال آورد. این تئاتر که ماجرای خیانت زنی را به شوهرش بود به عینه به تصویر کشیده شد و پس از گذشت سه ساعت با اجراء زشت‌ترین صحنه‌ها به اجرا درآمد.^۲ این تئاتر مخالفت بسیاری از روحانیان و مردم را در پی داشت.

اوج این فضااحت در جشن هنر یازدهم به نمایش گذارده شد. جشن هنر یازدهم در روزهای ماه مبارک رمضان برپا شد و با وجود درخواست علما و مردم مبنی بر تغییر تاریخ آن، دفتر مخصوص فرح به بهانه انجام کارهای اجرایی و دعوت از شرکت کنندگان، جشن هنر را در همان زمان برگزار نمود. سال ۱۳۵۶ سال ناآرامی‌ها بود. در این زمان بود که نمایش تئاتر خوک، بچه، آتش احساسات مردم را برهم زد و سیلی از اعتراضات و تظاهرات برپا داشت و این آخرین قطره‌ای بود که انزجار مردم را از جشن هنر لبریز نمود و آنان را به غلبان انداخت.

محل نمایش یکی از مغازه‌های عادی و کوچک شیراز در خیابان فردوسی بود. در این نمایش رویدادهای مختلف زندگی بشر به شکلی نابهنجار و خلاف عرف به نمایش درمی‌آمد تا به شدت هرچه تمامتر به مقدسات مردم این مرز و بوم توهین کند و موجب برانگیختن خشم آنان گردد.

در شب دوم، اجرای نمایش توهین‌آمیز دیگری در ملاء عام، دست‌اندرکاران ایرانی جشن هنر را تعجب‌زده کرد. گویا این قسمت با ترفندی قصد نمایش زوایای پنهان زندگی زنان را داشت. پخش این صحنه‌ها از تلویزیون بیرون مغازه به این جهت اضافه

۱- ویکتوریا گارسیا کارگردان برزیلی در جشن هنر هشتم خواستار نمایش کالدرون دولا بارکا به صورت برهنه شد. (جشن هنر شیراز - هشتمین - کیهان سال ۱۳۵۳ ص ۴۸).

۲- دهمین جشن هنر شیراز - انتشارات سروش - ۲۸ مرداد تا ۱۱ شهریور ۱۳۵۶ و کیهان روزانه ش ۱۰۲۴۹ - ۲ شهریور ۲۵۳۶.

شده بود که به اعتراضات مردم واقعی نهد و به تمسخر احساسات مذهبی مردم پردازد.^۱ در شب سوم نمایش، توهین علنی به شخصیت زنان ایرانی شد. شدت وقاحت و بی‌شرمی به حدی بود که خشم و خروش مردم افزون شد. شیراز در التهاب فرو رفت.^۲ آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در خاطراتش می‌گوید:

«... جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ م از نظر کثرت صحنه‌های اهانت آمیزی به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. گروه تئاتر مجارستانی یک باب مغازه در یکی از خیابان‌های پررفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را به طور طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند. صحنه نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو در مقابل آن بود.»^۳ یکی از صحنه‌هایی که در پیاده‌رو انجام می‌شد، هتک حرمت زنان بود که به طور کامل و نه بطور نمایشی اجرا گشت، تا آن زمان در ایران هرگز چنین صحنه‌های زنده‌ای به نمایش درنیامده بود. جامعه ایرانی از زنان که سخت آسیب‌پذیر بودند دفاع می‌کرد و به مستورسازی بسیاری از جنبه‌های زندگی آنان می‌پرداخت تا به نوعی امنیت نسبی دست یابند.» پارسونز پس از توضیح این صحنه می‌گوید:

«واکنش مردم شیراز که ضمن حرکت در سطح شهر با چنین مناظر و صحنه‌های مسخره و تنفر آمیزی روبرو می‌شدند معلوم بود. این بار موج اعتراض شهر شیراز را پشت سر گذاشت و سایر نقاط ایران را دربر گرفت. موج طوفان اعتراض سرتاسر ایران را فراگرفت. حق هم بود. اگر چنین نمایشی در شهر وینچستر انگلیس اجرا می‌شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم بدر نمی‌بردند.»^۴

بازتاب سیاسی این چنین اعمالی در زمانی که اوضاع بسیار متشنج بود، هیجانانگیز سیاسی و فعالیت گروه‌های مخالف را به اوج رساند و بیش از پیش گرایش مذهبی را

۱- کیهان روزانه ۳۱ مرداد ۲۵۳۶ ش ۱۰۲۴۷.

۲- اطلاعات روزانه اول شهریور ماه ۲۵۳۶ ش ۱۵۳۹۵ (کیهان روزانه سه‌شنبه اول شهریور ۲۵۳۶ ش ۱۰۲۴۸).

۳- پارسونز آنتونی، غرور و سقوط ص ۹۱ - ۹۰.

۴- همان منبع ص ۹۱ - ۹۲.

گسترش داد. به طوری که در همان سال در دانشگاه تهران تشنجاتی بر سر عدم مراعات شعائر دینی و مذهبی روی داد که خود واکنشی در برابر جشن هنر به حساب می‌آمد. دانشجویان دختر که پوشش نامناسبی داشتند مورد تهدید قرار گرفتند و به عنوان اعتراض به اختلاط دانشجویان دختر و پسر اعتصابی در دانشگاهها صورت گرفت. در بسیاری از نقاط منجمله در شیراز استفاده از چادر به عنوان پوشش اسلامی به ویژه در دانشگاهها رواج یافت. مشاهده وضع زندگی مردم و پوشش زنان خود به اوج‌گیری هیجانات مذهبی افزود. تا اینکه به انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ انجامید.^۱ و به این اعمال پایان داد.

جشن فرهنگ و هنر

این سلسله جشن‌ها به منظور گسترش فرهنگ و هنر ایران در سراسر ایران برگزار می‌شد. در راستای برنامه فرهنگی دولت توسط وزارت فرهنگ و هنر برگزار می‌گشت.^۲ در سال اول این جشن‌ها مانند جشن هنر شیراز از ملل و اقوام گوناگون دعوت به عمل آمد تا به نمایش هنرهای خویش بپردازند. اما با توجه به اینکه جشن هنر شیراز نیز به همین منظور و شیوه برگزار می‌شد قرار شد که در این جشن‌ها فقط به هنر ایرانی و آداب و رسوم ایرانی در نقاط گوناگون کشور توجه شود. این سلسله جشن‌ها یک سال بعد از جشن هنر در پائیز سال ۱۳۴۷ با شرکت وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت اطلاعات، وزارت علوم و آموزش عالی، وزارت پست و تلگراف، شرکت ملی نفت ایران، سازمان جلب سیاحان، سازمان ملی پیش‌آهنگی ایران، جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، انجمن دوشیزگان و بانوان، سندیکای هنرمندان فیلم ایرانی، شرکت دخانیات ایران، کارخانجات ایران ناسیونال، کارخانه کفش ملی، گالری هنر جدید، گالری مس، روزنامه‌ها و مجلات کشور و وزارت فرهنگ و هنر انجام می‌شد.

۱ - همان منبع ص ۹۳ - ۹۲.

۲ - تا سال ۱۳۴۳ سازمان هنرهای زیبای کشور به ریاست فرح دیبا عهده‌دار انجام فعالیت‌های هنری در سطح کشور بود. در این سال وزارت فرهنگ و هنر که اداره امور فرهنگی و هنری کشور بر عهده آن گذارده شد، تأسیس یافت. بدیهی است که این سازمان نمی‌توانست در امور مربوط به سازمان‌های تحت ریاست فرح دیبا دخالت کند. این وزارتخانه مدتها در اختیار مهرداد پهلبد شوهر شمس پهلوی بود.

بین اولین دوره جشن فرهنگ و هنر که هنرمندان ملل گوناگون در آن شرکت داشتند و دوره‌های بعدی که همگی در آبان ماه هر سال برگزار می‌شد تفاوت عمده‌ای وجود داشت. از جمله اقدامات این جشن شرکت دادن روستائیان در آن بود. ۹۱ شهرستان در سال ۱۳۴۷ در جشن فرهنگ و هنر شرکت داشتند. در سال بعد این تعداد به ۱۵۵ شهرستان افزایش یافت و هدف اصلی آن وارد کردن اندیشه و هنر و برنامه‌های هنری رژیم به روستاها بود. بدین منظور از امور سینمایی در این راه کمک گرفته شد. و در طی مدت جشن فیلم‌های سینمایی ویژه‌ای در روستاها به نمایش درمی‌آمد.^۱ تا از این طریق فرهنگ واحد و یکسان ایجاد شود.^۲

به منظور برگزاری درست این جشن‌ها، شورایی تشکیل شد. این شورا شامل:

- ۱) وزیر فرهنگ آقای مهرداد پهلبد رئیس شورا
- ۲) آقای غلامحسین جباری نایب رئیس شورا
- ۳) آقای استادصادق کیا مسئول کمیته شعر و ادب
- ۴) آقای حامد روحانی مسئول فعالیتهای هنری
- ۵) آقای محمد حشتمی مسئول فیلم و عکس و اسلاید
- ۶) آقای عبدالعلی پورمند مسئول نمایشگاهها
- ۷) آقای ایرج زندپور مسئول کتاب و انتشارات
- ۸) آقای فریدون بودجه مسئول مالی
- ۹) آقای غلامرضا خوش نویسان مسئول آموزش
- ۱۰) آقای مهدی خاتمی مسئول همکاری‌ها
- ۱۱) آقای حسن جامعی مسئول کمیته تشریفات
- ۱۲) آقای مسعود برزین مسئول روابط عمومی

این جشن‌ها به ریاست افتخاری فرح پهلوی اداره می‌شد و معمولاً در تالار رودکی با حضور شاه و فرح و سخنرانی آنان افتتاح می‌گشت. کنگره‌ها و نمایشگاههایی که در راستای این جشن برگزار می‌شد، به ریاست فرح دیبا به فعالیت می‌پرداخت. هر ساله

۱- جشن‌های دوهزار و پانصد ساله (نشریات وزارت فرهنگ و هنر) ص ۲۹ - ۲۶.
 ۲- کارنامه شورای عالی فرهنگ و هنر - از آغاز تا پایان سال دوهزار و پانصد و سی و شش
 ص ۲۶ - ۲۵.

نشریات و مجلات گوناگون نیز به مناسب برگزاری این جشن‌ها چاپ می‌گردید. از اقدامات هیأت شورای جشن فرهنگ و هنر برپایی نمایشگاهها، سخنرانی‌های ادبی و فرهنگی، برنامه‌های هنری موسیقی و تئاتر، چاپ کتب (ایجاد دو موسسه فرهنگی چاپ و نشر)، نمایش فیلم و خط و کارهای دستی بود که در این میان نمایشگاه کارهای دستی دوشیزگان و کودکان بیشتر مورد توجه مردم قرار می‌گرفت. برگزاری دو کنگره فردوسی و شاهنامه او و کنگره تاریخ و فرهنگ ایران نیز توسط این شورای صورت گرفت. ریاست این کنگره‌ها را که جنبه بین‌المللی داشت فرح دیبا بر عهده داشت.^۱

هدف برگزاری این جشن‌ها در نشریات داخلی و خارجی چنین ذکر می‌شد:

«منظور از جشن فرهنگ و هنر که همزمان با سالگرد میلاد خجسته شاهنشاه آریامهر و جشن فرخنده تاجگذاری برپا می‌شود باز نمودن پایگاه والا و ارزش این فرهنگ و بیشتر آشنانمودن مردم ایران با مظاهر آن و پدید آمدن همبستگی مابین آنان می‌باشد.»^۲

سایر امور فرهنگی

علاوه بر دو مورد فوق که عمده‌ترین فعالیت‌های فرهنگی و هنری کشور را دربر می‌گرفت، چند فستیوال نیز وجود داشت که تحت ریاست فرح به فعالیت می‌پرداخت. از جمله این فستیوال‌ها، فستیوال بین‌المللی فیلم کودک و فستیوال بین‌المللی سینما و فستیوال بین‌المللی سینمای مستند بود که هر سال برگزار می‌شد و فرح و اطرافیانش اداره امور آن را برعهده داشتند. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از مراکز عمده‌ای بود که توسط این دسته از روشنفکران چپ‌گرا تشکیل شده بود، زیر نظر فرح که زمانی خود تمایلات چپی داشت، اداره می‌گشت. این سازمان در سراسر ایران شعبه داشت و تحت ریاست لیلی امیرارجمند دوست و یار فرح که در امریکا درس کتابداری خوانده بود، و گروه بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و فیلم‌سازان و متخصصان روانشناسی اطفال اداره می‌شد.^۳ به غیر این کانون ریاست کلیه موزه‌ها و مراکز فرهنگی و هنری در سراسر کشور تحت اختیار ملکه و بستگان و همکلاسیهای او قرار داشت. به همین

۱- دومین جشن فرهنگ و هنر در سراسر کشور ۴ تا ۱۸ آبان ۱۳۴۸ ص ۷.

۲- سالنامه کیهان سال ۱۳۴۷.

۳- صمیمی، مینو: پشت پرده تخت طاووس ص ۱۵۴.

جهت از سال ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ متعاقب افزایش درآمد کشور، هر سال بودجه کلانی در اختیار روسای سازمان‌های فرهنگی و هنری قرار می‌گرفت، تا برای رسیدن به هدف بلند پروازانه و بی‌پایه شهبانو به ایجاد هویت جدید فرهنگی بپردازد، از ۱۹۷۳ م فستیوال‌های متعدد برای عرضه هنر سینما در کشور برگزار شد. موزه‌ها و مراکز فرهنگی بسیاری به وجود آمد که اکثراً حال و هوای غربی داشت. آثار نقاشان و مجسمه‌سازان اروپایی به معرض نمایش درآورد. تئاترهایی به شیوه اروپایی روی صحنه رفت. یک تالار بزرگ اپرا به سبک غربی در تهران آغاز به کار کرد که اجزای برنامه‌هایش عمدتاً توسط گروه مشهور بالا انجام می‌شد.

شایان ذکر است که این برنامه‌ها مورد استقبال افرادی مخصوص در جامعه ایران قرار می‌گرفت که یا در سلک نخبگان غرب‌گرا قرار داشتند و یا از طبقه سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده محسوب می‌شدند. در حالی که این روشنفکران در صدد یافتن هویت فرهنگی جدید برای مردم کشور بودند، مردمان عادی اصلاً به چنین برنامه‌هایی اعتنا نمی‌کردند و خیلی به ندرت در آنها حضور می‌یافتند. البته بین برگزارکنندگان این برنامه (روشنفکران فرصت طلب اطراف ملکه) و مشتریان این برنامه‌ها (ثروتمندان تازه کار و مقامات سطح بالا جامعه) تشابه فراوانی وجود داشت که از جمله مهمترین آن باید به بی‌توجهی نیازهای اصلی مردم کشور و ترجیح دادن امیال خود بر دیگران اشاره کرد. اینکه این سلسله از فعالیت‌های هنری در گرایش مردم ایران به سوی هنرهای غربی و فرهنگ غربی موثر بود، جای تردید وجود دارد.

وقایع سال‌های آخر عمر رژیم و مخالف گسترده مردم با آن خود مبین این ادعا است. پس سیاست فرهنگی شهبانو فرح برای اشاعه هنرهای غربی در ایران، علی‌رغم کوشش‌های فراوان و صرف بودجه کلان حتی در میان طبقات متوسط جامعه نیز به نتیجه دلخواه نرسید و لذا ملکه در نیل بر هدف اصل خود که انتقال هنرهای غربی در بین مردم جامعه بود، ناکام ماند. عناصر تجددمآب ایرانی گرچه به انحاء گوناگون می‌کوشیدند تا ظاهر خود را به رنگ غربی درآورند اما هرگز نتوانستند باطن خود را تغییر دهند و کردار غربی پیشه‌کنند.^۱

روابط فرح با خاندان سلطنت

فرح دیبا، دختر ساده‌ای از طبقه متوسط که بنا به بازی تقدیر پا به خانه شاهی گذارد، از همان آغاز به عنوان فردی عامی و سطح پائین مورد تحقیر خانواده سلطنت قرار داشت. امری که بارها توسط اشرف خواهر دوقلوی شاه بدو تذکر داده شده بود. اما سادگی و دوری از غرور باعث شد تنها اندکی پس از ازدواج جای خود را در خانواده سلطنت باز کند. به ویژه آنکه ظرف مدت یک سال به خواست مسلم خانواده که به دنیا آوردن فرزند پسر بود جواب مثبت داد و خانواده سلطنت را به آرزوی خود رساند. بعدها در دوران تبعید خود فرح به اطرافیانش گفت: «من تنها برای اینکه حامله شدم و پسری به دنیا آوردم برای آنها با ارزش گشتم»^۱

فرح خود می‌دانست که ازدواج او با شاه ازدواج عاشقانه‌ای نبود و حتی علاقه‌ای اندک نیز وجود نداشت. او تنها به دلیل شرایط زمان و به دلیل علاقه شهنواز به شاه معرفی شده بود. معرفی که شاید از آرمان‌های یک دختر بی‌مادر نشأت می‌گرفت. بعدها مشخص شد که نظر شهنواز پهلوی دختر اول شاه مبنی بر انتخاب ملکه‌ای ایده‌آل جهت خانواده فاسد پهلوی، نظری درست بوده است. فرح در زمان خود موجی از خوش‌نامی برای خانواده سلطنت به ارمغان آورد و دل بسیاری از ایرانیان زیان دیده را امیدوار نمود. امری که در دهه پنجاه به شکست انجامید.

فرح دیبا دختر یتیم و سختی کشیده به محض ورود به چنین خانواده خودخواه و خودرایی تصمیم به پیروزی گرفت و سعی نمود با روحیه بشاش و شاد خود و کمک گرفتن از روحیه صبر و مدارا بر قلب و روح اعضای خانواده سلطنتی رسوخ کند. نخستین فرد مهم این خانواده که بسیار قدرتمند و صاحب نفوذ بود و در جای خود فردی خطرناک به حساب می‌آمد، تاج‌الملوک مادر شاه بود. او علت اصلی جدایی‌های قبلی شاه از همسرانش بود، اما برخوردهای گرم و توجه‌دادن به خواسته‌ها و نظریات او کم‌کم فرح را که از جاه‌طلبی و غرور دو همسر دیگر برخوردار نبود، نزد او گرمی داشت. فردوست از دوستان و یاران دیرینه شاه در این باره می‌گوید:

«در طول سلطنت شاه یکی از کانون‌های قدرت تاج‌الملوک مادر او بود. در زمانی که

ثریا ملکه بود، تاج الملوک دسته‌بندی‌های شدیدی علیه او به راه انداخته بود. در حالی که در دوران فرح حسن رابطه برقرار بود. زیرا فرح هر روز تلفن می‌کرد و حال او را جویا می‌شد و مراتب احترام به او را در ملاعام به جای می‌آورد. او شخصاً به دیدار تاج الملوک می‌شتافت به طوری که اندکی بعد از ازدواج شاه با فرح، تاج الملوک فرح را از دخترانش بیشتر دوست داشت.^۱

بلی فرح با همان سادگی و فروتنی خاص خود خیلی زود توانست خود را در دل افراد خانواده جای کند. خود او در مصاحبه‌ای به خانم مارگاریت لاینگ روزنامه‌نگار انگلیسی گفت: «اگرچه می‌دانستم وارد یک زندگی تشریفاتی و رسمی سفت و سخت می‌شوم و مطمئن نبودم همه مرا دوست خواهند داشت، سعی می‌کردم خودم باشم و در قالب شخصیت ساختگی تازه‌ای نرم و فکر می‌کنم همین رفتار و سادگی در برخورد با خانواده سلطنتی به موفقیت من کمک کرد. البته کار آسانی هم نبود. اولاً ازدواج درباری بود. مراسم دربار، وارد شدن به خانواده بزرگ و نیرومندی که ستهای خودشان را داشتند. خواهر شوهرها بودند، برادر شوهرها بودند، مادر شوهر تاج الملوک بود و جذب من به عنوان ملکه کشور، که اسماً موقعیت برتری به من داد، برای آنها آسان نبود... اما کم‌کم جا افتاد.»^۲

دومین فرد قدرتمند خاندان سلطنتی اشرف خواهر دسیسه‌جو و قدرت طلب شاه بود. او که هرگز نمی‌توانست کسی را قدرتمندتر از خود ببیند و خود را بانوی اول ایران می‌دانست. بدین منظور به رقابت با فرح می‌پرداخت. این مسئله با تولد رضا پهلوی فرزند محمدرضا پهلوی شکلی دیگر یافت. محمدرضا پس از تولد سه فرزند به فرح دیبا مقامی اعطا کرد که هرگز زنی در خانواده بدان دست نیافته بود. این امر برای اشرف که تا آن روز برادر را از آن خود می‌دانست بسیار گران آمد. به ویژه پس از جشن تاجگذاری و جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی همچنین اعطای مقام نیابت سلطنت به فرح پهلوی، اشرف موقعیت خاص خود را از دست داد و با ناراحتی حوزه فعالیت خود را به امور خارجی کشاند تا با در دست گرفتن نبض روابط خارجی ایران با دول خارجی اروپایی و امریکا همچنان نفوذ خود را بر برادر حفظ نمود. او بدین ترتیب امور داخلی را برای فرح دیبا

۱ - فردوست، حسین: ظهور و سقوط حکومت پهلوی ج ۱ ص ۳۶۵.

۲ - محمود طلوعی، پیشین ص ۳۵۸

که قدرت تازه به دوران رسیده خانواده پهلوی بود خالی نمود. البته خود شاه نیز برای دور نمودن اشرف از ایران خوشحال بود. زیرا با دور نمودن او از صحنه‌های داخلی فضایی امن‌تر برای خانواده و حتی حکومت خویش پدید می‌آورد. اما این به آن دلیل نبود که اشرف نفوذ خود را در درون ایران از دست دهد.

بدین ترتیب فرح به فعالیت در زمینه‌های امور خیریه، امور هنری، فرهنگی، جشن‌ها و... پرداخت و اشرف به عنوان نماینده ایران در سازمان ملل متحد و نماینده ایران در کمیسیون حقوق بشر از امور داخلی دست کشید و به امریکالرفت. البته همواره گروه نفوذی اشرف در داخل پابرجا بودند و بسیاری از پست‌ها به خواست اشرف به افراد مختلف داده می‌شد و در کابینه‌ها همیشه چند نفری از دوستان اشرف حضور داشتند که بر اثر نزدیکی با اشرف مقام خود را به دست آورده بودند. بدین ترتیب گاه بر سر تعیین یک وزیر مدتها میان اشرف و فرح جنگ در می‌گرفت و هرازگاه یک کدام از آنها پیروز می‌شد. اما در ظاهر فرح و اشرف با احترام متقابل با یکدیگر برخورد می‌کردند و سعی می‌نمودند حدالمقدور در امور یکدیگر دخالت نکنند.^۱

فرح گاه از افراد متفرقه می‌خواست تا در رابطه با مشکلات او در برخورد با خانواده سلطنت با شاه صحبت کنند. به عنوان مثال از وزیر دربار (اسداله علم) خواست در مورد دخالت‌های بیش از حد خواهران شاه در تربیت فرزندان با شاه صحبت کند.^۲

شایان ذکر است که اشرف خواهر حسود و فاسد شاه با فرح رقابت ناسالم داشت و برای برهم زدن روابط آن دو از هیچ راهی فروگذار نمی‌کرد. او شاه را در میهمانی‌های شبانه خویش دعوت می‌نمود و او را با دختران زیباروی آشنا می‌ساخت تا از این طریق نفوذ خود را بر شاه بیفزاید. از جمله این دختران فردی به نام گیلدا بود که معروف به طلا شد و مدتها شایعه ازدواج او و محمدرضا در تهران پیچید. انتشار این اخبار کاسه صبر فرح را لبریز ساخت و در اواخر ۱۹۷۲م فرح ناگهان تهران را ترک نمود و شایعاتی مبنی بر طلاق ملکه و شاه بر سر زبانها افتاد. تبلیغات گسترده در مورد فرح و فعالیت‌های در امور خیریه پایان گرفت و میزان تبلیغات مربوط به اشرف افزایش یافت. اما دو سال بعد در ۱۹۷۴ بار دیگر فرح مورد لطف قرار گرفت و اشرف بیش از پیش منفور و به امور

۱- انصاری، مسعود: من و خاندان پهلوی ص ۶۱.

۲- علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ج ۱ ص ۲۳۴.

خارجی پرداخت.^۱

اوج‌گیری رقابت اشرف و فرح در اواخر رژیم پهلوی نمایان شد. هنگامی که اشرف توانست نظر خود را بر انتصاب جمشید آموزگار به نخست‌وزیری به برادرش بقبولاند، فرح تصمیم به شکست دادن او گرفت. فرح سعی نمود با جلب نظر رسانه‌های خارجی، وجهه خارجی رژیم را از دست اشرف بگیرد. بدین ترتیب او به مرور به یک بازیگر عمده در دربار مبدل شده بود و اشرف را به تدریج از صحنه سیاست داخلی ایران دور نموده بود، موفق به کسب وجهه بین‌المللی شد و خیلی راحت جای خواهر نامه شاه را گرفت. اندک مدتی پس از انجام سفرهای فرح به اروپا و آمریکا، نظر کشورهای بیگانه نسبت به او مساعد شد و حتی در آمریکا وجهه‌ای مطلوب یافت. امری که برای اشرف گران بود.

اما در اواخر سلطنت با مطرح شدن مسئله نیابت سلطنت از سوی یهودیان امریکایی و حمایت از فرح پهلوی، اشرف چون گرگی تیر خورده قدم به میدان نهاد. او که حس می‌نمود تنها زن شایسته خانواده، برای در دست گرفتن قدرت است به دسایس درباری بر علیه فرح دامن زد و سبب از بین رفتن ثبات و پایداری دولتهای موافق فرح دیبا شد. هنگامی که فرح با التماس از شوهرش می‌خواست که پس از خروج او در ایران بماند تا ریاست شورای سلطنت را به عهده بگیرد، اشرف به میان آمد و با ترفندهای گوناگونی برادرش را از پذیرش این مسئله برحذر داشت. او تخم بدبینی را در دل شاه کاشت و از سوی دیگر برای تغییر نظر امریکائیان به دوستان بانفوذ خود در امریکا متوسل شد. خواهران دیگر شاه رعایت حال فرح را می‌نمودند. به ویژه شمس مدتها بود که از ماجراهای درباری حذر می‌کرد. فاطمه برعکس خواهرش شمس با فرح تماس زیادی داشت و از یاران او به حساب می‌آمد.^۲ روابط شهنواز دختر شاه نیز از همان ابتدا با فرح مطلوب بود.

۱ - شوکران، ویلیام: آخرین سفر شاه ص ۱۱۳ - ۱۱۲ / الموتی، ایران عصر پهلوی ج ۳ ص ۶۴ - ۶۵ / علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه ج ۲ ص ۴۸۳ و ۴۷۱ و ظهور و سقوط (اسناد لانه جاسوسی امریکا) ج ۱ ص ۱۹۴.

۲ - انصاری، مسعود: من و خاندان پهلوی ص ۶۲.

پوشش ملکه (فرح پهلوی)

فرح پهلوی در ابتدای ازدواج دختری ساده با تیپ شرقی بود که معصومیت خاصی در چهره داشت. او شادابی و نشاط، صداقت و صمیمیت را در مخاطب خود به ارمغان می‌آورد. از لباس‌های ساده و پوشیده استفاده می‌کرد و سعی می‌نمود آنچه به تن می‌کند چندان با شرایط مردم کشورش به دور نباشد. معمولاً از بیک رشته مروارید ساده برای تزئین، کلاه و یاروسری به صورت بسیار ساده با لباس‌هایی به رنگ تیره استفاده می‌کرد. اما به مرور زمان با افزایش قدرت شاه و رواج تجمل‌گرایی دربار پهلوی، سبک پوشش فرح عوض شده و از لباس‌های شیک با پارچه‌های گران قیمت با دوخت بهترین مزون‌های اروپایی استفاده می‌کرد. بدین ترتیب کم‌کم مخارج سرسام‌آوری صرف خرید لباس، کیف و کفش، و جواهرات گران قیمت او می‌شد.^۱

بدنبال قدرت یافتن ملکه در دربار و استحکام مقام او، ایجاد چهره‌ای به شکل ملکه‌های باستانی قدیم مصر و بین‌النهرین مورد توجه قرار گرفت. چرا که تفکرات باستان‌گرایی و انتساب به گذشته شدت در دربار رواج داشت و متملقین نیز از این تمایل استفاده می‌کردند، پس برای انجام مراسم تاجگذاری، شکل چهره شیوه آرایش جدید مطرح شد و فرح تصمیم گرفت که خود را به شکل ملکه‌های باستانی ملل شرق درآورد. پس تحت رژیم‌های غذایی سخت قرار گرفت تا به هیکل مطلوب برسد. موها به رنگ قهوه‌ای تیره درآمد و صورت به وسیله عمل جراحی و وسایل مختلف از گونه و چشمانی سربالا برخوردار شد. موها به صورت پف دار بر بالای سر جمع شدند و از تاج بر روی آن استفاده گشت. جواهرات گران قیمت و وسیله اصلی تزیین او شد و طرح ویژه‌ای بر لباس‌های او پی‌ریزی گردید تا از آن به بعد به عنوان لباس بانوان در دوران پهلوی به ثبت رسد. این لباس‌ها که از مراسم تاجگذاری مورد استفاده قرار گرفت به عنوان لباس رسمی دربار در محافل و مجالس درباری استفاده گشت. این لباس‌ها که به

۱ - صمیمی، مینو: پشت پرده تخت طاووس ص ۱۵۲ - ۱۵۱.

صورت بلند از پارچه‌های رنگی براق درست می‌شد در هنگام زمستان با آستینی که تا آرنج تنگ و سپس کلوش می‌شد هماهنگ می‌گشت و در تابستان‌ها به صورت حلقه یا یقه‌ای گرد ساده مورد استفاده قرار می‌گرفت. حمایلی آبی رنگ که نشان سلطنتی بر آن قرار داشت بر زیبایی جواهرات و پارچه لباس استفاده شده که گاه با نخ‌های طلا و نقره تزئین شده بود می‌افزود. این شکل از لباس‌ها در دهه ۵۰ همواره در محافل رسمی درباری توسط زنان رجال مورد استفاده قرار گرفت. پس فرح و شیوه لباس پوشیدن او خود منبع تقلیدی برای زنان ظاهر طلب درباری شد!

فرح در اواخر دوران پهلوی نشان مخصوص به خود داشت که این نشان اغلب توسط او به افراد هدیه می‌شد. سکه‌هایی نیز به صورت نیم‌رخ از شاه و فرح او و پسرش ضرب شده بود که در محافل و میهمانی‌ها و مناسبت‌های مختلف هدیه می‌گشت. اما فرح دیبا هرگز سکه طلا به صورت تک‌چهره نداشت و تنها ملکه مادر تاج‌الملوک بود که به ضرب چنین سکه‌ای در عصر پهلوی نائل آمد.

«پایان»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اعلام:

- آ:
- آتابای (سیروس) ۳۱
 آتابای (سیمین دخت) ۳۱
 آتابای (هادی) ۳۱
 آتاتورک، کمال ۲۸۲، ۱۱۱
 آزاد، عبدالقدیر ۱۶۳
 آزرمی، صغری ۱۲۳
 آزموده، اسکندر ۲۲۳، ۱۷۰
 آزموده، حسین ۱۷۰
 آزمون، منوچهر ۲۲۷، ۲۷۱، ۱۷۵
 آلن، جورج ۱۷۲
 آموزگار، جمشید ۳۰۳، ۲۷۲، ۲۷۰، ۱۳۰
 آهی، حمید ۲۴۱، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۳
 آیت‌الله خمینی ۲۸۰، ۲۷۵
 آیت‌الله شریعتمداری ۲۷۵
 آیت‌الله کاشانی ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۵
 آیرملو، تیمورخان ۸۹، ۳۲، ۳۱، ۶
 آیرملو، تاج‌الملوک در اکثر صفحات
 آیزنهاور، ۱۹۹، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸، ۲۱۳
- الف:
- ابتهاج، ابوالحسن ۱۷۶
 اجلال الدوله (دادستان) ۹، ۲۴۲
 احمدی، صادق ۲۷۱
- انجمنی (سردار) ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۸۸
 انجمنی، علیرضا ۲۷۷
 افشار، کامیار ۱۲۳
 افضل، هما ۱۲۷، ۱۳۰
 اقبال، منوچهر ۱۲، ۱۷۶
- انجمنی (سرهنگ) ۱۷۰
 اردلان، علیقلی ۲۸۱
 اردلان، نادر ۲۸۸، ۲۶۵
 ارسنجانی ۱۶۵
 ارفع (مادام) ۱۲، ۱۴
 ارفع الدوله، (پرنس) ۲۰۳
 ازهاری (تیمسار) ۲۷۸، ۲۷۷
 استالین ۱۹۵، ۱۴۷، ۱۴۳
 اسپاک، بنجامین ۱۱۹
 اسفندیاری ۲۲۰، ۹
 اسفندیاری، شریا ۲۶، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸
 ۶۹، ۹۴، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۵۶
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۴۳
 اسفندیاری، خلیل ۹۴، ۶۲
 اسدآبادی، جمال‌الدین ۲۰۳
 اسکندری، ایرج ۱۸۶
 اسکندری، ظاهره ۱۲۴
 اسکندری، عباس ۱۲
 اصائلو ۲۴۴

اکبر، حسن ۱۲	بامداد، بدرالملوک ۱۲۳
محمد اکبر، ۲۲۰	بختیار، تیمور ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۸۳
اکبر، منیره خان ۱۲۳	بختیار، شاهپور ۲۸۰، ۲۸۱
الکساندر ۲۳۵	بختیار، ظفر ۹۹
الموتی، مصطفی ۱۳۰، ۲۱۷	بختیار، لوئیز ۲۰۴
امامی، تقی ۵۹	بختیار، مجید ۱۸۱
امامی، جمال ۸، ۱۶۳	بختیاری، اسعد (سردار) ۹۴، ۶۹، ۶۸
امیراصلاتی، محمود ۳۱، ۴۶	بله‌های ۲۷۹
امیربختیاری، رستم ۲۲۰	برزین، محمود ۲۹۷
امیراحمدی (سپهبد) ۶۹	بودجه، فریدون ۲۹۷
امیر سلیمانی (توران) ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۶۱، ۸۲	بنی‌هاشم، آذر ۱۲۳
امیرارجمند، لیلی ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۹۸	بوذرجمهری ۹
امیرطهماسب، شروین ۲۴۴	بوشهری، جواد ۲۳۱، ۱۷۸، ۱۵
امجدی، تیمسار ۲۷۷	بوشهری، رضا ۱۵
امین، فخرالسادات ۱۲۷	بوشهری (معین‌التجار) ۱۵
امین‌السلطان ۲۰۲	بوشهری، مهدی ۱۵، ۱۷۸
امین ناطقی، پروین ۱۲۳	بورگ، ویلیام ۱۷۲
امینی، علی ۱۳، ۱۷۲، ۲۸۳	بولارد، سرریدر ۱۳۹
انتظام، عبدالله ۲۸۱	پویان، انوشیروان ۲۰۵
انصاری، پروین ۱۲۳	بهبودی، سلیمان ۸۰
انصاری، مسعود ۲۷۷	بهرامی، توران ۱۳۰، ۱۲۳
انصاری، هوشنگ ۲۷۲	بهرن ۳۱
اویسی، غلامعلی (ارتشبد) ۱۶، ۲۲۰، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۷۹	بهنام، جمشید ۲۴۳
ایزدی، علی ۶۸، ۸۷، ۸۹، ۱۸۶	بیژن، عاطفه ۱۲۳

پ:

پاتریک، علی ۶۸
پارسا، فرخرو ۱۲۳، ۱۲۶
پاشا بهادری، کریم ۲۴۳
پاشاخان (سرهنگ) ۴۳
پالانچیان ۱۸۱

ب:

بال، جورج ۲۷۹
باتمانقلیج (سرتیپ) ۱۷۰
بازرگان، مهدی ۲۸۰
باقرخان (سرهنگ) ۹

- پرون، ارنست ۵۹
 پورمند، عبدالعلی ۲۹۷
 پویان، انوشیروان ۲۰۵
 پهلبد، مهرداد ۱۰، ۱۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۹۶، ۲۹۷
 پهلوی، اشرف در اکثر صفحات
 پهلوی، رضاشاه در اکثر صفحات
 پهلوی، رضاخان در اکثر صفحات
 پهلوی، رضا ۱۲۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۵۳، ۳۰۱
 پهلوی، حمیدرضا ۸۵، ۸۶، ۱۷۲
 پهلوی، شهناز ۱۳، ۵۹، ۱۱۵، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۰۰، ۳۰۳
 پهلوی، شمس در اکثر صفحات
 پهلوی، شهلا ۲۲۳
 پهلوی، عبدالرضا ۶۸، ۸۵، ۱۷۲، ۱۴۰
 پهلوی، علیرضا ۶۸، ۸۵، ۴۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۳
 پهلوی، غلامرضا ۴۰، ۶۸، ۸۵، ۱۷۲
 پهلوی، فاطمه ۸۵، ۱۷۲، ۳۰۳
 پهلوی، فرح در اکثر صفحات
 پهلوی، فرحناز ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۶
 پهلوی، لیلیا ۲۵۳
 پهلوی، محمدرضا در اکثر صفحات
 پهلوی، محمودرضا ۸۵، ۱۷۲
 پهلوی، نیلوفر ۲۲۳
 پیراسته، مهدی ۸، ۱۶۰، ۱۶۳
 پیرنیا، لیوسا ۲۴۴
 پیرزاده، فاطمه ۱۲۳
 پیگات، ر.ا ۱۷۲
 پی، ات.و ۱۷۲
- ت:
 تاجماه ۳۱
 تربیت، هاجر ۸۱، ۱۲۳، ۲۴۱
 ترومن ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
 تسافویزر ۷۱
 تفضلی، جهانگیر ۲۰۵
 توسلی، غلامعلی ۱۳
 تهرانی، جلال‌الدین ۲۸۱
 تیمورتاش، منوچهر ۱۶۰، ۱۶۳
 تیموری، ۶، ۸۹
- ث:
 ثمره، ناهید ۱۲۳
- ج:
 جانسون، لیندون ۲۸۳، ۲۸۴
 جمالی ۱۶۰
 جامعی، حسن ۲۹۷
 جباری، غلامحسین ۲۹۷
 جزایری، غیاث‌الدین ۲۱۲
 جعفریان، محمد ۱۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
 جم (خانم) ۴۱
 جم، فریدون ۹، ۱۰، ۱۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۱۲، ۲۲۰، ۲۲۳
 جم، محمود ۹، ۶۹، ۸۲، ۹۳
 جوادی ۲۷۷
- چ:
 چکناواریان، لوریس ۲۳۶

- ح
 حاجبی ۱۸۶
 حبیبی، عبدالله ۲۴۴
 حجازی، محمد (مطبع الدوله) ۹، ۱۲۴
 حداد، جمال ۱۳۰
 حشمتی، محمد ۲۹۷
 حکمت، پروین ۱۲۳
 حکمت، شمس ۱۲۳
 حکمت، علی اصغر ۸۱
 حکمت، ملکه ۱۲۳
 حکمت، مهری ۱۲۳
 حکیمی، ابراهیم ۱۹۷، ۶۹
 حمیدی (سرهنگ) ۱۷۰
- خ
 خاتم، محمد ۲۵۱
 خاتمی، امیر ۱۷۲
 خاتمی، مهدی ۲۹۷
 خبیرالملک، حسنخان ۲۰۳
 خبیر، پرویز ۱۳۰
 خبیر، جمشید ۱۷۲
 خطیبی، حسین ۲۱۷
 خدایار (سرلشگر) ۴۳
 خواجهنوری، فروغ ۱۸۹
 خواجهنوری، محسن ۱۳۰
 خوش نویسان، غلامرضا ۲۹۷
- د:
 دادستان (سرتیپ) ۱۷۰
 دادستان، شهلا ۲۲۳
 دالس، جان فاستر ۱۶۸
- دولت‌شاهی، عصمت‌الملوک ۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ۸۴، ۸۵، ۱۱۱، ۱۶۰
 دولت‌شاهی، غلامعلی (مجلل الدوله) ۴۲
 دولت‌شاهی، مهرانگیر ۱۲۳
 دولت آبادی، صدیقه ۱۲۳
 دولت داد، عصمت ۱۲۳
 دولو، هوشنگ ۱۸۷
 دیبا، زاله ۲۴۳
 دیبا، فریده ۲۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۵۱
 دیبا، سهراب ۲۰۰، ۲۰۳
 ذیا، کامران ۲۸۸، ۲۶۵
 دیسا، محمود علاء‌الملک طباطبایی
 (شعاع الدوله) ۲۰۰، ۲۰۱
 دیبا، ناز ۲۲۳
 دیکتیز ۱۷۲
 دیکس (زنرال) ۲۴
 دیوسالار ۵۹
- ز:
 راجی، پرویز ۱۷۹، ۲۴۶، ۲۶۹
 راکفلر، دیوید ۱۷۲، ۱۷۳
 رام، مصطفی قلی ۲۱۷
 رحیم علی (آسفالتکار) ۸
 رزم آرا، حاجعلی (سپهبد) ۱۲، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۷، ۲۱۷
 روحی، شیخ احمد ۲۰۳
 روحی، هما ۱۲۷
 روحانی (سرهنگ) ۱۷۰
 روحانی، حامد ۲۹۷
 روحانی، منصور ۷۹، ۲۷۱، ۲۷۷

- روزالین ۲۹۲
ریاحی، حر ۲۹۲
رئیس، مهرماه ۱۲۳
- ش:
شابین، سلان ۱۷۲
شادمان، جلال ۱۲
شادمان، فرنگیس ۱۲۳
شیانی، حسین ۲۴۱
شریف امامی، جعفر (مهندس) ۱۷۹، ۱۷۷، ۲۱۷،
۲۴۴، ۲۷۳، ۲۷۵
شریف رازی ۲۴۳
شعبان بیومخ (جعفری) ۱۷۱
شفا، شجاع‌الدین ۲۳۴
شفایی (سرلشگر) ۱۴۵
شفیق، آزاده ۲۲۳
شفیق، احمد ۱۵، ۹۲، ۹۳، ۱۳۷، ۱۶۱،
۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
شکوه، هوراسا ۱۲۳
شوشتری، محمدعلی ۱۶۳، ۸
شولوسکی، کریستان ۶۸
شهریاری، عباس ۱۷۵
شیخ، ایران ۱۲۳
شیخ‌الاسلام‌زاده، شجاع‌الدین ۲۴۴، ۲۷۷
- س:
سالارالدوله، ابوالفتح میرزا ۶، ۷۱
سپهرخادم، اعظم ۱۲۳
سنجایی، کریم ۲۸۰
سجادی، محمد ۲۸۱
سعادت‌مند، ابوالحسن ۲۲۰
سعید، جواد ۲۱۷، ۲۸۱
سعدی، نیره ۱۲۳
سمعی، نیرانتهاج ۱۲۳
سمعیان، عفت ۱۲۳
سنگلجی، شیخ حسن ۳۲
سنگلجی، شریعت ۳۲
سولیوان ۲۷۹
سهیلی ۱۵۰
سیمون ۷۱
- ص:
صاحب دیوان، غلامحسین ۷، ۶۱
صالح، جهان‌شاه ۲۴۱، ۲۸۸
صفاء‌الممالک ۲۰۳
صفاری، بیژن ۲۶۵، ۲۸۸
صفاری، محمدعلی (سرتیب) ۴۵، ۲۴۱،
۲۸۱
صدا ۹
صدر، محسن ۲۲۰
صمیمی، مینو ۲۴۸، ۲۴۴

- صیاد، پرویز ۲۹۲
 غنی، سیروس ۱۸۰
 غنی، قاسم ۵۹، ۱۱۵
- ض:
 ضرغامی: ۹
 ضیایی، عذرا: ۱۲۳
 ضیایی، محمود ۲۴۴
- ط:
 طباطبایی، محمدصادق ۱۴۳
 طباطبایی، ضیاءالدین (سید) ۲۵
 طهماسبی، خلیل ۱۵۶
- ع:
 عالمتاج (خواهر تاج الملوک) ۹
 عالیخانی، علینقی ۱۳۰
 عاملی، باقر ۱۳۰
 علاء، ایران ۱۵۶
 علاء، حسین ۱۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲
 علاء، فریدون ۲۸۸
 علم، اسدالله ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۷۲،
 ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۶،
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸
 علم، توران ۱۲۳
 علم، ملکناج ۲۲۳
 علوی، لطیفه ۱۲۳
 علوی، محمود ۲۵۱
 علی آبادی (دکتر) ۲۸۱
 عمیدی نوری، ابوالحسن ۱۶۳
- غ:
 غفاری، فرخ ۲۶۵، ۲۸۸
- ف:
 فضل الله خان (کلنل) ۲۴
 فردوست، حسین ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۹،
 ۲۲۰
 فرزندگان (سرهنگ) ۱۷۰
 فرمانفرما، سالار لشکر ۴۳
 فرمانفرمایان، ستاره ۲۴۱
 فروغی، محمدعلی ۱۵۰، ۱۹۲
 فرود، فتح الله ۲۴۱
 فرهاد، احمد ۲۴۱
 فوزیه ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۹۱،
 ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸
 فیروز، صفیه ۱۲۲، ۱۲۳
 فیروز، مظفر ۷
 فیروز، ناصرالدوله ۲۴۲
 فریدنی، فرزین ۱۲۷
- ق:
 قربانی (سرهنگ) ۱۶۵
 قرنی (سرهنگ) ۱۷۰
 قره باغی، عباس ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۸۱
 قطبی، رضا ۲۰۴، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۶،
 ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۸
 قطبی، سهراب ۲۰۴
 قطبی، علی ۲۵۱
 قطبی، فریده ۲۰۰، ۲۰۴
 قطبی، محمدعلی ۲۰۴

- قطبی، لوئیز ۲۲۰
 قوام، علی ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۸۲، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۲
 قوام السلطنه ۶۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
 قوام الملک شیرازی، ابراهیم ۹، ۱۲، ۱۴، ۸۳، ۱۱۲
 قریب، فخری ۱۲۳
 قیصریه، مرتضی ۲۴۱
- ک:
 کارتیا ۲۳۵
 کارتر ۱۷۳، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۹
 کارتر، روزالین ۲۶۲، ۲۶۳
 کاستلو، آندره ۲۳۶
 کاشانیان، حسن ۲۴۱
 کانتور، تتودور ۲۹۳
 کرمانی، میرزا آقاخان ۲۰۳
 کسینجر ۱۷۳، ۲۲۸
 کندی ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۸۲
 کوروس، انسی ۱۲۳
 کوئین، آنتونی ۱۷۹
 کوروش ۲۳۰، ۲۳۳
 کیانوری ۱۲۳
 کیا، صادق ۲۹۷
- گ:
 گلستانی، ابراهیم ۲۶۷
 گیتی، خلیل ۲۲۰
- گیلدا ۳۰۲
 گیلانشاه (سرتیب) ۱۷۰
- ل:
 لاجوردی، قاسم ۱۳۰
 لاشانی، کورس ۱۷۵
 لاینگ، مارگارت ۳۰۱
 لیانازوف ۱۵
 لیس، روزالین ۱۷۲
 لقمان ادهم، حسین ۲۲۰
 لوس، هنری ۱۷۲
- م:
 مالک، سعید (لقمان الملک) ۲۴۱
 ماثوتسه تونگ ۲۶۰
 ماير، آمدین ۲۸۴
 مبهج الدوله ۴۲
 مبصر، محسن ۲۲۰
 مبین ۲۱۷
 متین دفتری (دکتر) ۶۹
 مخاطب السلطان ۶، ۳۴
 مجلل الدوله ۴۳
 مجد الدوله، عیسی خان ۳۶
 مجد الدوله، مهدی قلی خان ۳۶
 مجیدی، عبدالمجید ۱۳۰، ۲۷۱، ۲۷۲
 محوی ۹
 محسن خان (حاجی) ۲۰۱
 محمد علی شاه ۲۰۳
 محمودخان (میرزا) ۲۰۳
 محمدی، ادیب ۲۲۰
 مسعود، محمد ۱۲۸، ۱۴۸

میر باشیان، فتح الله ۹	مورس، لیلاند ۱۹۷
میر باشیان، قدرت الله ۹	مسعودی، عباس ۱۶۱
میر باشیان، سالار معزز ۱۵، ۸۹	مشکوة، فرهاد ۲۸۸
میر باشیان، نعمت الله ۹	مصدق، محمد ۸، ۱۳، ۶۶، ۱۵۲، ۱۵۶،
مینایی ۲۴۴	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
موتمنی، محمد ۲۴۱	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹،
موتمن الملک، میرزا سعیدخان ۲۰۱	۲۸۰
موتقی، قدرت الله ۲۴۴	معمدی، حسن ۲۲۰
مودب الملک ۳۷	معظمی، رضا ۲۴۴
	معدل، اختر ۱۲۳
ن	مفخم السلطان، محمودخان ۲۰۳
ناپلئون ۲۲۳	مفخم السلطان، اسحاق خان ۲۰۳
نازلی (ملکه) ۵۷، ۵۸	مفید، بیژن ۲۹۲
ناصرالدین شاه ۳۶، ۲۱۸	مک اوئی، تتودور ۱۷۲
ناصر، ضیاء اشرف ۱۲۳	ممتازالدوله، اسمعیل خان ۲۰۳
ناصر، قمر ۱۲۳	ملکیپور، ذبیح الله ۴۰، ۶۱
نبیل، فضل الله ۲۲۳، ۲۱۷	ملک فواد ۵۶
نحوی، عفت الملوک ۱۲۳	ملک فاروق ۱۴، ۵۶
نراقی، احسان ۲۷۷، ۲۵۸، ۲۵۱	منتخب، عزت الملوک ۱۲۳
نصر، حسین ۲۷۷، ۲۴۴	منتسری، ماریا ۲۴۷
نصر، خدیجه ۱۲۳	منصور، حسنعلی ۱۷۶، ۱۹۷
نصرتیان، محمدعلی ۱۶۰، ۱۲، ۸	منوچهریان، مهرانگیز ۱۲۳
نصیری، نعمت الله ۱۷، ۲۲۰، ۲۷۷	مهستی ۹۱
نقیسی، عباس ۲۴۱	مهر (شمس پهلوی) ۹۲
نلسون ۱۷۳	مهر، فرهنگ ۲۴۱
نوذری، پروین ۱۲۷	مهدعلیا ۲۱۸
نوروزی ۶۶	مهدوی، تیز ۱۲۳
نوشیروانی ۱۲۷	میراشرافی، مهدی ۱۶۳
نساوندی، هوشنگ ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۶،	میر مطهری، عمادالدین ۱۳۰
۲۷۳، ۲۷۷	میشل، دریک ۱۷۲
نیکسون ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۸۳	میر باشیان، عزت الله ۹، ۱۰، ۸۹، ۹۲، ۹۳،
نیکپور، منوچهر ۱۳	۱۱۵

- نیک پی، غلامرضا ۲۷۷، ۲۷۱
 نیکخواہ، پرویز ۱۷۵
 نیکلاس (گروہ رقص) ۱۹۲
- و:
- وثوق الدولہ ۲۳، ۲۴
 وحیدی، ایرج ۲۷۱، ۲۷۷
 وستر، او ۱۷۲
 وارن، ویلیام ۱۷۲
 وارستہ، محمد ۲۸۱
 ولس، آلن ۱۷۲
 ولیان ۲۷۷
 وھابزادہ ۱۳۰
 ویکھ ویج ۲۹۳
- ھ:
- ھزیر، عبدالحسین ۷، ۱۲، ۱۲۰، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۹۷
- ھمایون، داریوش ۱۲۳
 ھلو (خانم hello) ۲۰۷
 ھمدم السلطنہ ۳۱
 ھندرسون ۱۶۵
 ھوسپیان، برسابہ ۱۲۳
 ھویدا، امیرعباس ۸، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۵۶،
 ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷
 ھاشمی حائری ۱۶۳
 ھاشمی ٹراڈ، محسن ۲۳۰
 ھدایت، عبداللہ ۱۶۹
 ھدایت (مخبر السلطنہ) ۲۶۳
 ھدایتی، ھادی ۲۷۱
- ی:
- یزدان پناہ، مرتضیٰ ۶۸، ۶۸، ۲۱۸، ۲۴۱
 یزدان پناہ، لیلیٰ ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳
 یگانگی، فرنگیس ۱۲۳، ۱۲۶
 یوسفی، حشمت ۱۲۷

منابع:

- ۱- آرامش، احمد: هفت سال در زندان آریامهر، زندگینامه و مقدمه از اسماعیل راین
- ۲- آموزگار، جهانگیر: فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان
- ۳- آبرونساید، ادموند: خاطرات سری ژنرال آبرونساید، به انضمام متن کامل شاهراه فرماندهی، ترجمه احمد تدین، داود حیدری
- ۴- ابتهاج، ابوالحسن: خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علیرضا عروضی (چاپ لندن ۱۹۹۱)
- ۵- احمدی پور، حسین: تاریخ پیدایش خدمات دودمان پهلوی
- ۶- احمدی پور، حسین: تاج و تاجگذاری
- ۷- ارسنجانی، حسن: یادداشتهای سیاسی و سیاسی ام تیره ۱۳۳۱
- ۸- اردلان، امان‌الله: خاطرات حاج عز‌الممالک اردلان - زندگی در دوران آیدشاه، تنظیم و پیشه باقر عالی
- ۹- استوارت، جان: در آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه هوشنگ مهدوی و کاوه بیات
- ۱۰- اسپاک، بنجامین: مادر و بچه ترجمه اشرف پهلوی
- ۱۱- افتخاری، یوسف: خاطرات دوران سپری شده - خاطرات و اسناد یوسف افتخاری، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی
- ۱۲- اسفندیاری بختیاری، ثریا: کاخ تهایی پرنس ثریا، با همکاری لویی والانن، مترجم هوشنگ کاوسی
- ۱۳- اسفندیاری بختیاری، ثریا: کاخ تهایی، با همکاری لویی والنن، ترجمه نادعلی همدانی
- ۱۴- افراسیابی، بهرام: خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی
- ۱۵- الموتی، مصطفی: ایران در عصر پهلوی (چاپ لندن ۱۹۸۸ - ۱۹۹۴ م) ۱۵ جلد
- ۱۶- امیرعلائی، شمس‌الدین: خاطرات من در یادداشتهای پراکنده
- ۱۷- امیرعلائی، شمس‌الدین: صعود محمد رضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری
- ۱۸- امیرعلائی، شمس‌الدین: دشواری ماموریت من در فرانسه
- ۱۹- امیری، عبدالرسول: مختصری از خدمات رضاشاه کبیر
- ۲۰- انصاری، احمدعلی مسعود: من و خاندان پهلوی، تنظیم و نوشته محمد برقی، حسین سرفراز
- ۲۱- اورنگ، قدرت‌الله: عظمت سرفراز شاهنشاهی ایران در عصر سلطنت شاهنشاه آریامهر
- ۲۲- بامداد، بدرالملوک: زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید
- ۲۳- بهار، ملک‌الشعرا: تاریخ احزاب سیاسی ایران ج ۱
- ۲۴- براون، ادوارد: انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه
- ۲۵- بولارد، رید: شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان
- ۲۶- بولارد، رید: نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان
- ۲۷- بهبودی، سلیمان: بیست سال با اعلیحضرت رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی)
- ۲۸- بهبودی، سلیمان: رضاشاه - خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح
- ۲۹- بهنود، مسعود: دوتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار
- ۳۰- بیل، جیمز: شیر و عقاب ترجمه فروزنده برلیان
- ۳۱- پارسونز، آنتونی: غرور و سقوط ترجمه منوچهر راستین
- ۳۲- پهلوی، اشرف: تسلیم ناپذیر (چاپ پاریس ۱۹۸۴)
- ۳۳- پهلوی، اشرف: چهره‌هایی در یک آینه، خاطرات اشرف پهلوی ترجمه هرمز عبدالهی
- ۳۴- پهلوی، اشرف: چهره‌هایی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی (چاپ واشنگتن ۱۹۸۰ م)
- ۳۵- پهلوی، اشرف: من و برادرم - خاطرات اشرف پهلوی، با مقدمه‌ای از محمود طلوعی
- ۳۶- پهلوی، محمدرضا: سی و یک سال زندگی
- ۳۷- پهلوی، محمدرضا: ماموریت برای وطن
- ۳۸- پهلوی، محمدرضا: اعترافات شاه مخلوع ترجمه منوچهر مهرجو
- ۳۹- پیرنیا، منصوره: سالار زنان ایران (چاپ مرلند، مهر ایران)
- ۴۰- تفضلی، جهانگیر: خاطرات جهانگیر تفضلی، به کوشش یعقوب توکلی

- ۴۱- حکمت، علی اصغر: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی
- ۴۲- حکیم‌الهی، نصرت‌الله: عصر پهلوی و تحولات ایران
- ۴۳- حکیمی، محمود: داستانهای از عصر رضا شاه
- ۴۴- حمید، حمید: ایران در عصر آریامهر
- ۴۵- خانه‌ای، انور: خاطرات سیاسی
- ۴۶- خشونت و فرهنگ: استاد مجرمانه کشف حجاب - چاپ سازمان اسناد ملی ایران
- ۴۷- خواجه نوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلایی، داور، تیمورتاش، آیرم، امیرطهماسبی، دشتی
- ۴۸- دانکن، آندره: بورس به سوی پول، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین
- ۴۹- دلائل، کریستین: ساواک، مترجم عبدالحمین نیک
- ۵۰- دلد، اسکندر: زندگی پرماجرایی رضاشاه
- ۵۱- دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی
- ۵۲- دهباشی، علی: خاطرات سیاسی ایرج اسکندری
- ۵۳- داینسو، ا. ل: آلبوم سکه‌ها و مهرهای پادشاهان ایران از ۱۵۰۰ - ۱۹۴۸ - اهتمام محمدشیرازی
- ۵۴- رازانی، ابوتراب: زن در دوران شاهنشاهی ایران
- ۵۵- راجی، پرویز: خدمتگزار تخت طاووس ترجمه ح. ا. مهران
- ۵۶- رانیت، دنیس: انگلیسها در میان ایرانیان
- ۵۷- روحانی، فخر: اهرمها، سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی
- ۵۸- روزولت، گرمیت: کودتا در کودتا ترجمه علی اسلامی
- ۵۹- ریاحی، منوچهر: سواب زندگی - گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر
- ۶۰- زونیس، ماروین: شکست شاهانه - روانشناسی شخصیت شاه
- ۶۱- زهتاب فرد، رحیم: خاطرات در خاطرات
- ۶۲- سپهر، احمدعلی: خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر، به کوشش احمد سمیعی
- ۶۳- سخنان والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
- ۶۴- سررشته، حسینقلی: خاطرات من یادداشتهای دوره ۱۳۳۴ - ۱۳۱۰
- ۶۵- سنجر، فریدون: حاصل چهل سال خدمت (۱۳۵۵ - ۱۳۱۶)
- ۶۶- سی سال در خدمت مردم - انتشار سازمان خدمات شاهنشاهی
- ۶۷- شاهیه، جعفر: دودمان پهلوی
- ۶۸- شاهیه، جعفر: پنجاهه پهلوی و سده‌های ملی‌گرایی
- ۶۹- شعبانی، رضا و زرگری‌نژاد، غلامحسین: واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان
- ۷۰- شوکراس، ویلیام: آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
- ۷۱- شهبازی، علی: محافظ شاه، خاطرات علی شهبازی
- ۷۲- صفایی، ابراهیم: رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران
- ۷۳- صفایی، ابراهیم: کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن
- ۷۴- صفایی، ابراهیم: زندگی‌نامه سیهبد زاهدی
- ۷۵- صبیسی، مینو: پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان
- ۷۶- طلوعی، محمود: بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست
- ۷۷- طلوعی، محمود: از طاووس تا فرح - جای پای زن در مسیر تاریخ معاصر ایران
- ۷۸- طلوعی، محمود: پدر و پسر - ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی
- ۷۹- طلوعی، محمود: زن بر سر قدرت
- ۸۰- طلوعی، محمود: داستان انقلاب
- ۸۱- طلوعی، محمود: خواندنی‌های قرن، برگزیده مطالب خواندنی مطبوعات یکصد سال اخیر
- ۸۲- عاقلی، باقر: ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰
- ۸۳- عاقلی، باقر: زندگی‌نامه سیاسی قوام‌السلطنه
- ۸۴- عاقلی، باقر: نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار
- ۸۵- عاقلی، باقر: روزشمار تاریخ معاصر ایران
- ۸۶- عصر پهلوی، چاپ وزارت اطلاعات ۱۳۴۶

- ۸۷- علم، اسدالله: گفتگوهای من با شاه - خاطرات امیر اسدالله علم
- ۸۸- علم، اسدالله: یادداشتهای علم - ویرایش و مقدمه از علینقلی عالیخانی
- ۸۹- غنی، سیروس: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسها
- ۹۰- غنی، سیروس: نامه‌هایی از دکتر قاسم غنی
- ۹۱- غنی، قاسم: یادداشتهای قاسم غنی
- ۹۲- غنی، قاسم: خاطرات دکتر قاسم غنی، به کوشش علی صوتی
- ۹۳- فاروقی، احمد: ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی
- ۹۴- فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی
- ۹۵- فولادوند حائری، عبدالامیر: شاهنشاهی پهلوی در ایران
- ۹۶- فرمانفرمایان، مریم: خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمایان)
- ۹۷- فرمانفرمایان، منوچهر و رحسان: خون و نفت - خاطرات یک شاهزاده ایرانی ترجمه مهدی حقیقت‌خواه
- ۹۸- فیوضات، ابراهیم: دولت در عصر پهلوی
- ۹۹- قائم‌مقامی، جهانگیر: گاهنامه تطبیقی تاریخ سلطنت پادشاهان ایرانی و کشورهای جهان - از چهار هزار و هشتصد سال پیش از میلاد تا زمان حاضر
- ۱۰۰- قدیسی، فخری: کارنامه زنان مشهور ایران
- ۱۰۱- قره‌باغی، عباس: اعترافات زوال، خاطرات ارتشبد قره‌باغی
- ۱۰۲- کتاب پهلوی: آلبوم تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو
- ۱۰۳- کاتوزیان، محمدعلی: اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی
- ۱۰۴- کاتوزیان، محمدعلی: استبداد، دموکراسی، نهضت ملی
- ۱۰۵- کاتوزیان، محمدعلی: مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری
- ۱۰۶- کار، مهرانگیز: حقوق سیاسی زنان ایران
- ۱۰۷- کمال‌زاده، ابوالقاسم: دیده‌ها و شنیده‌ها - خاطرات ابوالقاسم کمال‌زاده، به کوشش مرتضی کامران
- ۱۰۸- کدی، نیکی: ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی
- ۱۰۹- گازبوروسکی: سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی
- ۱۱۰- گراهام، رابرت: ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا
- ۱۱۱- گوو، جیمز اف: آمریکا در بی‌خبری، ترجمه احمد شهسا
- ۱۱۲- گیل، هلن: فن پرستاری، ترجمه اشرف پهلوی
- ۱۱۳- لاریجانی، اسماعیل: دولوی میرینج
- ۱۱۴- لوسونور، امیل: زمینه‌چینی انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی‌الله شادان
- ۱۱۵- له‌دین، مایکل: هزیمت یا رسوایی آمریکا در ایران، ترجمه احمد سمیعی
- ۱۱۶- مشکور، محمدجواد: از کوروش تا آریامهر
- ۱۱۷- مشیری، محمد: نشان‌ها و مدال‌های ایران از آغاز سلطنت قاجاریه تا امروز
- ۱۱۸- معتمد، خسرو: فوزیه حکایت تلخکامی قصه جدایی
- ۱۱۹- معتمد، خسرو: سراب جاننشین پسر
- ۱۲۰- مفید، بیژن: ماه و پلنگ
- ۱۲۱- مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران
- ۱۲۲- مکی، حسین: خاطرات سیاسی
- ۱۲۳- مکی، حسین: وقایع سی تیر
- ۱۲۴- موحد، ه: دوسال آخر رفورم تا انقلاب، به ضمیمه انقلاب ایران و آمریکا
- ۱۲۵- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی علی امینی
- ۱۲۶- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی عبدالصالحین هژیو
- ۱۲۷- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی شهید زاهدی
- ۱۲۸- مهدوی، هوشنگ: تاریخ روابط خارجی از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی
- ۱۲۹- مهدوی، هوشنگ: صحنه‌هایی از تاریخ معاصر ایران
- ۱۳۰- نجاتی، غلامرضا: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران
- ۱۳۱- نراقی، احسان: از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آزادی

- ۱۳۲- نگارزون، تاریخ مصور لباس ایران - انجمن بین‌المللی زنان ایران
 ۱۳۳- نوبخت، دانش: شاهنشاه پهلوی
 ۱۳۴- نوبخت، دانش: از کودتای سفید تا انقلاب سفید
 ۱۳۵- نیازمند، رضا: رضاشاه از تولد تا سلطنت، (لندن - بنیاد مطالعات فرهنگ ایران)
 ۱۳۶- وکیلی، علی: داور و شرکت مرکزی
 ۱۳۷- هدایت، مهدیقلی خان: خاطرات و خطرات
 ۱۳۸- هویدا، فریدون: سقوط شاه، ترجمه ح.ا. مهران
 ۱۳۹- هیکل، محمد حسنین: ایران روایتی که ناگفته ماند
 140- Abrahamian, Ervand Iran Between Two Revolution, Princeton University

اسناد:

- ۱- اسناد لانه جاسوسی امریکا
- ۲- اسناد و خاطرات ملکه توران - موجود در آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر
- ۳- اسناد و نامه‌های شمس پهلوی
- ۴- اسناد و نامه‌های اشرف پهلوی
- ۵- اسناد و نامه‌های فرح پهلوی
- ۶- اسناد و نامه‌های تاج‌الملوک
- ۷- اسناد و خاطرات مهرداد پهلبد
- ۸- مصاحبه شفاهی عصمت‌الملوک دولتشاهی
- ۹- مصاحبه شفاهی دکتر حسین خطیبی

مجلات:

- ۱- مجله آژنگ
- ۲- مجله آزادی شرق
- ۳- مجله نماشا
- ۴- مجله خواندنی‌ها
- ۵- مجله جشن هنر شیراز
- ۶- مجله فرهنگ و زندگی
- ۷- مجله نگین
- ۸- مجله نیروز

نشریات:

- ۱- اطلاعات روزانه
- ۲- اطلاعات سالانه
- ۳- روزنامه کار و کارگر
- ۴- کیهان روزانه
- ۵- کیهان سالانه
- ۶- سالنامه پارس
- ۷- سالنامه دنیا

ویژه‌نامه:

- ۱- گاهنامه پنجاه ساله شاهنشاهی پهلوی
- ۲- ۲۵ سال خدمت بنگاه حمایت مادران و نوزادان
- ۳- تحولات بنیادی ایران طی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی
- ۴- کارنامه شورای عالی فرهنگ و هنر از آغاز تا پایان دوهزار و پانصد و سی و شش

Inflential Women

of Pahlavi Dynasty

پیشکش بہ تیرستان

www.pahlavi-iran.info

by:

Niloofar Kasra

with an introduction by:

Bagher Aghali



2000

Namak Publisher



نیلوفر کسری

متولد تهران - فارغ التحصیل کارشناسی تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی (با اخذ رتبه اول دانشگاه) و کارشناسی ارشد از دانشگاه الزهراء و دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران (با اخذ رتبه عالی)

فعالیت علمی خود را از سال ۱۳۶۹ با دستیاری دکتر عبدالحسین نوایی و مرحوم دکتر محمد اسماعیل رضوانی آغاز نمود. از سال ۱۳۷۲ در موسسه مطالعات تاریخ معاصر اشتغال یافت و در محضر اساتیدی چون دکتر غلامحسین زرگری نژاد - دکتر فرهنگ رجایی و دکتر ناصر تکمیل همایون را درک کرد. وی در سال ۷ - ۱۳۷۶ موفق به چاپ کتاب اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی شد. و همچنین با نشریات کار و کارگر، ایران، دو دنیا، ماهنامه پیام، فصلنامه تاریخ معاصر ایران و سالنامه ایران همکاری کرد و بیش از ۴۰ مقاله او در این نشریات منتشر شد.

کتاب سیاست - حرمسرا از جمله کتابهای اوست که در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسید.



شابک: ۹۶۴-۶۸۹۵-۰۳-۴-۴ ISBN: 964-6895-03-4

قیمت: ۱۶۰۰ تومان